

بہارین قاطع
۰۱۳

B. L. Ms.
No. 113

دعوت الہیہ
مکتبہ اسلامیہ
لاہور



Handwritten signature or initials, possibly reading "J. J. J."

12. 8. 1911

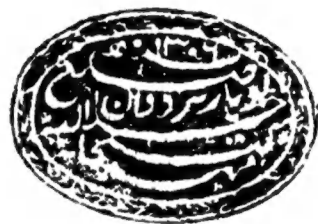
بجنتك فنتك

مستخ با مردانا محو زهر کوز
نشکر رشکند پیوند زود در



کتابخانه عمومی فرهنگستان

بمهر بنی قالیار آفریده شد
در شهر قزوین در روز پنجشنبه
در سال ۱۲۸۵



بدعت مگر آنکه ظاهر سازد خدا تعالی در میان ایشان بحث و برهان خود را بر زبان کسی
 که خدا را از مخلوقات و دیگر مردوست بر وایت ابو نعیم که به عمر صلی الله علیه وسلم فرمود اهل
 البدع شر خلق و الخلیفه اهل بدعت بدترین مخلوقاتند یعنی گفته اند که خلق و خلیفه هر دو بد
 و انبیه و بعضی گفته اند مراد از خلق پیامبر و مراد از خلیفه ان که ائمه انبیا و معرفت
 بر وایت ابو حاتم خراجی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب البدع کلاب النار
 اهل بدعت کمان دوزخ خواهند بود و بر وایت رافعی مردوست که فرمود عمل فلیل غنسه
 خبر من عمل کثیر بدعت عمل اندک در سنتی ارسن بهتر است از عمل بسیار در بدعتی و طبرانی
 روایت کرده من و فر صاحب بدعت فدا عان علی هم الاسلام هر کس که توفیر و تعظیم اهل
 بدعت کند تحقیق مرد و نصرت بر خرابی اسلام کرده است و بر وایت بیہقی و ابن ابی عامر
 و یحیی مردوست که فرمود ابی الله ان یقبل علی صاحب بدعت حتی یدع بدعتہ ابا و امتناع
 ینما ید خدا تعالی از آنکه قبول کند عمل صاحب بدعت را تا وقتی که بدعت خود را ترک کند
 و بر وایت خطیب و دیلمی مردوست که فرمود اذا مات صاحب بدعت فقد فسخ فی الاسلام
 فتح زمانی که یکی از اهل بدعت بمیرد تحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شده است و طبرانی
 و بیہقی و ضیاء روایت کرده اند ان الله اجزا التوبة علی کل صاحب بدعت بدعتی که خدا
 مشق کرده است و بسته است در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث
 از باب مباهات است و روایت اهل بدعت و بر وایت طبرانی مردوست آنحضرت صلوات
 و سلامه علیه فرمود ان الاسلام شیعی ثم تحول له فترة فمکن فترته الى غلوه و بدعت
 ما ذلک اهل النار بدعتی که اسلام شایع و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت
 و آنکه بدعتی سکوتی و معنی خواهد بود پس کسی که فترت ایشان بر جای

بسوی علو و بدعت باشد ایشان اهل دوزخ خواهند بود و اینست جمیع مراد است
 که فرمود لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة ولا صوما ولا صدقة ولا حجا ولا عرة ولا جهادا
 لا صرفا ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشجرة من الجحیم قبول میکند خدا تعالی از صاحب
 بدعت نماز و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه نافله و نه فریضه و بیرون
 میرود از اسلام همچو پیچ موی از خیر بیرون رود و این اشعار بسوی خانه مبتدعت نفوذ
 بامه منها و بدانکه بعد ازین خواهد آمد درین کتاب چیزی که ترا از آن علم قطعی حاصل
 شود که شیعه و ردافض و امثال ایشان از اکابر اهل بدعت اند پس و بعدی که
 درین احادیث مذکوره دارد ده سبب شامل ایشان است با آنکه اجماع بدعت مخصوصه در
 شان ایشان نیز وارد شده از آنجمله حدیثی است که محامی و طبرانی و حاکم از عیوب بن
 ساعده روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله اخذنا فی واثق
 اصحابنا فاجعل لی منهم وزرا و انصارا و اصهارا فمن سبهم فلعنة الله و الملائكة و الناس
 اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا بتحقیق که خدا تعالی مرا اختیار فرمود و برکن بدو اختیار
 فرمود از برای من اصحاب و کردارین مرا از ایشان وزرا و انصار و اصهار و بعضی
 پدر زن و داماد و فرات آمد پس اگر کسی ایشانرا سب کند بر او عتبت لعنت
 خدا تعالی و ملائکه و آدمیان جمیعا و خدا تعالی قبول نخواهد کرد از وی نذوبه و نذوبه بر ملائکه
 نافله و نه فریضه و خلیف از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان الله اخذنا فی واثق اصحابنا فاجعل لی منهم اصهارا و انصارا فمن سبهم
 حفظه الله و من اذا فی غیرهم آذاه الله بد رستیکه خدای بنامد که و تعالی هر که بدو آزار کند
 از برای من اصحاب و برکن بدو از ایشان نامد برای من اصهار و انصار پس کسی که آزار

داشتنی من کند و در باب این نگاه داشتنی کند خدا تعالی او را و کسی که برنگانند
 در باب ایشان خدا تعالی او را برنگانند و مقبلی در ضعیف از انس رضی الله تعالی عنه روایت
 کرده که آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود آن خدا ختاری و اختیار یه
 اصحاب و انصار و سیاتی قوم یسبونهم و یفصونهم فلا تجالسوهم و لا تأکلوا کلهم
 و لا تنکحوهم بدرستیکه خدا تعالی مرا اختیار فرمود و اصحاب و انصار را از برای من
 فرمود و جدا نرین قومی خواهند آمد که سب و نقص اصحاب من کنند پس شما اگر آن
 قوم را در یا بید با ایشان مجالست کنید و با ایشان خورد و میا شامید و کج
 با ایشان کنید و مروست بروایت بنوی و بطرائفی در معرفت و ابن مساکر بن عیسی
 انصاری که بنی صلوات الله علیه و سلامه فرمود و حفظونی فی اصحابی و اصهار بی من
 حقتنی فیه حفظ الله فی الدنیا و الآخرة و من لم یحفظنی فیه تمکلی الله منه و من تمکلی الله منه یوشک
 ان ینفذ الله نکه و داشتنی کند مرا در حق اصحاب و اصهار من پس کسی که نگاه داشتنی
 من کند در باب ایشان نگاه دارد خدا تعالی او را در دنیا و آخرت کسی که نگاه داشتنی
 نکرد مرا در باب ایشان خدا تعالی خارج و بری شد از و و هر کسی که خدا تعالی از و بری
 شد و آنکه جزای او خواهد داد و ابو ذر هر وی مانند این حدیث از جابر و حسن بن علی و
 ابن عمر رضی الله تعالی عنهم روایت کرده و ایضا ابو ذر هر وی و ذبی از ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما روایت کرده اند که فرمود بکون قوی فی آخر الزمان یستمر
 یوم فیقول فیقولون السلام فاقبلوهم فانهم شرکون و آخر زمان قومی بد آیند که
 السلام ایشان را بفرستد و ایشان را بقبول اسلام یعنی ترک اسلام کنند پس ایشان را
 بقتل آن بیک ایشان شرک کنند و حدیث هر طریقی است که اضافه کنند به پیغمبر صلی الله علیه و سلم

و سلم قومی یا فعلی یا تقریری خواهند آمد آن متصل باشد یا منقطع و الله اعلم و ابو ذر
 نیز از ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی و او از پدر خود و او از جد خود علی رضی الله
 عنهم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود یطهر فی امتی فی آخر الزمان قوم
 سمون الرافضة یرفضون الاسلام بید آیند و در میان امت من قومی در آخر
 زمان که نام ایشان رافضة باشد ایشان رخص کنند اسلام را یعنی ترک اسلام
 کنند و دار فطنی از علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه روایت کرد که پیغمبر صلی الله
 و سلم علیه فرمود سیبانی من بعدی قوم لهم نزع قال لهم الرافضة فان ادركتهم فقلهم
 فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يفرطونك باليس نيك
 و يطعنون على السلف بعد از من قومی خواهند آمد که لقب ایشان رافض است پس
 اگر ایشان را در بابی مقول سازایش نرا زیرا که مشرکند علی رضی الله تعالی عنه گوید بکنم یا
 رسول الله علامت ایشان چیست رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود علامت
 ایشان آن است که دم و وصف میکنند ترا بجزیکه در فوئیت و طعن و سب سلف میکنند
 و دار فطنی نیز از طریق دیگر از طرق اسناد مانند این حدیث روایت کرده است که
 الله تعالی عنه و زیادت کرد درین روایت آنکه فرمود و یثقلون فیما حل البیت و
 لبوا که لک و آیه فلب انهم لیبون ابابکر و عمر رضی الله تعالی عنهما یسبونی و یسبونی ما که
 اهل بیت من بخود نسبت میدهند و حال آنکه دوست دارند و علامت هدم و یسب و
 آن است که سب دشمنین رضی الله تعالی عنهما می کنند و در روایت ابو جحیفه و عاصم و غیره
 آنکه علی رضی الله تعالی عنه گفت علامت ایشان چیست رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 علامت ایشان آن است که جمعه و جماعات دشمنی و انستند و یسبون ابابکر و عمر رضی الله عنهما

و آفرینش نیز از غایبانه هر چند طریق اسناد و از امام سلمه رضی الله عنهما باشد این حدیث
 روایت کرده و گفت طرق این حدیث نزد ما بسیارست و طبرانی از ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من سب أصحابی
 فعليه لعنة الله و ملائکته و الناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من کند بر دین لعنت
 خدا تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیعاً و طبرانی از علی رضی الله تعالی عنه روایت کرده
 که پیغمبر صلات الله و سلامه علیه فرمود من سب الانبیاء قتل و من سب اصحابی جلد کشی
 سب پیغمبران کند حکم آن قتل است کسی که سب اصحاب من کند عکس زدن حدیث
 و تفصیل حکم این حدیث و اکثر اعا و تنبی که درین مقدمه مذکورست موافق اصحاب ما
 در خانه باب ازین کتاب خواهد آمد الله تعالی و ولی از انس رضی الله عنه
 روایت کرده که فرمود اذا اراد الله برجل من امتی خیر الفی عیب اصحابی فی قلبه زیاده
 که خدا تعالی یکی از امت من خیر خواهد عیب اصحاب من در دل او می اندازد و تریبها
 از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلات الله و سلامه علیه فرمود الله الله
 فی اصحابی لا تتخذوهم عصاباً بعدی فمن اجهم فیحی اجهم و من ابغضهم فیبغضی انفسهم و من اثم
 فقد اثم فی من اذا یقتل ذی الله و من اذی الله یوشک ان یأخذ به یرمز به و
 ترسید از خدا تعالی در حق اصحاب من و این ترا بد ف تیر لامت سازد بعد از
 من پس هر کس که دوست دارد و این ترا بد کسی من دوست داشته و هر کس
 که دشمن دارد و این را بد کسی من دشمن داشته است این ترا بد هر کس که این ترا
 بد بخاند مرا بخاند و هر کس که مرا بد بخاند خدا تعالی را بد بخاند و هر کس که خدا تعالی را
 بد بخاند من را بد بخاند و این را و خلیف از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت

روایت کرده که فرموده اند اگر اجماعی از این یسوع اصحابی فخرتوا لعنة الله علی منکم زیرا که
ببینید جماعتی را که سب اصحاب من میکنند بگویند ایشانرا لعنت خدا تعالی بر سر شما با و
و این اهدی از غالبه رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود آن اشهر از امتی اجر و بهم علی اصحاب بدرستی که بدترین امت من کسی است که دلیر
بر اصحاب من بشتر کند و این ماجرا از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که آن
حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الدین یلوئهم ثم الدین یلوئهم
لکاه داشتی من کنید در باب اصحاب من باز جمعی که بعد از ایشانند باز جمعی که بعد
ازین جماعت یعنی تابعین و تبع تابعین از علماء و اسخین و ائمه هدی رضوان الله علیهم
اجمعین و شیرازی و القاب ابو سعید رضی الله تعالی عنه روایت کرده که احفظونی
فی اصحابی فمن حفظنی فیهم کان علیہ من الله حظ و من لم یحفظنی فیهم ففیهم غم الله من
تخلی الله منه یوشک ان یاخذہ محافل و لکاه داشتی کنید مرا در باب اصحاب من
پس کسی که لکاه داشتی من کند در باب ایشان باشد بروی از جانب خدا تعالی
حافظی که محافظت وی کند و کسی که لکاه داشتی من کند در باب ایشان بری شود و خدا
(زود هر کس که خدا تعالی از وی بری شود زود او را عقاب فرماید و ضعیف از جا برو
دار فطنی و را فراد از ابو هریره رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که ان الناس یکرهون
واصحاب یقولون فلا تبہوا اصحابی فمن سبهم فعليه لعنة الله بدست کسی که مردمان بسیار میشوند
و اصحاب من کم میشود یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب من ضعیف یا فتنه
نمیشد و لهذا اصحاب بسیار میشوند و اصحاب میشوند و اصحاب کم میشوند پس اصحاب را
سب کنید و کسی که ایشانرا سب کند بدست لعنت خدا تعالی و عاکم از ابو سعید خدری

[illegible]

ما بجمع اعمالهم بکذا درید از عبارات اسی می آید که
 که جان بقیضه فیه است دوستی که رنگی از شما مثل کسی احد
 طلع نفقه نعل جمل البشیر نیرسد دار قطنی روابت کرده من
 حفظی فیه اسی بی و وعد احض من لم یفطن فی اسی بی
 امیر و علم احض دم بی که کسکه نگداشته من کند باز
 اسی ب من بر حوض من حاضر اندر بود سید نه نگداشته
 من نگداشته و با اینچنان چون نترد من حاضر نخواهد آمد
 و مرا هم نترد دید و طبرانی و حاتم انعمی بن بشیر
 رویت کرده که فرمود که صوبه طن را از دامن بی و طوط
 طن را از دامن را بی و طوط طن را از دامن را بی را از
 دامن بی و طوط طن را بی و حسن باب و خوشی دلالت یافت
 طوطی باد هر کسی که دید مرا و ایمان او در دامن و کسی را که
 دید مرا که دید مرا و ایمان او در دامن و کسی را که دید
 کسی را که دید که دید مرا و ایمان او در دامن خوشی
 ولدت و بهشت باد و مرا این نرا و نیکو جا بر گشت

بدان صفات موصوف و رکعاً سجداً شرح حال علی مرتضی رضی الله تعالی عنه که اکثر اوقات
 شریف او رضی الله تعالی عنه بوظایف طاعات و عبادات میگذاشت تا بعد یکشنبه
 آواز هزار تکبیر احرام از غلوت سبوح خادمان عقبه اشس میرسد متعین فضلا
 من الله و رضواناً ما یطلبند این بزرگان از خدا تعالی فضل یعنی زیاده ثواب
 از وی میجویند و خوشنودی میطلبند سیما هم در وجه هم من اثر السجود علامت ایشان
 در رویهای ایشان سب سجده کردن در لباس آورده که اثر نماز برجین بسین
 ایشان لایح ظاهر بود چه روی نماز گذارنده در نظر اصل دل خوشی مانند است
 ذلک مثلهم فی التوریه این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در کتاب مکمل
 السلام یعنی اصحاب رسول الله صلوات الله و سلامه علیه باین صفت در توره
 مذکور اند و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشان است در انجیل یعنی همین پنج در کتاب
 عیسی علیه السلام مطهر است با صفت ایشان در انجیل نیست که گزین انجیل خلاص
 مانده کشتی است که اول بیرون آورد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ
 بیرون آورد و فائزه پس فوی کرد اندان یک شاخ را فاستغلاظ پس طهر شود
 فاستوی علی سوطه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و بعد از آن کبایه
 ضعیف شد و به آخر دختی گشت یجب الزراع که شکفت آرد و مزارعان را قوت
 و طبری و راستنی و خوبی و این مثل است و مثلی وی حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم و یاران وی اند که بادل دعوت ضعیف بود و هر چند بر آفت گرفت
 و سبب تب عالمیان شد و حق تعالی این تمثیل فرمود و یغیظ بهم الکفار تا خشم کردند
 با صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفار قشیری فرمود که این آیت در شان آنها

اصحاب است پس هر که برای ان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار
 خواهد بود بصریح کلام الله و عده الذین آمنوا و عده که خدا تعالی آنان را که گردیدند
 و عده الصالحات و گردندگان را می ستوده منهم مغفرة و اجر عظیم ایشان را عده
 فرمود امرزش و مزدی بزرگ و تمامی تفسیر این آیه در خانه کتاب خواهد آمد ان شاء الله
 و هم در شان اصحاب فرمود و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 و سبقت گیرندگان آنان را که اولند از مهاجر و انصار مترجم گوید و تفسیر بقیه و بی آورده
 مراد از سابقان مهاجر اصل بدانند یا کسی که پیش از هجرت ایمان آوردند با آنها
 که بدو قبله نماز کنند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه
 و سلم را یاری دادند مراد از سابقان ایشان اهل بیعت عقبه اولی است
 که هفت کس بودند و اهل بیعت عقبه ثانیه که هفتاد و یکس بودند و آنان را که ایمان
 آوردند و قتیقه ابو ذر را مصعب بن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم تالیف
 آن حضرت و بر اجد ثیه فرستاد و الذین اتبعوهم باحسان آنانکه متابعت سابقان
 کردند با ایمان و طاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجر و انصار و گفته اند هر کس متابعت
 ایشان کند تا روز قیامت از زمره متابعان است رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنه
 خوشنودند خدا تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان و خوشنودند
 ایشان از خدای در آنچه یافتند از نعمت دنیا و اعد لهم جنات تجری فیها الانهار و
 آماده کرد خدا تعالی از برای ایشان بهشت و بوستانها که می رود در زیر درختان
 آن بویها خالین فیها ابداء و بد باشند در این بهشت و ذلک الفوز العظیم آن است
 فروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد پس نامل و ندبر کن درین آیات تا بجا

بابی از قبح کذب و شبهه و افزا که رفضه نسبت با صاحب کبار رضی الله تعالی عنهم
 داده اند چنانچه بعد ازین بیان این شبهه و جواب از آن مفصلاً در باب
 اول ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و پیریز از آن که اعتقاد اندک منقصی
 در حق اصحاب کنی چرا که اختیار نکرد خدای تبارک و تعالی از برای صحبت اکمل افضل
 انبیای خود که اکمل و افضل از بایه امت چنانچه در قول خدا تعالی کنتم خیر امتی از حجت
 للناس بیان کردم و دلیل بر کذب شبهات رفضه آنکه هیچ چیز نقل نکرده اند
 باسنادهایی که راوی آن معلوم بوده باشد یا تعدیل نا فلان آن توانیم نمود
 بلکه جمیع آنها بر پنهان و جعل و حماقت ایشان است و نگاه دار خود را از آنکه
 صحیح بگذاری و تابع پیغم شوی و روایت از علی و بنی رکان اهل بیت رضی الله
 عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب فطیم و توقیر صحابه خصوص ابو بکر و عمر و عثمان و باقی
 عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم و آن کس که ملهم بر شد و صواب است آن روایات
 او را کافیه و کسی که از عزت نبویه یا از متابعتان و پیروان ایشان است چگونگی
 جایز است مرا و را که عدول کند از آنچه امام ایشان علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود که
 خیرنده الا نه بعد بنیفا ابو بکر غم عمر بهترین این امت بعد از پیغم ابو بکر است بعد از عمر
 رضی الله تعالی عنهما و روافض انکار این حدیث نمیتوانند کرد بواسطه کثرت روایت
 و صحت اسناد و زعم کرده اند که صد و این حدیث از علی رضی الله تعالی عنه بسبیل
 نفی بود و بیان بطلان زعم ایشان و بطلان نفیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و ظاهر
 آمد آنکه این اعتقاد فاسده بعضی از روافض مثل ابی کامل را که رأس و رئیس ایشان
 بود برین داشت که تکفیر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه کردند و گفته اند که

که وی امداد کفار کرد بر کفر ایشان بنا بر این کافر شد توفیقاً باند من هذا الاعتقاد
فی حق رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه و طرانی و غیره از علی رضی الله تعالی عنه
روایت کرده اند و گفت اعد الله فی اصحاب بنیکم صلی الله علیه و سلم فانه اوجبا
بهم یعنی پیر بنیزید و پیر سید از خدای در شان اصحاب پیغمبر خود بدرسید که آن
حضرت وصیت فرمود بمعظم و توفیر ایشان علیهم النعمه و الرضوان الله به
بدانکه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کردند بر آنکه نصب امام بعد از آن
زمان بنوت واجب است بلکه آنرا از اہم واجبات دانستند از نیغته به آن مشغول
شدند از دفن رسول الله صلوات و سلامه علیہ و اما اختلافی که در میان ایشان
بواسطه نقبین امام واقع شد آن اختلاف در اجماع فصولی نمی کنند و بنا بر
این اہمیت بود که چون رسول الله صلوات الله و سلامه علیہ از عالم رحلت فرمود و اگر
رضی الله تعالی عنه برخاست و خلبه خواند چنانچه خواهد آمد و گفت ایہا الناس ہر کہ
بندیکم میگرد بدرسید کہ محمد صلی الله علیہ و سلم از عالم رحلت نمود و ہر کہ بندیکم ^{تخلی}
میکند خدا تعالی از بندہ است کہ ہرگز نمیرد این امر خلافت را ناچارست از کسی کہ
به آن قیام نماید باید کہ درین امر نظر کنسید و آنچه را ی شما درین باب قرار گیرد و آن
عمل نماید اصحاب گفتند راست گفتی درین امر مشورت خواهیم نمود و کسی را
بامر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز این وجوب نزد ما کہ اہل سنت و جماعتیم و
نزد اکثر معتزلہ بسبب یعنی از جهت نواترو اجماع مذکور و بسیاری از علما گفته اند
کہ این وجوب بقتل است و و جہش آنکہ پیغمبر صلی الله علیہ و سلم امر فرمود با جرائد
حد و دوسو طریق مخفیہ و غیر آن و تمیز لشکر از ہمت چہا و دوی نفقت بسببہ اسلام و غیر

ذلك واین امور تمام نمیشود و مثبت نمی پذیرد مگر نصب امام و جریه واجب مطلق
تمام نمیشود مگر به آن و مقدر است آن چیز واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب
منافع و دفع مضار بشمارست و هر مری که چنین باشد آن واجب است اما صغری
بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک به آن است که بیدیهات ملحق شود بلکه
مشاهدات بشهادت آنچه می بینم از فتنه و فساد و شکست امور عباد و بحد موت
امام و اگر بی ثبوت آن با جماع است نزد و به بدیهه عقل است پیش کسی که قایل است
بوجوب عقلی از محترمانه مثل ابی هاشم و حافظ و خیاط و کبیری و اما مخالفت خوارج و مانند
ایشان در وجوب معتد به نسبت زیرا که مخالفت ایشان مثل سایر منتهی موجب
طعن و شک در اجماع نمیشود و غل و آنچه فائده آن است از جمع حکم جمع علیه را نمی
یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که ملزم ساختن وی شخصی را
که مثل وی باشد بقبول او امر ضرر است به آن شخص و این ضرر بقصدی است یا بخلاف
دعوی آنکه امام معصوم نیست از کفر و فسق اگر عزل نکند او ضرر بر مردم میرسد و اگر عزل
نکند او را بجز بک و قتل نمیشود و درین ضرر است فلذا این ضرر باطل است نظر کرده نخواهد شد
باین ضرر زیرا که ضرر که لازم است بزرگ نصب امام اعظم واقع است از آن ضرر بلکه بزرگتر است
که نسبت میان ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو ضرر با یکدیگر محارضا کنند دفع ضرر اعظم
واجب است اما منتظم شدن احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند آن محال است
بجسب عادت چنانکه دید و دانسته شده است در وقت موت و ولایت و حکام مقتدی
بدانکه امامت ثابت میشود یا نبضی از جانب امام بر خلافت شخصی که حلیت آن داشته
باشد یا بفرار اصل حل و عقد از برای کسی که اصل آن باشد چنانچه بیان آن

آن در باب اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر این سب چنانچه در کتب فقهیه^{ست}
و بدانکه جایز سب نصب مفضول بآنکه افضل از او بوده باشد بدلیل آنکه علمای^{است}
کردند بعد از خلفا بر امامت بعضی از قریش با آنکه افضل از ان بعض بوده
باشد در میان قریش و دلیل دیگر آنکه عمر رضی الله تعالی عنه خلافت راشدی
کرد و انید میان شش تن از عشره مبشره و از اجداد یحیی عثمان و یحیی علی بود رضی الله^{عنه}
عنها و ایشان افضل از اصل زمان خود بودند بعد از عمر رضی الله تعالی^{عنه}
پس اگر افضل بخلافت معین بودی هر آینه عمر عثمان را یا علی را رضی الله تعالی^{عنه}
بخلافت معین میبخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب بغیر عثمان
و علی رضی الله تعالی عنها جایز بوده است با وجود ایشان و معنی نصب بغیر افضل با وجود
افضل آنست که غیر افضل گاه هست که قدرت او بقیام مصالح دین زیاده است
و به تدبیر مملکت داری و امانت ترست و با نظام حال رعیت موافق ترست و در دفع
فتنه با و اعتماد بیشتر از افضل و اما شرط عصمت و امام بودن او ناشی و ظهور معجزه
که صدق او از ان معلوم شود جمیع اینها از اخراجات و کذب امثال شیعه جبل
ایشان است چنانکه بیان آن بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت ابو بکر و عمر
و عثمان رضی الله تعالی عنهم ثبوت پیوسته است با آنکه این شروط در ایشان
موجود نبود و از جمله جهالات شیعه آنست که غیر معصوم را ظالم میگویند و شامل امید^{اند}
قول خدا تعالی لایزال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که امامت است ظالمان
و ستمکاران را و حال آنکه اینچنین نیست که ایشان زعم کرده اند زیرا که بحسب ظالم کسی
میگویند که وضع چیز در غیر جای خود کند و بحسب شرع ظالم را با صلی طلاق میکند کسی

کسی که غیر معصوم است گناه است که محفوظ است و گناهی از و صادر نشده و گناه است
 که گناه از وی صادر شده و در حال توبه نصوح کرده است پس آیه شامل او نباشد
 بلکه شامل نمیشود مگر عاصی را با آنکه عدد و ایت هجده احتمال دارد که مراد به آن امام است
 عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد به آن نبوت یا امامت در دین باشد یا مانع
 این از مراتب کمال و این جهالت که از این صادر شده انصراف نکرده اند مگر برای
 آنکه مبتنی سازند بر آن بطلان خلافت غیر علی رضی الله تعالی عنه و بیان رد بر ایشان
 و اثبات عباد و نادانی و کراهی ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی باب اول
 در بیان کیفیت خلافت صدیق و استدلال بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و آنچه تابع
 آن است و درین باب چند فصل است - - - در بیان کیفیت خلافت
 روایت کرده اند ششمین بخاری و مسلم و صحیحین خود که اصح کتب اند بعد از قرآن
 با جماع کسی که معتقد به است که عمر رضی الله تعالی عنه در زمان رجوع او از حج خطبه خوانده
 در اثنا بی خطبه گفت بمن چنین رسیده که فلانی که از شما گفته است که عمر چون بمیرد فعلا
 بیعت خواهیم کرد پس مغرور نشوید یکی از شما به آنکه گوید بیعت ابو بکر فجاءه و دفعه بود آگاه
 باشند که آن بیعت چنین بود الا آنکه خدای تبارک و تعالی شتران را نگاه داشت
 و امر و زور میان شما کنه نیست که قطع اعنای بجانب و نحو یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمع
 خیرات بهر کسی مثل ابو بکر رضی الله تعالی عنه تحقیق او از بهترین ما بود و در زمانی که رسول
 صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود علی و زبیر رضی الله تعالی عنهما و جمعی دیگر که با ایشان
 بودند در خانه خاتون بنت حضرت پدیده فاطمه رضی الله تعالی عنهما نشسته تخطف کرده اند
 و همچنین انصا بهیما تخطف از ما کرده و سبضه بنی ساعده کرده اند و مهاجرین بجانب ابو بکر

بجانب ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ شتافت پس گفتیم ای ابو بکر جایتا برویم بجانب بردران
 خود از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم و در اثنای راه دو مرد صالح
 یعنی عمر بن ساعده و حسن بن عدی باطراف می شدند و از شوری که قوم کرده بودند
 در باب خلافت ما را خبردار کردند و ایندند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه مهاجر گفتیم
 بجانب بردران خود از انصار میرویم آن دو کس گفته اند ای معاشر مهاجر اگر شما هم
 خود را فصول دهید و تردد ایشان نروید بر شما هر چه نیست گفتیم بخدا سوگند که پیشان
 میرویم بعد از آن روان شدیم تا رسیدیم بغضه بنی ساعده دیدیم که انصار همه کرده آمده
 و در میان ایشان مردی منزلست یعنی مردی که خود را در ثوب پیچیده در میان
 ایشانست و تکیه کرده گفتیم این مرد کس است گفتند سعد بن عباد است پرسیدیم که کجا
 ادویت جواب دادند که مریض است پس چون در آن مجلس شستم خلب ایشان برخواست
 خدای را ثنا کرد به آنچه حاصل آنست و گفت اما بعد ما انصار خدا را شکر و شکر عظیم از
 اسلام و شما ای معشر مهاجر رهطی از ما اید و حال آنکه آمده اید که قومی از شما که استغلا
 و بزرگی کنند بر ما و میخواهند که ما را از اصل منقطع سازند و دوسازند ما را از انظار
 و خود به آن منفرد شوند و چون ساکت شد متعادل نفس خود ترتیب کرده بودم و میخواستم
 که از بگویم در حضور ابو بکر و حال آنکه من همیشه مدارا و مدافعت بعضی غضب و صلبیت در پی
 از ابو بکر میکردم و حلم و وقار و اوازم زیاد بود پس ابو بکر مرا منع کرده گفت علی علیه السلام
 یعنی شتاب مکن و مانای و وقار خود باش و چون اوازم اعلم بود مکرره داشتم
 که او را در غضب آورم بنا بر این ساکت شدم بخدا سوگند که آنچه من در خاطر خود مخیر کرده بودم
 ملک که از آنها ترک نکردم تمام آن را در پدیه گفت باز یادیه بعد از آن گفت اما بعد

آنچه شما مذکور ساختید از نیکوئی سزاوار آن مستند لیکن عرب این امر خلافت را طاعت
 نمی کنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند از روی حب
 و نسب و دار فطنی که من راضی شدم برای خلافت شما یکی ازین دو مرد هر کدام
 که خواهید اختیار کنید و دست مرا و ابو عبیده جراح را گرفت پس جمیع کلمه ای که ابو بکر
 گفت مکروه طبع من نبود و غیر این کلمه بخدا سو کند که اگر پیش می آمدم و کسی کردن من
 میزد مادام که گنجی من لاحق نمی شد و دستر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر فوجی که
 ابو بکر در میان ایشان باشد بعد از آن یکی از انصار و آن حساب بجای میسر میسر
 و با موعده این گفتار بود گفت من صاحب رای و تدبیری ام که مردم و جمیع حوادث
 برای تدبیر من عمل می کنند و از آن ایشان را خفا حاصل می شود و در خصوص این
 رای من چنان است که از ما امیری و از شما معشر قریش امیری باشد و بسیار شد
 اختلاف بنحوی و بلند شد آواز تا زمانی که ترسیدم که مبادا در میان قوم اختلاف
 و کشتی پدید آید گفت می ای بابکر بخش دست خود را پس او دست خود را کشید و بیعت کرد ام
 با و بیعت کردند ما جز با ز انصار بیعت کردند بخدا سو کند که نیا فتم در آنچه ما حاضر بودیم
 امری را که موافق تر باشد و مخالفت آن کمتر باشد از بیعت ابی بکر رضی الله عنه
 تر رسیدیم که اگر جدا شویم از قوم و بیعت نشده باشد شاید که بعد از ما بیعت بکنند
 پس از آن با آنکه ما را نیز آن بیعت می بایست کرد و کسی که به آن راضی نبودیم یا آنکه
 مخالفت ایشان می بایست کرد و هر هر تقدیر در آن فدی می شد و در روایتی
 آنکه ابو بکر رضی الله عنه غلبه کرد بر انصار بخیر الائمة من قریش یعنی امان از
 قریش اند و این حدیث صحیح است که وارد شده از چند طریق اسناد از جانب چهل صحابه

صحابی در وایت کردند نای و ابوبعل و حاکم صحیح که از ابن مسود که گفت چون رسول
صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری پس عمر آمد
نزد ایشان و گفت ای جماعت انصار آیامی دانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر کرد ابو بکر را به آنکه امامت مردم کند و کدام یک از شما خوش حال بنویسد از آنکه مقدم
شویم بر ابو بکر انصار گفتند پناه بخدا بگیریم از آنکه مقدم شویم بر ابو بکر رضی الله تعالی عنه
و روایت کردند ابن سعد و حاکم و بیہقی از ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه آنکه صحاب
چون مجتمع شدند در بغیض بنی ساعدہ در خانه سعد بن عبادہ و ابو بکر و عمر رضی الله تعالی
در میان ایشان بودند خطبان انصار برخاستند پس یکی از ایشان گفت
ای معشر ما جعفر عقیق چنین بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانیکه یکی از شما را علی
بی فرستاد یکی از ما همراه او می نمود پس صلاح چنین می بینیم که دو شخص و الی امر
خلافت شوند یکی از ما و یکی از شما خطبا باقی تابع این یکی شده همین طریق گفتند
بعد از آن زید بن ثابت بایستاد و گفت آیامیدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
از مهاجرین بود و ما انصار رسول الله بودیم پس همین کج انصار رسول الله بودیم انصار
خلیفه رسول الله ایم باز دست ابو بکر رضی الله تعالی عنه را گرفتند گفت این صاحب
شماست پس عمر رضی الله تعالی عنه باو بیعت کرد و بعد از او مهاجر و انصار بیعت کردند
و ابو بکر رضی الله تعالی عنه بالای منبر رفتہ نظر در قوم کرد و وزیر را ندید بعد از آن او را
طلبیدہ آمد و گفت ای وزیر نمیکوی کہ ہر عمرہ رسول الله صلی الله علیه وسلم و مخصوص آن
ضرورت تم آراہہ آن داری کہ شوق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی کہ معارف
این جماعت مسلمانان را برگیر گفت لا تشرب سرز نش و ملاست کن مرا بکنایہ ای خلیفہ

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن بر خاسته بیعت کرد با بنظر در وجه قوم
 کرد و علی را رضی الله تعالی عنه ندید و اطلب نموده آمد گفت ای علی تو کفایت این قوم
 الله ام و داد آن حضرت میخواست که شش عسایر مسلمانان کنی یعنی اراده مغارت مسلمانان
 داری گفت لا تخریب یعنی مرا سرزنش مکن پس در همان وقت بیعت کرد و در آن
 کرد این اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابو بکر رضی الله تعالی عنه شد در غضبه
 روز دیگر بر منبر نشست پس عمر رضی الله تعالی عنه برخاسته پیش از او نکلم نمود و حمد و
 ثنای خدای تعالی بجا آورد و گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده امر شما بر بهترین شما
 صاحب رسول الله و ثانی اثین از هانی الغار بر خیزید و با او بیعت کنید پس مردان
 بیعت کردند بعد از بیعت سقیفه باز ابو بکر رضی الله تعالی عنه نکلم کرد و بعد از همه
 و ثنای خدای تعالی گفت ای مردمان تحقیق من و الی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر
 شما پس اگر نیکویی کنم مدد و باری کنید مرا و اگر بدی کنم معذرت و راستی دارید مرا
 راستی امانت است و دروغ خیانت است و ضعیف در میان شما قوی است نزد من
 نا آنکه ریشه و بروی او اگر خواهد خدا قوی در میان شما ضعیف است تا آنکه گفته شود حق
 از او اگر خواهد خدا ترک کند قوی جدا دارد راه خدا مگر آنکه خدای تعالی بدلت و خواری
 را مبتلا سازد و شایع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز مگر آنکه گرفتار سازد
 خدای تعالی ایست از ابلائی که عام باشد همه ایشان را اطاعت کنید مرا مادامی که من
 خدا را اطاعت کنم پس اگر عصیان کنم خدا و رسول او را مرا نیست اطاعتی بر شما بر خیزید
 بنماز نماز حجت کند خدای تعالی شما را و رواست کرد موسی بن عقبه و معازی و حاکم
 صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه

مثل عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن اقامت نمی توانم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بنده بود که خدا تعالی او را بوجی گرامی داشته بود و او را محافطت می نمود و بنیتم من مکر
 بشری مثل شما بهتر بنیتم از یکی از شما پس رعایت من کنسید زمانی که بر استی و درستی
 بنیدم را تابع من شوید و گاهی که بنیدم میل کردم از استقامت پس بعد از استی
 دارید مرا و بدانید که مرا استبطانیت که عارض می شود مرا گاهی که بنیدم که عیان کنم از من
 اجتناب کنسید اختیار نکردم اندر او در شو و انشا می خود یعنی امر خلافت بدن یعنی
 دارد کمال اجباط و آن مرعی دارد و مرا منته سازید اگر از من چیزی صادر شود و در روایت
 دیگر که از ابن سعد و خطیب منقول است آن است که گفت ابابکر من و الی امر شما شد و بنیتم
 بهتر از شما لیکن نازل شد قرآن و رسول صلی الله علیه وسلم نیز شما ننموده و ما دانستیم آن
 را بدانید ای مردمان که عاقلترین مردمان پرهیزکاران اند و عاقلترین مردمان
 گناهکاران و عاصیان اند و قوی ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتی که بگویم از برای
 ضعیف حق او را و ضعیف ترین شما نزد من قوی است تا زمانی که بگویم از قوی حق ضعیف
 را ای گروه مردمان جز این نیست که من تابع ام و من بعد بنیتم پس هرگاه که نیکی کنم به او
 و باری کنسید مرا و زمانی که میل از حق کنم بر استی و عدل دارید مرا مالک روح گفتی با
 هر که کسی که امام باشد مگر با این شرط و روایت کرد عالم که ابوقتیبه چون ولایت بر خود را
 شنید گفت آبا باین راضی شدند جز بعد مناف و بنو مغیره گفتند بلی گفت نیست بپست کننده
 مرا لکه تو او را بپست کردی و روایت کرد و افندی از چند طرق اسناد که جعت ابو بکر رضی
 عنه روزی شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و روایت کرد بطرایق از ابن
 عمر رضی الله تعالی عنهما که ابو بکر رضی عنه در بنبرجای رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست

و عمر بجای ابو بکر نشست و عثمان بجای عمر نشست رضی الله تعالی عنهم فصل دوم در بیان
 منعقد شدن اجماع بر خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه دانسته شد بطلای که قبل ازین
 گفتیم که صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کردند بر این امر و آنچه گفته اند از تخلف حدابن عباد
 از بیعت مردود است و از جمله آن چیزی که نضج باین معنی شده است در آن حدیثی
 که روایت کرده است آنرا حاکم و صحیح کرده است آن را از ابن مسعود قال ما را هلسون
 حسنا فهو عند الحسن و ما را هلسون سباً فهو عند الحسن یعنی چیزی که مسلمانان
 آنرا نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزی را که مسلمانان آنرا بد دانستند
 آن چیز نزد خدا تعالی بد است و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه را
 مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن مسعود که از اکابر صحابه و فقها و متقدمین
 ایشان است که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و بنا بر این اوافق است بخلافت نزد
 جمیع اهل سنت و جماعت در هر عصری از عصرهای ما تا زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 و همچنین اوافق است بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فرقهای بانی و اجماع ایشان بخلافت
 او دلیل قاطع است بر آنکه او اهل بیت و استحقاق این امر داشت با آنکه در ظهور ایشان
 که بر هیچ کس مخفی نیست پس اگر فایلی کو بد که حکایت وقوع خلافت احتمال آن دارد که از
 صحابه نرسیده باشد و اگر تمام رسیده باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلافت ظاهر
 شده باشد و بنا بر این اجماع منعقد شده جواب میدهم با آنکه این توهم وقتی مبنی بود
 که از بعضی از صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد
 و اما زمانی که صحیح شد از مثل ابن مسعود حکایت اجماع جمیع صحابه بر این توهم اصلاً نمیشود
 خصوصاً آنکه علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع

بین امر کرده است همچنانچه خواهد آمد بعد ازین روایت از و که چون خبره آمد از آمدن
 او سوال کردند که آیا این امر بعدی است که از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم شده یا آنکه
 برای خود کرده است پس بفریب آن جواب ذکر مسألت خود و بانی اصحاب
 بابو بکر رضی الله تعالی عنه نمود و آنکه دو کس درین امر اختلاف نکردند بلکه تعلم متفق
 بودند و روایت کردیم از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رضی الله عنه گفت اجماع کردند
 مردمان بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه و این اجماع از آن جهت بود که مضطرب شدند مردم
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیافتند در زیر آسمان بهتر از ابو بکر رضی الله عنه
 او را و ایستادند بر خود و روایت کرد اسد السند از معاویه بن قرقه گفت بنود اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را شکوه از خلافت ابو بکر رضی الله عنه نمودند و او را مکر خلیفه رسول
 صلی الله علیه و سلم و اتفاق و اجماع نکردند ایشان بر خطائی و نه بر ضلالتی و دلیلی دیگر آنکه
 اجماع کردند بر حقیت امامت بکی از کس ابو بکر و علی و عباس و علی و عباس
 بابو بکر رضی الله تعالی عنهم نزاع نکردند و بحقیقت با و کردند پس تمام شد باین دلیل
 اجماع بر امامت او چرا که اگر امامت او حق نبی بود با او نزاع میکردند و چون نزاع کردند
 رضی الله تعالی عنه با معاویه با آنکه شکست معاویه از روی عدم شکرت و استعداده و آیه
 نسبت بشوکت ابی بکر رضی الله عنه بسیار بود و چون علی رضی الله عنه شکست او نزاع نکرد و این
 دلیل است بر آنکه اعتراف کرده بحقیقت خلافت او و دیگر عباس اراده بحقیقت با علی
 رضی الله عنه نکرد و علی رضی الله عنه قبول این معنی نکرد و اگر میدانست که نصی از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در باب خلافت او وارد شده قبول میکرد و خصوص آنکه در آنوقت
 زیر کمال شجاعت و نبوغ و غیر اینها با او بودند و توبت او میکردند و دیگر قبول

و عمر بجای ابو بکر نشست و عثمان بجای عمر نشست رضی الله تعالی عنهم فصل دوم در بیان
 منعقد شدن اجماع بر خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه دانسته بجلای که قبل ازین
 گفتیم که صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کردند بر این امر و آنچه گفته اند از خلف سعد بن
 ازبعت مرد دودست و از جمله آن چیزی که تخریج باین معنی شده است در آن حدیثی
 که روایت کرده است آنرا حاکم و صحیح کرده است آن را از ابن مسعود قال ماراه رسول
 حنا فهو عند الله حسن و ماراه رسول سباء فهو عند الله سيء یعنی چیزی که مسلمانان
 آنرا نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا نیکو است و چیزی را که مسلمانان آنرا بد دانستند
 آن چیز نزد خدا نیکو نیست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه را
 مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن مسعود که از اکابر صحابه و فقهاء و معتقدین
 این است که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و بنا بر این اوافق است بخلاف نزد
 جمیع اهل سنت و جماعت در هر عصری از عصرهای ما تا زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 و همچنین اوافق است بخلاف نزد جمیع معتزله و اکثر فرقهای بایه و اجماع اینان بخلاف
 او دلیل قاطع است بر آنکه او اهل بیت و استحقاق این امر داشت با آنکه در ظهور و نبایه
 که بر هیچ کس مخفی نیست پس اگر فائلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمال آن دارد که از
 صحابه نرسیده باشد و اگر تمام رسیده باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر
 شده باشد و بنا بر این اجماع منعقد نشده جواب میدهم با آنکه این توهم وقتی میشود
 که از بعضی از صحابه که این امر را منتهی کرده اند از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد
 و اما زمانی که صحیح شد از مثل ابن مسعود حکایت اجماع جمیع صحابه این توهم اصلا نمیشود
 خصوصاً آنکه علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع

بین امر کرده است یعنی آنچه خواهد آمد بعد از این روایت از او که چون خبره آمد از این
 او سوال کردند که آیا این امر بعدی است که از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم شده با آنکه
 برای خود کرده است پس بقریب آن جواب ذکر مسألت خود و بانی اصحاب
 با ابو بکر رضی الله تعالی عنه نمود و آنکه دو کس درین امر اختلاف نکردند بلکه تمام متغنی
 بودند و روایت کردیم از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رضی الله عنه که گفت اجماع کردند
 مردمان بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه و این اجماع از آن جهت بود که مضطرب شدند مردم
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیافتند در زیر آسمان بهتر از ابو بکر رضی الله عنه
 او را و ایستادند بر خود و روایت کرد اسد السنه از معاویه بن جوفه که گفت بنود اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را شکوه از خلافت ابو بکر رضی الله عنه نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول
 صلی الله علیه و سلم و اتفاق و اجماع نکرد ایشان بر خطائی و نه بر ضلالتی و دلیلی دیگر آنکه
 اجماع کردند بر حقیقت امامت بکی از کس ابو بکر و علی و عباس و علی و عباس
 با ابو بکر رضی الله تعالی عنهم نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شدند باین دلیل
 اجماع بر امامت او چرا که اگر امامت او حق نمی بود با او نزاع میکردند و چنانچه نزاع کرد علی
 رضی الله تعالی عنه با معاویه با آنکه شکست معاویه از روی عدل و شکر داشتند و او را
 نسبت بشوکت ابی بکر رضی الله عنه بسیار بود و چون علی رضی الله عنه شکست او نزاع نکرد این
 دلیل است بر آنکه اعتراف کرده بخصیت خلافت او و دیگر عباس اراده بیعت با علی
 رضی الله عنه نکرد و علی رضی الله عنه قبول این معنی نکرد و اگر میدانست که نصی از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در باب خلافت او وارد شده قبول میکرد و خصوص آنکه در توفیق
 زیر با کمال شجاعت و نبوغ و غیر ایشان با او بودند و توفیق او میکردند و دیگر قبل

ازین گذشته که انصار مکروه داشتند بیعت ابوبکر رضی الله تعالی عنه را و گفتند از ما ابیر
و ابوبکر رضی الله تعالی عنه این ترا عزم ساخت بخیر الایمة سن فزایش بنا بران اطاعت
و انقیاد او کردند و علی رضی الله تعالی عنه از روی شوکت و عده و استعداد و شجاعت
قوی تر بود از ایشان پس اگر و بر انصافی می بود درین باب بمنزعت او بی
بود و سزاوارتر بود با جایت از دیگران و اما تا فیض علی و زبیر و عباس مدنی در بیعت فصولی
در اجماع نمیکند بچند وجه اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی
که میسر بود در آن وقت از اصل حل و عقد ثانی آنکه چون آمدند بیعت کردند معذرت
گفتند علی و زبیر رضی الله تعالی عنهما چنانچه گذشته از چند طریق اسناد باین که تا فیض از بیعت
نه از بیعت فصول و در خلافت حدیثی بود بلکه ازین جهت بود که ایشان را درین مشورت
حق بود و این ترا مؤخر داشتند از مشورت با آنکه محتاج بود این امر مشورت تامه و
بنابر این از عمر رضی الله تعالی عنه بسند صحیح چنین گذشته که این بیعت فیه واقع شد و لیکن
خدا تعالی گفته داشت شر آن را و موافق است به آنچه گذشته از اعتذار علی و زبیر رضی الله
عنهما حدیثی که در فطنی روایت کرده است از طرق بسیار و آن اینست که علی و زبیر صحیحی
عنها گفتند در وقت بیعت که ما ابوبکر را سزاوارترین مردم بخلافت مبدانیم تحقیق او
صاحب غار است و ثانی آنکه رسول است و مبدانیم شرف او را و بر نیکی او را الا آنکه مؤخر
داشتند ما را از مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر رضی الله عنه معذرت از ایشان
خواسته گفت بخدا سوگند که من حریص نبودم بر امارت روزی و نه شبی هرگز و راغب
نیز بنودم و از خدا بی تبارک و تعالی نمودم نه در سرونه در غلانیه و لیکن ترسیدم
از فتنه و نیست مراد را ما رقی را حقی و مرکب امری عظیم شده ام تا آخر حدیث چنانچه

چنانچه گذشت بعد از آن علی و زبیر سخنان ابو بکر را رضی الله تعالی عنهم پسندیده معذرت
او را قبول کردند و روایتی کرد و ادعای نیز از عالیه صدیقه رضی الله تعالی عنها که کسی را
نزد ابو بکر رضی الله تعالی عنها فرستاد که پیش من بیاید پس ابو بکر پیش علی رضی الله تعالی
رفت و روایتی که بنو هاشم هم حاضر بودند پیش علی رضی الله تعالی عنه بعد از آن علی خطبه خواند
مرح ابو بکر رضی الله تعالی عنها که در باز معذرت تخلف از بیعت خواست با آنکه او را حقی
بود در مشورت و با و امت اورت نکردند و چون از خطبه فارغ شد ابو بکر رضی الله تعالی
معذرت گفت بطریقی که گذشت در حدیث سابق و در همان روز علی با ابو بکر رضی الله تعالی
عنها بیعت کرد و مسلمانان خوشحال شده رای او را صواب دانستند و دعا کردند و در حدیث
که اتفاق بر صحت آن شده تصریح باین معنی است ازین حدیث بسط و آن است روایت
کرد بخاری از عالیه رضی الله تعالی عنها که فاطمه رضی الله تعالی عنها کسی را نزد ابو بکر رضی الله
عنه فرستاد و طلب میراث خود از بعضی اموال مدینه و فدک و باقی خمس خبر که از حضرت صلی الله علیه
و آله مانده بود که ابو بکر رضی الله تعالی عنه در جواب گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لا نورث
ما ترکنا صدقه انما باکل آل محمد من هذا المال ما میراث برد و نمیخورد آنچه ما کذا ششم صدقه است
جز این نیست که آل محمد ازین مال بعضی مال خداست میخورند و زیاده از خوردن ایشان
را رد و نیست و بخدا سوگندست مرا که تغییر صدقه رسول الله از آن حالتی که در زمان رسول الله
بود نمیکنم و بطریقی که رسول الله در آن عمل میکرد عمل خواهم کرد و چون ابو بکر رضی الله تعالی
عنه را که از آنکه چیزی از آن اموال بفاطمه دهد فاطمه رضی الله تعالی عنها نصب کرد و ابو بکر رضی الله
عنه بیعت کرد و ده تخم نکر در آن زمان وفات فاطمه رضی الله تعالی عنها بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله شش ماه زینت و چون وفات یافت علی رضی الله تعالی عنه بروی نماز گذارد و ابو بکر رضی

رضی الله تعالی عنه را خبر کرد و در شب دفن کرد و علی رضی الله تعالی عنه در مدت حیوة فاطمه ^{علیها السلام}
 منها بعت نکرده بود لیکن او را عزیزی و جایی بواسطه حیوة فاطمه رضی الله تعالی عنها نزد مردمان
 بود و چون فاطمه رضی الله تعالی عنها وفات یافت علی رضی الله تعالی عنه از روی مردمان
 استخار نمود و عزلت اختیار کرد و کسی با او آمد شنیدنی نمود درین اثنا اراده مباحثت و صحبت
 ابوبکر رضی الله تعالی عنه کرد شخصی پیش او فرستاد که بمنزل ما تشریف بیا و با تو کسی دیگر
 نباشد و غرضش این بود که عمر رضی الله تعالی عنه حاضر نباشد ابوبکر رضی الله تعالی عنه قبول
 این معنی نمود بعد از آن عمر با ابوبکر رضی الله تعالی عنها گفت که تنها بخانه ایشان نباید رفت
 ابوبکر رضی الله تعالی عنه گفت چه اندیشه داری بمن چه خواهند کرد بجز اسو کند که خواهم رفت و
 چون بمنزل علی رفت علی رضی الله تعالی عنه همه حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و گفت ای ابوبکر
 ما میدانیم فضائل ترا و آنچه خدا تعالی بنوعطا کرده است از خبر صد و نعل نکرده ایم لیکن من خود شنیده
 بامر عیسی امر مشورت را تنها کردی و ما را داخل ندادی و بواسطه فراموشی بر رسول الله ما را درین
 امر نصیبی بود و مثل این نوع سخنان رفتن آئین میبگفت تا آنکه ابوبکر رضی الله تعالی عنه را گریه داد
 و آب از چشمهای وی جاری بارید بعد از آن ابوبکر رضی الله تعالی عنه تعلم کرد و گفت به آن
 خدای که جان من بید قدرت اوست که پیوستن و نیکی کردن من با قارب رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و سلم دست تراست نزد من از پیوستن و نیکی کردن با قارب خود و اما غلط ^{است}
 که در میان ما و شما بواسطه این اموال واقع شد من درین امر از خبر نفیر نکردم و این امر را
 بطریقیکه دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن عمل میکرد بهمان طریق بعمل آوردم بعد ^{از آن}
 علی رضی الله تعالی عنه گفت وعده ما و تو از برای بیعت وقت غنیمت در سپید و چون بسجده ^{افتادند}
 ابوبکر رضی الله تعالی عنه بعد از فراغ از نماز ظهر بالای منبر رفته حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و

بجا آورده فضايل و شرف علي را تعداد نمود و تخلف او از بيعت و عذرا و بطريقي كه گفته بود بيان
 نمود و استغفار كرد و فرمود آمد باز علي بر منبر رفته بعد از اداي حد و شاي خداي تعالي تعظيم و
 توفيق حق ابو بكر رضي الله تعالى عنه نمود و گفت كه آنچه از من واقع شده از ما هر دو بيعت نه از چهره
 حسد و بغل بر ابو بكر بوده نه از جهت انكاف جيزي كه خداي تعالي او را به آن تفضيل داده است
 ليكن ظن ما اين بود كه ما را دشواري نصيبي است و او در آن امر ما را داخل نداده تا بتر
 غضب كردم در نفس خود پس همانان باين بيعت خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند
 و مردم در وقت مراجعت علي با مرموعه بوي نزد يك ميشدند پس تامل كن عذرا و
 و قول او آنكه منكر نشدم چيزي را كه بان تفضيل يافته است و حسد و بغل نكردم بر آن چيزي
 كه خدا باو عطا كرد و هم و غير اينها از آنچه حديث شمل است بر آن نابايابي خود را بري و دعوي از
 روافض و ماليتان باو نسبت ميكنند فانهم الله چه اجل و احق اند باز بدانكه درين حديث
 تصريح است با خبر بيعت علي تا موت فاطمه پس منايه آن حديث است كه از ابابي سعيد گذشت
 كه علي و زبير رضي الله تعالى عنهما از اول امر بيعت كردند ليكن اين حديث ابابي سعيد ابن جابر
 و غير او صحيح كردند و سني چنين گفت كه حديثي كه در صحيح مسلم از ابابي سعيد نقل كرده است كه در
 علي و بعضي از بني هاشم تا ميرت تا موت فاطمه رضي الله تعالى عنها ضعيف است زيرا كه
 روايت ثنائي از زهري موصول نيست و اسناد ابابي سعيد نكرده است و روايت اول از
 ابو سعيد كه دال است بر آنكه اين اول امر بيعت كردند آن موصول است پس صحيح
 باشد انتهي و بر دوار و ميشود و آنكه ميان اين حديث صحيح و ميان خبرياري كه از عايشه
 گذشت منافات است زيرا كه يكي دلالت بر تقديم بيعت ميكنند و ديگري بر تاخير و جمع بين
 هكديهم بعضي چنين كرده اند كه علي در اول حال بيعت كرد باز از ابو بكر جدا شد بواسطه

آنچه واقع شد میان فاطمه و ابوبکر در باب میراث حضرت صلی الله علیه و سلم باز بعد از فوت
 فاطمه یعنی دیگر کرد و کسی که بر باطن این امر واقف نشد و توهم کرد که تخلف او از بیعت
 بواسطه آن بود که راضی بنو بیعت او و آنچه خواستند گفتند و ازین جهت که رفع این شبهه
 خود علی رضی الله تعالی عنه اظهار بیعت بعد از فوت فاطمه بر بالای منبر کرد چنانچه در فصل چهارم
 از فضائل علی خواهد آمد که چون علی در نیک و بر بیعت کرد ابوبکر ملاطفت او شده گفت آبا مکروه اینجا
 امارت مرا گفت کرده نداشتم ولیکن بگویند خورده ام که روا برد و شش نگریم که برای نماز و غیره
 تا اجمع قرآن فارغ شوم و از آنجا نغم کردند که علی قرآن را بر دو دفع تنزیل نوشت پس معلوم
 شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان خفت خلافت صدیق رضی الله تعالی
 عنه و اهلیت او دین امر و همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیر یک نفسی نیز نباشد بلکه
 اجماع قوی تر است از نصی که بتواند رسیده باشد زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل میشود و از انقباض
 غیر متواتر علم ظنی بهم میرسد چنانچه بعد ازین خواهد آمد و حکایت کرد امام نووی با ساینده صحیح
 از سفیان ثوری رحمه الله که هر کس که گوید علی حق و سزاوارتر بود بخلافت اتفاقا و او نسبت
 که ابوبکر و عمر و جمیع مهاجر رضی الله تعالی عنهم خطا کرده اند دین امر و کسی که این اعتقاد در
 این جماعت داشته باشد گمان غبی برم که علی از احوال او با آسمان بر نود و روایت کرد در فطنی
 از عمار بن یاسر مانند این فصل سیوم در قصص سبی که دلالت میکند بر خلافت ابوبکر رضی الله
 عنه از قرآن و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم آمانص قرآنی از آنچه قول خدا تعالی
 یا ایها الذین امنوا من بعدکم من دینه فوفی بانی العد بقوم یحییون و یحبون و اذله علی المؤمنین
 اعزّه علی الکافرین یجادون فی سبیل الله و لا تعاون لونه لایم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
 و اعلم ان ای کس نیکه کرد بدید بخدا هر که برگردد و از شما از دین خود پس زد و او که خواهد آورد و خدا

خدا تعالی قومی بجای ایشان که دوست دارد و هدایت دهد خدا تعالی ایشان را دوست
 دارند ایشان خدا تعالی را شفیق و مواضع باشند بر مومنان و غالب و سخت باشند
 بر کافران جهاد کنند در راه خدا تعالی و ترسند از عاصت هیچ طاقت کنند و ذلت
 فضل الهی بپیش ایشان این صفات فضل و رحمت خدای سبب میدهند کسی را که بخواند
 واسع عظیم و خدا تعالی فراخ عطا و دانا است کسی که استغاثی آن دارد و روایت کرد
 بیعتی از حسن بصری که گفت بخدا سوگند که مراد باین قوم ابو بکر است و اصحاب و بی رضی الله
 عنهم که چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابو بکر و رضی الله عنهم تا آنکه باز آورد
 ایشان را باسلام روایت کرد یونس بن بکر از فدا که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 از عالم رحلت فرمودند عرب مرتد شدند پس فداه قتال ابو بکر رضی الله تعالی عنه بآن
 جماعت مذکور یافت تا آنکه گفت با هم سخن میکردیم ما که این آیت نازل شد در شأن ابو بکر
 و اصحاب او رضی الله تعالی عنهم خوف بانی الله بقوم بهمیم و مجبوت و شرح این قصه آن است
 که ذهابی روایت کرد که چون وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم مشهور شد در نواحی مدینه
 بسیاری از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند و ابو بکر رضی الله تعالی عنه بقتال ایشان
 برخاست و عمر و رضی بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در آن است که دست از قتال ایشان
 باز داری ابو بکر رضی گفت بخدا سوگند که اگر عفا بیایم فانی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 میداده اند از من منع کنند و ادای آن نکنند بر این متاعه خواهم کرد بایشان بر منع آن
 بعد از آن عمر رضی الله تعالی عنه گفت چگونه بایشان قتل میکنی و حال آنکه رسول الله صلی الله
 و سلم فرمود امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فمن قاتلهم
 عصم مني ماله و دمه الا بفساد یا علی الله ما عورثتم بقتال با مردم تا زمانی که بگویند لا اله الا الله

محمد رسول الله و هر کس که این کلمه گفت منع کرد و حاجت کرد از من مال خود را و خون خود را
 الا بر حق این قول ما بر حق مال با دم و حساب او بر خدایت یعنی کسی که گفت لا اله الا الله و اظهد
 اسلام کرد مخالفت او را ترک میکنم و نقبتش باطن او نمیکم که مخلص است با غیر مخلص هر که آن حسبت
 که با خدا بیعتی است ابو بکر رضی الله تعالی عنه گفت بخدا سو کند که مقاتله خواهیم کرد و یکسکه میان
 صلو و زکوة فرق کند چرا که زکوة عن مال است و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود الا بجهنم رضی الله تعالی عنه گفت بخدا سو کند که نیافتم چیزی دیگر الا آنکه خدا تعالی من را
 ساخت صد را بی بکر را بقتال اجتماع و معلوم من شد که حق بجانب ابو بکر است و آنچه
 او میکند راست بوده و در روایتی دیگر آنکه چون ابو بکر رضی الله عنه بیرون رفت جهت قتال
 پان جماعت و بچای یکم رسید تمام اعراس کردند بنا برین بعضی اصحاب صلی چنین
 دیدند که کسی را امیر کردند انبیه برایشان ناهز و کند و خود باز کرد و پس خالد بن ولید
 امیر ساخته فرستاد و خود باز گشت و روایت کرد و در فطنی از ابن عمر رضی الله عنهما که
 چون ابو بکر رضی الله عنه شد بیرون آمد و بر راحله خود سوار شد علی رضی الله تعالی عنه زمام
 راحله او گرفته گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله میگویم بنوا آنچه در روز احد با رسول الله صلی الله
 و سلم گفتی غیر خود را و غلاف کن و مخزون و در دناک ساز ما را بنفس خود و باز کرد و بدو
 بخدا سو کند که اگر در دناک بخویم از جهت تو دشوایی تو رسد اسلام را هرگز نظامی نخواهد بود
 بعد از آن خالد بن ولید را بقبیله بنوا سعد و عطفان فرستاد خالد به آن قبایل رسید
 جمع کثیری از ایشان گشت و جمعی دیگر را امیر کرد و بآن رجوع با سلام کردند و از آنجا خالد
 بن ولید را بجامه فرستاد بقتال سید کذاب و چون فریقین یکدیگر رسیدند شروع در
 قتال نمودند و سبیل و رقله ^{صلوات} مخصین شد و اهل اسلام چند روزی انب نزار محاصره

محامره کردند آخر الامر سبيله بدست وحشي که قاتل همزه بود کشته شد باز در سال
 دوم از خلافت بنا بر آنکه بحرين بعد از غزوت حضرت صلي الله عليه وسلم شبهه در دل
 ایشان پیدا شده مرتد شده بودند علار بن محضر مي را بجانب بحرين بدفع آنجماعت
 فرستاد و در موضع جونا با ایشان ملاقات شده بعد از مخالفت بسيار سلمانان نصر
 بافستند و اصل عمان نیز چون مرتد شده بودند عكرمه بن ابی جهل با نجاس فرستاد
 و مهاجر بن اسبه را بطایفه انزرتين نام زد فرمود و همچنين زياد بن ابی انصاري را بکجاء
 و يکراز اصل ارتداد فرمان داد و از بن جعت سب که روايت کرد و نديهي و ابن
 عساکر از ابو هريره که گفت سوگند به آن خدا که غير از خدایي نيست که اگر نه ابو بکر خليفه بودي
 مردم بندي و عبادت خدا بعلی بکائي آوردند باز مرتبه دوم کسبوم اين سخن را
 مکرر ساخت بعضي گفتند ساکن شوای ابو هريره بعد از ان ابو هريره رضي الله تعالی عنه
 گفت رسول الله صلي الله عليه وسلم اسامه را به قصه کس بجانب شام متوجه ساخت و چون
 و چون در موضع ذي غنم فرو داد رسول الله صلي الله عليه وسلم رحلت فرمود و اعتراف
 حوالی مدینه مرتد شدند اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم نزد ابو بکر رضي الله تعالی عنه
 شده گفتند اسامه را باز کردان زیرا که وجهی ندارد که عراب حوالی مدینه از دين مرتد
 شده باشند و ما شکر خود را بر دم فرستيم ابو بکر رضي الله تعالی عنه گفت بآن خدایي
 که غير از خدایي نيست که اگر قلت مردم مرتبه باشد که در مدینه چي کس نباشد و مکان
 با نای از و اج بغير صلي الله عليه وسلم می کشیده باشند و تو لشکري که پيغمبر صلي الله عليه
 وسلم متوجه جاني ساخته خواهيم کرد و ايشان را باز خواهيم کرد و انب و علي که رسول الله صلي الله عليه
 وسلم سبته خواهيم نمود پس اسامه روان شد و بهيچ قبيله از قبایل که اراده ارتداد داشتند

نکذشت مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبی بود این لشکر از خود جدا نمی ساختند
و بجانب روم نمی فرستادند و باین سبب از خدا و خود را موقوف میداشتند تا بفرقت
اصل اسلام با روم معلوم کنند پس چون مسلمانان متفانه باصل روم کرده ایشان را
مقبور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالها غنا بازگشتند آن جماعت اعراب تماما
بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلالات کرده
اند اصحاب ما بکثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده است
و الله لا فائز من فرق بین الصلوة و الزکوة و الله لو سنونی مالا کانوا یودونها الی
رسول الله صلی الله علیه و سلم تعالیم علی منعمها و شرح این بغارسی بیان کردیم و استدلال
کرد شیخ ابوالاسحاق باین حدیث و غیر این حدیث و کتاب طبقات بر آنکه ابوبکر ^{رضی الله عنه}
عنه اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن حکم درین مسئله استناد نمودند و ما مل کردند مگر
ابوبکر رضی الله تعالی و بعد از مباحثه صحابه درین مسئله با ابوبکر معلوم ایشان شد که
قول ابوبکر رضی الله تعالی عنه صواب است و رجوع به آن نمودند و روایت کرد و نووی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که از سوال کردند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که
فتوی میداد در سبیل گفت ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما وند استم و بکری غیر ایشان
که فتوی میداده باشد لیکن روایت کرد ابن سعد از قاسم بن محمد که گفت ابوبکر و عمر
و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم جمیع فتوی میدادند و رهمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
باز استدلال کرد باعلیت ابوبکر رضی الله تعالی عنه بحدیث چهارم از احادیثی که دلالت
بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر آن حدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق
افرا صی به بود یعنی اعلم ایشان بقرآن زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم ^{عنه}

مقدم داشت او را از برای نماز با صبحی به آنکه خود فرمود که بوم القوم اقوامکم کتاب
 یعنی امامت قوم کند آن کس که اعلم باشد بکتاب الله تعالی و خواهد آمد جز لا یفتی
 لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم غیره نرا و انیت قومی را که ابو بکر در میان ایشان باشد
 آنکه غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم صحابه بود بخت رسول الله چنانچه در بسیاری از
 مواضع رجوع با و میکردند و در وقت حاجت و اظهار میبایست بایشان مستی که از پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حفظ کرده بود و یاد داشت غیر او هیچ یک از اصحاب نمی داشتند
 و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه مواظبت و مداومت بصحبت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کرده بود و از اول بعثت تا زمان وفات و با وجود صفات مذکور از وی و از فضل
 عباد الله بود و اما قلت روایت احادیث مسنده از رسول الله صلی الله علیه و سلم بوط
 سرعت وفات و کوتاهی ایام حیات او بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر مدت
 حیات او بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم بطول می انجامید نقل روایات از بسیار
 می بود و اکثر اقطان حدیث از ابی بکر صحابه بودند و چون ایشان خود در سماع
 حدیث با ابو بکر شریک بودند و از حضرت نشنیده بودند بنابراین روایات
 ابو بکر ضرر نقل کردند و اگر چنین نبود یکنیکه در زمان ابو بکر بودند محتاج
 نبودندی به آنکه از ابو بکر نقل کنند بلکه خبری از ایشان نبود از وی نقل کردند
 و ازینجا معلوم شد که سماع ابو بکر از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیشتر بود و از با
 اصحاب و بواسطه مانع مذکور و عدم اهتمام مردم در ایام او بقبض حدیث از وی مروج
 شده و روایت کرد ابو القاسم البغوی از میمون بن مهران که گفت زمانی که خصما
 بر ابو بکر رضی الله تعالی عنه وارد میشدند نظر میکرد و در قرآن اگر آن حکم در قرآن می

یافت میان حضار آنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود و از سنت
رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن باب حکمی میداشت به آن عمل میکرد و اگر به آن
عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال میکرد و میگفت این نوع قضیه است آیا
میدانید که از رسول الله صلی الله علیه و سلم درین باب حکمی صادر شده است یا نه چنین
واقع میشد که چند کس متفق اللفظی میگفتند که رسول الله صلی الله علیه و سلم درین قضیه
حکم باین طریق کرده بعد از آن میگفت حمد و ثنای مر خدا بر آنکه این نوع کار در میان
ما پیدا شده اند و اگر در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی نمی یافت اعیان و
اشراف و خیار ناس را جمع میکرد و با ایشان مشورت نمیداد اگر همه بر یک رای متفق
میشد بذهبان حکم میفرمود و عمر رضی الله تعالی عنه هم چنین میکرد و اگر متکثر میشد که از
قرآن باسنت باید ملاحظه میکرد که ابو بکر رضی الله تعالی عنه را درین قضیه حکمی است یا نه
اگر حکم او می یافت به آن عمل میکرد و الا رؤس مسلمانان را مطلق نمیداد و آنچه اتفاق
بر آن می نمود حکم میکرد و از جمله آیات که دلالت بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه میکند این است
قُلْ لِلْمُغْلِبِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ الْبُكَوای محمد باز پس ماندگان از اعراب بادیه راستند و چون
الی قوم اولی باس شدید زد و آنکه خوانده خواهید شد بحرب کرد و جمیع صاحبان کارزار
تقاوتونهم و یسلمون یا مقاتله کنید با ایشان و نکشید ایشان را یا مسلمان شوند فان
تطیعوا یوکم الله اجرا حسنا پس اگر اطاعت و فرمان برداری کردید داعی را بدید خدا
شمار از دی نیکی که غنیمت است و ردینا و جنت است و ربی و آن تنزل اوکی بودم من قبل
بعیدم خدا با ایمان و اگر بر کردید و ثبت برداعی کنید چنانکه بر کردید پیش ازین یعنی
در سال حدیبیه عذاب کند خدا تعالی شما را عذابی که دردناک باشد مترجم گوید

گوید و تفسیر می‌آورد که «مخلفون از اعراب قبیلہٴ سلم و جہینہ و مزینہ و غار و بکر
 بود که با رسول الله صلی الله علیه و سلم وعده کردند که رفیق آن حضرت باشند تا که وصال
 حدیبیه بعد از آن خلف وعده کرده با اموال و اهل خود مشغول شدند و انتہی ردا بخت
 کرد این ابی حاتم از جوینبر که مراد بقوم ادلی باس بنو ضیفه بودند و ازین جهت
 این ابی حاتم و ابن قنہ و غیر ایشان گفته اند که این آیت حجت است بر خلافت
 صدیق رضی الله تعالی عنه زیرا که وی مردم را بقتال آن قوم خواند و شیخ ابوالحسن
 اشعری رحمه الله که امام اهل سنت و جماعت است گفته که از ابوالعباس بن خریج شنیدم
 که خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه از قرآن درین آیت است گفت از برای آنکه اهل
 علم اجماع کردند بر آنکه بعد از نزول این آیه قتالی نبود که خوانده شوند بآن مگر خواندن ابوبکر
 رضی الله تعالی عنه مخلفین و دیگر مردمان را بقتال اهل رده و کسانی که منع زکوة
 کردند گفت پس این آیه دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر و اقراض اطاعت او
 رضی الله تعالی عنه زیرا که خدا تعالی خبر داد که اگر هر که دند و فرمان بفرزندان نزا
 عذاب الیم خواهد بود این نیز کوفه هر که تفسیر کرده است قوم را به آنکه اهل فارس و روم
 اند پس صدیق رضی الله تعالی عنه بجهیز لشکر کرده با بجانب فرستاد و تمامی کار آن جماعت بدست عمرو
 عثمان بود و این هر دو فرع صدیق اند رضی الله تعالی عنهم پس اگر کوئی ممکن است
 مراد بدایع درین آیه رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی رضی الله عنه باشد گوئیم این احتمال
 ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرمود قل لن تتبعونا و این ضربت بمعنی نهی عینی بخواجی
 محمد و مخلفین از اعراب را که تابع او میشوند و با ما بیرون می‌آیند و بنا بر این آنجا است بیچ
 محاربه خوانده نشده اند و رجیوة رسول الله صلی الله علیه و سلم اجماعاً بنا بر آنکه گذشت

و اما علی رضی الله تعالی عنه را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد و اصلاً
بلکه جمیع مقاتله وی رضی الله تعالی عنه جهت طلب امامت و رعایت حقوق خود بود و امامی
که بعد از علی رضی الله تعالی عنه بودند پیش ما آنجا که از جمله ظلمه اند و نزدیک به سیصد و امانت
این کافر اند پس معین شد که آن داعی که متابعت او موجب اجر حسن شود و عیب
و نافرمانی او موجب عذاب الیم گردد یکی از خلفای ثلاثه است رضی الله تعالی عنهم و درین
تکام حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه لازم آمد بر هر تقدیر زیرا که حقیقت خلافت عمر و عثمان
رضی الله تعالی عنهما فرع حقیقت خلافت ابو بکر است بواسطه آنکه خلافت ایشان هر دو خلافت
او ناشی شده و بر آن مرتب است و نیز از جمله آیات داله بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه
خدا تعالی است و عدله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات و عده کرد خدا تعالی کسی را
که ایمان آورد و عمل نیکو کرد و نداد از شایسته خلفه در الارض کما استخلف الذین من قبلهم
که هر آینه ایشانرا خلیفه و متصرف گرداند در روی زمین و مراد باین جماعت که خدا
ایشانرا عده داده است مهاجرین اند بقول اکثر مفسرین چنانچه خلیفه و متصرف گرداند
کسی را که پیش از ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل که بعد از هلاک قطعیان ایشان
در مصر و شام خلیفه شدند و لیکن هم و بنیم الذین اتقوا لهم و هر آینه ثابت و استوار
دارد از برای ایشان دین پسندیده و مختار ایشان را یعنی دین اسلام و
باید بنهمین بعد و فهم امنا بعد و بنی لا یشرکون بی شکی و هر آینه بدل و هرايش ترا بعد
از ترس ایشان از دشمنان ایمنی از ایشان که پرستند مراد از زمان خلافت
شریک نکردند بنی قریظ را یعنی جاه و بزرگی ایشان را از عبادت و توحید باز
ندارد این کفر گفته که این آیه منطبق و مشتعل است بر خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه

عنه واین ابی حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید المیسری روایت کرده که گفت
 ولایت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در قرآن بقول خدا تعالی سب و عدالتی است که
 و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجر اعطیما و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق و رضی قول
 خدا تعالی سب للفقراء المهاجرین یعنی قسمت مال فی برای مسکینان و یتیمان و فقراء
 مهاجرین است ای قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه مهاجر را ستانند و قول
 و هم یفعل و وجه دلالت آیه بر خلافت صدیق رضی الله عنه که خدا تعالی مهاجران را صالح
 خواند و کسی که خدا تعالی بصدق و ی کواچی و اد کذب از و صادر نخواهد شد پس اینجا
 لازم آمد که در چندی که با اتفاق جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق خلافت بر ابو بکر رضی الله عنه
 آنکه او را خلیفه رسول الله علیه و سلم بخوانند و میگفتند یا خلیفه رسول الله در آن قول
 صادق باشند پس بنا بر این مقدمه این آیه نص باشد بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه
 و خطب این دلیل را از ابو بکر بن عباس نقل کرده و این استنباطی بکوست چنانکه
 این کثیر تفسیر باین معنی کرده و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق رضی قول خدا تعالی
 اهدنا الصراط المستقیم بجای ما راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آن کس که
 انعام کرده بر ایشان نعمت بنوت و رسالت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت بهم
 امام فخر الدین رازی گفت این آیه دلالت میکند بر امامت ابو بکر رضی الله عنه زیرا که قبل ازین گفتیم
 که تقدیر آیه چنین است که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم و خدا تعالی بیان کرده است
 در آیه دیگر که الذین انعمت علیهم چه کنند و قول خود را و لئک مع الذین انعم الله
 علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین یعنی آن گروه با که از انبیا
 که انعام کرد و الله تعالی بر ایشان از پیغمبران و راست گویان که اول تصدیق آنها

کردند و گشتگان راه خدا و ستوده‌گان راه خدا در اعمال و احوال و جمع شکست
 که سردار صدیقان و رئیس ایشان است ابو بکر رضی الله عنہ چنین باشد که خدا تعالی
 امر کرد که طلب کنیم هدایتی که ابو بکر و تمام صدیقین بر آنند و اگر ابو بکر رضی الله تعالی عنه ظالم
 بودی جایز نبودی اقتدا بوی پس ثابت شد به آنچه گفتیم و دلالت این آیه بر امامت
 ابو بکر رضی الله تعالی عنه انشائی و اناضوی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده
 بسیار است و در بعضی از آن تصریح بخلاف ابو بکر است و در بعضی دیگر اشارت به آن
 حدیث است. اول روایت کردند بخاری و مسلم از جابر بن مطعم که گفت زنی پیش رسول الله صلی
 علیه وسلم آمد بعینی می‌پوشید و آن حضرت او را امر کرد که باز گردد بسوی ما بعد از آن
 زن گفت اگر بیایم و شمارا نبینیم و این قول او کنایه بود از فوت آن حضرت انگاه
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آن لم تجدنی فانی ابا بکر یعنی اگر مرا نبینی نزد ابو بکر
 بیای و این عا که از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرد که گفت زنی
 نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و چیزی طلبید آن حضرت فرمود که باز آن زن گفت
 یا رسول الله اگر بیایم و شمارا نبینیم یعنی تعویض فوت آن حضرت کرد انگاه رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود آن جئت فلم تجدنی فانی ابا بکر فانه خلیفه بعدی اگر بیاید مرا
 نیاید نزد ابو بکر بیا که او خلیفه خواهد بود بعد از من حدیث دوم روایت کرد ابو القاسم
 بنوفی بسندی حسن و سندی حسن بر وجهی که فرمودی گفته آن است که در اسناد او کسی
 منهم بکذب و غفلت و فسق است نباشد یعنی راویان او مستور العداۃ باشند
 و نیز باید که شاد نباشد و از وجهی دیگر مثل ابن مردودیه شده باشد و حدیث صحیح است
 چون صحیح از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم

شنیدم که فرمود بکون خلفی اثنا عشر خلیفه ابوبکر لا یلبث الا قلیلا بعد از من دوازده
 خلیفه خواهند ابوبکر در تک نمیکند مگر اندک عطا و ایله حدیث گفته اند که صدر این حدیث
 اجماع شده است بر صحب آن و از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان
 روایت کرده اند و از جمله این طرق آن است که آن حضرت فرمود لا یرال هذا الامر
 عزیرا بفرعون علی من ناداهم علیه الی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش رواه عبدالله بن احمد
 بسند صحیح همیشه این امر اسلام غالب است و نفرت می یابند بر کسی که با ایشان دشمنی کند
 بر این امر خلافت تا آنکه دوازده خلیفه باشند که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه
 عبدالله بن احمد بسند صحیح روایت کرده و سند صحیح آن است که اسناد او متصل باشد
 بنقل عدل یا ضابط از مثل خود که سالم باشد از شد و ذو علب و مراد با اتصال سند آن
 که هیچ وجه مقطوع نباشد و مراد بعد از آنکه مشهور العداله باشد نه دستور العداالت و مراد
 بضابط آنکه حافظ و منبسط باشد و مراد بسلامت از شد و ذو آنکه راوی مخالف روایت
 مردم روایت بکند و بسلامت از علت مراد آنست که در حدیث اسباب تفسیر
 خامنه تا حدیث نباشد و درجات صحیح متفاوت است بحسب قوت شروط و از جمله طرق
 چنانچه احمد روایت کرده لا یرال امر الناس صالی همیشه مردم بصلاح متعرون است لا یرال
 هذا الامر صلیا همیشه این امر خلافت نافذ است یعنی مادام که این دوازده خلیفه باشند
 و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود لا یرال امر الناس ما ضیا ماول
 لهم اثنا عشر رجلا و از جمله ان الامر لا ینقضی حتی یمشی فیهم اثنا عشر خلیفه این امر خلافت ینقضی
 نمی شود تا آنکه بگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه و از آن جمله لا یرال الاسلام
 عزیرا یعنی االی اثنا عشر خلیفه همیشه اسلام قوی و غالب ما دوازده خلیفه و از جمله روا

بزاز است لایزال امر امتی قایما حتی بمضی اثنا عشر کلم من قریش بمبت امر امت من قایم است
 تا آنکه بگذرد و وارده خلیفه جمیع ایشان از قریش و زیاده کرد ابو داود و آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم چون بمنزل خود باز گشت قریش آمدند و پرسیدند که بعد ازین خلفا چه
 چیز حادث خواهد شد آن حضرت فرمود غم بکون الهوج یعنی بعد از ان قتل و فساد
 خواهد بود و از آنجمله روایت ابو داود است لایزال الدین قایما حتی بکون علیکم اثنا عشر خلیفه
 کلم مجتمع علیه الامه همیشه این دین قایم است ما دای که بر شهادت و از ده کس خلافت
 کنند که امت بر جمیع ایشان مجتمع گردند و مردیت از این مسود و مرض بسندی حسن
 که از وی سوال کردند که چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول الله
 علیه و سلم پرسیدم فرمود اثنا عشر کلمه نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه و از ده کس خواهند
 بود مثل حد و نقباء بنی اسرائیل قاضی عیاض رح گفت که شاید مراد بد و از ده کس که
 درین احادیث و مانند این احادیث مذکور شده آن است که ایشان خواهند بود
 در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر
 بامر خلافت قیام نماید و این یافته شد در کاینکه اجتماع گردند جمیع مردم بر آنها تا زمانه
 که امر بنی امیه در اضطراب افتاد و فتنه میان ایشان واقع شد در ایام ولید بن یزید
 و این فتنه در میان مردم بود تا وقتی که دولت خلفاء عباسیه قایم شد و مستاصل
 ساختند امر بنی امیه را شیخ الاسلام بن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است چنین
 گفته که کلام قاضی نیکو ترین سخن است که درین حدیث گفته اند و ارجح اقوال است زیرا که
 قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در بعضی طرف صحیح کلم مجتمع علیه الناس موید و تقوی است
 و مراد از اجتماع الناس بر او اطاعت و انقیاد بحیث دوست و کسی که اجتماع همه مردم

مردم بودند خلفای فتنه ستم رضی الله تعالی عنهم باز علی رضی الله تعالی عنه تا زمانی
که امر حکمت واقع شد و در صحن و ازان روز بمعاویه رضی الله عنه خلافت اطلاق میکردند
باز اجتماع مردم بودند و رفت صلح امام حسن رضی الله تعالی عنه باز بر سر او بنزد
و امر امام حسین رضی الله تعالی عنه انظام نیافت و قبل از اجتماع جمیع مردم بر
شهادت شدند باز چون یزید بمردم تخلف شدند تا زمانی که بر عبدالملک اجتماع کردند
بعد از قتل عبداللہ بن الزبیر رضی الله عنه باز اجتماع مردم بر چهار بر سر عبدالملک شد اول ولید
بعد از سلیمان باز یزید و بعد از هشام و خلافت عمر بن عبدالعزیز رح و ربیع بن سلیمان
و یزید بود چنانچه بعد از خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم این هفت کس که مذکور شد
بودند و از دهم این جماعت ولید بن یزید بن عبدالملک بود که چون هشام بن عبدالملک
که علم او بود فوت شد قریب به چهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز برو فرستاده و
بقتل رسانیدند و فتنه منتشر شد و ازان روز احوال مردم متغیر شده واقع نشد که
بر یک خلیفه اتفاق نمایند واسطه فتنه که میان بقیع بنی امیه شد و در ایام بنی عباس
نیز اقصی مغرب از تعرف ایشان بنا بر تغلب مروانیان بر اندلس بیرون رفت
و جمیع بلاد اسلام در دست ایشان ماند تا آنکه ایشان را خلیفه گویند بنا بر این امر خلافت
منقطع شده و از وی باقی ماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبدالملک بخواندند و حبیب بن
شریح مغرب و یمنی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در حبیب بلده از بلاد کسی
مقبول امر امارت نبود مگر با خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود و از ده خلیفه است و حبیب
مدت اسلام تا روز قیامت که عمل محبت میکرد و باشند و اگر چه متوالی و متغایب یکدیگر
نباشند و موبد و مقوی این است قول ابی الجبله که گفت تمام ایشان عمل کنند به این

و دین و از ایشان دو کس باشند از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم پس بنا بر این قول
 مراد بهرج که در حدیث واقع شده فتنه ای بزرگست مثل دجال و آنچه از اوست و مراد
 بشاعر خلفای اربعه است و اما حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنہما
 عنہم بعضی گفته اند که اجتماع دارد که حکم کنیم با ایشان مهندی عباسی نیز زیرا که او در بی عباس
 مثل عمر بن عبدالعزیز بود در بنی امیه و ظاهر عباسی نیز بواسطه عدالت او دو کس دیگر هستند
 و هنوز پیدا نشده اند و یکی از آن دو کس مهدست زیرا که او از اهل بیت محمد است
 صلی الله علیه و سلم و بعضی از محدثین محل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی
 باید و دلیل ایشان این روایت است که ثم علی الامر بعدہ اشاعر رجلا ستمن ولد حسن
 و ستمن ولد حسین و آخر من غیرهم باز و ای امر خلافت شوند بعد از مهدی و دوازدهم
 شش مرد از اولاد حسن و پنج مرد از اولاد حسین و یکی دیگر از غیر ایشان لیکن
 خواهد آمد در کلام برایت و دوازدهم از فضائل اهل بیت که این روایت و ابی است
 و معتمد علیه نسبت حدیث سیوم روایت کرده اند احمد و ترمذی و گفت حدیثی حسن است
 و ابن ماجه و حاکم و گفت حدیث صحیح است از خدیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بالذین من بعدی ابی بکر و عمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس که بعد از من اند ابو بکر
 و عمر رضی الله تعالی عنہما روایت این حدیث کرد بطرائق از حدیث ابو درداد حاکم از حدیث
 ابن مسعود و روایت کرد دنا احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و صحیح خود از خدیفه
 انی لا اوری ما قدر بقائی فیکم فافند و بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و مشکو اهدی حمار و ما حکم
 ابن مسعود و صدقه تحقیق نمیدانم حدیث بقای خود را در میان شما پس افند و کسبید
 به این دو کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر و مشکو جوئید بعدی عمار عیسی سیرت و طریقه

و طریقه مرضیه عمار دست زیند و به آن عمل کنید و سخن که ابن مسعود بشما گوید نقد این کنید ^{است}
کردن نزدی از ابن مسعود و روای از خلیفه و ابن عدی از انس اقتدا و ابالدین من بعدی
من اصحابی ابی بکر و عمر و امده و ابمدی عمار و مسکو ابجد ابن مسعود افتد اکسید باین دو کس
که بعد از من انداز اصحاب من ابو بکر و عمر و سیرت و طریقه عمار عمل کنید و بوضت ابن
مسعود دست زیند و حجت خود سازید و تشریف در شرح معانی چنین گفته که اشبه و انب
انت که اراده کنند از عهد ابن مسعود و امر خلافت زیر که او اول کسی بود که کو اعی داد
بصحت و استقامت خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه و اقامت دلیل بر آن کرد و گفت
چرا را ضعیف بنایم برای و بنای خود کسی که رسول الله را ضعیف شد با و از جهت دین
ما و آنچه مقوی این معنی است مناسب است اول حدیث و آخر حدیث با یکدیگر در اول حدیث
اقتدا و ابالدین من بعدی ابی بکر و عمر و در آخر حدیث مسکو ابجد ابن مسعود پس اگر
اراده کنیم از عهد امر خلافت اول و آخر حدیث بهم مربوط میشود و در توفیق بامر خلافت
اوضح از بن حدیث حدیثی نیست حدیث چه هر روایت کردند بخاری و مسلم از ابوسعید
خدری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم خطبه کرد مردمان را و گفت ان الله تعالی
خیر عبدین الدینا و بین ما عده فاختار ذلك العبد ما عند الله فیکلی ابو بکر و قال بل اقتد
بأبینا و امنا فمنا لبعایه ان یخر رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عبد غیره الله فکان
رسول الله صلی الله علیه و سلم هو المخر و کان ابو بکر اعلنا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان من امن الناس علی فی صحبه و ماله ابابکر و لو کنت متخذا خلیلا لفررت به لانه ذل ابابکر
خلیلا و لکن اخوة الاسلام و مودنه لا یبتغین بابا الا و سدا لا باب ابی بکر و فی لفظها
لا یبتغین فی المسجد خوة الا خوة ابی بکر و فی آخر عهد الله ابن احمد ابو بکر صاحبی و موسی

فی الغار سه واکل خوخه فی المسجد غیر خوخه ابی بکر و فی آخر بخاری لبس فی الناس احد سن
 علی بن خنفه و مالک بن ابی بکر بن ابی فخره و لو کنت متخذ خلیلا لثخنت ابا بکر خلیلا و لکن خلیه الاسلام
 افضل سه و اعنی کل خوخه فی هذا المسجد غیر خوخه ابی بکر و فی آخر ابن عدی سه و انه مالک ابواب
 اثارت فی المسجد الا باب ابی بکر یعنی خدای تعالی مجرب ساخت بنده را میان دنیا و میان
 آنچه نزد خداست پس اختیار کرد این بنده جزیرا که نزد خدای سبب بعد از ان
 ابو بکر که بر کرد و گفت بلکه پدران و مادران خود را فدای تو میزنم پس با تعجب که دیم
 از کرب ابو بکر باین که رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داد از بنده که خدای تعالی او را مجرب ساخت
 و منی دانستیم که مراد از این بنده کیت آخر معلوم شد که آن بنده مجرب رسول الله صلی الله علیه
 و سلم بوده است و ابو بکر از ما بهتر میدانست پس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت باذل
 تر و بی تر بر من مردمان بر من در محبت و مال او ابو بکر است و اگر من فرامیگیرم ختم خلی را یعنی
 کسی که احتیاجی و اعتمادی با او میداشتم غیر خدای تعالی هر آنکه فرامیگیرم ابو بکر را خلیل خود
 و لیکن میان ما و او اخوة و صداقت و دوستی اسلام است هیچ دری ازین درها که بر سبب
 که از بهر همه آنها را به بنده بگردی که از جانب ابو بکر است و در لفظی دیگر که از بخاری
 و سلم است با ما در این مسجد هیچ خوخه یعنی در کوچه یا در یک مکر خوخه ابی بکر و در لفظی
 دیگر که از عبد الله بن احمد است ابو بکر صاحب من و انیس من است و رخا سه هیچ خوخه
 بگنبد مسجد غیر خوخه ابی بکر و لفظی دیگر که از بخاری است نسبت در مردمان کسی که بر تم
 و باذل تر بر من در نفس مال خود از ابی بکر بن ابی فخره و اگر فرامیگیرم ختم خلی را ابو بکر
 خلیل خود می دانم و لیکن خلت اسلام افضل سه و دسازید و در بی و دسازید
 همه خوخه های این مسجد غیر خوخه ابو بکر و در لفظی دیگر که از ابن عدی سه و دسازید

سازید در ای راه که از این مسجد که در پی که از جانب ابو بکر است و طرق روایت
 این حدیث بسیار است و از آنجمله است روایت از خدیجه و انس و عاتیه و ابن
 عباس و معاویه بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهم علماء کفنه اند و درین احادیث
 اشارت است بخلاف حدیث رضی الله تعالی عنه زیرا که خلیفه محتاج است که مسجد نزد
 باشد چرا که اجتناج مردم با و در مسجد از جهت نماز و غیر آن بسیار است و بسبب این
 امر فرمود الا باب او تا ملازمت و مداومت او در مسجد دشوار نباشد حدیث پنجم
 روایت کرد حاکم و صحیح نمود آن را از انس رضی الله تعالی عنه که گفت بنویس
 مرا فرستادند که گفتند از رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال کنم که صدقات
 خود را بعد از دوی یکدم یک از اصحاب سپاریم انگاه بخدمت رسول الله صلی الله
 و سلم اعم و پرسیدم فرمود که الی ابی بکر یعنی بعد از من صدقات را نسیم
 ابو بکر کسید و درین حدیث نیز اشارت است بخلاف او بواسطه آنکه چون خلیفه
 منوی اخذ و قبض و ضبط صدقات است پس کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 امر فرمود که بعد از من صدقه با و سپارید لازم است که خلیفه باشد حدیث ششم
 روایت کرد مسلم از عائشه رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض
 موت مرا امر فرمود ادعی بآب ابی و افاک حنی الکعب کنا با فایه اخاف ان ینمی یتمن
 و یقول فاعل انا اول و یا بی الله و المؤمنون الا ابا بکر طلب کن پدر و برادر خود را تا وثقه
 بنویسم چرا که خوف آن است که کسی آرزوی خلافت کند و کوبد ادلی بخلاف منم و حال
 آنکه راضی نمیشود خدا تعالی و راضی نمیشوند مو منان بخلاف کسی مگر ابو بکر روایت
 بعین حدیث کرده است احمد و غیره و از چند طریق اسناد و در بعضی روایات آنکه

عائشه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت چنین فرمود ادعی یا عبد الرحمن
بن ابی بکر اکتب لابی بکر کتاباً لا یختلف علیه احد ثم قال وبعه معاذا الله ان یتخلف المؤمنون
فی ابی بکر یجو ان سوی من عبد الرحمن بن ابی بکر رانا از جهت ابو بکر عهد نامه بنویسم
که کسی مخالف گفت او گفتند باز فرمود بگذار او را ای عائشه معاذا الله که مومنان در باب
خلافت ابو بکر مخالف گفت کنند و در روایتی دیگر از عبد الله بن احمد یا بی الله و المؤمنون
ان یختلف علیک یا ابابکر راضی بنیو و هذا یتعالی و مومنان به آنکه مخالف گفت تو گفت ای
ابو بکر حدیث هشتم روایت کردند بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری رضی الله عنه که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم مریض شد و مرضش اشتداد یافت آنگاه فرمود
مروا ابابکر فلیصل بالناس ابو بکر را بگویند که نماز کند با مردم بعد از ان عائشه
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر مردی رفیق القلب است قوت و استقامت
ان ندارد که در جای تو استاده امامت مردم کند در نماز با رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مری ابابکر فلیصل بالناس آنگاه عائشه سخنی که در دفعه اول گفته بود
اعاده کرد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز کلام خود را مکرر ساخته فرمود
مری ابابکر فلیصل بالناس فاکن صواحب یوسف فانما هو الرسول فصلی بالناس فی
حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کن ای عائشه ابو بکر را تا نماز کند با مردم بحقیق
شما مثل صاحبات یوسف یعنی در فریب دادن مثل آن زنانید و از حبس ایشانند
و میخواهید که تغییر را یمن دهید در باب آنگاه فرستاده حضرت رسول الله صلی الله
وسلم نزد ابو بکر فرستاده و امر حضرت بوی رسانید بعد از ان ابو بکر فرمود در حیوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم امامت کرده با مردم نماز میکند و در روایتی دیگر آنکه

آنکه چون عایشه رضی الله تعالی عنها سخن خود را اعاده کرده فوجی دیگر گفت رسول
صلی الله علیه وسلم مراجعت و معاودت بقول خود نمود و آنگاه عایشه با خضه گفت
که نور رسول الله صلی الله علیه وسلم را بگوئی که عمر رضی الله تعالی عنه را به مورس رزید و آنکه
با مردم نماز گذارد و چون خضه رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله صلی
وسلم ایا کرده باین معنی راضی نشد بر تبه که غضب فرموده گفت انشأوا لیکن
اولاً من صحاب یوسف مراد ابابکر و بعد از آنکه این حدیث متواترست زیرا که وار شده
است از روایت عائشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن زبیر و ابوعبیده
و علی ابن ابی طالب و خضه رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در بعضی از طرق این حدیث
از عائشه رضی الله تعالی عنها مرویست که گفت درین باب مراجعت و معاودت
بسیار بار رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت قوم را بدیکری امر فرماید و من
من ازین کثرت مراجعت و مبالغه این بود که در خاطر من فردی آمد و قرار این سخنی
بخود می توانستم داد و آنکه مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی
که بجای وی ایستاد باشد امامت مردم کرده باشد بلکه من این بود که هیچ کس قایل
مقام آن حضرت نشود الا آنکه با دشانت کنند و بغال بدانند بنا بر این بخوانم که
رسول الله صلی الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر عرض کرد و بدیکری رجوع کند و در حدیث
بن زمعه چنین وارد شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحاب را امر کرد بنماز و در آن
وقت ابو بکر عرض غایب بود و عمر عرضش شده نماز گذارد و آنگاه رسول الله صلی الله علیه
وسلم نمی کرده فرمود لا اله الا ابوبکر یا بی الله و المسلمون الا ابوبکر فیصل
بالناس راضی نمیشود خدا تعالی و سلمانان مگر با امامت ابو بکر و این قول را مکرراً

بعد از آن ابو بکر نماز کرد بامر دم و در ردای نبی و بکر از ابن زبیر آن سب که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را گفت بیرون رود ابو بکر را بگو تا نماز کند بامر دم انگاه او بیرون آمد و بر در خانه رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر رضی الله تعالی عنه را دید با جمعی و ابو بکر رضی الله عنہ ایشان بنود بعد از آن عمر رضی الله عنه را گفت نماز کن بامر دم و او از عمر رضی الله تعالی عنه بلند بود چون شروع در نماز کرد تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آواز او شنیده فرمود یا بی الله و المسلمون الا ابابکر یا بی الله و المسلمون الا ابابکر یا بی الله و المسلمون الا ابابکر و در حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما چنین وارد شده که چون عمر رضی الله عنه تکبیر گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم تکبیر او را شنیده سر مبارک بیرون کرد و از روی غضب فرمود این ابن ابی قحطه کیست پس ابوقحطه علم گفته اند درین حدیث واضح ترین دلالتی است بر آنکه صدیق افضل است از جمیع صحابه علی الاطلاق و سزاوار ترین ایشان است بخلاف و او بی از ایشان با مامت قال الا تخفی معلوم شده است به بی همه عقل که رسول الله صلی الله علیه و سلم صدیق رضی الله عنه فرمود که نماز کند بامر دم به آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه خود فرموده است یوم القوم افرایم کتاب الله اما ممت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس این امر با مامت دلیل است بر آنکه صدیق رضی الله عنه است از بایه اصحاب بقوان انهم و بهمین استدلال کرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم بر آنکه او حق است بخلاف و از جمله مستدلین یحیی عمر بن الخطاب است در فصل مباحث کلام او گذشته و از جمله علی ابن ابی طالب است رضی الله عنه و او را کرد از وی ابن عباس که فرمود امر کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر را که نماز کند بامر دم و من حاضر بودم و غائب بودم و مرضی و بیمار بی ندا شستم پس راضی شدم

شدیم از برای دنیای خود بحسی که راضی شد رسول الله صلی الله علیه وسلم با و از برای
 دین ما و علم گفته اند که ابو بکر رضی الله تعالی عنه موقوف بود باهل بیت امامت در زمان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کردند احمد و ابو داود و غیر ایشان از اهل
 بن سعد که میان بنی عمر بن عوف مقاتله و محاربه بود و این خبر بر رسول الله صلی الله علیه
 وسلم رسید و بعد از ظهر آمد که معاشرت و دیدار ایشان را با یکدیگر انگاه فرمود یا بلال
 ان حضرت الصلوة و لم آت فمرا با بکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز
 در رسد من بنامده باشم ابو بکر را بگو نماز کند با مردم پس چون وقت نماز شد
 بلال اقامت گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه با مردم نماز کرد و او نیز با بقا مقرر شد
 از آنکه تقدیم ابو بکر بر حضرت صلوة چنانچه گفته اند اشارت است به امر جمیع است به احضرت
 و بی بخلت و جهش آن است که مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امام را
 و علامات دین است بر وجهی که ما مورد به شد از ادای واجبات و ترک محرمات و احیاء
 سنن رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر طرف ساختن بدعتها و غیر ذلک و اما امور
 دنیوی و تدبیر آن مثل استیفاء اموال و جسیع کردن و رسانیدن بسفحان
 و دفع ظلم از مظلومان و مانند آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور جهت آن است
 که مردم را فراغت خاطر حاصل شده با مورد دین پردازند زیرا که این فراغت خاطر
 بی آنکه امر معاش منظم شود و بر نفس و مال خود اطمینان باشند و حق هر کس را بجا
 نمی رسد حاصل نمیشود پس ازین جهت که اصل و عمده در امور دنیوی امامت عظمی است
 و مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امور است بنفر صلی الله علیه وسلم ابو بکر را
 رضی الله تعالی عنه جهت امامت صلوة مقدم داشت تا خلافت در امور دنیا و دین آنست

کرد و بنا بر آنکه امامت صلوة که اصل است از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوی جمع
 شد اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم نیز در خلافت که فرع آن امامت است اجتماع
 کرده برای تدبیر وی موفض ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد و روایت کرد
 ابن عدی از ابی بکر بن عباس که گفت ما رون الرشید ما را گفت ای ابو بکر مردمان
 چگونه ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را بخلافت مقرر داشتند گفتیم ای امیر المؤمنین
 سکوت اختیار فرمود خدا تعالی و رسول او ساکت شد و مومنان ساکت شدند
 ما رون الرشید گفت والله که ازین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده نکرد مگر چیل مرا گفتیم ای
 امیر المؤمنین رسول الله صلی الله علیه و سلم است روز مرعیض شد و جلال بخدمت وی آمده
 گفت که ام یک از اصحاب را مامور میبازی که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان
 کند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود امر کن عبد البکر را با مردم نماز گذارد و انگاه درین
 هشت روز ابو بکر رضی الله تعالی عنه امامت کرد و در آن وقت وی بر پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم نازل نشد پس ساکت شد رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه سکوت خدا
 و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله صلی الله علیه و سلم انگاه ما رون الرشید
 این قول مرا سخن دانستند گفت بارک الله فیک مدینه سنتی روایت کرد این
 جهان از سغبه که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بنای مسجد میکرد سبیا را درین
 بنا نهاد و ابو بکر رضی الله تعالی عنه گفت که ضح جرک الی جنب جرعی ثم قال امرض جرک الی
 جنب جرعی بکر ثم قال عثمان ضح جرک الی جنب جرعی ثم قال ابو طلحة بعد بی سنگ
 خود را در پهلوی سنگ من نصب کن باز عمر را گفت رضی الله تعالی عنه که سنگ خود را
 در پهلوی سنگ ابو بکر نصب کن باز عثمان رضی الله تعالی عنه را گفت که نصب کن سنگ

سنگ خود را در ملوئی سنگ عمر افکاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و از رعه گفت در اسناد این حدیث باشی نیست و حاکم در سند رک روایت این حدیث کرده است و گفته که صحیح است و معنی در دلائل نیز روایت کرده اگر کوئی محمل است که وضع این احجار اشارت باشد بقیور ایشان چنانچه بعضی زعم کردند بخلافت کونم احتمال این معنی ندارد و بواسطه آنکه عثمان رضدر بن امر دامل است و حال آنکه قزو خارج است از فر رسول الله و شجین پس اشارت بقیور نباشد با آنکه آخر حدیث معنی هولاء خلفاء من بعدی صریح است درین که مراد از ترتیب خلافت است مدینه پنجم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود روایت کافی انزع بدلو بكرة تبسني بسكون الكاف علی قلب ای بر لم تطوبوا ابو بكر فزع ذنوباً ای بفتح الذی بجمعته دلوا منبلة او فربته من ملالة او ذنوب من نزعاً ضعيفاً الله بغيره ثم جاء و فاستنقى فاستمالت مغرباً ای دلوا فاعطيا فلم ارفع رباً ای رجلاً فو باشد من الناس بغري قريه ای بعمل مله حتى روى الناس و فربوا البطن والعطن ما شأخ فبه الابل اذ اربوت و بدیم در جواب خود را بر قلبی چایی که بسنگ نکرده بودند که می کشیدیم آب از آن چاه بدلو بكرة افکاه ابو بکر آمد و ذنوبی باد و ذنوبی کشیدند ضعیف غذای پیامبر زد و او را و ذنوب بفتح ذال بجه دلو پیر از آب است و وقتی که خالی شدند آن را ذنوب نمی گویند بعد از وی عمر آمد که مردم را آب دهد پس آن دو در دست او منقلب شدند بغری یعنی بدلو می عظیم و من ندیم از مردمان مرد توانای با قوت که عمل کند مثل عمل او آب بکشید تا وقتی که مردم سیراب شدند و شتران نیز سیراب شدند در میان آب ایستادند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم میان آن

ما یوم راسی علی قلب علیها ولو فرغت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فخرج ذنوبا
 او ذنوبین و فی نزعہ ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت ذنبا فاخذ ابن الخطاب فلم یخرج
 من الناس نزع نزع حتی ضرب الناس بطن و رزما فی که در خواب بود دم دیدم
 خود را بر چاهی که بران دوی بود پس کشیدم از آن چاه آنچه خدا تعالی میخواست
 باز این قحافه آمد و یک دلو ملو باد و دلو ملو کشید و در کشیدن او وضعی بود و خدا
 بیامرز و ضعف او را باز این دلو ملو منقلب شد بدوی عظیم و گرفت آن را ابن
 و کشید پس ندیدم از مردمان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمراد و فتنکه
 مردم و شتران یارب شدند و در عطن که موضع استادن شتر است و آب رفته
 استادند و در روایتی دیگر از بخاری مسلم بنی النعمان علی برانزع منها اذ جاء فی البکر و عمر
 فاخذ البکر الله لو فخرج ذنوبا او ذنوبین و فی نزعہ ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب
 من بدایه بکر فاستحالت فی یده غزبا فلم یرغب من الناس بفری فری حتی ضرب الناس
 بطن و در روایتی دیگر فلم یزل نزع حتی قتل الناس و هو مض یغفر یعنی همیشه
 میکشید آن دلو را از چاه تا آنکه مردمان سیراب شده بر که دیدند آب از حوض
 بیرون میرفت و در روایتی دیگر قاتایه البکر فاخذ الله لوم من یدی الیرجانی الفاء البکر
 آمد و دلو از دست من گرفت که مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایتی دیگر راس
 الناس اجتمعوا فقام البکر فخرج ذنوبا او ذنوبین و فی نزعہ ضعف الی آخره یعنی
 مردمان را دیدم که گرد شده بودند الفاء البکر بر خاست و یک دلو باد و دلو
 بزرگ کشید و در کشیدن او وضعی بود تا آخر حدیث امام نوادی در کتاب نهج
 چنین آورده که علی گفته اند که در حدیث اشراط سن مجلات البکر و عمر رضی الله عنهما

رضی الله تعالی عنهما وکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنهما و بی و کتب
دیگر بنزد بچنین آورده که این جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم عبارت
از ظهور آثار صالحه و منافع و فوائد دینی و دنیاوی که خلیفه اولی و ثانی رضی الله تعالی عنهما
بر مردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه که صاحب این امر است
فرا گرفتند چرا که در بدو حال آن حضرت صلی الله علیه و سلم قواعد دین را مضبوط
ساخته قرار داد و خود به آن قیام نمود و کامل ترین قیامی و بعد از آن ابو بکر رضی
و بیست و هشت بار توبه نمود بعضی را استیصال ساخت و جمعی دیگر را در دایره
اسلام در آورد باز عمر رضی الله عنه خلافت قیام نمود و در ایام او دایره اسلام گسترده
گشت و اهل اسلام بسیار شدند پس تشبیه کرد این مسلمانان را بچاهی که در او آب جاریست
و صلاح ایشان است و تشبیه کرد این مسلمانان را بچاهی که آب از آن جاریست و بیرون می
آورد جهت ایشان و در آنچه فرمود که ابو بکر دلو دوست من گرفت که مرا راحت
دهد اثنای رخت بخلافت ابو بکر رضی الله عنه از وفات آن حضرت زیرا که موت در حیات
از شفت و غلب و شدت مردم قبول کرد گویا که رسول الله صلی الله علیه و سلم
از آن امر راحت و آسایش داد و آنچه فرمود که در ترویج ابو بکر ضعیفی بود و اخبار
از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت وی و اما خلافت عمر رضی الله عنه چون بطول انجامید
انقطاع مردم بسیار شد و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد
که در بنای شهرهای اسلام و تدوین و فائز و غیر ذلک و در آنچه فرمود که خدا
بیامزد ابو بکر را ضعیفی و کسری در شأن ابو بکر رضی الله عنه و لازم نیست که بعد از صد و گشت
این جمله می گفته باشند تا مجموع اسمی باشد که از ابو بکر رضی الله عنه صادر شده

و رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب آمرزش وی کرده بلکه این کلمه را در وقتی که اهتمام
 و اعتنا بشان امری دارند میگویند پس در اینان آن کلمه قصوری نباشد بلکه عظم
 شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله تعالی عنه و روایت کرد احمد و ابوداود
 از سمره بن جندب که مردی گفت یا رسول الله در خواب دیدم که دلوئی از آسمان فرود
 آمده بود و الکاه ابو بکر رضی الله عنه و آنرا گرفته بیاشامید آشامید و ضعیف بعد از آن عمر رضی
 الله عنه و آنرا گرفته بیاشامید چندانکه از کثرت شرب پهلوی و اطراف خود را کشید باز
 عثمان رضی الله عنه و آنرا گرفته بیاشامید چندانکه از کثرت شرب پهلوی و اطراف خود را
 کشید باز علی رضی الله عنه پس از آن دلو جذب کرده پس مرتفع شده چری از آن آب
 بر وی پاشید شد سرخ. و روایت کرد ابو بکر شافعی در غیلا نیات و ابن مسعود
 از حفصه رضی الله تعالی عنها که رسول الله را صلی الله علیه وسلم گفت هرگاه که مریض
 میشود میفرماید یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود است انما
 الذي اقدمه ولكن الله قدمه چنین نیست که من مقدم میدارم ابو بکر را لیکن خدا
 او را مقدم داشته است یا زید و روایت کرد احمد از سفینه و هم وی از آن
 سنن نیز روایت کرد و حدیث صحیح گفت آنرا ابن حبان و غیره او قال سمعت النبي
 وسلم يقول خلافة ثلثون عاما ثم يكون بعد ذلك ملك وفي رواية خلافة بعدى ثلثون
 سنة ثم يعبر لها عضو اروي كفت شنبدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت
 مدت خلافت سی سال است و بعد از سی سال منتقل میشود به ملک و در روایتی دیگر
 چنین است که خلافت بعد از سی سال است و بعد از آن انفعال می یابد بکلی عضوی
 بعضی کزنده باین حسنی که چون در آن ملک رعیت بظلم و ستم مبتلا خواهد بود و گویند

که می‌گزید بعضی از ایشان بعضی دیگر را و علما چنین گفتند که تا سی سال بعد از پیغمبر
 و سلم کسی خلافت نکرد مگر خلفای اربعه و امام حسن رضی الله تعالی عنهم و وجه دلالت
 این حدیث بر حقیقت خلافت ابوبکر و قرآن که رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم فرمود
 باین که خلافت از وی در امر دین و دین مدت سی سال حق است و آنچه بعد از سی سال
 حق نیست و درین هنگام حکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم دلیل روشن است
 بر حقیقت هر یک از خلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم و خلافت ابوبکر و قرآن جمله آن
 بلکه اصل همه است پس باین دلیل حقیقت آن ثابت است و بعد بن جهان را گفتند
 که نبی امیه زعم این دارند که ایشان را خلیفه میگویند و خلافت در میان ایشان
 جواب داد که دروغ گفتند بنورز قاطبه ایشان ملوک اند از بدترین ملوک اگر کو
 این جز که خلافت بعد از من سی سال است من از خبر سابق است که فرمود بعد
 از من دوازده خلیفه خواهند بود و گویم هیچ منافایه با خبر سابق ندارد زیرا که
 الف و لام در حدیث از برای کمال است یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال است
 و آن منحصر است در خلافت خلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم و خلافت حسن و حسین
 عنه که مکمل و منتم سی سال است و آنچه در حدیث سابق است که دوازده خلیفه خواهند
 مراد به آن مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد یا غیر کامل باشد چرا که در قول
 اول از اقوال ثلثه سابقه در معنی حدیث سابق گذشت که از جمله دوازده کس
 یکی نیز بدین معادیه است و بر تقدیر یک اطلاق خلافت بر وی کنند کامل نبوده است
 و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلثه سابقه در معنی حدیث سابق
 آن است که گویا که خلفای اربعه و حسن رضی الله تعالی عنهم را حاصل بود و باقی

خلفای مذکور حاصل نشد پس بنابت مرتبه از مراتب کمال در آن سسی سال بود
 و اله اعلم بحقیقت حال حدیث ۱۰ از دایم روایت کردند در فطنی و خطیب و ابن
 عسکر از علی رضی الله تعالی عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم تات المدائن
 بقصد مک ثلاثا فایضا لا نقدم ابی بکر از عذای تبارک و تعالی و درخواست نمودم دفعه
 که ترا مقدم دارد پس اباکو دورا صی نشد مگر نقدم ابو بکر رضی الله تعالی عنه حدیث ۱۱
 روایت کرد این سعد از حسن که ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه
 می بینم در خواب که قدم در مجلس محل قضای حاجات مردم می نهم رسول الله صلی الله
 و سلم بغیر فرمود لکن من ان اسس سبیل فو خواجه بود از جهت مردمان رای
 یعنی غلبه من خواجه شد و مردم را بتو آمد شد و رجوع خواهد بود و در مجلس
 ایشان قدم خواهی نهاد جهت مهم گذاری ایشان گفتا گفت مثل دورنم دیدم
 در سینه خود رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود سنین یعنی خلافت تو دو سال
 خواهد بود حدیث ۱۲ روایت کرد بزاز بسند حسن از ابو عبیده جراح رضی
 امین این است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول دینکم بدایت
 و رحمة ثم یكون خلافة ثم یكون ملک و جبریه رسول الله صلی الله علیه و سلم خلافت ابو بکر
 خلافت و رحمت فرمود تحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و از
 عقب آن ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و در
 دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خلافت ابو بکر رضی الله عنه خلافت و رحمت فرمود و آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا
 خلافت و رحمت فرمود و آنچه حق است پس خلافت ابو بکر رضی الله عنه حق است و لازم

لازم آمد از حقیقت خلافت او حقیقت باقی خلفای راستین بن رضی الله تعالی عنهم همین
 زیرا که خلافت همه فرع خلافت او است و روایت کرد ابن عساکر از ابی بکر که گفت
 بخدمت عمر رضی الله عنه در وقتی که جمعی نزد او نشسته بودند و طعام بخور و غذا کھا چشم
 خود بجانب شخصی انداخت که در آخر قوم نشسته بود و گفت چه چیزی با منی در کتب باقی
 از بن کتا بها که خوانده آن شخص گفت که بافته ام که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صدیق او باشد رضی الله تعالی عنه و روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که
 گفت عمر بن عبد الغزیز رحمه الله و رضی الله تعالی عنه مرا نزد حسن بصری رحمه الله فرود
 که سوال کنم از وی چیزی چند کھا، نزد او آمد و گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم در آن
 مختلف اند که ابا رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه را خلیفه خود ساخت یا نه بعد
 از آن حسن درست نشسته گفت پدر مباد ترا آبا او درین شبکی دارد به آن
 خدای که بزرگوار خدای نبوت که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را خلیفه خود ساخت و اگر
 او را امر بخلافت نموده بود وی نرسد او زباده بود از آنکه باین حال از دنیا برود و
 آنکه او اعلم بود بخدا و برین کار نرسد بود از آنکه اصحاب رضی الله تعالی عنهم قسم دادند که در میان
 آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه را خلیفه خود ساخت و او را خلیفه خود ساخت و او را
 بخلافت او را درین مسئله خلافت و هر کس که تا مل و تفکر کند در احادیثی که قبل ازین
 مذکور ساختیم از اکثر آن احادیث می باید که رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه را
 فرموده است در خلافت او و برین رفته اند جماعتی از محدثین و این احادیث و قول
 جمهور اهل سنت و معتزله و خوارج آن است که رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه را
 کس نکرد و موید و موقوفی این است بن حدیثی که روایت کرد زبیر در مسند خود از

که اصحاب گفته اند با رسول الله ابا خلیفه نمی کرد این کسی را بر ما رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود آنی است خلف علیکم فتعصون خلیفتی بنزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی
 بر شما پس عاصی شود بخلیفه من و اطاعت و بی گنبد عذاب بر شما نازل شود و در روایت
 این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعفی هست و حدیثی دیگر
 که بخاری و مسلم روایت کردند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتی که زخم خورده بود اگر خلیفه
 گردانم بر شما کسی را تحقیق خلیفه گردانید آنکس که از من بهتر بود یعنی ابوبکر رضی الله عنه
 عنه و اگر بگذارم شما را و خلیفه بر شما نگذارم تحقیق گذاشت شما را کسی که بهتر از من بود
 یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و حدیثی دیگر که روایت کرده اند احمد و بیهقی بسند
 حسن از علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه که در روز جمل گفت ایها الناس تحقیق
 رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ عهدی و وصیتی با در باب امارت نفرمود تا آنکه
 رای ما همه برین قرار گرفت که ابوبکر را رضی الله تعالی عنه خلیفه سازیم پس ابوبکر رضی الله عنه
 بآن امر اقامت نمود و اسلام را بیایی داشت و بر آن ثابت بود تا آنکه ایام او گذشت
 در وقت رحلت رای او بآن قرار گرفت که عمر رضی الله تعالی عنه بر مردم خلیفه
 گرداند پس عمر رضی الله تعالی عنه بعد از ابوبکر رضی الله تعالی عنه امر اسلام را
 بیایی داشت و استقامت در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند حتی
 ضرب الدین بجز آن ثم اقوام طلبوا الدنيا فكانت امور بعضی الله فیها و حدیثی دیگر که
 روایت کرده حاکم بسندی صحیح آنکه علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را گفتند که
 بر ما کسی را خلیفه خود نمیکرد این فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را
 بامر خلافت معین ساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تعالی غیر

غیر خواسته است بر دامن ایشان راجع خواهد کرد بعد از من بر کسی که بهترین است
 باشد چنانچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمع کرد ایشان را بر بهترین ایشان و
 حدیثی دیگر که روایت کرد آن را ابن سعد از علی ابن ابی طالب نیز رضی الله تعالی
 عنه که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدم که روی
 صلی الله علیه و سلم مقدم داشت ابابکر رضی الله تعالی عنه را در صلوٰۃ الکفاہ را رضی اللہ
 عنہما جهت دنیا بی خود کسی که راضی شد با و رسول الله صلی الله علیه و سلم جهت دین
 ما پس ابوبکر را رضی الله تعالی عنه مقدم داشتم و الی امر خود کرده امیدیم همچنین
 موید قول فاطمین بعد از استخلاف است قول بخاری که تاریخ خود گفته است و استدلال
 کرده است بر آنکه عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم چنین گفته اند که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم استخلاف هیچ کس نکرد در بیان حدیثی که نقل کرده است از ابن عباس
 و او از سفینه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی
 عنهم گفت هولاء خلفاء بعدی یعنی این که بعد از من خلیفه خواهند بود و بخار
گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی دیگری بخارین را دی روایت نکرد و انقی کلامه
و قبل ازین حسن مذکور ساختیم که حدیث هولاء خلفاء من بعدی صحیح است و همچنین
میان قول با استخلاف و میان قول بعد از استخلاف نیست چرا که مراد کسی که نفعی
میکند آن است که در وقت وفات تعیین هیچ کس نکرد بخلاف کسی که اثبات
استخلاف میکند مرادش این است که رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از وقت
وفات نص کرد بر استخلاف یا امثارت بر آن کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف
بیش از آنکه ابام و وفات نزدیک شود احتمال در آن راه می باید اگر چه احتمال بعد

باشد و اما نص در وقت وفات در آن احتمال راه نمی باید و ازین جهت است
که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان و علی رضایه تعالی عنهم کرده اند و مقوی
این معنی است قول بعضی محققین از شاخین علی با اصول که گفته اند معنی لم یفرض علیها
لا صد که در عبارت قوم واقع شده آن است که امر بخلاف نکرد کسی را نه آنکه نص بی
نکرد آنکه از حدیثی که در بخاری از عثمان رضی نقل کرده فراموش توان گرفت که خلافت ابوبکر
مخصوص علیه است و آن حدیث بعضی است از حدیثی که بخاری در ج ۲ تحت ج ۲ عثمان رضی
ردایت کرده و آن بعضی آن است که گفت مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعیت به آن حضرت نمودم بخدا سوگند که عصیان با او نکردم و دل من با او صاف و
بعش بود و که در تبار او نداشتم تا آنکه خدا تعالی او را متوفی ساخت باز از این
استخلاف ابوبکر رضی کرد بخدا سوگند که با او عصیان نکردم و غش و کدورت آن حضرت
در خاطر نداشتم باز ابوبکر عمر را رضی الله تعالی عنهما خلیفه خود کرد و آیند و الله که عصیان
با او نه و زبدم و غش و کدورت او نداشتم تا آخر حدیث پس تامل و نظر کن در
قول عثمان رضی آنکه در شان ابوبکر رضی گفت خدای او را خلیفه کرد و آیند و در شان
عمر رضی گفت که ابوبکر رضی او را خلیفه ساخت تا بیایی و بر تو روشن شود و پس بر آنچه
مذکور است ختم از نص بر خلافت ابوبکر رضی و چون قول عثمان رضی درین مقام دلالت
میکند بر نص خلافت بر ابوبکر رضی و حدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری
استدلال به آن کرده است و ال است بر عدم نص پس جمیع بیان این دو حدیث
بهمان طریق باید کرد که قبل ازین مذکور شد و در توفیق بیان قول علما در نص و
عدم نص و اشتغال کلام عثمان رضی برین دو معنی موبد و مقوی آن جمعی است که قبل

که با قبل ازین ذکر کردیم با تجمعه رسول صلی الله علیه وسلم با علام الهی میدانست که بعد
 از دستگیری امر خلافت کیست و مع ذلک ما موربنو و که نفس بر یک شخص معین در وقت
 موت بامت رسانند و دارند نشد و بعضی احادیث ظاهره از وصی الله علیه وسلم
 که از برای آنکه دلالت کند بر آنکه او با علام الهی دانسته است که خلافت بعد از وی حق
 ابو بکر است و به آن مردم را اخبار کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول الله صلی
 علیه وسلم با علام الهی دانست خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است و در نفس
 امر دانسته است با آنکه امری واقع که مخالف حق است دانسته است و بر هر تقدیر اگر کسی
 غیر ابو بکر رضی الله عنه و امت واجب بودی بر ائمه مبالغه میکرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در رسیدن
 این امر واجب بامت باین طریق که نفسی جلی ظاهر درین باب بیان کند که از و نقل کنند
 و مشهور شود و در میان امت و همه ایشان برسد و چون نقل این چنین نیست با آنکه
 و داعی نقل بسیار است این معنی دلالت میکند بر آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
 نفسی صادر نشده و اما آنکه فهم کرده اند که رسانیدن این امر بامت بواسطه آن بود
 که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و فایده به آن مترتب نخواهد شد
 باطل است زیرا که علم باین که ایشان اطاعت نخواهند کرد و وجوب تبلیغ از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 ساقط نمی سازد و همچنین سائر تکالیف با عا و امت میرسانند با آنکه عالم بود باینکه اطاعت
 نمی کنند پس علم رسول الله صلی الله علیه وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمی سازد
 از وی وجوب رسانیدن و اگر کوئی محتمل است که امر امت خجسته بیک شخص یاد و شخص رسانیده
 باشد و همین طریق نقل کرده باشند گوئیم این احتمال فایده نمی دهد زیرا که طریق نقل
 این نوع امری شدت تبلیغ است تا بواسطه تعد و تبلیغ و کثرت مبلغین آن امر مشهور شود

چرا که این خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا هر دو باین امر متعلق است چنانچه
 گذشته با آنکه درین شدت تبلیغ دفع نوران فتنه نیز مستلزم شهادت لازم باشد
 و احتمال آنکه تبلیغ بسبیل شهادت شده باشد و کسی نقل نکرده باشد با آنکه نقل کرده باشند
 اما در عصری که بعد از عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم مشهور شده باشد آن نیز باطل است
 زیرا که اگر در زمان حضرت صلی الله علیه و سلم تبلیغ آن نفس شدت یافته بودی باینجه
 که نقل کنند چنانچه سبب فرایض را نقل کرده اند بواسطه آنکه داعیان و طالبان نقلیه
 دین بسیار اند پس شهادت درین مقام لازم و جو د نفیست و چون شدت نیست نفس باینجه
 که قبل ازین کفیم نیست نه در شان علی رضی الله تعالی عنه و نه در شان غیر او پس ازینجه
 لازم آمد بطلان اکاذیبی که شیعیه و غیر ایشان نقل کرده اند و کاغذ را به آن سیاه
 مثل خیرات الخلیفه من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواجهی شد و جز سلوا علی بآمره
 المؤمنین سلام کشید بر علی با مارت مومنان و غیر این اجبار چنانچه خواهد آمد زیرا که اینجه
 نقل کرده اند در اصل وجود نداشته و چیزی که وجود ندارد عدم استظهار آن بطریق اولی
 و چگونه استظهار بیاید و حال آنکه منقولات ایشان بدرجه حدیث احادی که در آن طعن کرده اند
 نرسیده و اگر به آن مرتبه رسیده بودی البته علم آن باینجه حدیث که حریص بودند بر نقیض
 از احوال حدیث و تحقیق آن میرسید چنانچه علم آنجه حدیث متصل شد به بسیاری از احادیث
 که حکم بضعف ایشان کرده اند و چگونه بحسب عادت جایز است که این جماعت منفرد شوند
 بعلم صحت این احادیث با آنکه ایشان منصف نشده اند بر و اینجه و هرگز نرسیده اند بصحت
 محدث و نیز چگونه جایز است که این احادیث را تحویل کنند ما هران و سابقان حدیث را که خود فایده
 ساخته اند در رحلت از منازل و سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت سعی و جدورین

درین باب کرده اند و بنا بر این مقدمات است که عادت مطروده فطریه حکم میکند بکذب و ^{خلاف}
صاحتی که زعم کرده اند که رض خلافت و رشان علی رضی الله تعالی عنه شد بحدیث اُعادِی که نزد
ایشان بخصوص هم صحیح شده با آنکه هرگز بصحبت محدثی نرسیده اند و متصف بر وایتی نشده اند
چنانچه مقرر شد لیکن بطریق اُعادِی فرات می بگذرد و ن مارون من موسی یعنی علی توازن بمنزلت
مارونی از موسی و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه معنی کسی که من باری کنسند و بی با
علی باری کنسند و نسبت وارد شده و جواب از این دو حدیث واضحی و بسط خواهد آمد
و آنکه هیچ یک از این دو حدیث دلالت بر خلافت علی رضی الله تعالی عنه نیست پس دلیل بر اینست
بر آن والا لازم می آید که نسبت خطا بجمع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و جمیع نسبت
خطا بایشان دادن باطل است زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر ضلالتی
پس اجماع صحابه بر خلافت زعم آن منبذ جهال دلیل قاطع است بر آنکه آنچه ایشان
ازین حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر تقدیر یک حدیث احتمال آن معنی که ایشان
اراده کرده اند دانسته باشد و حال آنکه احتمال ندارد اصلاً چنانچه بیان خواهد آمد پس
ظاهر شد که آنچه آن جماعت تسوید اوراق خود به آن کرده اند ازین اُعادِی دلالت
بر مدعای ایشان نمی کند و احتمال آنکه درین باب نصی غیر آنچه زعم کرده اند بوده
باشد و آنرا علی رضی الله تعالی عنه میدانسته باینکه از مهاجرات انصار رضی الله تعالی
عنه و عنهم آن نیز باطل است زیرا که اگر نصی بودی آن کس که عالم بود به آن نص
البته در روز تقیضه که در باب خلافت سخن می گفتند ایراد آن میکرد و ظاهر است
چرا که ظاهر است آن واجب بود در آن وقت و آنچه ایشان گفته اند که علی رضی الله
عنه میدانست اما تقیه کرده آنرا ظاهر است باطل است زیرا که کسی که اندک خبری

و احاطه علی باحوال اصحاب دارد میداند که بجز ذکر این نص و منازعت در باب
 امامت هیچ خوفی و دغدغه نبود و چگونه محل خوف باشد و حال آنکه ابو بکر رضی
 منازعت درین باب کرد با آنکه از علی رضی الضعف بود و شکست و استعدا در دم
 او در آن وقت کمتر بود و اقامت دلیلی بر آنچه میگفت نیز نبود و با این حال کسی
 ادبیک کلمه نکرد مخصوص آنکه او را بکشتندی پس ظاهر شد بطلان تقیه میثومه که ایشان
 قرار می دهند تخصیص آنکه علی رضی بود افعه جناب این مندر که یکی از انصار بود گفت
 که از ما امیری و از شما امیری چنانچه قبل ازین مذکور شد اطلاع یافت و دانست که کسی
 اندای جناب بقول یا بفعیل نکرد با آنکه دعوی میکرد که با آن دلیل نبود و او در
 کمال ضعف بودند نسبت به علی و قوم او رضی الله تعالی عنهما و اگر گویند میثومه اند بود
 که علی رضی الله تعالی عنه ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و اصحاب
 رجوع به آن نص نکرد و به آن عمل ننموده باشند گوئیم این نیز بحسب عادت از مثل
 اصحاب که اطاعت ایشان مر خدا تعالی را از همه زیاده است و عمل بحد و داد و در
 از اتباع خطوط نقیانی ایشان از همه پیشتر است ممنوع است بدلیل عصمت ایشان
 از اجتماع بطلالت و بدلیل خبر صحیح خبر الفرون قرآنم الذین یلوهم بهترین قرنهای
 مست با آنانی که بهلوی ایشان اند و نیز عشره مبشره در آن وقت همه حاضر بودند و مجمعه
 بود ابو عبیده جراح که امین این امت است چنانچه از چند طریق اسناد صحیح شده پس
 زمانیکه ایشان باین صفات جلیله متصف باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند
 عمل بر وایت علی رضی الله تعالی عنه بی دلیل راجع که معتمد علیه باشد معاذ الله که جایز
 باشد این معنی بر ایشان بحسب شرح یا بحسب عادت چرا که این خیانت در دین

در دین سب و اگر عیاذاً بالله جز این معنی کنند امانت از ایشان بر طرف میشود
و حبس بیچ این فضل کرده اند از قرآن و احکام و جزم و رایج چیز از امور دینی میشود با آنکه
اصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت کتمان و اخفای بر بعضی
رضی الله تعالی عنه کردن غایت نقص است در شان او زیرا که ازین لازم می آید که او را
با آنکه اشجع ناس است منسوب بر سر و ظلم سازند و بنا بر همین توهم بعضی از علماء و خداوند
تغیر کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از حبس بیچ این مذکور است ختم که هیچ
بعضی بر خلافت علی رضی و ارد نشده حتی آنکه اشارتی به آن نشده و اما در باب
ابوبکر رضی الله تعالی عنه پس نفوس سابقه معرجه بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه
نص بر او نبوده باشد و راجع صحابه بر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر او استغناء
از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع از آن نص اقوی است زیرا که مدلول اجماع بی
و مدلول خبر و احد ظنی است و اما تخلف جمعی مثل علی و عباس و زبیر و مقداد رضی الله تعالی
عنهم از بیعت در وقت عقد جواب استوفی از آن دادیم قبل ازین و حاصل آن جواب
باز باین آن است که ابوبکر رضی بعد از بیعت با حضار ایشان کسی فرستاد و بعد
از آنکه حاضر شدند با صاحب گفت که این علی بن ابی طالب است رضی و بیعت من و گروه
او نیست او را مختار ساختیم در امر خود بلکه حبس شمار او بر جمعی که با من کرده اند مختار ساختیم
پس اگر رای شما بغیر من از برای خلافت قرار می یا بد من اول کسی خواهم بود که
با بیعت کنم الخاء علی رضی الله تعالی عنه گفت ما غیر از ابی بن امرشایسته نمی دانیم و بیعت
کرد با ابوبکر رضی الله تعالی عنه و تمام آنها بی که نمی گفت کرده بودند بعد از علی رضی الله تعالی
عنه در همان ساعت بیعت کردند و الله اعلم فضل بنیسم در ذکر شبهه های شیعه در آن

و امثال ایشان و بیان بطلان آن شبهه با به ادله واضح ظاهره شبهه ۱۰۱ آنکه آن
زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله تعالی عنه را والی مکت
بر علی که اقامت قوانین شرع و سیاست در آن محل بکند پس این والی مکت
میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست خوب بماند و آنست و هرگاه که این دو امر را خوا
ند اندام است او صحیح نیست چرا که شرط امام آنست که شجاع باشد و جواب از این شبهه
آنست که ایچا ایشان زعم کرده اند که ابو بکر رضی الله تعالی عنه را بر علی والی مکت
باطل است زیرا که بخاری در صحیح خود از سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزاکرم
با رسول الله صلی الله علیه و سلم در هفت غزوه و از لشکر تا که نامزد فرموده بغزای فرستاد
در نه غزوه و بیرون رفتم و در آن نه غزوه یک دفعه ابو بکر رضی الله تعالی عنه بر ما میبود
و یک دفعه اسامه رضی الله عنه بر ما میبود و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سنده خوار
امیر حاج ساخته بکه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما فرستاد و اما آنچه زعم کرده اند که امام است
و قواعد شرع خوب بماند آن نیز باطل است چرا که علی رضی الله تعالی عنه معترف بود
ابو بکر رضی الله عنه صحابه است بدلیل حدیثی که روایت کرد بنابر از در مسند خود از علی رضی الله عنه
خبر کشیدم که اشجع ناس کین قوم گفتند اشجع ناس توئی گفت من مبارزت و مخالفی
کنم بجسی که آنکه استیفاء خود از وی کنم ولیکن خبر دهم مرا که اشجع ناس کین گفتند من
و انجم علی رضی الله عنه گفت اشجع ناس ابو بکر است رضی الله عنه چرا که در روز بدر از جنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و سلم و بنی مذب کرده بودیم انگاه با هم گفتیم کینست از ما که با رسول الله صلی الله علیه و سلم
بوده باشد و می گفتند او کند تا هیچ کس از منتر کین بروی آن حضرت صلی الله علیه و سلم
بمقتد که خبری بوی رساند پس بخدا سوگند که هیچ کس از ما نزد یک رسول الله صلی الله علیه و سلم

و سلم بنود مکر ابو بکر رضی که تمثیر خود را از غلاف بیرون کرده بر بالای سر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله صلی الله علیه و سلم خود را می
 انداخت ابو بکر رضی او را از حضرت دفع میکرد پس ابو بکر اشجع ناس باشد و هم علی رضی
 فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم در حالتی که فریاد و زاری می کرد و کسی با او
 غفلت و در مشتی میکرد و کسی بغف می کشید و او می گفتند توئی که تمام آله را یک آنکه
 گردانیده علی رضی گفت بخدا سوگند که نزدیک نرفتم هیچ یک از مکر ابو بکر رضی که او پیش
 رفتی بکی را میزد و با بکی در شتی میکرد و دیگر بر بغف کشیده و در میکرد و میگفت خدای
 اهلک کند شما را انقلون رجلا ان يقول ربی الله آیا میکنید مردی را که بگوید پروردگار من
 الله تعالی است انگاه علی رضی بردی که ابو بکر رضی را بآن پوستانده بود برداشت و گریه
 بسیار فرمود تا آنکه گریه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود آیا مؤمن آل فرعون
 بهتر بود یا ابو بکر قوم ساکت شدند علی رضی گفت چرا جواب نمیدهید بخدا سوگند که ساعتی از
 ابو بکر رضی بهتر است از جمیع ایام مؤمن آل فرعون زیرا که مؤمن آل فرعون مردی بود
 که ایمان خود را پنهان میداشت و ابو بکر رضی ایمان خود را ظاهر و آشکار ساخت و رد
 کرد بخاری از عروبة بن زبیر که گفت عبد الله بن عمر بن عاص را پرسیدم از سخت ترین چیزی
 که مشرکان نسبت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بفعل آوردند گفت دیدم که عقبه ابن ابی
 آمد در حالتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز بود و در او را در کردن مبارک حضرت
 کرده بسیار پیچانید و فشر و انگاه ابو بکر رضی آمد و از او دفع کرد گفت انقلون رجلا
 ان يقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آیا مقتول میازیدم زیرا که میگوید پروردگار
 من الله است و الا انکه آیات ظاهرات و معجزات بشما آورده است از پروردگار شما و او را

کرد این عساکر از علی رضی که فرمود چون ابو بکر رضی مسلمان شد اسلام خود را آشکارا کرد
 و دیگران را بخدا و رسول بخواند و روایت کرد این عساکر از ابی هریره رضی که در روز بدر
 ملائیکه بایکدی می گفتند که آیا نبی بیند ابو بکر صدیق را در عیش با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و روایت کرده اند احمد و ابویعلی و عالم از علی رضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز
 بدر مراد ابو بکر را گفت مع احدکم جبرئیل ومع الآخر میکائیل با یکی از شما جبرئیل است و با
 دیگری میکائیل و بعضی از علما گفته اند که از جمله دلیلی که دال است بر آنکه ابو بکر رضی شریف است
 آن است که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی را رضی را خبر کرده بود که تو بدست این مقتول
 خواهی شد و بنا برین هرگاه که علی رضی انفسالی عنه این علم را میدید میگفت که ام وقت
 که سر و لبه مرا در خون رنگ خواهی کرد همیشه میفرمود که او قاتل من است چنانچه خواهد آمد
 در اخر ترجمه این حدیث و لهذا هرگاه که در حربه داخل میشد و خشم خود را میدید میفرمود
 که این خشم را بر قتل و بی قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراشش خواهد آمد
 و از خشم اندیشه نداشت و اما ابو بکر رضی را اخبار بغافل او نشده بود و گاهی که بوجوب
 داخل میشد نمیدانست که کشته خواهد شد یا نه و هر کس که بر قتل و قاتل خود واقف نیست
 در وقت حرب شدت و شغف کرد و فرغ و فرج و جزع و زدن و خوردن با و میرسد بکلاه
 کسی که قاتل خود را میداند و در وقت جنگ کوباکه بر فراشش خود دست که او را از
 مقامات و عقب و حرب اصلا تفاوتی نیست انهمی و از جمله شجاعت ظاهر با ابو بکر رضی
 آنچه در قتال اصل ردت واقع شد چنانچه روایت کرد اسماعیلی از عمر رضی که چون رسول
 صلی الله علیه و سلم از عالم رحلت فرمود کثیری از عو ب مرتد شدند و گفتند غازی کنیم
 و زکوة نمیدیم بنا بر این ابو بکر رضی بقتال انعامت امر فرمود انکاه و نزدیکی آمد و گفتیم ای

ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را الفت ده باسلام و بایشان رفیق
و مدارا کن چرا که ایشان بمنزلت حیوانات وحشی اند ابو بکر رضی الله عنه گفت ای عمر ایستاد
داری و حال آنکه آمده نزد من بجزیکه در آن خدلان و عدم نصرت است تو در ایام جاهلیت
فها بودی حال آنکه زمان اسلام است ضعیف و سست دل میشوی میگوئی بچه جزایشان را
الفت دهیم بنبری که انشا کرده ایم یا بسوی که افزا کرده ایم هیأت هیأت که جزئی اینها
بوده باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان ما رفت و چو ابی منقطع شد بخدا گوی
که جهاد خواهم کرد بایشان ما دایمی که شمشیر در دست من است و اگر چه جهت منع عقاب
بوده باشد عرض گفت یا نعم ابو بکر را رضی الله عنه که امر او از من نافذتر بود و جرات و دلیری
او از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی نموده بود و را مورد مردم کسب بار
از ثمرات ایشان بر من آسان شد در وقتیکه دایمی امر شد پس معلوم شد با بچه
مقرر کردیم عظم شجاعت ابو بکر رضی الله تعالی عنه و دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میدانست
و همچنین صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم نیز شجاعت و ثبات بودند ابو بکر رضی الله عنه
در کارها میدانستند و بنا بر این تقدیم او از برای امامت عظمی بر ایشان لازم شد چرا که در
امامت این دو امری باید و اهم است از باقی امور خصوص در وقت احتیاج به قائد اهل
روت و جرات ایشان و دلیل بر شجاعت و ثبات بودن ابو بکر رضی الله عنه را موران است که در
صیحه ثابت شده است که زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با مشرکین مکه در محاصره قرار
صلح میدادند و بن مسعود الثقفی که یکی از کفار مکه بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
چنین می بینم که من و تو خواهیم بود و تمام این اصحاب تو خواهند گرفت و ترا خواهند کشت
ابو بکر رضی الله عنه از روی غضب و استبعاد این سخن در جواب او گفت که بعضی

كَيْفَ اللَّهُ اَعْلَمُ نَفَرَعْنَهُ اَوْ نَدَعُهُ وَبَطَرَبَا، مَوْعِدَهُ مَقْضُوعُهُ وَظَاهِرُ سَبْكِ كُوشْتِ بَارِهِ اَلَيْسَتْ
 كِهْ بَعْدَ اَزْ اَنَكْهْ زَمَانِ رَا خُشْتَهْ كِهْ دِنْدُ دَر فَجِ اِيْشَانِ بَارِ عِيْ مَانْدُ دِلَاتِ نَامِ نَبِيِّ سَبْ اَزْ بَهْمَانِ
 اِيْشَانِ وَ عَرَبِ اِيْنِ لَفْظِ رَا دَر مَوْضِعِ دَنَمِ مَبْكُو نِيْدِ عِيْسَى اَنِ كُوشْتِ بَارِهِ فَجِ بَتِ رَا
 دَر دَمَانِ نِهَادِهِ عِيْ كَمِيْدِهِ يَاسْشِ اَيَا مَا اَزْ دَخَوِ اِهِيْمِ كِهْ نِيْجْتِ بَا اَوْرَا خَوِ اِهِيْمِ كِهْ اَشْتِ عَمَلِ كَمِيْدِ
 كِهْ اِيْنِ مَبَالِغَهْ سَبْ اَزْ اَبُو بَكْرِ رَضِ وَ سَبْ عَرَوْهْ كِهْ مَبْعُوْدِ اَوْرَا كِهْ بَتِ سَبْ بَجَايِ كُنِيْزِ كِهْ اَوْدِ اَشْتِ
 وَ اِيْنِ سَفِيْنِ بِنَا بَرِ اَنِ كَفْتِ كِهْ نَسَبْتِ قَرَارِ بَا صَحَابِ رَسُوْلِ اَلِهْ صَلَّى اَلِهْ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كِرْدِ
 لَيْسْ مَلا حَظْهْ كُنْ كِهْ صَدِيْقِ رَضِ چَكُوْنَهْ تَلْفِظْ مَنُوْدِ بَا اِيْنِ سَبْ كِهْ بَشِيْشِ عَرَبِ زَبَادِهِ اَزِ اِيْنِ سَبْ
 نَبِيِّ بَاشْدِ وَ اَنِ كَافِرْ شَدِيْدِ اَلْوَتِ بَا اِهِيْتِ وَ صِلَابَتِ رَا قُوبِ اَوْرْدِ مَرْدَمِ اَوْبَرْتَبَهْ
 كِهْ رَسُوْلِ اَلِهْ رَا صَلَّى اَلِهْ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اَزْ دَخُوْلِ كِهْ شَرَفْهْ دَر اَنِ سَالِ مَنَعِ كِهْ دِنْدِ بَا اِيْنِ شَتْمِ
 مَنِيْ طَبِ سَا خْتِ وَ اَزْ قُوْتِ وَ شُكُوْتِ اَنِ كَافِرْ اَصْلَا اَنْدِيْشَهْ بِنَا طَرْخُوْدِ رَا هِ نَدَا وَ بَا اَنَكْهْ
 نَسَبْتِ فَرَا بَجِيْعِ اَصْحَابِ كِرْدِهْ بُوْدِ اَمَا بَجِيْعِ كِدَامِ اَزْ اِيْشَانِ نَخَوَاسْتَنْدِ كِهْ يَكْ كَلِمَهْ نَسَبْتِ
 بَعُوْدِهِ مَبْكُوْنِدِ بَغِيْرِ اَبُو بَكْرِ رَضِ كِهْ اَوْرَا بَا اِيْنِ طَرِيْقِ دَشْتَامِ دَا وَ دَا نَدِيْشَهْ عَمُوْدِ سَلَامِ
 كِهْ اَو اَشْتَمِ اَزْ بَا يَهْ اَصْحَابِ بُوْدِ چُنَا چُنَهْ كَشْتِ رَوَا بَتِ اَزْ عَلِيْ اَبْنِ اَبِيْ طَالِبِ رَضِ
 وَ اَزْ جَلَهْ شِجَاعَتِ اَبُو بَكْرِ رَضِ قَتَالِ اَوْبُوْدِ بَا جَاعِيْ كِهْ مَنَعِ زَكُوْهْ كِرْدِ دِنْدِ وَ عَزِيْمِيْتِ اَوْبَرِ اَنِ
 اَكْرَهْ بَا اَدِكْسِيْ بِنَا شَدِ چُنَا چُنَهْ دَر فَضْلِ سَيُّوْمِ مَسْوَطَا كَشْتِ وَ دَر بِنِ فَضْلِ نَبِيْ رَا
 بَرِ اَنِ شَدِ وَ اَزْ اَجَلَهْ بُوْدِ قَتَالِ اَوْبَا سَبِيْلَهْ لَعِيْنِ وَ قَوْمِ اَوْبَنُو خَنِيْغَهْ بَا اَنَكْهْ فَا اَنْبَعَالِي
 اِيْشَانِ رَا وَ صَفْ كِرْدِهْ بُوْدِ بَا وَلِيْ بَاسِ شَدِيْدِ بَرِ تَقْدِيْرِ يَكْ اَيَهْ دَر شَتْمِ اَنِ قَوْمِ
 نَا زِلِ شَدِ بَا شَدِ چُنَا چُنَهْ جَمْعِيْ اَزْ مَغْرِبِيْنِ كِهْ زَهْرِيْ طَلْبِيْ اَزْ اَنِ جَلَهْ سَبْ كَفْتَهْ اَنْدِ وَ نَبِيْ رَا
 جَلَهْ سَبْ ثَابِتِ مَانْدِنِ اَوْبَجَايِ خُوْدِ دَر وَ قْتِ مَجْصَبَاتِ عَظِيْمَهْ كِهْ عَقُوْلِ قَوْلِ حَكَمَا وَ عَقْلِ اَوْرَا

در آن حیران شد چنانچه بخاری و غیر او روایت کردند که دهشت و حیرت عظیم در وقت
وفات حضرت صلی الله علیه وسلم بر مردم استیلا یافت حتی عمر رضی که در ثبات قدم
کسی با وی نرسید و با وجود این حال جزم کرد به آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فوت نشده و بیشتر خود را از غلاف بیرون آورده میگفت هر کس که بگوید که رسول
صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهیم زد تا وقتی که ابوبکر رضی از منزل
خود که در عراقی مدینه بود آمد و بر بنی صلی الله علیه وسلم داخل شد که کشف برقع از روی
آن حضرت کرده و دانست که وفات یافته است آنگاه خود را بر بالای آن حضرت انداخت
روی آن حضرت را بوسه داد و گریه بسیار کرد و بعد از آن بیرون آمد بجای آنکه نشسته
و عمر را رضی از آن سفسفی که میگفت ساکت ساخت با آنکه ابا و نحاسی از ترک آن منتهی بود
بواسطه دشمنی که او را حاصل شده بود و چون اصحاب علوشان و رفعت و تقدم
ابوبکر رضی را میدادند به بجانب او شتافتند آنگاه ابوبکر رضی خطبه مشتمل بر حمد و ثناء
حق تعالی و صلوات را کیات بر سر و را بنیاد خواند که گفت اما بعد هر کس که بنده محمد صلی
وسلم میگردد تحقیق که محمد صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود و هر که بنده را بپرسد
مذای بتبارک و تعالی میکند تحقیق که او زنده است که هرگز نمی میرد و این آیه بخواند و الحمد لله
رسول قد غفلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم الا انی و نبیت بنده
ستوده من مکر فرستاده از جانب من بد رستی که گذشته اند پیش از وی و ستاده
آیا اگر بمیرد این رسول ما کشته شود باز میگردید شما بر پاشند ما می خود یعنی ترک
چهار میکنند و یا مرتد میشوند و بعد از سماع این آیه تصدیق کردند که حضرت صلی الله علیه وسلم
رحلت فرموده است و تکرار این آیه میگردند و گویا که بواسطه استیلا دهشت و حیرت

این آیه را هرگز نشنیده بودند پس بنا بر این حدیث معلوم شد که استخام را بای
ابوبکر رضی الله عنه از بانه اصحاب زبانه بود و عقلش از همه ایشان کامل تر چنانچه در او
کردند تمام و این عا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و انما فی جبرئیل فضل ان الله
یا امرک ان یسئله ابوبکر جبرئیل نزد من آمده و گفت خدای تبارک و تعالی ما مسیازد
به آنکه مشورت با ابوبکر کرده باشی در کار ما و روایت کرده اند بطرانی و ابونعیم و غیر
ایشان که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ را رضی الله عنه
بمن روان سازد مشورت کرد با بعضی اصحاب که از آن جمله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه
و زبیر و اسید بن حقیق بود رضی الله عنهم و هر یک از اصحاب بعضی رای خود سخنی
گفتند انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما تری یا معاذ ای معاذ رای تو درین
باب چیست معاذ گفت رای من رای ابوبکر است رضی الله عنه بعد از آن رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطا ابوبکر خدا نخواست که خطا
صادر شود از ابوبکر و روایت کرد طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطا ابوبکر و این دلیل دیگرست در غایت
قوت بر آنکه ابوبکر رضی الله عنه اکل اصحاب است از روی عقل و رای و اعلم ایشان است بلا
و شبهه پس باین دلایل مذکور عظم شجاعت و کمال عقل و رای و علم و نبات قدم
ثابت شد و ازین جهت است که علم گفته اند که ابوبکر رضی الله عنه در صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
از زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بود و معارف او نکرد هرگز و در سؤ و نه در حضر
مگر آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم او را ماذون ساخته باشد و خروج بجای با غزائی و
در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد

و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او بخدا و رسول و در مواضع بسیار بغیرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قیام نمود و در روز احد و چنین که مردم همه گریختند او ثبات قدم و زنده
 و آثار جمیده او بسیارست و این کتاب کناییش آن ندارد و با ابن صفهانی که مذکور است علم
 چگونه کسی نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات با و کند بخود با الله منها بلکه شجاعت و ثبات
 در امور و آثار جمیده و صفات پسندیده او بی نهایتست فرضی الله تعالی عنه و کرم
 نسبت به دوم آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم چون ابو بکر رضی را و ای
 ساخت برات بکه برده بودند بخواند و در ثانی حال او را غزل کرد و علی ابن ابی طالب
 رضی الله تعالی عنه را و ابی ساخت و این دلیلست بر عدم اهلیت او در امر خلافت و
 این شبهه آنست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را غزل فرمود آن نیز باطلست
 چرا که علی رضی را بعد از ابو بکر رضی فرستاد که قرائت برات نماید بواسطه آنکه عادت
 عوب آنست که کاهجی که کسی از ایشان عهده میبندد با عهده را بر طرف میکنند آن
 شخص خود متولی آن امر میشود یا بجای از بنی اعمام او چون فرستادن علی رضی
 بود بقرات فقط و بمهری دیگر مامور نشده بود از بنی اعمام او بقرات چنانچه معزول
 یافت و همان امارت او بر حال خود باقی داشت و علی رضی در غیر امر قرائت مامور
 ابو بکر رضی بود و با وجود این حال علی رضی در اینان و اعلام برات ننموده بود بلکه
 ابو بکر رضی در آن امر نیز داخل بود چنانچه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابو هریره
 رضی گفت که ابو بکر رضی مرا فرستاد در آن جمعه با من زمانی که در روز غدیر منی منادی
 میکرد و مذکور است بعد از این سال سه مرتبه که حج نکند و طواف بیت الله نکند کسی که عوبان باشد
 و حمید بن عبد الرحمن گفت باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابن ابی طالب

ردیف ابو بکر رضی الله عنه و امر فرمود که اعلام ببرات نماید و ابو هریره رضی الله عنه گفت که طای
 در روز خود رخصتی با ما اذان کرد به برات و بانگه می کند بعد ازین سال هیچ خبری که طواف
 نکند در بیت هیچ عریانی پس تامل کن درین حدیث تا بر تو ظاهر شود که علی رضی الله عنه اذان
 نکرد مگر با خود زنان ابو بکر رضی الله عنه و از آن چیزی که مصرح است آبانچه ماذکر کردیم آنست که زبانی
 علی رضی الله عنه ابو بکر رضی الله عنه و از آن خود را غزل نکرد و این عدم غزل مؤذنان و شرکت باضن
 ایشان با علی رضی الله عنه و اذان در این دلیل است بر آنکه علی رضی الله عنه نیامد مگر جهت
 و فاعادت عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت غزل ابو بکر رضی الله عنه و اگر چنین بودی مؤذنان
 ابو بکر رضی الله عنه و اذان و اعلام با علی رضی الله عنه همراه بودند و بی پس ظاهر و واضح شد بانچه
 گفتیم که شبیه و روانی و امثال این نیز هیچ دلیلی نیست که دلالت کند بر مدعای این
 غیر کذب و عناد و جهل خود بانه مناسبتی سیوم آنست که میگویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 در ایام مرض چون ابو بکر رضی الله عنه را بامامت صلوة امر فرمود باز او را غزل کرد و جواب ازین
 شبیه آنکه ادعای مؤذول شدن ابو بکر رضی الله عنه از امامت صلوة محض کذب و افتراست از این
 خدا هم الله تعالی چرا که در حدیث هشتم از احادیث صحیح متواتره داله بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه
 که مذکور است ختم صریح است در آنکه باید بود بر امامت تا وفات حضرت صلی الله علیه و سلم
 و در بخاری مرویست از انس رضی الله عنه که گفت در وقتی که مسلمانان در نماز بودند و روز
 صبح روز دوشنبه و ابو بکر رضی الله عنه امامت نماز میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز کرده
 که در سجده عالیه رضی الله عنه بود و بدو ایستاده نظر مبارکش بصوف مسلمانان افتاد و میفرمود
 انکاه ابو بکر رضی الله عنه کان کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم اراده بیرون آمدن جهت
 نماز دارد و بنا بر این میل کرد و عقب آید و متصل شود بصفتش گفت که مسلمانان فوراً بگویند

عزم کردند که قطع نماز کنند و مغفون شوند و در نماز از خوشحالی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
دیدند آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بدست مبارک ایشان را گرفت و فرمود که نماز
خود را تمام کنید و پرده را انداخته و بچهره داخل شد و در همان روز وقت چاشت
از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت آن قوم که با وجود آنکه
امامت صلوة ابوبکر رضی بجلالت از رسول الله صلی الله علیه و سلم مجمع علیه است
از جانب ما و از جانب ایشان و آنکار این معنی نمی توانستند کرد و در دعوی
عزل او از امامت بیانی و محبتی ندارند مگر باین نوع افترای عظیم و بهتان بر
رسول الله صلی الله علیه و سلم میشوند اعاذنا الله منها و این عباس رضی عنهما
و غیر او مردیست که رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز اقتدا بهیچ یک از اصحاب
نکرد مگر ابوبکر رضی و در سفری در یک رکعت نماز اقتدا به عبد الرحمن بن عوف
کرد و منقول شده است که اقتدا به علی بن ابی طالب رضی کرده باشد پس بنا بر این
روایت ابوبکر رضی مخصوص است باین منقبت عظمی و کرمت کبری شبهه چهارم آن
که زعم کرده اند که ابوبکر رضی امر کرد بسوختن کسی که گفت من مسلمانم و در دین را قطع
دست چپ امر فرمود و در میراث جده توقف کرد تا زمانی که مردم روایت کردند
از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میراث جده سدس است و اینها همه قدح و قصور
و در خلافت و جواب از این شبهه آن است که آنچه گفته اند که قدح و طعن در خلافت
او است باطل است چرا که قدح و طعن در دینی می توان کرد که ثابت نشود که او اهل بیت
اجتهاد ندارد و حال آنکه این چنین نیست بلکه او از اکابر مجتهدین است و اعلم است علی ^{طلاق}
از جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم بدلائل واضحی که از آجله است حدیثی که بخاری و غیر او

روایت کردند که عمر رضی در صبح حدیبیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این
 حادثه مذمومه قبول میکنیم ما و ردین خود انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب او داد
 بعد از آن بجانب ابو بکر رضی آمد و همان سوالی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود
 از ابو بکر رضی کرد و ابو بکر رضی در جواب عمر رضی همان گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 گفته بود در جواب او بلا زبانی و نقصان چنانچه در حاشیه بیان کردیم و از جمله دلائل
 حدیثی است که روایت کرده است ابو القاسم بغوی و ابو بکر رضی در فوائد و این ماکر
 از عایشه رضی که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات کرد در میان مردم نفاق
 برخاست و عرب مرتد شدند و انصار رضی الله تعالی عنهم در یکجا جمع شدند و در آنوقت
 آنچه بر پدر من نازل شد اگر بر کوه نازل میشد از هم می پاشید و متوقف میشد و آنوقت
 نکردند اصحاب در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در بیان آن و تفصیل
 کرد آنرا جمیعاً گفتند آبا رسول الله صلی الله علیه وسلم را در کجا دفن کنیم و هیچ یک از اصحاب
 عالم نبودند باین تا آنکه ابو بکر رضی گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت
 ما من بنی یقبض الا دفن تحت شجرة الذی مات فیہ هیچ بنی از انبیا متوفی نشد مگر آنکه
 دفن کردند او را در همان موضعی که قبض روح او شد و اختلاف کردند در میراث
 او نیز هیچ یک از اصحاب علم باین نبود تا آنکه ابو بکر رضی گفت شنیدم از رسول الله صلی
 وسلم که گفت انا معشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة تحقیق که ما گروه انبیا کسی از ما
 میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه است بعضی علماء گفته اند که اول اختلافی که در میان
 اصحاب واقع شد در دفن حضرت بود بعضی گفتند که در کجا دفن میکنیم که مولد منشأ
 اوست و بعضی گفتند در مسجد دفن میکنیم و بعضی گفتند در بقیع و بعضی گفتند در بیت المقدس

و ربت المقدس که مدفن انبیاست و دفن می کنیم تا آنکه ابو بکر رمن خبر داد از علی که داشت
 و این زنجیه گفت که این سنجی است که صدیق رمن منو دست به آن از میان مهاجرو
 انصار و درین باب همه با و رجوع کردند و مذکور ساختیم قبل ازین حدیث انا بنو
 جریر فقال ان الله بامرک ان تستنیر بابکر یعنی آمد مرا جریر پس گفت تحقیق ^{بعلا}
 امر میکنند ترا که در امور مشورت کنی با ابو بکر و حدیث ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر یعنی
 خدا تعالی مکرده مبدار دکه از ابو بکر خطا در نشود و سند این حدیث صحیح است
 همچنین که شد حدیث لا یمنی لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم غیره سزاوار نیست مر آن قوم
 که ابو بکر در میان ایشان است آنکه بر او امامت ایشان کند و در او دل فصل سوم
 خبرانه و عمر کا با یقین ان الناس فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم مذکور شد یعنی
 ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فتوی میدادند و در
 تنذیب نوادی چنین منقول است که استدلال کرده اند علیا بظلم علم ابو بکر رض بقول او
 که گفت بخدا سوکنده مخالفی کنم کسی که فرق میکند میان صلوٰه و زکوٰه یعنی در فرض ^{صحت}
 و ادای آن و شیخ ابواسحاق استدلال کرده است باعلیت ابو بکر رض از بابیه اصحاب
 باین که تمام اصحاب توفیق کردند در فهمیدن حکم درین مسأله که ابو بکر رض و بعد از آنکه
 ابو بکر رض مباحثه با اصحاب رضی الله تعالی عنهم درین باب کرد و معلوم اصحاب
 شد که قول ابو بکر صواب است رجوع نمودند بقول او رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگر کتب
 علی رض اعلم است بدلیل حدیثی که خواهد آمد و فضائل علی رض انا مدینه العلم و علی بابها
 یعنی من مدینه علم و علی باب آن مدینه است جواب کوئیم که بعد ازین خواهد آمد که درین
 حدیث علیا طعن کرده اند و بر تقدیری که صحیح باشد یا حسن باشد پس ابو بکر رض

محراب آن مدینه است و در روایتی دیگر چنین است فن اراد العلم فلیات الباب یعنی
 کسی که اراده علم دارد پس می باید که قصد نماید بجانب باب و این روایت بر تقاضای
 اعلیت نمی کند چرا که بسیار است که مردم قصد غیر علم می کنند بواسطه زیادتی ایضاح و بیا
 و سرعت فراخی که از او حاصل میشود و از اعلم حاصل نمیشود با آنکه روایت معارضه میکند
 بحديث فردوس انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها
 یعنی من مدینه علم و ابو بکر بنیاد و اصل آن مدینه است و عمر دیوار آن مدینه است و عثمان
 سقف آن است و علی باب آن است پس این حدیث صحیح است درین که ابو بکر زوایا علم است
 از ایشان و این هنگام امر بقصد باب که فرمود دست بپایان معنی که قبل ازین گفتیم
 نه از جهت زیاده شرف باب بر ما قبل چرا که معلوم است بالیده به که هر یک از اساس
 و حیطان و سقف از باب اعلی است و شایسته است جوابی که بعضی از علما درین حدیث گفته اند
 که علی بابها از علوت بر طریق قرات هذا صراط علی سقیم بر رفع علی و تنوین چنانچه قرات
 یعقوب است و روایت کرد ابن سعد از محمد بن سیرین و او با اتفاق جمیع علما مقدم است
 در علم تعبیر خواب بر جمیع معبرین که گفت ابو بکر رضی الله عنده از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در علم تعبیر از همه اصحاب زیاده بود و روایت کردند دینوری و ابن عساکر که امرت ان اولی
 الامر با ابو بکر ما مورث شدیم به آنکه ابو بکر اوالی امر و یا که دانیم و ازین جهت بود که ابو بکر من
 در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم و در حضور او تعبیر رویا میکرد و روایت کرد ابن سعد
 از ابن شهاب که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب دید و قصه آن خواب با ابو بکر
 رضی عنه چنین گفت رأیت کانی استبقت انا و انت و رجعت فسبقتک بر قاتین و نصف
 یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم با یکدیگر در بالا رفتن این نگاه پیشی گرفتن

که غم من بر تو بد و نزد بان و نصی ابو بکر رض گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد خدا ^{تعالی}
 ترا بوی مغفرت و رحمت و من زنده خواهم بود و بعد از تو دو سال و نیم و همچنین شد
 که خود تغییر کرده بود که دو سال و هفت ماه زنده بود و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 چنانچه روایت کرد عالم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت کرد سعید ابن منصور از عمر
 و ابن شریل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم را ینتی اُر دقت غم سود غم ارفتها
 غم بیض حتی ماتری السود فیها رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که در خواب
 دیدم که کوفندگان سیاه در پیش داشتم باز این کوفندگان سیاه پیش پیش
 کوفندگان سفید گردانیدم و کوفندگان سفید از عقب لیکن کوفندگان سفید بسیار بودند
 بمرتبه که کوفندگان سیاه پیدا بودند و الله ابو بکر رض گفت اما کوفندگان سیاه چه
 که مسلمان خواهند شد و بسیار شوند و اما کوفندگان سفید اهل عجم اند که مسلمان
 شوند و کثرت ایشان بمرتبه باشد که عرب بری نکر دهند و پیدا نباشند در میان
 ایشان بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که لک عبر الملک سحر همچنین
 که تو تغییر این خواب کردی ملک تغییر کرد و در سحری پس ثابت شد بجمع آنچه مقرر داشتیم
 آنکه ابو بکر رض از اکابر مجتهدین است و هرگاه که ثابت شد که او مجتهد است پس روز ^{ند}
 عبّی با و لاحق نمیشود زیرا که آن مرد که سوختن او امر فرمود ز ندیق بود و در قبول
 توبه ز ندیق علی را خلافت و آمانتی از سوزانیدن که وارد شده میتواند بود که
 آن نبی با و نرسیده باشد و احتمال دارد که رسیده باشد و تا و بیل کرده باشد
 بر غیر مثل ز ندیق و بسیاری از دلایل باشد که چون مجتهدین رسد آن را تا و بیل
 کنند بواسطه علی که ایشان را حاصل شده بدلیلی دیگر خلاف آن و کسی که جاهل

جاهل است بفریب انگار این معنی نینماید و اما آنکه امر بقطع بسیار دزد و نموده میخواند
بود که این امر در مرتبه سیوم بوده باشد از دزدی سارق نه در مرتبه اول و
چون در رتبه سیوم دزدی کرده بنا برین امر بقطع دست چپ وی شده و احتمال
آن نیز دارد که خطا از جلا بوده باشد نه از امر و بر تقدیریکه تنزل کنیم و مسلم داریم
که ابو بکر رمن عنه در مرتبه اول امر بقطع بسیار فرموده است آیه قرآن شامل آنچه آورده است
است پس محتمل است که اجتهاد او چنین بوده باشد که آیه بر اطلاق خود باقیست و آنکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقطع دست راست شخصی فرمود در دفعه اول از دزدی
آن شخص بر سبیل وجوب نبوده بلکه امام درین امر مجرب است و بر فرضی که اجماع درین
مسئله شده باشد بقطع یعنی محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشند اگر در مثل
این حکم اجماع منعقد شود و حال آنکه خلافت درین جایچه در کتب اصول مذکور است و اگر
کوی قرات ابن مسعود اجماعاً صریحاً درین معنی گوئیم احتمال دارد که این قرات
با و نرسیده باشد و بر سبب نقاد بر هیچ اعتراضی بر و متوجه نمیشود هیچ وجه از وجه و از
جمله این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه مالک رضی روایت کرد از قاسم
بن محمد که مردی که یک دست دپای او بریده بود ندان اهل بن مدینه آمده و در منزل ابو بکر
نزول کرده از عامل بن شکوه کرد که بر من ظلم کرده است و او فایده که در آنجا بود نماز است
میکناد و عبادت خود را میکرد و بنا برین عبادت ظاهری ابو بکر رمن در شان او گفت
ما بلک بیل سارق یعنی این شبی که تو بر دزد آوردی و این عبادتی که تو کردی
شب دزدان نمی مانند اتفاقاً درین اثنا که آن مرد در آن خانه بود حلیه از آسمان
میس که زوجه ابو بکر رمن بود ناپدید شد و اهل آن خانه شخص آن حلیه میگرداند و این

و این مرد اقطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص می نمود و میگفت بار خدا یا تو ظاهر ساز
 آن کس را که این اهل بیت صالح و زودی کرده و مال ایشان را برده الهام آن علیه
 مذکور پیش رزگری پیدا شد و آن رزگر گفت این مرد اقطع نزد من آورده و آن
 اقطع اعتراف کرد که من بزرگ داده ام یا بخواه با و ثابت شد بنابراین ابوبکر رضی
 امر فرمود که دست چپ او قطع نمایند چرا که دست و پای راست او هم بواسطه زردی
 بد و دفعه بریده شده بود و ابوبکر رضی گفت بخدا سوگند که دعائی که او بر نفس خود کرد
 بر من سخت تر بود ازین و زردی او پس بنابراین دلیل واضح باطل شد شبهه
 و اما توقف ابوبکر رضی در مسئله جده تا آنکه خبر با و رسید بسان حدیث او مراد از
 چرا که درین توقف رد اعتراف من معترضین است ابلغ ردی چنانچه اصحاب سنن اربعه
 و مالک از قبضه روایت کرده اند که جده نزد ابوبکر رضی آمد و سوال بمیراث خود کرد
 ابوبکر رضی گفت در کتاب الله تعین میراث نیست در سنت رسول الله نیز میراث تو چنین
 ظاهر نیست بکسبت و کسبت آن حالا برو و لحظه دیگر نزد من بیات من از مردمان سوال کنم
 الهام درین باب از اصحاب استغفر الله و غیره بن شعبه گفت من در قضیه نزد رسول
 صلی الله علیه و سلم حاضر بودم که سوس مال مخطوفه ابوبکر رضی گفت کسی دیگر درین
 قول با تو شریک است الهام محمد بن مسلم بر خاست و مثل آنچه شعبه گفته بود نقل نمود
 و بنابراین ابوبکر رضی ایضا انفاذ حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده شش یک
 میراث از برای جده مقرر داشت پس در سباق این کلام تا مکمل آن کمال
 دقت و احتیاط و انصاف صدیق رضی بر تورویشن کرد که اولاً نظر کرد در کتاب
 و در معنویات خود از سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آنجا چیزی نیافت

باز مشورت نمود درین باب مسلمانان که آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم درین
 ماده یاد داشته ظاهر سازند پس مغیره آنچه میداشت ظاهر گردانید باز احتیاط مری
 داشته طلب ناخلفی دیگر کرد با وجود آنکه در روایت تعدد شرط نیست پس محمد بن مسلم
 آنچه حفظ کرده بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم اظهار کرد بعد از تحقیق و تفحص تمام
 در آن مسئله حکم فرمود و این حدیث مؤید و مفوی کلامی است که قبل ازین مذکور شد
 که صدیق رمن در زمانیکه حضرات نزد او حاضر می شدند در بدو حال نظر در قرآن می نمود
 باز در محفوظات خود از سنت و اگر مدعای خود ازین هر دو بجای یافت با مسلمانان
 مشورت میکرد و این قاعده مجتهدین است و از ایشان بدیع نیست که در مدارک الاحکام
 و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک عده مادی و یک
 جده بدری هر دو نزد ابو بکر رمن آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق رمن میراث
 بکده مادی رجوع کرد و گفتاه عبدالرحمن بن سهل انصاری بدری گفت میراث بحسب داد
 که اگر او مرده بودی این مورث از وی میراث نمی برد و گفتاه صدیق رمن میراث
 جده که سدس بوده باشد میان جدین قسمت فرمود پس تامل کن و ندبر فرما که
 صدیق با کمال رفعت و حالت او چه طریق سخن شخصی که از وی کوچک تر بود شنیده و جمیع
 بجهت محمود و از ان استیجاب فرمود و سبب پسم آنکه زعم کرده اند که عمر رمن مذمت
 ابو بکر رمن کرد و کسی که مثل عمر رمن او را مذمت کرد صلاحیت خلافت ندارد و جواب
 ازین شبهه آنست که این زعم محض کذب و افتراء است از ایشان زیرا که از عمر رمن بشنو
 نه پیوسته است که هرگز مذمت ابو بکر رمن کرده باشد بلکه آنچه از او واقع شده است آنست
 که همیشه تنای ابو بکر رمن کرده و تفریح نموده که او اکمل صحابه است از روی علم و رای

و رای و شبی است چنانچه در قصه متابعت و غیر آن مذکور شد و چگونگی او را مذمت کند
 و حال آنکه عمر رضی الله عنه بکر رضی الله عنه متصدی امر خلافت شد پس اگر ذم او کند و نفس
 خود کرده باشد و اگر قبیح در خلافت او کند در خلافت خود قبیح کرده است و اما انصار
 عمر رضی الله عنه آن بود که خالد بن الولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت
 و کفاح زوجه او کرده و در همان شب دخول کرد قبل از انقضای عدت و چون عمر رضی الله عنه
 اطلاع یافت با صدیق رضی الله عنه گفت که خالد بن الولید با بن علی که کرده مسخری قتل است و او رای
 باید کشت و ابو بکر رضی الله عنه در بن معنی تامل نموده خالد را کشت و ابن ابی العاصی مستلزم آن
 نیست که ابو بکر رضی الله عنه را ذم کرده باشد یا القی قبیحی با و کرده است که در خلافت او تصور
 بوده باشد بلکه از عادات مجتهدین است که در بعضی فروع اجتہاد بی بر یکدیگر انکار میکنند
 چنانچه طریقی سلف این بود و این معنی را نفی یکدیگر نمی دانستند با آنکه حتی این بود خالد را
 نکشته چرا که مالک بن نویره را با بنی واسطه کشته بود که از دین مرتد شده و از وفات
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و هر زکوة یک گدای گدای
 رود که چنانچه در ثابته ایال برادر مالک نزد عمر رضی الله عنه اعتراف کرد و ابن ابی العاصی
 زن او کرد و میتواند بود که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع عمل با آنکه
 این زن مجبوس بوده باشد نزد مالک بعد از انقضای عدت از او اجاب بر عادت
 جاهلیت و بر تقدیر تقوی و طهارت خالد زیاده بود که محض این نوع خبری که از او بگوید
 کسی صادر نمیشود و در حق او کنند و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بیعت
 مسلول علی اعدایه خوانده بود و چون عدم قتل خالد است پس اجتہاد ابو بکر رضی الله عنه
 مآده حق باشد و موید تقوی این معنی است آنکه چون عمر رضی الله عنه متصدی امر خلافت گشت

پنج اعتراضی بخالد نکرد و درین باب بیک کلمه هرگز تنقیص او ننمود پس معلوم شد که در تالیف
 حقیقت فعل ابو بکر رض بر عمر رض ظاهر گشته و رجوع کرده است از آن اعتراضی که درین باب
 با و کرده بود و الا در وقت استقلال با مر خلافت خالد را نمی گذاشت و ترس و بیم او از
 خدای تبارک و تعالی زیاده از آن بود که مدار و داهنت کند با کسی در دین خدای عز و جلا
 شب ششم آنکه عمر رض گفت که بیعت ابو بکر رض معصوم بود لیکن خدای تعالی آنرا نیکو
 داشت و هر کس که باز کرد و مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فحاشه کند بجنسید او را و بنا برین
 زعم کرده اند که این کفایت عمر قریح و طعن است در حقیقت خلافت ابو بکر رض عنه و جواب ازین
 آنکه این عزم از غناد و جهل ایشانست زیرا که قول عمر رض دلالت نمی کند بر آنچه مدعیان
 ایشانست از قریح و شکست در حقیقت خلافت بلکه معنی کلام عمر رض آنست که اقتدا
 بر مثل این بیعت بی ثمر است و بغير حصول اتفاق جمیع مردم منطقه فتنه است پس باید
 که کسی مرتکب این نوع بیعتی نشود اگر ممکن باشد که بتایید و ثبوت بیعت نماید با آنکه
 من مرتکب شدم و مسلم مانند خلافت قادت و این سلامتی من از برکت صحت نیست و چون
 از فتنه بود چنانچه گذشته و از فصل مباحثه ششم آنکه زعم کرده اند شیعہ در و افض که
 ابو بکر من نسبت بغاطه رضی الله تعالی عنها ظلم کرده که منع میراث او از پدر کرده و حدیث کهن
 معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقته دلیل او نمیشود دیگر در آن اجتماع بجز واحد است
 با معارضت به آیه موارثت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضت به آیه میراث که
 مفاد او قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که فاطمه رضی
 معصوم بود بنص انما یرید لذهب علم الحسن اهل البیت چیزی این نیست که بنواهد خدای
 تا بر داند شما که اهل بیت رسول و بدلیل حدیث فاطمه بنعت منی یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله

علیه وسلم فرمود که فاطمه جزو بی سب است از من و رسول الله صلی الله علیه وسلم معصوم است
 پس فاطمه معصوم است و چون معصوم است در دعوی میراث صادق باشد و جواب
 از این شبهه اما از اول آن است که ابو بکر رضی حکم نکرده است بخبر واحدی که محل خلاف است
 بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و آن حکم نزد او قطعی است
 پس سادی شده بآیه در قطعیت من و اما آنکه حل کرده است حکم را بر آنچه از حدیث
 فهمیده است نیز آیه بنا بر آنست که احتمالی که ممکن است که بآن را باید در نقل از حضرت
 صلی الله علیه وسلم جمیعاً منتفی است بقرینه حال و مقام یعنی ابو بکر رضی بی واسطه
 کسی خود از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این آیه
 پس این حدیث نزد ابو بکر رضی دلیل جبری قطعی شد که محض عموم این آیه مؤثر است
 و جواب از ثانی آن است که از واج بعبّر صلی الله علیه وسلم از جمله اهل بیت اند و معصوم
 نیستند با اتفاق علم پس بانی اهل بیت نیز معصوم نیاسند و اما حدیث بضعه منی
 مجاز است قطعا پس مستلزم عصمت فاطمه رضی نباشد و نیز است و بی بعضی باطل
 در جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهراً این است که مرادمان بضعه منست در چیزی که رایج
 شود بشفقت و نیکی و اما آنکه فاطمه رضی دعوی کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فدک باد بخشید و تلک او کرد و بر این معنی علی رضی و ام ایمن ادای شهادت
 کردند بعت نرسیده و بر نقد برد و قوع دعوی تلک و ایمن بر علی رضی و ام ایمن بعت
 ادای شهادت چون نصاب بنیه که دو مرد است یا چهار زن بانام نرسیده بود بنا بر
 ابو بکر رضی در حکم نامل فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوج خلاف میان
 علم است و اما آنکه بیک گواه و قسم حکم نکرده است بنا بر آن است که بسیاری از علما

برین نرفته اند بآنکه بعد از شهادت یک کس فاطمه رض طلب یمن نکرد و ساکت شد
 و آنچه نزع کردند که حسن و حسین و امام کلثوم رض کو ای دادند آن نزع باطل است بآنکه
 شهادت فرع و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت از امام زیدین ع ^{رض} بن حسین
 عنهم که رای ابو بکر رض را درین باب صواب دانست و گفت اگر بجای ابو بکر بودم حکم میکردم
 بهین طریق که ابو بکر رض مردی رحیم بود و کرده میداشت که تغیر کند چیزی را که رسول الله صلی الله علیه
 وسلم گذاشته بود پس فاطمه رض نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بمن عطا فرموده ابو بکر رض گفت شاید درین باب هست انگاه علی رض و امام امین این
 کو ای دادند بعد از ان ابو بکر رض گفت بشهادت مردی و زیان سخن این میشود باز بزرگتر
 گفت بخدا سو کند که اگر مرا خدا این امر نزد من میگذشت حکم میکردم به آنچه ابو بکر رض کرده است
 و مقبول است از برادر زید محمد باقر رضوان الله تعالی علیهما که از دپرسیدند که ابو بکر و
 عمر رضی الله تعالی عنهما در حق شما چیزی ظلم کردند گفتند قسم بخدا ای که قرآن نازل گردید
 که وزن جبه خردی از حق ما ظلم نکردند و روایت کرد در فطنی که از دپرسیدند که علی رض
 در سهم دوی القریب آنچه طریق علی میفرمود گفت در آن عمل میکرد و بنوی که ابو بکر و عمر رضی
 عنهما عمل میکردند و کرده میداشت که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه رض در طلب
 بیطرفیست بآنکه ابو بکر رض حدیث روایت کرد آن است که فاطمه رض برین بوده باشد
 که خبر داد و مخلص قرآن نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابو بکر رض در منع معلوم
 کردی و عذر فاطمه رض در طلب نیز واضح شد اشعابی که درین باب است دفع آن
 بر تو آن است نامل کن درین توجیه که امری مهم ضروریست و حدیث بخاری درین مقام
 چون مشتمل است بر کلمات نفی که رفع شبهات قاهران میشود از آن توضیح آنچه بایان

بیان کردیم میکنند و آن حدیث بخاری نقل کرده از زهری که گفت مالک بن اوس بن
 اهدثان ابهری بن چین خبر داد که عمر بن خطاب رضی الله عنه بود و منزل خود در بن
 اعدش حاجب او بر فاء آمد و گفت عثمان و عبد الرحمن و زبیر و سعد رضی الله تعالی عنهم آمدند
 و اذن در دخول می طلبید عرض گفت ایشان را طلب کن انگاه داخل شدند و من
 زمانه در آنجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله تعالی عنهما
 اذن بخواهند پس چون داخل شدند عباس با عمر رضی الله تعالی عنهما گفت ای امیر
 حکم کن میان من و علی در آن چیزی که خدا تعالی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم رجوع کرده است
 از اموال بنی نضیر و علی و عباس رضی الله تعالی عنهما منازعت و در شش میگردند و بن
 اموال انگاه مختار مجلس گفتند ای امیر مومنین حکم میان ایشان و خلاص کن ایشان را
 از یکدیگر عرض گفت باری و تا نباشد سوال میکنم از شما به آن خدای که باذن او
 آسمان و زمین قائم است که شما میدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که کسی
 از ما میراث نمی برد چیزی که از ما بماند صدقه است اصحاب گفتند این سخن رسول الله است
 و ما میدانیم باز عمر رضی الله عنه بجانب علی و عباس رضی الله تعالی عنهما متوجه شد و گفت بگویند
 میدانم شما را بخدا تعالی که میدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث مذکور فرمود
 گفتند بی میدانیم بعد از آن گفت بیان این امر چنین است که خدای تبارک و تعالی
 مخصوص ساخته است رسول خود را بعطای این مال و هیچ کس دیگر را با او شریک
 نداشته درین عطا و این آیه بر خواند ما آفاده الله علی رسولهم فاودعهم علیه من
 جیل و لارکاب و لکن الله بسط رسوله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير یعنی آنچه باز
 گردانید خدا تعالی بر رسول خود از مال و ملک ایشان و غنیمت و بی ساخت بطلای

ناخته اید بر تخیل آن هیچ اسپیدی و نه ششتری عیسی پیا ده باین حصار آید و شک
بسیاری نشد که شمارا کلفی رسیده باشد ولیکن انفعالت بفرست خود مسلط میبازد
رومان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها تواناست از نعمت پیغمبران و غیر
باز عمر من گفت پس این خالص باشد از برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و بخدا او کند
که چنین بنده بنده بود که این غنایم بنی نضیر رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بگیرد و شمارانده
با آنکه دیگران را بر شما اختیار کند بلکه شمارا عطای این اموال کرد و منقسم ساخت در میان شما
تا آنکه این اموال مخصوصه از جمله آنها باقی ماند و رسول الله صلی الله علیه و سلم نفقه یک سال اهل بیت
خود ازین مبداء و باینه را می گرفت و در مصرف مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیات
بهین طریق عمل نمود تا زمانه که از عالم رحلت فرمود و بعد از او بوکر رضی الله عنه گفت من و یار
رسول الله ام و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا قبض کرد و عمل کرد در آن
با پنج رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل کرده بود و شما نیز هر دو قایل آید باین که ابو بکر رضی
باین طریق عمل کرد و خدا تعالی عالم شهادت با آنکه او درین امر بطریق راستی و درستی
و دلالت بخبر و متابعت عمل کرد و بعد از آن که ابو بکر رضی الله عنه وفات یافت من که در آن
صلی الله علیه و سلم و ابو بکر بودم چون دو سال این اموال را گرفتیم و بطریق که رسول الله
صلی الله علیه و سلم و ابو بکر عمل میکردند در آن عمل کردیم و حال آنکه خدا تعالی عالم شهادت با آنکه من
درین قول صادق و دران امر خوبی و دلالت بخبر و متابعت حق بیا آوردم باز شمار و وزیر
آمدید و سخن شما یکی بود و متفق بودید با هم و دفعه دیگر تو آیدی ای عباس و میگفتند
که این ما بصره ما در آوریم و در اول حال جواب شما دادیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده است لا نورث ما ترکنا صدقة ما میراث بردنیم و آنچه ما گذاشتیم صدقه است

صدقه سب باز در نایه اهل زما که بخاطر من رسیده که این اموال تصرف نشادیم
 گفتیم اگر میخواهد که این اموال تسلیم شما کنیم و عهد و میثاق خداست تعالی بر شما باشد که
 در آن عمل کنید پیچی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی و آن عمل میکردند
 و بطریق که من درین دو سال عمل کردم تصرف شما خواهیم داد بشرط مذکور و الا درین
 باب با من سخن مگوئید ان شاء الله گفته قبول داریم که همین طریق مذکور در آن عمل کنیم
 و بنا بر این شرط این اموال را تسلیم شما کردم حالبا شما طلب قضای چه چیزی از من
 میکنید و میگوئید که در میان شما بچه نوع حکم کنم قسم به آن خدایی که آسمان و
 زمین با ما و قائم است که بغیر این حکم که با شما قرار کرده ام که عمل کنید در آن محلی
 دیگر نخواهم کرد و تا آنکه قیامت قائم نشود و اگر عاجزاید از آنکه باین طریق صرف
 نمائید رو کنید بمن تا مهم شما را کفایت کنم ازین مال را و بی گفت که این حد
 بوده بن زبیر نقل کردم غوه گفت مالک بن اوس راست گفت و من شنیدم
 از عایشه رضی و وجه پسر صلی الله علیه وسلم که گفت از وای رسول الله صلی الله علیه وسلم
 همان را رضی فرستادند نزد ابوبکر رضی و طلب نمیشود که دند از مالی که خدا
 بر رسول خود رجوع کرده بود و من بایچه از وای را باز میداشتم ازین طلب گفتیم
 آیا شما از خدا تعالی نمی ترسید آیا نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 لا نورث ما ترکنا صدقه اما باکل آل محمد فی هذا المال ما میراث برده نمیشویم آنچه
 گذاشتیم صدقه است و مرادش ازین حدیث نفس خود بود صلی الله علیه وسلم
 جز این نیست که آل محمد ازین مال بخورند و زیاده ازین روانست این ترا
 از وای پسر صلی الله علیه وسلم به آن خبری که من دادم از آن طلب است

شدند و عوده گفت الکاه علی رضی غالب شد بر عباس رضی و آن صدقه در دست
 او بود و بعد از او در دست حسن بن علی بود رضی الله تعالی عنهما باز در دست
 حسین بن علی بود رضی الله تعالی عنهما باز در دست علی بن حسین و حسن بن حسن
 رضی الله تعالی عنهما بود و هر دو با هم بمصرف میرسانیدند باز در دست زید بن حسن
 بود رضی و بطریق صدقه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مصرف خود مصرف میکردند و برای
 بسند خود روایت کردند که فاطمه و عباس رضی الله تعالی عنهما آیدند و میراث از زمین
 فدک و خمس خیمه که از رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده بود و میطلبیدند الکاه ابو بکر رضی
 گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت لا نورث ما ترکنا صدقه انما یأکل
 آل محمد فی هذا المال و بخدا سوگند که پوستن و احسان نمودن بغزابت رسول الله صلی الله
 وسلم و دسترست نزد من از پیوستن و احسان کردن بغزابت خود پس قائل
 کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم کنی حقیقت آنچه ابو بکر رضی درین ماده
 بفعل آورده است بنابراینکه شایع علی و عباس رضی الله تعالی عنهما حرکت در آنکه
 ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث بوده والا که اگر چنین نبود
 با هم مخاصمت نمیکردند چرا که عباس را سهم خود بود و علی را سهم زوجه خود بود
 و بطریق میراث و به نزاع احتیاج نداشتند پس مخاصمت ایشان جهت این بود
 که این مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواستند که متولی آن امر باشند
 لهذا علی رضی اصلاح کرد میان ایشان باین طریق که ایشان هر دو متولی این مال
 باشند بعد از آنکه بمین ساخت از برای ایشان تمام حضار مجلس که از اکابر مشهور
 بودند بحدیث لا نورث ما ترکنا صدقه حتی علی و عباس رضی الله تعالی عنهما قائل
 شدند و اعتراف کردند باین که از رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث شنیده اند

شنید دایم الخاء عمر رضی الله تعالی عنه بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نسبت به غیر
 ایشان و ادب است رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت ابو بکر رضی در آن عمل کنند
 و ایشان باین طریق قبول کرده متصرف شدند و نیز عمر رضی همین است
 که ابو بکر رضی بآن طریق عمل نموده است و آن صادق و بکراه و تابع حق
 و جمیع اصحاب که حاضر بودند خصوص علی و عباس رضی الله تعالی عنهما تصدیق
 و می نمودند بعد از این بیان واضح که درین احادیث مذکور شد سزاوارتر آن
 که هیچ کس را شبهه نماند پس اگر نمی گویی که نوز و عدم اثبت شبهه باقیست
 گوئیم اگر این اعتقاد داشته باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم
 میشود بر تو از تغلب علی بر عباس رضی الله تعالی عنهما تصرف او در جمیع آن
 بلا مشرکت عباس آن که اثبات ظلم کنی از برای علی رضی الله تعالی عنهما زیرا که
 بر تقدیر بیکه میراث بوده باشد عباس رضی را حصه معینه خواهد بود از این اموال
 و هرگاه که او را حصه معینه بوده باشد علی رضی را چگونه جایز است که در جمیع اموال
 تغلب کند بر عباس رضی و از وی بگیرد و تا زمان وفات متصرف شود و بعد
 از آن در دست اولاد او بطن بعد بطن بوده باشد و در دست بنو عباس
 هیچ چیز از این اموال نبوده باشد و چون این جایز نیست و ظلم از علی و اولاد او
 رضی الله تعالی عنهم متصور نیست پس تصرف ایشان در این اموال مخصوص بهیچ
 بلا مشرکت بنو عباس اعزای صحیح مرجع است بر آنکه این اموال صدقه است و اگر
 والا لازم می آید عصبان و ظلم و فسق علی و اولاد او رضی الله تعالی عنهم و حال آنکه
 ایشان انقی و اطهر اند از آنکه این نوع نسبتی بایشان توان کرد عا شایم
 من ذلک بلکه ایشان نزد رافضه و مخولم معصوم اند و اصل آنکه متصور نیست

ازین جماعت پس علی رضی و ذریب او چون بحسب این اموال مخصوص شدند
و عباس رضی و ذریب او را دخل ندادند معلوم شد که ایشان قائل اند
برین اموال صدقه است میراث نیست و این عین دعای ماست و دیگری برین
مدعا آنکه ابو بکر من جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم را منع کرد از ثمن و مخصوص
بنود این منع بغاطله و عباس رضی الله تعالی عنهما و اگر غرض این بود که ملا
جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد باین مال عایشه رضی الله
عنهما باختصاص و امتیاز ادبی و احی بود پس چون عایشه رضی را باین اموال
مخصوص ساخت و اصلا چیزی ازین اموال باو عطا نکرد معلوم شد که او بر ضرر
حق بوده است و از ملامت هیچ ملامت کننده نمی ترسیده رضی الله تعالی عنهما
تأمل کن در تفریق بر رضی و عباس رضی الله تعالی عنهما و حضار مجلس را
بحدیث لا نورث و تفریق عایشه و امهات مومنین را پسین حدیث و آنکه هر یک
از ایشان گفتند آیا نمیدانید بعضی شما نیز علم باین حدیث دارید و ازین
عبارت ظاهر شد که ابو بکر رضی من منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه امهات
مومنین و علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله
عنه جمیعاً میدانستند که رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث فرموده لیکن
ابو بکر رضی من منفرد شد باین که او لا استخفا را این حدیث نمود و بعد از د باقی صحابه
باستخفا را ابو بکر رضی من مستخف شدند و دانستند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم
شنیده اند پس صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین عل بروایت ابو بکر رضی
تنها نکرده اند اگر چه همین قدر کافیت و کمال کفایت دارد بلکه علی کرده اند باین
روایت و آنچه منضم شد به آن از علم فاضل اکابر ایشان چنانچه مذکور است منضم پس

پس بنا برین تقدیر ظاهر شد حقیقت آنچه ابو بکر رضی بد آن حکم کرده و هیچ وجه
 شک نیست و در آن نیست و آنکه ابن حکم حکمی حق صدق است که هرگاه بعضی مصنفین
 بآن نیست و کسی که مخالفت این معنی کند و او را بدین امر منسوب بخطاس از آن
 کس نقیصا کاند و معاند و احمق و جاهل است و خدای تبارک و تعالی آنها را پاشان
 اود بقول او نمیکند و او را مخالفت نخواهد کرد و هر وادی که خواهد هلاک شود امید که حق
 جل و علی همه را سلامتی در عقل و دین روزی کند بمنه و جوده و اگر کسی گوید که
 ابو بکر رضی امهات مومنین را در جرحه نای که داشتند قرار داد و بایشان گذاشت و
 حال آنکه نژاد ار آن بود که حرف فخر کند چنانچه فخر را حرف فقر است و دیگر آنکه بگویند
 تجویز کردند ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 دفن کنند با آنکه خدا تعالی فرمود است لا تدخلو ابوت النبی الا ان یؤذن لکم در
 میابند و رخا نه نای به عمر صلی الله علیه و سلم که آنکه اذن داده شود و دیگر آنکه ابو بکر
 رضی الله تعالی عنهما را غیر از عمر بن خطاب رضی الله علیه و سلم را بعلی رضی الله عنه داد با آنکه میگفت
 که این اموال صدقه است و بر علی رضی الله عنه حلال نیست و دیگر آنکه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 هر سال ده هزار درم بعالیه و حفصه رضی الله تعالی عنهما میدادند و عطای این مبلغ
 بعالیه و حفصه رضی الله تعالی عنهما نموده اند مگر بطریق جانب داری و اختصاص او
 از بابیه و رثه یا بطریق زبانه از نفع آنکه ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم از مال
 فخر و غیر آن برای هر کس ترتیب و تعیین نمودند و تقیید کردند و هر تقدیر بر طریقه اعتدال
 مری نداشته اند جواب از سوال اول آنکه این جرحه مالک امهات مومنین بود یا
 بایشان اختصاص یافته بود بدلیل قول خدا تعالی و قرن فی بونکن یعنی

بیا را میدای زمان پسر در خانه های شما چرا که احتمال دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بام حیات خود تقسیم کرده باشد این جره را را بازواج خود و بنا بر این اخراج ایشان از خانه های خود بجز بزرگوار چنانچه فاطمه رضی الله عنهما را مقرر داشت در همان خانه که بود و بجز اخراج او نکو با آنکه مصلحت وقت در آن بود که این خانه را رادوست وی بود و دلیل دیگر آنکه ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم در حکم زنانیه بودند که عدت ازواج میدارند چرا که حرام بود ایشان را بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم تزویج کسی چنانچه زنانیه که در عدت ازواج اند حرام است مزاجعت ایشان با کسی و هرگاه که امهات مومنین در حکم عدت باشند اخراج ایشان از آن مکان جایز نیست و بنا بر این رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما ترک بعد نفقه نانیه و نمونه عیاله فهو صدقه آنچه گذاشتیم بعد از نفقه زنان از مروت و کانی که صدقه است هیچ است در آنچه گفتیم و جواب از سوال دوم آنکه جره عایشه رضی الله عنها چون ملک او بود مخصوص بود با او بجز و غیر رضی الله عنها از و اذن خواسته وصیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند و بنا بر اینکه عرضی معنی عیاله با آنکه در بام حیات اذن عایشه خواسته وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عایشه رضی الله عنها رخصت طلب نماید چرا که محتمل است که در بام حیات من از من جیاموده رضا داده باشد و نیز میگویم همچنانکه رای رسول الله صلی الله علیه و سلم در بام حیات حضرت قرار گرفته بود بخبرای در باب جره تا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز بعد از آن میرسد که در آن باب مصلحتی بمنزله محتمل است که ایشان مصلحت در آن دیده باشند که خود در آنجا مدفون شوند تا دفع دفن ظلمه و امثال ایشان از آن مکان شریف شود با صلاحی دیگر درین

درین بوده باشد که ندانیم با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم اثبات ترا دفت
داده باشد در ایام حیات یا اثبات رتبه به آن کرده باشد در مثل قضیه بر این جنبه
خواهد آمد و وضع اعجاز سجد فبا چنانچه به آن اثبات رتبه شد و نیز رسول الله صلی الله علیه
و سلم اثبات فرموده است به آنکه مکان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از همه
بمن نزدیک تر است و بیشتر از همه کس ملازمت می کنند و از محبت بود که علی رضی
در وقتی که عمر رضی فوت شده او را بر تخت نهادند و بودند گفت بر حکم الهی
گفت لا رجاء الله ان يجعلک مع صاحبک لانی گفتم کثیرا اسمع رسول الله صلی الله علیه
و سلم بقول گفتم انا و ابوبکر و عمر و فعلت انا و ابوبکر و عمر و انطلقت انا و ابوبکر و عمر
رحمت کند خدا تعالی ترا امید آن دارم که ترا رفیق رسول الله صلی الله علیه و سلم
و ابوبکر رضی گردانند چه بسیار شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میگفت
بودم من و ابوبکر و عمر و کردم من و ابوبکر و عمر و رفتم من و ابوبکر و عمر و امید آن میداد
که ترا رفیق ایشان گردانند و دلیلی دیگر بر این جز آنکه حسن رضی وصیت کرد که مرا
مدفن رسول الله صلی الله علیه و سلم با ایشان دفن کنید انگاه مروان و غیره مانع
کردند و اگر جایز نبودی حسن رضی بخویشی کرد پس آن جواب که ایشان از جواب
حسن رضی میدیدند عین جواب ما است و جواب از سوال سیوم آنکه ابوبکر رضی شریف
و اسیر بطریق میراث یا بطریق صدقه بعلی رضی نداده بود بلکه رسول الله صلی الله علیه
و سلم وصیت کرده بود به آن چنانچه وارد شده در احادیث و بر فرض عدم وصیت
محمّل است که بطریق رعایت با و داده باشد با جهت آن داده باشد که در جهاد
به آن استعانت نماید و او را بدین ان اختیار نمود بواسطه زیاده بر غیر در نجات

عظمی و احتمال دارد که دیگری خریدار باشد و منتقل شده باشد بعلی رضی الله
 عنه صدقه ثقلیه بر و حرام نبود و اما بر روی که در دست خلفا بود از منزوکات رسول
 صلی الله علیه و سلم نبود بلکه رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا کعب بن زهیر بخشیده
 بود زبانه که نصبه بابت سعاد در مدح آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت و معاویه
 از کعب بن زهیر خرید نمود و خلفا آنرا امیرات می بردند و جواب از سوال چهارم
 آنکه تعظیم و حرمت امهات مومنین رضی الله تعالی عنهم بر همه کس واجب است و وجوب
 آن بر امام بطریق ادلی است و باین حال وقتی اعتراض بر ایشان می آید که علایش
 و خصمه را از میان سایر امهات مومنین مخصوص سازند و حال آنکه این چنین نبود
 بلکه ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از برای هر یک از امهات مومنین همین مبلغ
 تعیین کرده بودند با آنکه علی رضی الله عنه نیز همین طریق عمل فرمود پس اگر بابت آن عتاب
 متوجه میشود بعلی رضی الله عنه نیز میشود عتاب هم از من ذلک بلکه غالبه رضی الله عنه در ایام
 خلافت علی رضی الله عنه طلب زیاده نموده از وی التماس نمود که اخراجات ما باین
 قدر و فائمی کند در تعینات ما چیزی زیاده کن علی رضی الله عنه گفت ایچکه ابوبکر و عمر رضی الله
 عنهما پیدا شدند بر آن چیزی زیادت نمی کنم و قوی ترین دلیلی که دال است بر آنکه
 علی رضی الله عنه اعتقاد این نداشته است که منزکات سمر صلی الله علیه و سلم میراث بود و
 ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بر و ظلم کردند آن است که چون علی رضی الله عنه
 خود پسند خلافت جلوس فرمود و منزوکات رسول الله صلی الله علیه و سلم از اراضی
 و غیر آن تماماد دست او بود و تغییر نمود هیچ چیز را از آنچه ابوبکر و عمر رضی الله
 عنهما کرده بودند و همه آنها را بهمان قاعده فرار فرمود و از برای اولاد عباس و امهات

و امهات مومنین رضی الله تعالی عنهن بیس چیز از ان اموال متروکه معین نشت
و از جهت فرزندان خود از فاطمه رضی الله تعالی عنها بطریق میراث حصه و نصیبی از ان
اموال مورث داشت پس عمل علی رضی عنہ موافق بود هست با عقاید ابو بکر و عمر درین باب
همچون باقی اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین تنبیه بدانکه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
عن معاشر الانبیاء لا نورث معارضه میکنند به آن قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود
یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که ما جماعت پیغمبران میراث بردیم بنوعیم
و خدای تبارک و تعالی فرموده است و ورث سلیمان داود و یعنی میراث برد سلیمان
از داود و علیهما السلام این قول محب ظاهر معارض و منافض قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
و سلم پس بیان آن باین طریق است که قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود
معارض حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که مراد از وراثت سلیمان
از داود و وراثت مال نیست بلکه وراثت بنوت و ملک و امثال آن است بدلیل آنکه
سلیمان علیه السلام مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر مراد از این
وراثت مال بودی سلیمان به آن مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردند و شوق
کلام علما منطلق الطبر و او دنیا من کل شیء شوق بر آن چرا که معنی آیه این است که آنچه
شدیم گفتار مرغان را و عطا کردیم هر چیز که محتاج بودیم به آن و این دلیل ظاهری
بر آنچه گفتیم که مراد وراثت بنوت و ملک و علم است و در چند آیه از آیات قرآن و احادیث
علم است از جمله قول خدا تعالی است ثم ادرنا الكتاب الذین اصطفینا یعنی تا خبر کردیم
نزول قرآن را از کتب سابقه تا میراث دهیم بندگان برگزیده خود را از آل و اصحاب
و کسی که بعد از این باشد از علمت تو و از آنچه است مخفی من بعد هم و در تورات کتاب

بعضی از عقب صلی در آمدند پس آیند کایند که میراث گرفتند و برت رابعی علم آن را
 بیا موختند از پدران خود و همچنین حدیث معارض نیست با قول خدا تعالی نهی بی من
 لدنک و لبا هر فنی زیرا که معنی آیه راجع باین است که ذکر یا از حق تعالی است دعا
 نمود که عطا کن بمن فرزند که متولی امور دین باشد و از روی استغفار میراث علم
 و امامت برد از من پس مراد باین وراثت علم است نه مال و هرگاه که مراد وراثت علم
 بوده باشد معارضه با حدیث مذکور نمی کند و دلیل بر آنکه مراد وراثت علم است قول خدا
 است در صدر همین آیه وانی خفت هوای من و راجی که حکایت از ذکر یا میکنند که گفت من
 می ترسم از بی اعام و عصبیات خود که بعد از من اند ازین که ضایع سازند علم و دین را
 و دلیل دیگر برین مراد بعد آیه است و برت من آل یعقوب بعضی نا آن فرزند از آل
 یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب بران یعقوب اند که همه بی بودند و وراثت از
 ایشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبود با آنکه از ذکر یا علیه السلام کسی حکایت نکرد که
 او را مالی بوده و طلب ولد از برای این کرده که از و میراث مال برد و اگر مسلم داریم
 که او را مال بوده میگویم مقام نبوت ازین معنی یا میکنند زیرا که عوض از ولد اعیان نام
 والد است و ذکر او و کثرت او اداست و کسی که طلب ولد برای چیزی دیگر غیر این مذکور است
 کند آن طلب مذموم است خصوص آنکه قصدها مات عصبه و اقربای خود از ارث کند
 اگر او را ولد حاصل نشود پس باین دلائل واضح شد که مراد از میراث درین آیات
 مذکور میراث علم و نبوت است نه مال و آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که از
 انبیا کسی میراث نمی برد مراد ازین میراث مال است نه علم پس این آیات باین
 حدیث معارضه نمواند که و الله اعلم شنبه ششم آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه

و سلم رضی الله تعالی عنہ بر خلافت علی رضی الله عنہ میگویند که ما میدانیم بعلم قطعی که نفس جلی ظاهر
 بوده اگر چه با نرسیده باشد آن نفس زیرا که عادت رسول الله صلی الله علیه و سلم این بود
 که هر گاه از مدینه غایب میشد کسی را حلیفه میبخت تا مردم بی رئیس و حاکم نباشند
 و هر گاه که در حال حیات بی حلیفه مردم را نمی گذاشت بعد از وفات بطریق و جواب این
 شبهه مبوطا گذشت در فصل چهارم با دلائل آن و از جلد جواب آن است که رسول
 صلی الله علیه و سلم کسی را با امر خلافت معین نداشت زیرا که میدانست که صحابه کرام او
 باین امر قیام خواهند نمود و مبادرت به آن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از
 خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان باین امر و ازین جهت بود که بر بسیاری از
 احکام نفسی تفرمود و برای مجتهدین صحابه موعظ ساخت با آنکه میگویم که عدم نفس جلی معلوم
 قطعی و یقیناً چرکه اگر نفس بودی پنهان کردن آن ممکن نبود بواسطه آنکه خواهند
 نقل این نفس بسیار بود و همان لحظه که نفس از حضرت صادر میشد بسیاری از مردم نقل
 میکردند چرا که از فرو ریختن دین بود و دیگر آنکه اگر نفس جلی در ماده علی رضی الله عنہ بودی
 بآن نفس منع غیر میکرد و پنهان بود بر نفس با آنکه اضعف بود از علی رضی الله عنہ منع انصار که در غیر
 انصار منقرض و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت کردند بواسطه آن خبر داد
 پس چگونه منصوص است نفس جلی در باب خلافت علی رضی الله عنہ و حال آنکه او رضی الله عنہ
 قوی بود که اطاعت فرواد میگرداند و امامت و در صلابت در دین و مرتبه اعلی
 بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را در راه دین صرف کردند و مهاجرت از وطن
 و اهل خود نمودند و فرزندان و پدران و برادران خود را جهت نصرت دین نقل
 می رسانیدند و اگر نفس جلی بودی چرا جمیع خود و دنیا و آخرت را با آنکه هیچ کس از مهاجرت انصار

در وقت نزاع در امامت می گفت که چرا نزاع می کنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فلان را باین امر معین ساخته است اگر کسی زعم کند که علی رضی الله عنه با اصحاب گفت و نفس ظاهر است
 اما اصحاب اطاعت آن نکردند و گویند آن کسی که این زعم کند جاهل و کراه است و کاذب
 و معاند است که منکر بهیبت می شود پس سخن او از لغات بنا بد کرد و اما حدیثی که بعد از این
 خواهد آمد در فضائل علی رضی الله عنه که برخاست و خدا تعالی را حمد و ثنا کرده بعد از آن گفت رسول
 می کنم و سوگند می دهم بخدای تعالی که اگر کسی را که حاضر بودند روز غدیر بر رخ که بر خیزد و بر نه خیزد از جای
 خود کسی که گوید خبر داده شدم و با چنین من رسیده بلکه کسی بر خیزد که خود شنیده
 باشد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم کرده باشد کلمات آن حضرت را الهام هفت
 صحابه و در روایتی سی صحابی برخاستند بعد از آن علی رضی الله عنه فرمود که آنچه در آن روز
 شنیده اید بگوئید صحابه حدیثی که بعد از این درین کتاب خواهد آمد روایت کردند و از
 جمله آن حدیث بود من كنت مولا و فعلی مولا و علی رضی الله عنه تصدیق آن نمود و گفت من
 نیز برین شاهدیم آن حدیث گفت مگر بعد از آنکه خلافت با و منتقل شده بود و عرض او
 از آن حدیث این بود که مردم به آن منکث شوند و در نصرت و معاضدت را غلب کردند
 نه آنکه به آن حدیث اثبات نفس خلافت در حق خود کرد چرا که اگر علی رضی الله عنه میدانست
 که این حدیث نفس بر خلافت او است قبل ازین بیان این حدیث می فرمود در روایتی
 که مهاجر و انصار در خلافت سخن می گفتند و دلیل بر آنکه علی رضی الله عنه این حدیث در ابام
 خلافت خود نقل فرمود روایت ابی الطیف است چنانچه نزد احمد و نیز از ثابت شده که
 علی رضی الله عنه در عراق مردم را جمع فرمود و گفت سوال میکنم و قسم می دهم بخدا که اگر
 که روز غدیر رخ حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت نشسته است بلکه زعم کرده اند که

کرده اند که تفصیلی بر خلافت علی رضی بوده و آن قول خداست **لَا تَنْتَهِی** و اولوا
 الارحام بعضهم اولى بعضی چرا که معنی آیه اینست اقربا و خویشان بمیراث بردن
 بعضی از ایشان بعضی دیگر اولی و انسب اند بمیراث بردن از بچا کفان و این
 آیه تمامست در خلافت و غیر خلافت و علی رضی از افاضل رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس خلافت اولی است از دیگران و جواب ازین شبهه منعم آیه است یعنی
 این آیه عامست در خلافت و غیر آن بلکه مطلقست پس بعضی در خلافت نباشد
 و فرق بسیارست میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل بدلیتست عموم
 عام بر سبیل شمول شبیهه آنست که زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مخرجست
 خلافت علی رضی قول خداست **لَا تَنْتَهِی** اما و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیلون
 الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کون ترجمه آیه اینست که جز این نیست که دست
 شما بجهت الله تعالیست و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده اند امانتی
 که بپای مبدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان خشنوع و فروغی میکنند
 در نماز و زکوة خود و بعضی بر این اند که دهم را کون حالست از یوتون یعنی زکوة
 میدهند و حالت نماز از غایت حرصی که در احسان یا در ادای زکوة دارند و
 شبیهه و روافض زعم کرده اند که ولی یا بمعنی اخی و ولی بمعنی است مثل ولی
 صبی یا بمعنی دوست و یاری کننده و در لغت هیچ معنی دیگر غیر این دو معنی ندارد
 و درین مقام ناصر که یاری دهنده باشد مرادست چرا که نصرت عامست بر هر مومنی
 بنص قرآن که **یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا جَهَنَّمَ** و بعضی معنی مردان
 مومن و زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عامست

میان جمیع مومنان پس صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفات مذکوره
 در آیه پس متعین است که ولی در آیه معنی متصرف در امور باشد و آن امام است و
 اجماع اهل تفسیر بر آن است که مراد به الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون
 علی رض است و غیر او نیست زیرا که سبب نزول آیه آن است که سائلی سوال کرد و علی رض
 در رکوع بود و الخاء خاتم خود را بکمال داد پس آیه نص در امامت علی رض باشد
 و جواب ازین شبهه آنکه جمیع آن که ایشان میگویند ممنوع است و دلیل برین مدعیان این
 و این قول از ایشان محض تخمین و گمان است زیرا که معنی ولی در آیه ناهست و اگر
 اولی بنصره امیر بکرم لازم می آید که علی رض در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اولی بنصره باشد و در بطلان این معنی هیچ شک نیست و اما آنکه زعم کرده اند
 که اجماع شده است بر آنکه مراد به الذین آمنوا تا آخر علی است نه ابو بکر رضی الله تعالی عنهما
 آن نیز کذب و افزاست چرا که ابو بکر رضی الله تعالی عنهما داخل است در جمله الذین آمنوا الذین
 یقیمون الصلوة الی آخر الایة بواسطه آنکه چون صیغه جمع درین آیه مکرر شده است
 محل بر واحد کردن مشکل است و نزول آیه در حق علی رض منافی آن نیست که شامل
 غیر او باشد از آنجا که جایز است که رکت ایشان با علی رض درین وصف و اما
 دعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیه در حق علی رض است باطل است زیرا که حسن بصری
 که جلالت و امامت او در میان مفسرین ظاهر است برین رفته که این آیه عام است جمیع
 مومنان و مواهف این معنی است آنچه روایت کرده اند از محمد باقر رضی الله عنه که از سوال
 کردند که این آیه در شان علی رض نازل شده یا در شان غیر او فرمود که علی
 من المؤمنین علی رض از جمله مومنان است و بعضی از مفسرین را قوی است درین

درین که مراد به الذین امنوا فتح این سلام و اصحاب اوست و بعضی دیگر از ایشان
قولی دارند که مراد عباده بن صامت است که بیزاری جت از همه سوکندان خود
از یهود و عکرمه رجمه الله علیه که حافظ علوم مولای خود و ترجمان قرآن عبد الله بن عباس
رضی الله تعالی عنهما بود گفت که این آیه نازل شده است در شان ابو بکر رضی الله
وعنهما و دعوی اجاع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی معینی ندارد
است که اگر حمل کنیم بر آنچه ایشان نغم کرده اند آیه با قبل و ما بعد خود مناسب نمی شود
زیرا که ولی در قول خدا تعالی لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء آخره که ما قبل آیه است معنی
ناصر است یقیناً و قولی که واقع است در قول او و من یتولی الله و رسوله الی آخره
که ما بعد آیه است معنی نفرت است جز ما یقیناً پس صل آتی که در میان این دو آیه
معنی ناصر کردن لازم است تا اجزای کلام مناسب و ملایم یکدیگر باشند و در معنی
بیزاری نماند و شبهه بود که آنکه نغم کرده اند که از جمله نص تغصیل که مصرع است بخلاف
علی رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم در وفاتی که از حجه الوداع باز می گشت و در مدینه
که موضع است در حجه که مبعثات اهل شام است اصحاب را جمع فرمود و گفت السلام
من انکم آباء من بشما ولی بنتم از نفسهای شما و این را که ساخته سه نوبت
فرمود و اصحاب تصدیق کرده گفتند پی یا رسول الله الفخاه دست علی رضی الله عنه را بلند
کردا بنده گفت من كنت مولا فاعلى مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اب
من اجه و ابغض من ابغضه و ابغض من ابغضه و اخذل من خذله و اؤبره من اؤبره و ابغض من ابغضه
هر کس که مولای اویم علی مولای او است یا خدا یا نفرت ده با کسی که او را نفرت دهد
و عداوت کن با کسی که عداوت کند با او و دوست دار با کسی که او را دوست دارد

و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و ترک غرت او کند و حق را با او دایر و جاری سازد و در
 مکانی که بوده باشد پس زعم شیعه در و انقض آن است که معنی مولی اولی بغیر است
 و هر دو لایقی که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بر مومنان است علی رض را نیز هست بدلیل قول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم است اولی بکم و اگر معنی مولی ناصری بودی احتیاج بنو که اصحاب
 جسد کند جهت این کار و این دعا از برای علی رض کند چرا که مولی معنی ناصری که کس نمیدانند
 و این نوع دعا بی حضرت صلی الله علیه و سلم نفع نرساند و سب مکر برای امام معصومی که اطاعت
 او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد و خلافت علی رض و جاب ازین
 شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است بمقدمه و آن مقدمه بیان
 حدیث و راوی آنست و بیان آنکه این حدیث صحیح و مشکوکی در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین
 مثل ترمذی و نسائی و احمد و ابی این حدیث کرده اند و از اصحاب رسول الله
 و سلم شانزده کس روایت کرده اند و در یک روایت از احمد منقول است که
 سی صحابه این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده اند و گوای داده اند
 بر آن در ابام خلافت علی رض زمانه که بآن خواهد شد و بسیاری از اصحاب این
 حدیث صحیح و حسن است و قول آن کس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن
 کس که رد این حدیث میکند باین طریق که علی رض در آن وقت در مین بود ^{ملتفت}
 نیست زیرا که ثابت شده که علی رض از مین بازگشته بود در آن وقت و حج با
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گذارد و همچنین قول بعضی دیگر که گفته اند که اللهم وال من والاه
 و برین حدیث زیاده ای است آن قول مردود و موضوع است چرا که از چند طریق وارد شده
 که ذی بی بسیاری از آنها را حکم بجهت کرد و لیکن آنچه شیعه ازین حدیث زعم کرده اند که

اند که نفس در خلافت علی رضی الله تعالی عنه است مرد و دست از چنده وجه و بیان این
 وجه چون محتاج الیه است خواهیم نمود اگر چه بطول می آید از نایل در آن غافل مباش
 و به اول ازین وجه آن که فرقی شیعه متفق اند بر آنکه جزئی که استدلالات خلافت و
 امامت بر آن می کنند می باید که متواتر باشد و حال آنکه این خبر متواتر نیست بلکه در
 این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در صحت جمعی از عدول مرجع
 الیه اند از ائمه حدیث مثل ابو داود و سبکتی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس این
 با آنکه از احادیث در صحت آن نیز خلافت کرده اند پس چگونه جایز است این را که
 مخالفت امری که متفق علیه است نزد ایشان اشتراط تواتر در احادیث امامت نماید
 و حدیثی که باتفاق همه ایشان صلاحیت محبت ندارد بواسطه عدم تواتر محبت خود سازند
 و از کتاب این معنی نمودن نیست مگر منافض و محکی که هیچ چیز از اسباب ترجیح به آن نیست
 و به وجه دوم آنکه مسلمانی داریم که معنی مولی امام داوودی بمعرف است بلکه
 معنی او دوست و ناصر است زیرا که مولی مشترک است میان چند معنی مثل معنی
 و عین و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک ازین معنی حقیقه است و بعضین
 بعضی از معانی مشترک بی دلیلی که مفتضی آن باشند حکم است و معتد به نسبت و نفی
 او در جمیع مفهومی نیز جایز نیست زیرا که اگر مشترک لفظی است باین طریق که وضع او
 متعدد شده بحسب تعدد معانی پس درو خلاف است و نیز جمهور اصولیین و علمای
 بیان و در استعمال فصحی نیز آن است که عام در جمیع معانی نیست با آنکه اگر بنعم قابل
 شویم چنانچه مذاب جمعی دیگر است با بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که یک وضع
 در دو شده باشد از برای قدر مشترک که آن قرب معنوی است ما خود از دلی بفتح و

و سکون لام بواسطه صدق او بر هر یک ازین معانی مذکوره با وجود این حال در نصیحت
 که از ما نحن فيه است نفی حاصل نمیشود زیرا که منتهی است اراده هر یک از معنی و عین و چون
 این اراده منتهی است منتهی اراده بعضی است و چون ما و این هر دو متفق بر معنی ^{اراده}
 حب بکرمه معنی دوست چرا که علی رضى الله عنه و حبیب ما است پس اراده این
 منتهی باشد لا غیر با آنکه معنی امام معهود نیست و بنامه است نه در لغت و نه در شرع
 اما آنکه در شرع بنامه است ظاهر است و اما آنکه در لغت بنامه زیرا که هیچ کس از ائمه عیبت
 ذکر نکرده است که بفعل معنی افعیل آمده باشد و قول خدا تعالی ما وکم الناس ربی مؤکم
 معنی مؤکم است معنی جایی قرار گرفتن شما ای کفار ناراست یا معنی ناکرم و این
 مبالغه است در نفی نفرت معنی جایی شما آنست و هیچ دوستی و معافی و نداریه
 غیر آنست که او معاون و مدد شما خواهد بود چنانچه در باب معانیه میگویند که کسی زاده
 و نوشته آن کسی است که بی زاده نوشته است و نیز استعمال مانع است از آن که بفعل
 معنی افعیل آمده باشد چرا که در استعمال اولی من که میگویند اما مولی من که ای میگویند
 و همچنین در اضافت اولی الرجلین میگویند و مولی الرجلین نمیگویند و اما آنکه قبل
 ازین گفتیم که از جمله معانی مولی یکی متصرف در امور است نظر بر وایتی است که بعد از این
 خواهد آمد معنی من گفت و بیه و لفظ مولی و استعمال او باین معنی منظور نیست
 غرض رسول الله صلی الله علیه و سلم از نص بر مولات علی رضى الله عنه اجتناب از بغض و
 دشمنی با او است و باین عبارت او را فرمود تا دلالت بر زیادتی متصرف علی رضى الله عنه
 کند و در حدیث است اولی یکم سه نوبت فرمود تا شوق و رغبت ایشان
 بر فعل زیادت شود و از جهت همین غرض مصدر بدعا ساخت و دلیل بر آنچه گفتیم

ما لعینم آن است که رسول الله صلی الله علیه و سلم درین خطبه ترغیب بر محبت اهل بیت تنگ
 بایشان بر سبیل عموم فرمود و بر علی رمن بر سبیل خصوص و لفظی که ابتدا حدیث به
 فرموده است نیز مشربانین محبتی است و لفظ حدیث نزد طرابانی و غیره و بسند صحیح آن است
 که در غدیر و زیر درختی چند خطبه فرموده گفت ایها الناس انه قد بان فی اللطیف بخیر انه لم یخیر فی
 الانصف عمر الذی بلیه من قبله وانی لا اظن ان یوشک ان ادعی فاجیب وانی سؤل
 انکم سؤلون فاذا انتم قائلون قالوا تشهد انک قد بلغت وجهت ووضعت فخرک الله
 خیر افعال الیس تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده ورسوله و ان خسته حق
 و ناره حق و ان الموت حق و ان البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان
 الیبعث من فی القبور قالوا بلی تشهد بک قال اللهم تشهد ثم قال یا ایها الناس
 ان الله مولای وانا سولی موسمین وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی
 علیا اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه ثم قال یا ایها الناس انی فرطکم و انکم دارو
 علی احوض حوض اعرص ما بین بصری الی صنعاء فیه عدد النجوم قریبان من قضه و ال
 سابلکم مین ترودن علی عن الثعلبین فانظر و کیف تخلو فیها الثقل الاکبر کتاب الله
 عز و جل سبب طرقة یا بدکم فاسمکوا به لا تفلکوا و لا تبدلوا و عزتی اهل بنی بید الله و طر
 فانه قد بان فی اللطیف بخیر انها لن یغضبا حتی تردا علی احوض ای مردمان بختیق خیر
 و ادرا خدای که عالم بختیبات و جلیات امور است آنکه عمره بخیری نصف عمر آن بخیری
 که قبل از وی بود و بی واسطه من چنین مکان می برم که نزدیک به آن رسیده است
 که خوانده شوم پس داعی را اجابت کنم بختیق من سوال کرده خواهم شد از شما و
 شما نیز سؤل خواهید بود از من و بعد از سوال شما چه در جواب خواهید گفت افکاره

اصحاب رضی الله تعالی عنهم گفتند ادای شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شد
 بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهد بجای آوردی و نضاج و مواعظ کفایتی دادی
 تبارک و تعالی ترا جزای بخردد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آیا کوه
 نخواهد داد که نبوت معبود بجای که خدا تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده او است و
 آنکه جنت و نار حق است و موت و بعث حق است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و هیچ
 شبهه و شک در آن نیست و مردمان از قبر برخیزند خواهند شد اصحاب گفتند بلی هیچ
 مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 بار خدا یا کواه باشش باز فرمود ایها الناس تحقیق عذای تبارک و تعالی ناصر
 من است و من ناصر من ناصر و ادلی بایشانم از نفسهای ایشان بایشان پس
 کسی که من ناصر دیم علی ناصر است بار خدا باد و دست باشش بجایی که علی راست
 دارد و دشمنی کن بجایی که با علی دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سفت
 خواهیم گرفت بر شما در روز و حوض دشما و رو و خواهد نمود بر من و حاضر خواهد
 شد در حوض و حوض حوض من زباده خواهد بود از حوض ما بین بقری و صنعا
 و در آن حوض بعد از سواره ماهد صهای از نقره خواهد بود و زمانه که بر من وارد
 شود در حوض سوال خواهیم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در
 این هر دو تعظیم ار چه نوع سلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله است و آن وسیله
 پوششی است که بیک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و طریقه دیگر بهرستهای
 شماست آنرا نگاهدارید و تمک جوئید به آن تا گمراه نشوید هیچ چیز را به آن بدل
 نکنید و بجای دیگر مژت طاهره و اصل بیت من است تحقیق خبر داد مرا خدا تعالی

خدا تعالی که عالم نجفیات و جلیات امور است بر آنکه کتاب الهی و اهل بیت من انصاف
 نمی یابند و از بیم جدا نمیشوند بعضی زائل میشوند و حکم تعظیم و تکریم بایشان هر دو
 مادی که دنیا باقیست تا آنکه حاضر شوند نزد من در حوض و نیز دلیلی دیگر بر آنکه مراد
 از امر بمولات علی رضی اجتناب از بغض و عداوت آن حضرت است آن است
 که حافظ شمس الدین جزری رحمه الله علیه روایت کرده است که باعث خطبه خواندن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ذکر این حدیث آن بود که بعضی از اصحاب که در محبت
 علی رضی عنه بجانب من رفته بودند سخنی نسبت بحضرت علی رضی عنه گفتند و چون
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از حج فارغ شد اراده آن فرمود که تنبیه کند مردان
 را بر قدر و مرتبه علی رضی عنه و در آن کسی که در باب وی سخنی گفته بود یعنی
 بریده چنانچه در بخاری روایت کرده است که بریده علی رضی عنه را دشمن میدانست
 و سبب این بعض چنانچه در بعضی نسخ آمده است که بریده در ملائمت علی رضی عنه
 بجانب من رفت و از علی رضی عنه ناخوشی دید و آنرا نزد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم نقل نمود آنکه روی مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن
 حکایت متغیر شد فرمود ای بریده آیا من بپوشان اولی بنیم از این تنگیها
 خود بریده گفت بلی یا رسول الله آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من
 مولاه فعلی مولاه و اما روایت این بریده از که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 لا یقطع یا بریده فی علی فان علیا منی و انما منی و هو و یکم بعدی یعنی مذمت علی رضی
 عنہ کنایه بریده که علی از من است و من از دیم و او ولی شاست بعد از من است این
 حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایات او اصح است اگر چه این معین او را نفع داشته

لیکن غیر این معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بود و سب و بر تقدیر محتمل
 احتمال دارد که بالمعنی نقل کرده باشد بحسب اعتقاد و بر فرض آنکه بلفظ روایت
 کرده باشد معین سب تا دلیل آن بر ولایتی خاص نظیر قول رسول الله صلی الله علیه
 وسلم اقصاکم علی یا آنکه اگر احتمال تا دلیل نیرداشته باشد اجماع بر حقیت خلافت
 ابوبکر و فرعون او رضی الله تعالی عنهم درین هنگام عالم سب بحقیقت خلافت ابوبکر و ^{عطل}
 خلافت علی عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل
 میشود و از خبر واحد ظن حاصل میشود و در میان قطعی و ظنی اصطلاحاً عرض نیست بلکه
 عمل قطعی می باید کرد که ظنی را طرح نمایند با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر
 نیست چنانچه گذشت پس استدلال ایشان بر آن باطل باشد و نیز از
 وجه رد آنکه مسلم داشتیم که مولی معنی اولی آمده باشد لیکن مسلم نمی داریم که
 اولی بامت باشد بلکه معنی او اولی باتباع و قرب باوست مثل قول خدا تعالی
 ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه یعنی اقرب و احق الناس باتباعه
 ابراهیم آن کسی است که پیروی او کردند و هیچ دلیل قاطع یا ظاهری بر نفی این
 احتمال درین حدیث نیست بلکه احتمال واقع همین معنی سب چرا که ابوبکر و عمر ^{رضی}
 عنهما همین معنی فهمیدند بنا برین وقتی که این حدیث شنیدند گفتند ای علی این
 ابی طالب کوارنده باد ترا آنکه مولای هر مومن و مومنه شدی چنانچه دار فظنی
 روایت کرد و نیز دار فظنی روایت کرد که عمر رض را گفتند که این نوع سلوکی که
 با علی رض در تعظیم و احترام و غیر ذلک میکنی بایست که ام از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 وسلم نمی کنی عمر گفت رض که علی مولای من است و چه چاره ام آنکه انصاف بر تقدیری که

که مسلم داریم که سوبی معنی اولی با امامت است لیکن مسلم نمی داریم که امامت در حال
 باشد و الا لازم نمی آید که با وجود رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رض امام باشد
 و این باطل است پس مراد امامت در حال خواهد بود و درین حدیث وقت مال معین
 نشسته پس درین هنگام مراد وقتی است که بیعت او یافته شود و مردم باو بیعت کنند
 و بنا برین منافات میان خلافت علی رض و تقدیم خلافت خلفای ثلثه رضوان الله
 علیهم اجمعین بر خلافت وی نیست زیرا که خلافت خلفای ثلثه باجماع اصحاب حتی از
 رضی الله تعالی عنهم ثابت شد با وجود اخباری که مصرح است بخلافت ابوبکر رض
 چنانچه گذشت و نیز از افضلیت علی رض چنانچه معتقد آن جماعت است بطلان امامت
 غیر لازم نمی آید چرا که از پیش گذشت که اهل سنت اجماع کرده اند بر صحت امامت پیغمبر
 با وجود فاضل بدلیل اجماع ایشان بر صحت خلافت عثمان رض با آنکه خلاف کرده اند
 در افضلیت عثمان بر علی اگر چه اکثر علمای برین اند که عثمان افضل است از علی رضی الله
 عنها چنانچه بیان این سلسله خواهد آمد و از سفیان ثوری رحمه الله بصحت رسیده که گفت
 کسی که نغم کند که علی رض احق و اولی بود با امامت از شصتین حکم کرده است بخطای
 جمیع مهاجر و انصار رضی الله تعالی عنهم و هر کس که حکم خطای جمیع مهاجر و انصار
 کند گمان این ندارد که علی از احوال او به آسمان رفیع کنند و این کلام امام نواد
 از سفیان ثوری رحمه الله تعالی نقل کرده و گفت این کلام سفیان است با آنکه
 حسن اعتقاد او نسبت بعلی رضی الله تعالی عنه مشهور و معروف است و از بیان مستغنی
 و روایت کرد ابو نعیم از زید بن اهباب که سفیان ثوری رحمه الله در اول حال اجتهاد
 او مثل اصحاب او بود و از اهل کوفه که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهم تفضیل میداد

لکن زمانه که به بعثه رفت از رای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابو بکر و عمر را بر علی
 رضی الله تعالی عنهما اجماعین و چه بسیم آنکه ابن حدیث اگر نص بر امامت علی رضی
 بود چگونه در وقت فراخلافی که محتاج الیه بودند علی و عباس رضی الله عنهما و نه غیر
 ایشان از اصحاب بیچ کس این حدیث را حجت نداشت و اظهار این معنی نکند
 تا آنکه علی رضی در ایام خلافت خود حجت ساخته اصحاب را به آن متذکر ساخت و
 استشهد از ایشان نمود چنانچه در جواب از شبهه ششم گذشت پس گفت
 شدن علی رضی از اصحاب به این حدیث تا زمان خلافت خود ویلی قاطع است نزد
 کسی که اندک فیهی و عقلی دارد و از کلمه الحق استنکاف نمی نماید بر آنکه علی رضی علم
 بود به آنکه درین حدیث نصی بر خلافت او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 نیست و بنا برین تصریح کرده آنکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم نصی در باب خلافت
 صادر نشده در شان من و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج
 علی و عباس رضی الله تعالی عنهما از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم که در بنای
 و غیر آن از کتب حدیث مطولاً مذکور است مرجع است و آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت بیچ کس از اصحاب نفرمود و بعد از تامل
 در حدیث هر عاقل میداند که مرگفت مولا نص در امامت علی رضی نیست و لا محتاج
 بنودند علی و عباس رضی الله تعالی عنهما بر اجعت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه
 در وقت وجود علامت موت و ریزه رسول الله صلی الله علیه و سلم عباس آن
 علامت یافته با علی گفت رضی الله تعالی عنهما بیا تا از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سوال کنیم که امر خلافت در میان ما خواهد بود یا نه و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که

که گیت و از دی التماس کنیم تا در حق ما و وصیت فرماید علی رمن در جواب
 گفت بخدا سو کند که اگر سوال کنیم خلافت و ما را از آن منع کند مردم بعد از آن حضرت
 با نخواستند و او را الله که من از رسول الله صلی الله علیه و سلم این سوال نکنم و دنیا بکم
 با آنکه از روز غدیر خم تا اتمام مرض موت رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب بود
 بیشتر نگذشته بود و جویندگیان بر تمام اصحاب که خبر روز غدیر شنیده بودند و حال
 آنکه این اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند و در آنچه از رسول
 صلی الله علیه و سلم میشنیدند محال عادی است و هر عاقل بیدیه عقل میداند
 که از اصحاب رضی الله تعالی عنهم درین باب بیان و تفریط واقع نشده و
 و در حال بیعت ابو بکر رضی الله عنه متذکر این حدیث بوده اند و عالم بمعنی این حدیث
 نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز غدیر
 خطبه خواند و در ماده ابو بکر رضی الله عنه حدیثی که بعد ازین در فضایل او در حدیث یکصد
 و سیوم خواهد آمد بیان فرمود در آن نظر کرده در معنی آن تأمل کن و نیز بعد ازین
 در آیه چهارم که در فضایل اهل بیت مذکور شده حدیثی چند خواهد آمد که رسول
 صلی الله علیه و سلم در مرض موت ترغیب بر مودت و محبت و اتباع اهل بیت
 فرمود و در بعضی از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه و سلم این
 کلمه فرمود این بود که اخلقونی فی اهل بیتی یعنی محب و لازم و تابع اهل
 بیت من باشند و ملاحظه جانب من مری دارید در شان اهل بیت من بسیار
 غرض ازین حدیث و صبی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان اهل
 بیت فرموده و فرق میان این وصیت و میان مقام خلافت بسیار است و نعم

شیعه و روافض که صحابه رضی الله تعالی عنهم باین نص عالم بودند و اطاعت کردند
 عناد و مکابره باطل است چنانچه مبوطاً بیان کردیم و آنچه گفته اند که علی رضی بنابر
 نقیبه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث کرد آن نیز کذب و افترا بی
 محض است بدلائلی که گذشت مبوطاً و از جمله آن دلائل یکی این بود که علی رضی را
 شوکت و جنت در میان قوم خود بود با کثرت و شجاعتی که داشتند و احتیاجی
 به نقیبه نداشت و از کسی نمی ترسید و ابو بکر رضی با آنکه مثل علی رضی شوکت
 و کثرت نداشت زمانی که انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری بحدیث الایمة
 من قریش استدلال کرد و جمیع اصحاب استدلال او قبول کردند
 با آنکه این حدیث عام بود و در جمیع قریش و بیج کس از اصحاب کثیف که نص
 بر امامت علی رضی الله تعالی عنه خاصه وارد شده و راویان و راویان از ابو
 رضی که گفت اصل عقیده شیعه تقلید صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این
 عقیده نکرد ابو حنیفه رحمه الله که بر شیعه بواسطه آنکه فتنش شیعه در عقیده کمتر است از
 روافض زیرا که روافض تکفیر اصحاب رضی الله تعالی عنهم میکنند و میگویند که آن
 عناد کردند و ترک بعضی در امامت علی رضی بلکه ابو کامل که از جمله رؤسا و رؤسای
 است علی را رضی تکفیر میکنند و فتنش این است که علی رضی اعانت و مدد کرد و کفار
 بر کوفتشان و در پنهان ساختن نص بر امامت که امری است که دین تمام
 نمیشود مگر به آن تقویت ایشان نمود و این اعتقاد فاسد و مذہب باطل
 ابو کامل فذله الله از اینجا ناشی شده که چون مرکز از علی رضی وارد نشده که
 نصی حجت امامت خود ساخته باشد بلکه از وی رضی جزو اثر رسیده که فرموده است

سب که افضل این است ابو بکر و حسن رضی الله تعالی عنهما و عمر رضی الله تعالی عنه
 چون ویرا در شوری داخل کرد قبول نمود و از بعضی ابا نفوس و بنا بر این آن کاذب
 استنباط نموده که علی رمن در کتمان نفس اعانت اصحاب کرد و اصحاب با عقاید
 فاسد او کافران پس معین کفر کافر نیز کافر باشد و بنا بر کلام این جهال که است
 که ملاحده طعن در دین و در قرآن کرده اند و بعضی از نیت الاسلام را لازم شده
 که تصدیق در کلام ملاحده که کلام روافض را محبت خود ساخته در دین طعن
 شوند و از جمله آنچه ملاحده گفته اند آن است که چگونه خدا تعالی میفرماید که منم خبر الله
 اخر جنت للناس استبد شما بگوئید که و بی که از خلوت خانه غیب بیرون شده
 از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغمبر جمیع ایشان مرتد شدند و کشتن
 تن که امتناع نمودند از تقدیم ابو بکر بر علی که وصیت در حق او شده بود پس نظر
 کن در حجت این ملکه که عین محبت رفضه است تا قائلیم آنکه بلکه حضرت این کرده رفضه
 در دین از یهود و نصاری و سایر فرق ضلال زیاده است چنانچه علی رضی تعالی عنہ
 باین معنی فرمود و بقول خود تفرق هذه الامة على ثلاث سبعین فرقة ثم یأمن
 یخلف جناب و یعارف امرنا یعنی این است افتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین این
 فرقه ها فرقه است که محبت ما را بخود و اجند و مخالفت امر ما کنند و چه اشکال و
 انصاف این جماعت بزیا دیته ضرر در دین آنست که بواسطه افترا و عناد و بدعتها
 قبوه ایشان ملاحده تسلط یافته اند و طعن در دین و ایمه مسلمین نمودند بلکه قاضی
 ابو بکر با قلابه رحمة الله علیه گفته که در آنچه روافض بر آن رفته اند ابطال جمیع اسلام
 پذیرا که اگر ممکن بودی اجتماع جمیع اصحاب بر کتمان نصوص ممکن است اتفاق ایشان

بر نقل کذب از جنت عرضی از اغراض پس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل
 کرده اند کذب و بهتان باشد و نیز ممکن باشد که قرآن معارضه شده باشد
 بخبری که افصح از آن است و اصحاب آنرا بهمان کرده باشند چنانچه ادعای یهود
 و نصاری است و همچنین سایر ائم نقل کرده اند از پیغمبران صلی الله علیه و سلم جائز
 باشد و هفت و بهتان در آن چرا که زمانی که درین امت که بهترین امت است تجویز
 کردن ایشان در بایه امت بطریق اولی است پس تا مل کن درین مقام
 که بر قول فاسد روافض منزه میشود و روایت کردیم از شافعی رضی الله عنه
 هیچ فرقه از فرق بیع و اموال در شهادت روز و بهتان مجربتر از روافض
 نمی رسند بلکه ایشان بر همه فرقه ها زیاده میکنند درین باب راوی کوه بدرگاه
 که شافعی رضی الله عنه ذکر این جماعت می نمود ایشان را عجیب مگر و سخت ترین عیبی است
 از وجوه و آنکه هیچ مانعی نبود از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در خطبه سابقه
 در روز غدیر تفرج فرموده بگوید که علی بعد از من خلیفه است پس عدول رسول
 صلی الله علیه و سلم از تفرج با امر خلافت بحدیث من گفت مولا نه و بیلی ظاهر است
 بر آنکه مراد حضرت صلی الله علیه و سلم ولایت خلافت نبوده بلکه وارد شده بسندی
 که راویان آن همه مقبول اند چنانچه ذهی گفته از طرق متعدده از علی رضی الله عنه
 صلی الله علیه و سلم را گفتند که یا رسول الله بعد از تو امر امارت را موقوف بر
 که خواهی ساخت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آن تو مرد را با بگو بگوید
 ابنا زاهدانی الدنیا را غنای الآخرة و آن تو مرد را عمر بخد و فو با ابنا لا ینحاف
 فی الله لومته لائم و آن تو مرد را علیا و لا اراکم فاعلمین بخد و ما دیا مهد یا باخذ بکم -

باخذکم الطريق المستقیم یعنی برای شما مومن سن این امر اگر ابو بکر را امیر خود سازید
 خواهید یافت او را امین و تارک دنیا و راعب و آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید
 خواهید یافت او را صاحب فوت و امانی که در راه خدا بقی از ملاست هیچ ملاست
 کننده مرسد و اگر علی را بر خود امیر سازید و حال آنکه بنی بنیم که آنرا بفعل آریدی باید
 او را نادیده راه حق که شما را راه راست نماید و نیز روایت این حدیث را بسند
 که روایت آن ثقه اند چنانچه بهی گفت پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه امر امامت
 موقوف شد بکسی که مسلمانان باو بیعت کنند و بر عدم نص در شان علی من
 و موبد و مغوی این قول آنکه جمعی کثیر مثل احمد بسندی حسن و امام احمد و غیر ایشان
 بسندی قوی چنانچه ذهی گفت روایت کرده اند از علی رض که چون باو گفتند که
 کسی را بر ما خلیفه ساز فرمود که کسی بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه بنی من که رسول
 صلی الله علیه و سلم شما را گذاشت من نیز شما را بهمان طریق خواهم گذاشت و نیز از
 روایت کرد بسندی که رجال او رجال صحیح اند از علی رض که فرمود ما استخلف رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فاستخلف علیکم یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را بر شما
 خلیفه نکرد و ایند تا من بر شما کسی را خلیفه گردانم و روایت همین حدیث کرد و از فطنی
 نیز از علی رض و در بعضی از طرق اسناد او زیاده است که فرمود و دخلنا علی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال لا ان بعلم الله تعالی فیکم
 خیر ابوی علیکم خبر که فقال علی رضی الله تعالی عنه فعلم الله فبنی خبر اقولی علینا ابابکر داخل
 شدیم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و تعیین خلیفه نخواهم کرد و اگر خدا تعالی در شما
 چیزی می بیند بهترین شما را و ابی مبارز و بر شما بنابرین علی رض فرمود که خدا تعالی در

خبری دید بهترین ما بر ما دلی که داند پس ثابت شد باین دلیل که علی رضی فرج
 کرد **۱** به آنکه رسول الله صلعم رض بر خلافت فرمود و در شان به یکس و روایت کرد
 مسلم از علی رض که فرمود من زعم ان عندنا شبا نقرأه الا کتاب الله و هذه الصمیفة
 فیها اسنان الابل و شئ من اوجات فخذ کذب هر کس که زعم این کرد که نزد ما
 چیزی از کتاب است که بخوانیم آنرا نیز کتاب الله و این اوراقی که در آن بیان سنهای
 ابل است عینی در آن حکم کتبت و بیان اصناف شر است که در وقت بر قاتل
 لازم میشود و چیزی از جراح عینی حکم کریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک احکام از قصاص
 تحقیق آن زعم کاذب است و بیان این حدیث آن است که جامع از شیعه زعم کرده بودند
 که نزد اهل بیت خصوص علی مرتضی رضی الله تعالی عنه چیزی چند از وحی است که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم ابش از به آن مخصوص ساخته و یکس به آن مطلع شده
 غیر اهل بیت بنا بر این ابو جحیفه و غیره از علی رضی الله تعالی عنه سوال کردند که آیا نزد
 شما چیزی از وحی غیر آنچه در قرآن است است بانه گفته علی رض در انتهای خطبه در بالا
 منبر فرمود و الله که نر ما هیچ چیز از وحی یا کتابی غیر کتاب الله و این چند ورقی که در قرآن
 سیف من است ثبت و آنرا بیرون آورده ب مردم نمود و در آن احکام و مضاد بر
 اصناف سزایان بود که در وقت قتل بر قاتل لازم میشود و بعضی از احکام قصاص
 مثل تحريم قتل مسلم بوجوه قتل کافر و ملک اسیر و غیر ذلک که از رسول الله صلی الله
 و سلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله استنباط فرموده بود و الله اعلم در روایت
 کردند جمعی مثل دار فطنی و ابن عساکر و ذیبی و غیر ایشان که علی رض و کریم الله
 چون بجانب بصره ننزول فرمود این الکوا و قبس بن عباد بر خاسته از آن

از آن حضرت سوال کرده گفتند که خبر ده ما را از بن آدم خود که آیا بحسب عهده
بر امر خلافت یا امت است یا بعهدی است که از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم
بود اگر بعهد رسول الله صلی الله علیه و سلم است ما را از آن خبر کن که اعتماد و وثوق باخبار
تو داریم و میدانیم که آنچه حق و صدق است نقل خواهی فرمود الفاء علی کرم الله وجهه
فرمود اما آن بچون عذری عهد من اینجی صلی الله علیه و سلم عهدی الی خلا و الله لا
کنت اول من صدق به فلا اكون اول من کذب علیه ولو کان عذری منه عهدی فی
ذلك ما ترکلت اجابنی نعم بن عمر و عمر ابن الخطاب یثوبان علی منبره و قاتلتهما بید
و لولم اجد الا بر دنی بنده و لکن رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یقتل قتلاً و لم یبت
فجاة مکت فی مرضه اباً و لباً لی ابته لهُ و ذن او بلال یؤذنه بالصلاة فبما ابا بکر فیصلي
بالناس و هو یرى مکایه ثم بآته لهُ و ذن فبوزنه بالصلاة فبما بالصلاة فبما
و هو یرى مکایه و لغدا رادت امرأة من نساء نصره عن ابی بکر قابی و غضب و قال
انتن صواحب یوسف مردا ابا بکر فلیصل بالناس فلما قبض رسول الله صلی الله علیه
و سلم نظرنا فی امرنا فاخرنا لدینا من رضى رسول الله صلی الله علیه و سلم لدیننا و کانت
الصلاة اعظم شعائر الاسلام و قوام الدین فبما یبغنا ابا بکر رضی الله تعالی عنه و کما
ذلك اهلنا لم یختلف علیه من ائمتان و فی رواية فاقام بیننا اطرافنا الکلمة واحدة و الامور
لا یختلف علیه من ائمتان و فی رواية فاحضرنا لدیننا من اختاره صلی الله علیه و سلم
لدیننا فادبت الی ابی بکر حفصه و عوفت له طاعته و عزوت معه فی جنوده و کنت احد الا اذا
اعطانی و اغتر و اذا اغترانی و اضرب بین یدیه و سوطی فلما قبض و لا یأمر فاحضرنا لیسنه
صاحبه و ما عرفت من امره فبما یبغنا لم یختلف علیه من ائمتان فادبت له حفصه و عوفت له

طاعت و عزت معنی جیوسه و گنت آخذ اذا اعطانی و آخذ اذا اقرانی و اضر ب بین
بدیه اهد و بسوطی فلما قبضت کت فی نفسی قرابتی و سابقتی و فضلی و انا اظن ان لا بعد ل
بل و لکن اخشی ان لا یعمل الخلفه بعده شبکاً الا لطفه فی قبره فاخرج منها نفسه و ولده و لو کان
عجالة لا ترو لده بها و یری منها لاسط انا اصدم و ظننت ان لا بعد لوبی فاخذ عبد الرحمن موابضا
علی ان نسیم و تطیع لمن و لاه الله امرنا غم باع عثمان فادبت لرحمة و عرفت له طاعته و عزت
معنی جیوسه و گنت آخذ اذا اعطانی و آخذ اذا اقرانی و اضر ب بین اهد و بسوطی فلما اصاب
نظرت فادخلت فنان اللذان آخذاً با بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم الیها بالصلوة قد
و هذا الذی آخذ لمیناتی قد اصاب فبا بعتی اهل حریم و اهل هذا المصر من ای البصرة و الکوفة
فوثبت فیها من لبس مثلی و قرابتی کفر ابنتی و لاعلمه کلمی و لاسابقته کبقنی و گنت احسن
بها منه بقی معا و ینه اما انکه رسول الله صلی الله علیه و سلم درین باب بمن عهدی و وصیت
کرده باشد چنین نیست و اگر وصیت و عهدی در امر خلافت در شان من شده
بودی اول کسی که قصدین از و عمل به آن میکردن بودم و نکذب آن و ترک عمل آن
نمیکردم و نمیکنداشتم که ابو بکر بن ابی قحافة طرا بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما بر منبر
رسول الله صلی الله علیه و سلم روند و بایستند و بایستن مخالفت میکردم و اگر چه هیچ چیز
عزیز این بر من بودی که پوشیده ام با من بودی لیکن رسول الله صلی الله علیه و سلم کشته نشد
و قحافة و دفعة نیز وفات نیافت بلکه مر من اوصی الله علیه و سلم چند روزی بطول
انجامید و بلال می آمد و اعلام بوقت صلوة میکرد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم
ابو بکر را پیر فرمود که امامت کرده با مردم نماز گذارد و مکان مرا بیدار و بمیدانست و
بعضی از ارجح رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواستند که این امر امامت صلوة از ابو بکر رضی

رحمن بگرداند رسول الله صلی الله علیه و سلم از بنی امیه و غضب فرموده گفت ائمت
صواحب یوسف مروا ابوبکر فبصل بالناس و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از دنیا
رحلت فرمود نظر کردم در امر خود و اختیار کردم از برای دنیای خود کسی را که رسول
صلی الله علیه و سلم از برای دین مایه و راضی شده بود و حال آنکه صلوٰۃ اعظم شعار اسلام
و دین بر آن قائم است پس بعت کردم با ابوبکر رحمن و او هلیت این امر داشت و دوست
از ما درین امر مخالفت او نکردند بلکه تمام متفق بودند با او درین امر و در روایتی
دیگر آنکه فرمود که اقامت بامر خلافت کرد در میان ما و همه متفق بودیم و دوستی
بر مختلف نشد و مال هر دو عبارت یکی است اگر چه بحسب لفظ مختلف است و در
روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردم از برای دنیای خود کسی را که رسول الله صلی
الله علیه و سلم از برای دین ما اختیار کرده بود پس حق ابوبکر را در امر خلافت بودی
ساختم و طاعت او را بر خود لازم دانستم و غزا کردم با نضانی او در لشکری که او بود
هر گاه که عطای مالی یا نعمتی بمن میکرد میکردم و اگر مرا بغزائی روانه میکرد و میرفتم و غزا میکردم
و نیاز بانه خود اجزای حدود در حضور او میکردم و بعد از آنکه او فوت شد غزای
ولی عهد خود ساخت و او نسبت صاحب خود ابوبکر رحمن عمل نمود و را پنجه بر اعمال او داشت
بود پس ما بعت کردم بعد و دوستی که اقل مرتبه اختلاف است در میان ما اختلاف
نکرد پس ادای حق خلافت او کردم و طاعت او نمودم و غزاهم او کردم در لشکری
که او بود و اگر میداد میکردم و اگر بغزای رجوع میفرمود غزا میکردم و در حضور او بسو ط خود اجزای
حد و دبر مردم میکردم باز چون عزیز تر من میفرمود غزای خود بر رسول الله صلی الله علیه
و سلم و سبقت خود در اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدنم کان سن این بود که دیگر

بر من اختیار کند لیکن ترسید که خلیفه او اگر علی کند و بال آن بجز او احق نشود بنابرین
 نفس خود را و ولد خود را ازین امر بیرون کرد و اگر درین باب جانب داری پس
 میکرد و ولد خود را به آن امر مقرر میداشت پس ملاحظه تمام درین باب نموده این
 امر را به رای چند کس مفوض ساخت که من یحیی از آنها بودم و کمان من این بود
 که بمن و بکری اختیار نخواهند کرد و عبدالرحمن این خوف از ما موافقتی گرفت که اطاعت
 آن کس کنیم که خدا تعالی او را ولی امر سازد و الله و بیعت بعثمان که دو من
 ملاحظه نمودم که اطاعت کردن من سابق شد بر بیعت با من و میثاقی که ازین
 گرفته بود برای غیر من بود بعد از آن بعثمان رضایت کردم و من ادای حق او در
 خلافت کرده اطاعت کردم و همراه او غزاکردم و در شکری که او بود و عطای مالی
 که می نمود میگردانیدم و اگر رجوع خواهم نمود بسط خود اجرایی میداد و بر مردم میکردم تا آنکه
 عثمان شهید شد و الله من نظر درین امر کردم دیدم که آن دو خلیفه که بعد رسول
 صلی الله علیه و سلم در امر بصلوة خلافت کردند کشتند و این خلیفه ثالث که
 عهد و میثاقی من برای او گرفته بودند او نیز رفت پس اصل که مدینه و اصل این
 دو شهر که کوفه و بصره بوده باشند بمن بیعت کردند و درین اثنا کسی که خود مثل من
 نبست و علم او مثل علم من نبست و سبقت او مثل سبقت من نبست باین امر برخاسته
 ادعای خلافت دارد بعضی معاویه و حال آنکه من احق و اولی بکلیت من از وی بود
 این حدیث کرده اند این جماعت مذکوره و اسمانی بن راهویه از چند طریق دیگر
 و غیر ایشان نیز از طرق دیگر روایت کرده اند و ذیبی که بدین طریق این حدیث
 بعضی مغوی بعضی دیگر است و اصح این طرق روایت اسمعیل بن علی است و در آن

و در آن روایت آنکه چون علی رضی را گفتند که از اثر خود بفرموده ما را که آبا بپند
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان شما کرده است یا آنکه برای خود منصفی این امر
 شده اید فرمود بل رأی را بنده بلکه اجتهادی است که از جانب من شد و روایت
 کرد احمد از علی رضی الله تعالی عنه که در روز جمل گفت لم یهد لنا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم عهد فی ما خذ به بنی الامارة و لكن مشی را بنده من قبل انفسنا در امر خلافت هیچ
 عهدی و وصیتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم نشده بود که به آن عمل کنیم بلکه امری
 بود که ما برای او اجتهاد خود کردیم و روایت کردند هر وی و وارفتنی مانند این حدیث
 همین حدیث باز با دین بحسب طریقی این حدیث متفق است از علی رضی و کرم
 بر نفعی نص بر امامت او سلام الله علیه و علمای اهل بیت نیز برین امر متفق اند
 چنانچه ابو نعیم از حسن بنی بن حسن بسط رضی الله تعالی عنهما روایت کرد که
 چون با او گفتند که خبر من کنست مولاه فعلی مولاه نص و امامت علی ابن ابی طالب
 رضی است جواب داد که اما والله لو یعنی النبی صلی الله علیه و سلم بذلک الامارة
 و السلطان لافصح لهم به فان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان افصح الناس للمسلمین
 و لقال لهم یا ایها الناس هذا الی امرکم و القایم علیکم بعدی فاسمعوا له و اطیعوا
 ما کان هذا شیئ فوالله لئن کان الله و رسوله اخارا علیا لهذا الامر و القایم به للمسلمین
 من بعده فم ترک علی امر الله و رسوله ان یقوم به او بعد رفته الی مسلمین کهان اعظم
 الناس خطبة علی اذ ترک امر الله و رسوله عاثة من ذلک یعنی آگاه باشید
 بخدا سوگند که اگر مرا در رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین حدیث امارت و سلطنت
 بوی بر آینه آن را ظاهر و مبین ساخته تصریح به آن بفرمود زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم

فصیح ترین مردم بودند مخصوص از برای امیرسلیمان و هر آینه ایشان را میگفت
 ایها الناس علی رضى والى امر شماست و بامر خلافت بعد از من قیام می نماید سخن
 او بشنویید و اطاعت او کنید بخدا سوگند که اگر خدا و رسول علی رضى را بامر خلافت
 اختیار کرده بود ده اندک بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بامر سلیمان قیام نماید
 و علی رضى ترک امر خدا و رسول میکرد و در قیام بامر سلیمان عذر میگفت هر آینه خطای
 علی رضى از جمیع مردم بیشتر بود بواسطه ترک امر خدا و رسول عا شک علی رضى امر
 خدا و رسول را ترک کند و در روایتی دیگر از وی آنکه گفت لو کان هذا الامر كما تقول
 و ان الله احسن علما للقيام على الناس لكان اعظم الناس خطيئة ان ترک امر
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر این امر چنین بودی که تو میگوئی و انفعلى رضى
 اخبار کرده بودی برای برای اقامت امیرسلیمان هر آینه علی کرم الله وجهه اعظم
 خطیئه بود و انهم مردم زیرا که ترک امر خدا و رسول کرده که بامر سلیمان قیام نه نموده
 آنها ه آن شخص گفت که آبا رسول الله صلی الله علیه وسلم نکفت من كنت مولاه
 فعلى مولاه حسن رضى در جواب گفت لو معني به القيام على الناس والامر
 لا فم عنه كما افصح عن الصلوة والزكوة و لقال ايها الناس ان علما ولى امرکم
 من بعدى و القائم بالناس بامرى فليأمنوا امره اگر مراد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم از این حدیث امامت و قیام بامر سلیمان بودی آنرا همین و نکفت من كنت مولاه
 چنانچه صلوة و زکوة را همین و نکفت ساخت و میگفت ایها الناس علی ولى امر شماست
 بعد از من و بامر سلیمان قیام خواهند نمود بامر من اطاعت او کنید و نافرمانی او نکنید
 و روایت کرد دارقطنی از ابوخیفه رضى که چون بدین آیه از امام جعفر صادق رضى

رض از حال ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوالی کرد امام جعفر صادق فرمود که رحمت خدا
 بر ابو بکر و عمر باد والله ابو جعفر رح گفت در عواقب چنین میگویند که تو از ایشان بربا
 شدی فرمود معاذ الله که اا و رب الکعبه بناه محمد اسبکرم از آنکه از ایشان بترانم
 در روغ گفتند به پروردگار کعبه سوگند الله امام جعفر صادق رض ذکر ترویج علی رض
 و خرف خود را ام کشوم که از فاطمه رض بود با عمر رضی الله تعالی عنه نمود و گفت ای ابو جعفر
 لو لم یکن اهلها ما زوجه ابابا اگر عمر رض اهلیت و استحقاق این امر نداشتی علی رض
 و خرف خود را با دینی داد ابو جعفر رح گفت اگر این معنی را نبوی باصل عواقب نوشت ام
 در جواب گفت لا یطیعونی بالکعبه نوشتن اطاعت من نخواهند کرد و بدانکه ترویج
 علی رض و خرف خود را به عمر رض و ابلی قطعی است بر بطلان زعم رافضه چرا که بنوع فاسد
 آن جماعت که عمر رض را تکفیری کنند چه نوع جابر بود که علی رض و خرف خود را کافر
 دهند و ذبانه من هذا الافتقاد و بدینم از وجه رد آنکه آنچه ایشان میگویند
 که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه درین حدیث دعائیت که نبی باشد مکر
 برای امامی معصوم دعوائی است بی دلیل زیرا که جائز است این نوع دعائی برای
 ادنی کسی از مومنان و هرگاه که برای ادنی کسی از مومنان جائز باشد جواز
 آن برای اخضر و اشرف ایشان هم بحسب شرع و هم بحسب عقل بطریق اولی است
 پس معصومیت و امامت علی رض عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین عا
 لازم نمی آید بچنینچه ابو ذر هر دو بی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در شان عمر رض فرمود عمر معنی و انما مع عمر و انما بعدی مع عمر حیث کان عمر با من است
 و من با عمر است بعد از من در جائی که باشد و درین حدیث هیچ دلالتی بر امامت عمر رض

غضب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست و بر عصمت او نیز دلالت نمیکند باز اگر
 مراد ایشان از عصمت عصمتی است که برای انبیا ثابت است آن باطل است و اگر مراد
 از این عصمت محافظت است آن برای ادنی کسی از مؤمنان جایز است خصوص از
 برای علی رضی الله تعالی عنه و دعوی آنکه وجوب عصمت امام مبنی بر تحکیم عقل است آن
 دعوی واجبه مبنی بر آن است باطل است از چند وجه و بیان آن وجه قاضی ابوبکر باطل است
 در کتاب خوارج در باب امامت نموده است باین نام وانی و حاکم بسندی صحیح و غیر
 او بسندی حسن از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود یسلک فی محبت مؤخر بطریق ما
 لیس فی مفضل مفضل یحکم شانی علی ان یهتبی جالس فی هلاک میشود در باب من دو
 کسی یکی دوست مؤمنی که بر حق و وصف میکند را بخیزی که در من نیست و دشمنی دروغ
 گو که بغض و عداوت با من او را برین مبدار که بر من همان بند و بخیزی که در من نیست
 ثم قال و اما امرکم بکم بمعصية فلا طاعة لاحد من معصية الله تعالى باز فرمود اگر شمار را بعضی
 امرکم بکم اطاعت نیست مرا حدی را در عصمت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل
 که علی رضی الله عنه وجه اثبات عصمت از برای نفس خود ننموده و آنکه عصمت در
 امام شرط نیست و چه شسم آنکه ایشان در امام شرطی کنند که می باید که افضل
 امت باشد و حال آنکه لشهادت علی رضی الله عنه که نزد ایشان واجب العصمت است ثابت
 شده است که افضل این امت ابوبکر است و بعد از او عمر رضی الله تعالی عنهما پس صحت امامت
 این هر دو ثابت شد بقرین علی رضی الله عنه و با نقاد اجماع چنانچه گذشت شبهه و از و تم
 آنکه زعم کرده اند که از جمله نفس نقضی بر امامت علی رضی الله عنه مدعی است که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم در وقتی که بغیر ابنوک میرفت و علی رضی الله عنه را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود داشت مبنی

است منی بمنزله مارون من موسی الا انه لا یجی بعدی یعنی تو از من بمنزله مار و
 از موسی الا انکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و شیعه و روافض استدلال باین حدیث
 کرده میگویند که جمیع منزهاتی که ثابت بود مارون را از موسی علیهما السلام غیر نیست
 علی رضی را ثابت است از رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا که اگر آن جمیع منازل از
 برای علی رضی ثابت نباشد استتنا صحیح نیست و از جمله آنچه ثابت بود در مارون را
 از موسی استحقاق خلافت اوست بعد از موسی اگر مارون زنده می ماند بعد از او
 زیرا که در ایام حیات موسی مارون خلیفه او بود پس اگر بعد از حیات موسی
 می زیست خلیفه او نمی بود بواسطه نقض او بود و حال آنکه نقض بر انبیا جایز نیست
 پس استحقاق خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم از برای علی رضی ثابت
 و نیز از جمله منازل مارون از موسی آن است که با او در رسالت شریک بود و
 اگر بعد از موسی می زیست اطاعت او بر مردم لازم می بود پس اطاعت علی رضی
 نیز بر مردم واجب و لازم است الا انکه شرکت در رسالت و رقی علی رضی منتهی است
 پس باینکه ماند آنکه واجب است که معترض اطاعت باشد بر امت بعد از رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بنا بر عمل بدلیل نهایت آنچه ممکن است و جواب از این شبهه
 بر تقدیریکه این حدیث صحیح باشد چنانچه آمدی گفته است ظاهر است و اگر حدیث صحیح
 باشد چنانچه اکثر ائمه حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوص آنکه
 در صحیحین این حدیث وارد شده است جواب آن است که حدیث آحاد است و شیعه
 و روافض حدیث آحاد را در امامت حجت نمیدانند و بر تقدیریکه ازین دلیل منزل
 کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای علی رضی ثابت نیست بلکه مراد که

بر وجهی که ظاهر حدیث بر آن دلالت میکند آنست که علی رضی خلیفه بود از رسول الله
صلی الله علیه و سلم در مدت غیبت او در بنوک همچنانچه مارون خلیفه بود از موسی در
غیبت موسی از قوم غزما یکه که از برای مناجات رفته بود و کلمه اخلفنی فی قومی
که موسی به مارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی و آنست
که تقاضای آن کند که در جمیع زمان حیوة و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه مستند
ازین قول آنست که خلیفه او باشد مدت غیبت او فقط و این که خلافت مارون
از موسی شامل ما بعد وفات موسی نیست بر تقدیری که می زیست بواسطه فصول
در ادای این معنی نه بواسطه نقص مارون و مغزول شد اوست و این مثل آنست
که تصریح خلافت او کند در زمانه معین و بر تقدیر یک مسلم داریم که این لفظ شامل
ما بعد موت است و عدم بقای خلافت او بعد از موسی بواسطه غزل اوست از این
غزل نفی نه مارون لاحق نمیشد بر تقدیر یک زنده بودی بعد از موسی بلکه این
غزل مستلزم کمال او بود زیرا که باین تقدیر بعد از موسی در امر رسالت مستغنی میشد
از جانب خدا تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه موسی باشد یا شریک باشد
با و در رسالت و اگر مسلم داریم که حدیث عام است و جمیع منزلهایی که او را بوده لیکن
عام مخصوص است زیرا که از جمله منزلت مارون آنست که بنی و برادر بنی بود و عام مخصوص
در بابی محبت نمیشود با آنکه محبت میشود لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علمای است
درین مسئله و باز تفاذ امر مارون بعد از وفات موسی بر فرض جهات مارون
بنود مکرار میکند رجوع نه از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین مقام نبوت نیست
زیرا که محال است که علی رضی بنی باشد پس اطاعت او و تفاذ امر او نیز واجب و لازم

و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث با آنکه از احادیث و با جمیع
 مقاومت نمی کند هیچ امر دیگر نیست که اثبات بعضی از مترهائی که مارون را از موسی
 حاصل بود برای علی رض از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم و سابق حدیث
 و سبب حدیث بیان بعضی میکند چنانچه از پیش گذشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی رض و گرم الله وجهه را در مدینه حلیفه خود ساخته و خود بنفس متوجه غزوه
 بنوک شد انگاه علی رض گفت چنانچه در صحیح مسلم وارد است که ابامر با زنان و کودکان
 خوابی گذاشت که با که علی رض این باز گذاشتن خود را منقضی دانسته این سخن را
 صلی الله علیه و سلم گفت بنابراین رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اما ترضی ان
 کون منی بمنزله مارون من موسی ابامر رضی نیستی که باشی نواز من بمنزله مارون
 از موسی یعنی وقتی که موسی متوجه طور شد با مارون گفت که حلیفه من باش
 در قوم من و نیز از استخلاف علی رض در مدینه لازم نمی آید اولویت او بخلافت بعد از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از جمیع کسانی که در آن عصر بودند بر سبیل فرضیت و نه
 بر سبیل نسب بلکه آنچه لازم می آید اهل بیت خلافت است نه بجمعه و ما به آن قابل ایم و دلیل
 بر عدم لزوم اولویت بخلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم آنکه چند مرتبه دیگر
 غیر علی رض مثل ابن ام مکتوم خلافت از رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند و بسبب
 این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت و امامت باشند بعد از رسول الله صلی الله
 و سلم شبهه سیزدهم آنکه زعم کرده اند که از جمله نصوص تفصیلی که دال است بر خلافت
 علی رض آن است که رسول الله صلی الله علیه و سلم با علی رض گفت انت اخي و وصي و جلی
 و قاضی دینی و انت سید السلیم و امام النقیین و فائده العجلین و قوله سلمه اعلی علی بامره

و اگر چه ائمه حدیث اتفاق بر صحت آن و تواتر روایت آن کرده باشند و این معنی
 از ایشان نیست مگر حکم و عناد و میل احیاً نفوذ باله منها شبهه چهارم آنکه زعم
 کرده اند که ابو بکر من آنکه اهلیت اوست نداشت گفت فتح بیعت من کنسید چرا که اگر
 با شخصی یعنی کردند آن بیعت از خود و ورعی کند و طلب فتح آن نمی باید مگر زمانی را اهلیت
 آن نداشته باشد و جواب از این شبهه آنکه آنچه میگویند که فتح بیعت نمی کند کسی
 مگر وقتی که اهلیت آن نداشته باشد پس این از مغزیانست و منحصر میداند و این
 آن صحر ممنوع است چرا که میتواند بود که بواسطه ورع و تقوی زهد بوده باشد چنانچه
 بسیاری از سلف و خلف ورع و زهد کرده اند از اموری که استخفاف و اهلیت آن
 داشته اند باز یاد فی بلکه حقیقت زهد و ورع بکمال نمیرسد مگر با عراض از چیزی که
 معرض اهلیت آن داشته باشد اما اگر اهلیت نداشته باشد در بنصورت
 اعراض واجب نه آنکه زهد است باز بد آنکه سبب طلب این اقاله و فتح از ابو بکر رض
 با آن بود که اندیشه نمود که مبادا استغفای امور بر وجهی که لاین بکمال باشد بفعل
 نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که بر و ظاهر شود که در میان قوم
 کسی است که عزل او دوست میدارد یا نبیست بنا برین باین طریق استثنای
 این معنی نموده بر و ظاهر شد که جمیع قوم با امامت او قائل اند و عزل او را دوست
 نمیدارند با آنکه چون ثابت شده بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم که لعنت کرد
 بر امام قومی که آن قوم امامت او را نکرده دارند و ابو بکر رض اندیشه کرد که مبادا
 در قوم کسی باشد که امامت او را نکرده و در تحت آن حکم داخل شود بنا برین
 گفت بیعت سراج کنسید نامعلوم کند که بیعت او را کاری هست یا نه و چون کسی تکلم

مرکب اقاالت و دفع بعثت نشد بر و روشن شد که در میان قوم کاره بعثت اوست
 و خاطر ازین مرجع نمود و حاصل جواب آنکه کمال عناوت و حق و جهل ثابت شد
 مرکبی را که بدین اقاالت بواسطه عدم اهلیت بود و با وجود این احتمالات ظاهری
 که مذکور شد ختم شبهه باز نمودیم آنکه زعم کرده اند که علی رضی نشد از نزاع و راسخ شد
 مگر جهت آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را وصیت کرده بود که بعد از او در رفته و دفع
 نشود و ثبوت از غلاف بیرون نیارد و جواب ازین شبهه آنکه ابن نیز کذب افزا
 و برین قول کمال جهالت و نهایت عناوت مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان
 اینست که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی را بعد از خود امام و والی حاجت بر
 مردم و با این حال چگونه امر فرمود که بعد از دشمنی که برکشته شد از قبول حق
 امتناع نمایند و این عین تناقض است که بر کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم اثبات
 میکنند بگویند اگر آنچه ایشان میگویند که رسول الله صلی الله علیه و سلم وصیت
 فرموده که دشمنی نکند بعد از وی صحیح بودی بایستی که علی رضی در جنگ صفین و غیر
 آن دشمنی نکند و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خود و اهل بیت و اتباع
 و لواحق خود جمیعاً متانله نمودند و چندین هزار کشته شدند از جانب ایشان
 و از جانب معاویه و نیز چگونه مقصودست باغداد آن جماعه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 امر فرمایند بعد از مقتله با کینه که بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بفرست
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل نکردند و حال آنکه هدای بنبارک و نفالی واجب کردند
 است چه با مثال این نوع کینه که اطاعت خدا و رسول کنند بعضی از ائمه اهل بیت
 و عزت ظاهره رضی الله تعالی عنهم چنین گفته اند که در کلمات طائفه شیعه و روافض

تامل کرده دیدم و دانستم که هوا و فضا بنیت چشمهای ایشان را پوشانیده است و
بنابر این هر فردی که بر کلمات ایشان متوکل باشد و از ایشان پاک نداشتن آیینی بینی
که بگویند هر رخصت در حامل سبغ علی رخصت زده و بر کشید و غاطه رخصت را در
خانه حبس نمود تا آنکه ترس بر او استیلا یافته و فرزند بی که نام او محسن بود از وی ساقط
شد و امثال این فرخانات و مغزیات که گفته اند و می گویند رخصت ایشان این است
که مردم بر عمر رخصت کنند و از دستغوث و غافل شده اند از نسبت بخود
و عاری که بعلی و جمیع بنی هاشم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین احوال کاذبه بالله
و چگونه این نوع عجز و نفاق از بنی هاشم منصوص است بلکه برزیکه و بجانب و شکیعت و محبت
و شوکت و کثرت ایشان از بایده صافی بران زیادت بود و نیز چگونه از اصحاب
کبار رضی الله تعالی عنهم نسبت با حل بیت نبوت این فعلی بظاهر آید و حال آنکه بتواتر
رسیده است بفتح ایشان برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و شدت غضب ایشان
بر کسی که هنگام حرمت رسول الله صلی الله علیه و سلم کند بمرتب که بران و پدران خود را
بقتل برسانند و در طلب رضای او صلی الله علیه و سلم و توهم ادبی نقضی و سکوت بزرگان
با صاحب کبار که خدا تعالی ایشان را بواسطه صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم پاک
و مبرا ساخته است از هر گناهی و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت همین شده و ما در اول
کتاب خود در مقدمه اول ابراد آن کردیم می توان کرد که کسی این نوع توهم و حین
اصحاب رضی الله تعالی عنهم کند که خدا تعالی او را همراه ساخته ترک اعانت نفرست
او کرده باشد و محل و ماوی و مؤا و را در جهنم و بیس انوار مغرور فرموده باشند ^ع
السلامه منها خاتمه شیخ الاسلام و مجتهد العصر شیخ سیکی رحمه الله گفت که در وقت ظهور

خرد و شبانه شانزدهم ماه جمادی الاول سنه خمسین و سبع مائه در جامع بنی امیه
 بودم که شخصی از صف مسلمانان دور شده بامر دم ناز نکرد و میگفت لعنت خدا بر آن
 کس باد که بر آل محمد ظلم کرد و مکر این سخن میگفت آنگاه او را نزد خود آورده از رسول
 کردم که آن کس که ظلم کرد بر آل محمد کیست جواب داد که ابو بکر رضی کفتم ابو بکر صدیق گفت ابوبکر
 و عثمان و معاویه و یزید آنگاه امر کردم که او را بزنند آن بزند و علی در گردن او
 نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته تازیانه چند زدند و او باین کلمه اصرار می نمود
 بلکه زباده کرده گفت فلانی عیسی ابو بکر رضی الله عنه و الله است و دو کوه نزد من گوا
 دادند باین مضمون باز گفت او مرد غیر حق و در باب میراث بغاطه رضی ظلم کرد
 و دروغ گفت بر رسول الصلی الله علیه وسلم که من میراث از فاطمه کرد و چون این کلمات
 شیعیه از صادر شد قاضی مالکی دیگر باره بزدن او امر کرد در همان روز دوشنبه
 و در روز چهارشنبه همان هفته نیز او را زدند باز در روز پنجشنبه او را در دار العداله
 حاضر ساختند و گواهان در مواجهه او ادای شهادت کردند در آنچه از وی شنیده
 بودند و او منکر نشد و اقرار نیز ننمود و هر چند که از دو سوال میکردند جواب همین
 میداد که اگر گفته ام خدا میداند باز او را در مقام معذرت در آورده با او گفتند
 که توبه کن او در جواب گفت که از کینه خود توبه کردم و هر چند طلب توبه از وی
 مکرر نمودند و در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس بحث کفو او عدم قبول
 توبه او بطول انجامید آنگاه نایب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند
 و نزد من آن نمودن قتل او از آن استدلالی که کرده بودم و مصدر من من شریع
 شده بود به آن که حکم بکفر او بواسطه سب او بود و حکم بقتل او جهت عدم توبه او بود

وینا فتم کسی را که درین استدلال سبقت کرده باشد برین مگر آنچه خواهد آمد در کلام خواهد
باضعف آن و مصنف گفت کلام سبکی رحمه الله درین باب بطول انجامیده و من حاصل
آنچه او گفته ذکر خواهم کرد باز باید بر آن از آن چیزی که متعلق باین مسئله و توابع آن
بوده باشد و تنبیه میکنم بر زیاده که خود کرده ام بلفظ ای یعنی و میگویم که بعضی از ناس
ادعا کرده اند که ابن سکن راضی بغير حق مفعول شد و تشبیح کرد سبکی در رد بر این
مرعی بحسب آنچه بر او ظاهر شده بود و در مذمت خود ساخته بود و الا در مذمت مایعنی
مذمت شافعی رمن چنانچه خواهی دانست باین قدر که فرمیشد و گفت یعنی سبکی که
هر کس که میگوید که این شخص بغير حق کشته شده است کاذب است بلکه قتل او بجن بود
زیرا که او کافر بود که امر او در حدیث صحیح من رمی رجلا بالکفر او قال عدو الله و لیس
کذلك ان کان کما قال و الا رجعت علیه هر کس که نسبت کفر بکسی دهد یا بگوید که او دشمن
خداست و چنین بنوده باشد اگر چنین باشد که او گفت فیها و الا به آن قائل باز
میگردد و ما یجفین و یقین مبداءیم که ابو بکر رمن مومن است و عدو الله نیست پس آنچه
ابن شمس در حق ابو بکر رمن گفته است راجع بقائل میشود بمعنی نفس این حدیث و بنابر
حکم بکفر او میکنم و اگر چه اعتقاد کفر نداشته باشد چنانچه اعتقاد نسبت بکفر میکنم اندازنده
مصنف را در قاف و رات و اگر چه اعتقاد بکفر نداشته باشد امام مالک رمن حل این
حدیث بر خوارج که اعلام و مشاهیر و اکابر امت را بخیر میکنند که ده است پس آن
چیزی که استنباط ازین حدیث کردم موافق است به آنچه مالک رمن بر آن جذام علی
حاصل میشود از هر یک ازین امور با نفرا ده و اینست معنی قول مالک رحمه الله که گفت حادث
میشود از برای مردم حکم بحسب آنچه حادث میشود از این ن از غیر و مایه کونیم که

که احکام متغیر می‌شود و متغیر زبان لیکن احکام مختلف می‌شود با قیلاف صور حادث پس این
بنایت چیزی است که منزع شد صدرین به آن در قتل این رجل و اما سب نه با بیان حکم
آن گذشته و خواهد آمد بعد از این ابضاح آن و ابتدای رسول الله صلی الله علیه و سلم از
عظیم است لیکن محتاج است به آنکه در آن ضابطه بوده باشد و الا جمیع معاصی مودعی
مر رسول الله صلی الله علیه و سلم را و بنا کنم در کلام احدی از علما که سب صحابی موجب
قتل می‌شود و الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابو حنیفه رضی الله
عنها اطلاق کفر بر کسی که سب اصحاب کند می‌کنند و تصریح بقتل نکرده اند چنانچه ابن المنذر
گفته که بنده انم کسی را که واجب و اند قتل بر آن کس که سب اصحاب بنی صلی الله
وسلم کند انهمی غم حکایت قتل از بعضی کوفین و بزازین کرده اند بلکه بعضی از خاندان
از امام احمد بن حنبل روایتی کرده اند در قتل و نزد من آنست که خاندان غلط کرده اند
درین روایت زیرا که این ابن را فر گرفته اند از قول احمد ششم عثمان زید
هم سبکی گفت نزد من آنست که احمد بن حنبل اراده نکرده است ازین عبارت که
ششم عثمان رضی کفر است و الا زندقه نمی گفت زیرا که کفر اهل سنت از زندقه بلکه اراده
احمد بن حنبل در موضعی دیگر از مروی است آنست که هر کس که طعن در خلافت
عثمان رضی کرد طعن در جمیع مهابد و انصار کرده است یعنی چون عبد الرحمن بن عوف
رضی که امر شورجی با دغوغی شده بود سه شبانه روز توبه نمود و شورت با جمیع
مهابد و انصار از مردان و زنان نمود و با هر یک علاحه نیز خلوت کرده مصلحت
دید تا آنکه اجماع کردند بر آنکه عثمان رضی خلیفه باشد بعد از ان عثمان رضی بیعت
کرد پس معنی کلام احمد بن حنبل آنست که ششم عثمان رضی در ظاهر ششم است و در باطن

تخطیه جمع مهابر و انصار است و تخطیه جمع ایشان کفر است پس شتم عثمان زند فیه باشد
باین عبارت و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما کفر باشد
و کسی نیز نقل از احمدی نکرده است پس هر کس از اصحاب احمدی که محل کرده است
قول او در شتم عثمان بسبب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و روایت کرده است از او که
سبب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما کفر است و حکم آن قتل است غلط کرده است در
رای و روایت از وضابطه آن است که هر شتمی که قصد کننده آن ابداً بی رسول
صلی الله علیه و سلم چنانچه از عبدالله ابن ابی دافع شد کفر است و اگر به آن شتم
قصد ابداً بی رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه از مسطح و حمزه
دافع شد در قصه افک نسبت بعایشه رضی و در حدیث صحیح است لانسبوا اصحاباً
فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم اتقن مثل احد ذهاباً ادرک مد احدکم ولا نصیبه
سب مکینه اصحاب مرا سو کند به آن خدا بی که نفس من بید قدرت او است که اگر
نصدق کند یکی از شما مثل کوه احد طلائعی باید میری از ایشان و نه نصف از او
و در حدیثی که رجال او نقل اند و اگر چه ترمذی گفته که غریب است احمد الله فی
اصحابی لا تخذوهم غرضاً بعدی فمن اجهم فجهی اجهم ومن الغضیم فی بعضی الغضیم ومن
اذا هم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک ان یأخذ
بزرگید از خدا اتبعالی و رحمت اصحاب من و ایشان را هدف ملامت
ما زید بعد از من پس هر کس که اصحاب مرا دوست دارد بدو کسی من
ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدشمنی
من ایشان را دشمن داشته است و هر که ابداً بی ایشان کند مرا اید اگر دوست

کرده است و هر کس که مرا اندازد خدا بفرستد و هر کس که خدا بفرستد را اندازد
کرد و اگر جزا خواهد داد او را و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابی ظاهرش اینست
که مراد باین اصحاب آن کسانی اند که پیش از فتح مکه مسلمان شده اند و خطاب با ایشان
که بعد از فتح با سلام درآمده اند بدلیل تفاوت ایشان در اتفاق قال الله تعالی
لَا يَسْتَوِي السُّلَمِيُّ مِنَ الْفَتْحِ وَ قَاتِلُ الْوَلَكِ اعْلَمُ وَ رَجُلٌ مِنَ الَّذِينَ اتَّفَقُوا عَلَيْهِ
ترجمه می نیست از شما ای مومنان هر که اتفاق کرد پیش از فتح مکه که اهل اسلام
پس برک اند و کارزار کرد با دشمنان خدا و رسول پاک پس که بعد از فتح مکه اتفاق و
کارزار کنند چه که در آن مال بسیار خواهد بود و احتیاج بمغانده اتفاق بسیار نخواهد
از کرده منفی و متقابل پیش از فتح بزرگ تر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مغانده کنند
بعد از فتح عمر پس ناجا است از آن که حدیث را نادران کنند باین طریق باطریق دیگر تا آنجا
که مخاطب اند در حدیث غیر اصحاب باشند که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق ایشان
وصیت فرموده است یعنی حدیث صحیح باشد پس باین تأویل مراد میوهی هم کبار اصحاب است و
بمخاطبین صفایان اگر چه اسم صحبت شامل جمیع است و گفت یعنی سبکی از شیخ
خود تاج ابن عطاء الله منکلم صوفیه بر طریق شاذیه شنیدم که در وعظ تا وی دیگر گفت
که رسول الله صلی الله علیه و سلم را تجلیات بود که در آن تجلیات کسی که بعد از او بود
مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
باشد در حق جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم
پیش از فتح و بعد از فتح و این قول اگر ثابت نشود و وصیت در حدیث شامل جمیع اصحاب
و اولاد ملکی است که قبل از فتح شرف اسلام یافته اند و کسانی که بعد از فتح

باسلام درآمده اند یعنی از ایشان و بر هر تقدیر حرمت است و این ثابت است نسبت
 بر یک از اصحاب رضی الله تعالی عنهم یعنی کلام فوادی و غیرا و مرجع است درین معنی باز این
 کلام ما نیست مگر در سب بعضی از اصحاب و اما سب جمیع ایشان هیچ شک و شبهه نیست
 در آنکه کوفت و همچنین است سب یکی از بن اصحاب ازین جهت که صحابه است چرا که این
 است بصحبت رسول الله و استخفاف بصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم استخفاف
 صلی الله علیه وسلم پس کوفت باشد و بر همین معنی محمول است آنچه طحاوی گفته است که
 بعضی جمیع صحابه کوفت و بعضی بعضی از ایشان من حیث صحبت هیچ شک در آن
 که کوفت و اما سب با بعضی بعضی از ایشان که از حیث صحبت نباشد بلکه از رکذ یا
 دیگر بوده باشد کوفت حتی شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بوده باشند لیکن
 قاضی در باب سب ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما دو وجه حکایت کرده است وجه
 عدم کوفت آنکه سب با بعضی شخصی یا دو شخص معین از اصحاب گاه هست که بواسطه امری
 خاص است از امور دنیوی یا بغیر دنیوی به چون سب و بعضی را فتنی مرتجعین را رضی
 الله تعالی عنهما که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم علی رضن بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین
 رضی الله تعالی عنهما ظلم کردند بر علی رضن و حال آنکه ایشان ازین معنی بری اند و
 علی رضن نیز قطعاً و جزاً این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن شخص بواسطه
 چلی که دارد اعتقاد کشتن این است که باین سب و کذب و عداوت که با شیخین رضی
 الله تعالی عنهما فعل می آورد نصرت و معاونت علی رضن میکند بواسطه قرب او بر رسول
 صلی الله علیه وسلم پس بعضی همین اعتقاد که از جهل ناشی شده باین اعتقاد
 اعتبار را نکفر نمکنیم و اما وجه تکفیر را فتنی آن است که ازین سب و بعضی و اعتقاد

و اعتقاد علم و رحمت شیخین رضی الله تعالی عنهما نقص در دین لازم می آید زیرا که
ایشان بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم اصل اند در اقامت دین و اظهار آن و جهاد
بامرتدان و معاندان و ازین جهت ابو هریره رضی عنه گفت اگر ابو بکر رضی عنه بودی
محمد صلوات الله علیه مردم پرستش خدا تعالی نمیکرد و ندعیس ابو بکر رضی عنه
قتال بامرتدین و مانعین دین باب نمود و ایشان را ملزم ساخته رجوع بقول
او کردند و به آن جماعت مفاکمه نمودند تا آنکه هدای بنارک و نفالی بسبب ابو بکر
و اصحاب رضی الله عنهم این محنت و بلا از اسلام و مسلمانان زایل گردانید
و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرده اسلام قوت یافت امر دوم عیسی
امر دوم از امور داله بر کفر و قتل این شخص را فضا آنست که او لعنت شیخین
و عثمان رضی الله عنهم حلال دانست با قرار خود باین معنی و حال آنکه لعن
و سب ایشان حرام است و کسی که حلال داند آنچه خدا تعالی آنرا حرام کرده است
کافست بلکه تخم لعن و سب صدیقین از معلومات ضروری دین است زیرا که حسن
اسلام و افعال داله بر ایمان او و آنکه این معنی از دایمی بود تا زمان وفات
بنوانند رسیده و هیچ تنگ و رب در معلومیت و ضرورت آن نیست و اگر چه
رافضی در آن شک کرده و انکار آن میکند لیکن شرط کفو با کفار ضروری آنست
که نزد منکر ضروری باشد تا انکار و سننزم نکذب رسول الله صلی الله علیه و سلم
کرد و باینکه آن نکذب حکم بکفو او شود و حال آنکه رافضی اعتقاد مخیم لعن ندارد
و خصوص آنکه اعتقاد ضرورت مخیم آن داشته باشد پس باین ضروری
نزد منکر ضروری نیست تا از انکار کافر شود و خصوص این مسئله از مطلق حکم جدا

می توان ساخت باین طریق که نواز خریم لعن و سب ابو بکر رضی بنفج خلق تاویل
و شبهه رافضی را که غلظت قلب او باین مرتبه است که نواز معلوم او نشده است
لغو سب زد و محل آن است که در آن بدل کنند و قلب بیل کند سلطان این قدر
تاویل و شبهه از بعضی بابن را پنجه بر سبکی ظاهر شده و الا فواعده سب شافعی
حکم میکند بقبول این قدر از وی از برای عدم تکفیر زیرا که این رافضی مایل است لعن
و سب کسی که کرده تاویل کرده و اگر چه تاویل او جهل و عصیت است لیکن در باب تکفیر
مرتبی باید داشت چنانچه مقرر شده است در محل خود آنکه این است مجموعی که
از بن شفع حاصل شد از آنکه راس خلق لعن ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی
عنهم که ائمه دین اسلام اند و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم دین را قائم ساختند و
حلال دانستن او در حضور اکابر و علما و جمیع خلایق چون طعن در دین است
و طعن در دین کفر است پس این سه دلیل است که بر ما ظاهر شده در قیل این
شخص بعضی بابن را پنجه بر سبکی ظاهر شده و الا مذمت شافعی رضی الله
که قبل از بن معلوم شد آنچه منقول از علما است اما مذمت ابو حنیفه رضی
آن است که هر کس خلافت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را انکار کند کافر است
و بعضی از علمای مذمت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما خلافت کرده اند و گفته اند صحیح است
که کافر است و این مسئله مذکور است در کتاب غایت سروجی و در فتاوی ظهیری
و در اصل محمد بن حسن روح و در فتاوی بدیع و انفسیم کرده است و انفس را
بکافر و غیر کافر ذکر خلافت که در طوائف ایشان است و خلافتی که در باب منکر است
ابو بکر رضی الله عنه کرده و زعم نموده که صحیح آن است که کافر است و در محیط از محمد بن حسن

حسن روح و در فتاوی بدیعه و انفسیم کرده است روحانی را بکافر و غیر کافر و در خلافت
که در طوایف ایشان است و خلافتی که در باب منکر امامت ابو بکر رضی است کرده و زعم نموده که
صحیح آن است که کافر است و در محیط از محمد بن حسن روح نفل کرده که در نماز اقامه ابرو افش جایز
نیست و گفت از برای آنکه ایشان منکر خلافت ابو بکر رضی و حال آنکه صحابه رضوان الله علیهم
اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین مذکور است که هر کس منکر خلافت صدیق است
کافر است و در محیط باین عبارت منقول است که رافضی که غلو داشته باشد و خلافت
ابو بکر را رضی منکر باشد صلوة خلف او جایز نیست و در هر غنیای چنین آورده که مکروه است
صلوة از عقب صاحب هوا و بدعت و از عقب رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه
اگر هواد روی بمرتبه است که به آن کافر میشود در نماز اقامه او جایز نیست و الا جایز است
با کراهت و در شرح مختار چنین اخبار کرده که سب و بغض یکی از صحابه رضی الله تعالی عنهم
کفر نیست لیکن گمراهی است چرا که علی رضی الله تعالی عنه شایع خود را کفر نموده است و علی
فتاوی بدیعه اینست که هر کس که منکر امامت ابو بکر است رضی آن کس کافر است
و بعضی گفته اند مبتدع است و صحیح آنست که کافر است و همچنین است حکم کسی که منکر خلافت
عمر رضی است و راجع احوال و اکثر علما منوع نشده اند بحد حکم خلافت عمر رضی و اما استی
شافی رضی قاضی حسین روح در تعلیق چنین آورده که هر کس که سب بنی صلی الله علیه و آله
کند کافر است و هر کس که سب یکی از اصحاب کند فاسق است و اما آن کس که سب شیخین یا بن
رضی الله تعالی عنهم کند و ران و وجه سب یکی از بن و وجه آن است که کافر میشود
زیرا که اجماع کرده اند بر امامت ایشان و وجه دوم آن است که فاسق است
و کافر نیست و هیچ خلافت نیست در آن که هر کس که حکم بکفر داشته است از اهل مواجرا

بخند بودن ایشان در دوزخ نشد و در جزم به خول ایشان در دوزخ دو وجه است
 انهنی و قاضی اسمعیل مالکی گفت که مالک رمن در باب فدریه و سایر اهل بیت
 تکفنه است الا آنکه ایشان را نوبه دهند اگر نوبه کردند فیهما والا بکشند ایشان را زیرا که
 از جهل است و در رمن است چنانچه در باب اهل حرب گفت که فدا این جهان
 در مصالح و میناست و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و جهاد و فساد
 اهل بدعت معظم و در دین است و گاهی در دنیا نیز داخل میشود مثل آنکه در میان
 مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری در تکفیر فدریه و حبیب
 اهل بدعت مختلف است و اکثر بر ترک تکفیر رفته اند قاضی عیاض گفت از برای آنکه
 کفر یک خصلت است که آن جهل است بوجوب بارئغالی و وصف رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و انقضای شرک و اطلاق لعن بر ایشان و بر خوارج و سایر اهل احوال
 جماعتی است که تکفیر می کنند و جماعتی دیگر از علما که تکفیر اهل بدعت و اهل انیسند جواب
 داده اند که این الفاظ وارد شده بر سبیل تعلیل از غیر کفر چرا که کفر بی دین کفر
 و شرک و دین شرک می باشد و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در خوارج انقلبتم
 قتل عاد که حکم قتل ایشان فرموده مثل قتل عاد و قاضی کفر میکند و مانع جواب
 میدهد که این امر قبل حد است نه کفر و قاضی عیاض گفت در سب صحابه علماء را خلاف است
 و مشهور غایب مالک در آن اجتهاد است و ادبی که او را وجعی رساند امام مالک حج
 گفت هر کس که نبی را صلی الله علیه و سلم شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب
 او کند حکم آن نادیب است و گفت نیز که هر کس که شتم یکی از این اصحاب یعنی ابوبکر
 با عمر یا عثمان یا معاویه یا عمر بن العاص رضی الله تعالی عنهم کند اگر کوید که ایشان

اثبات بر ضلال و کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند آن شتمی
 که مردم می کنند او را عذاب سخت باید کرد اما قول مالک مع آنکه او را بکشند اگر نسبت
 ضلال و کفر دهند بگویند زمانی که نسبت کفر یکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول الله صلی
 الله علیه وسلم گواهی داده است به آنکه ایشان در جنت اند و هر کس که نسبت کفر بایشان
 دهد سخن قبل می شود باین اعتبار که نگذیب رسول الله صلی علیه وسلم از آن لازم می آید
 و اما اگر نسبت اصحاب بظلم دهد و در کفر بجا نهد زعم بعضی از روافض است و در حکم
 بغفل محل نبرد دست چرا که این نسبت بظلم از جنبه صحت نیست و از جهت امری که
 متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات نیست که بعضی صحابه متعلق و از روی
 تنقیص در دین نیست و شکی نیست در آنکه روافض انکار ما علم بالغزوه و
 اقرار بر صحابه میکنند لیکن این انکار از ایشان مفضی این نیست که رسول الله صلی
 وسلم را نگذیب کنند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول الله صلی علیه وسلم
 است و ما ایشان را نگذیب می کنیم در دعوی موافقت پس از مالک رضی الله عنہ
 نشده است تا این زمان چیزی که مفضی قتل این نوع کتان باشد که نشان
 او اینست که بیان کردیم و این جیب گفت که هر کس از شیعه که غلو کند و نفی
 عثمان رضی الله عنہ و از و بری شود او را نادیده شد بد کنند و هر کس که زیاده کند و غلو
 بر نبیه که نفی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما کند عفو بر زیاده کنند و ضرب
 بر و کمر سازند و جس فکند تا زمانی که بمیرد و بر نبیه قتل رسانند مگر در رب
 نبی صلی الله علیه وسلم و سخنان گفت هر کس نگذیب یکی از اصحاب رسول الله صلی
 و سلم کند او را الم ضرب رسانند و این ابی زید از سخنان روایت کرده است که

که گفت هر کس که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بگوید که ایشان
 بر کفر و ضلال بوده اند حکم آن قتل است و هر کس که ششم غیر این چهار بار از اصحاب
 کند او را عذاب و عتابی شد بد کنند انهی اما قتل آن کس که تکبیر چهار بار کند
 ظاهراً زیرا که خلاف جمیع است که ده است الاغلات و افاض و اما اگر تکبیر خلفای
 ثلثه رضی الله عنهم کند و علی رضی الله عنهما را تکبیر کند درین باب سخنان
 نفع نکرده است بخیر و کلام مالک که از پیش گذشت درین صریح تر است و روایت
 کرده اند از مالک رضی الله عنه که گفت که هر کس که سب ابوبکر رضی الله عنه کند اجرایی ناز بانه برد
 کنند و هر کس که سب عایشه رضی الله عنها کند او را بکشند و امام احمد بن حنبل رحمه الله گفت
 در شان کسی که سب اصحاب کرده بود که حکم بقتل او نمی گنجید چرا که ازان میزدیم لیکن
 میزدیم او را زدن سخت و ابوبعلی جنبل گفت آنچه فقها برین اند در سب صحابه رضی الله عنهم
 عنهم اگر سب را حلال داند کافر است و اگر حلالی نداند فاسق است و کافر نیست و گفت
 طایفه از فقهای کوفه و غیر ایشان حکم جرم کرده اند بقتل کسی که سب صحابه کرده و کفر
 رافضه و محمد بن یوسف فرمایند را سوال کرده اند از کسی که ششم ابوبکر رضی الله عنه کند
 گفت کافر است باز از او پرسیدند که اگر بمیرد بر دناز کنند بانه گفت نه و از کسی
 که تکبیر و افاض میکنند احمد بن بونس و ابوبکر ثانی است ایشان هر دو میگویند که عجب
 روافض را بنحو رحم زیرا که ایشان مرند اند و عبدالله بن ادیس که یکی از ائمه کوفه
 گفت که رافضی را شفعه نیست زیرا که هیچ کس را شفعه گرفتن روا نیست مگر مسلمان
 و این مسلمان نیست پس ایشان را شفعه نباشد و گفت امام احمد رحمه الله
 ابوطالب از وی که ششم عثمان رضی الله عنه زندگانه است و اجماع کرده اند قاتلین بعد از کفر

تکبیر بر فتن کسی که سب صحابه رضی الله تعالی عنهم کند و از کذب که بوجوب قتل سب
 ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما رفته است عبد الرحمن بن ابی سرحان سب و از عمر بن خطاب
 رضی الله تعالی عنهما منقول است که او را ده کرد که زبان عبد الله بن عمر قطع کند زمانی که ششم ^{صلی الله علیه و آله}
 مقداد بن اسود رضی الله تعالی عنهما که ده بود و چون مردم درخواست و شفاعت
 از برای او کرده اند گفت بگذاریدم که قطع زبان او کنم تا دفع دیگر ششم احدی
 از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نکند و در کتاب ابو سعیدان مذکور است
 که هر کس که در حق یکی از اصحاب بگوید که ای ابن زانیه اگر مادر این صحابی مسلمان
 قاتل را نزد بعضی از اصحاب مادر او حد باید زد یک حد بواسطه حرمت صحابی و یک
 حد بواسطه قذف مادر او و اجرای دو حد جهت فضل صحابی است بر دیگران چرا که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من سب اصحابی فاجلده و اگر مادر این صحابه
 کافر بوده باشد قاتل را حد افرازند زیرا که در حقیقت سب صحابه کرده است و
 از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد با جرای این حد بر آن قاتل قیام نماید و الا
 از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است زیرا که
 حقوق صحابه بر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مثل حقوق دیگران نیست بواسطه فضل
 صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر امام خود بشنود و استشهدا و برین کند و بی
 قیام باین امر است و هر کس که سب عائشه رضی الله عنها کند در آن دو قول است یکی آنکه
 او را بغل رسانند و قول دیگر آنکه مثل سب سائر صحابه است و او را حد فیزی بزنند
 و تا قتل گفت من بفرم اول فایم و روایت کرد ابو مصعب از امام مالک رح که گفت
 هر کس که سب آل بیت محمد صلوات الله علیه و آله و صحابه کند او را بزنند و بگوید که در دنیا

شود و او را ششپهر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف
 در حق رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده است و ابو بصیر فتویٰ کرد بنادیب شدیدی
 در حق کسی که را می‌نمیشد که زبانه را سو کند دهد در شب و با آن زن گفت اگر نود و هفت
 ابو بکر با ششپهری ترا در روز سو کند خواهیم داد و فتویٰ بنادیب آن شخص بواسطه
 آن داد که بی ادبی کرده درین نوع قضیه نام و خبر ابو بکر رضی الله عنه بوده و هشتم
 بن عمار گفت از امام مالک سماع شنیدم که گفت هر کس که سب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 عنها کند او را مغضول سازند و همچنین حکم کسی که سب عائشه رضی الله عنها علی عنها
 کند قتل است زیرا که خدا بفرمانی در باب قذف و سب عائشه رضی الله عنها میفرماید لعنکم الله
 ان تعدوا نعمة الله ابدانکم مومنین پندیدید به خدا بی نفعی شمارا از آن که باز
 کردید بخیل این سخن هرگز یعنی مادامی که زند باشید اگر رسیدید ایمان آورندگان
 انهمی پس هر کس که سب عائشه رضی الله عنها کند محال لغت قرآن کرده باشد و هر کس که
 محال لغت قرآن کرد حکم آن قتل است و این جزم گفت ابن قوی صحیح است و محبت جمعی
 که تکفیر شیعه و خوارج میکنند آن است که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و شایر کبار صحابه
 رضی الله عنهم بنمایند و تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌کنند در آنچه حکم
 جزم فرموده است به دخول ایشان در بهشت و هر که تکفیر اعلام صحابه و تکذیب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم میکند کافر است و این جمعی صحیح است در شان کسی که بر و نائب
 شود که تکفیر اعلام اصحاب کرده است و قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه که تکفیر منکر خلافت
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما می‌کنند و این سلسله در غایت و غیر آن از کتب حنفیه و
 در اصل محمد بن حسن رح مذکور است و ظاهر آن است که ایشان از امام خود ابو حنیفه

الوجیفه رضى فرا گرفته اند و الوجیفه رضى اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که او
کوی بود و منیع رضى کوفه است و روافض چند طایفه اند و تکفیر بعضی از بن طایفه و کسب
و تکفیر بعضی واجب نیست پس هرگاه که الوجیفه رضى حکم به تکفیر کسی که منکر امامت صدیق
رضی است میکند حکم به تکفیر کسی که لعن بر صدیق رضى میکند نزد او اولی است الا این یونانی
یعنی مکر آن که تفرقه میان انکار امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت
صدیق رضى مخالفت اجماع است بنا بر آنکه منکر حکم مجمع علیه کافر است چنانچه نزد اصولیین مشهور است
و امامت صدیق رضى اجماع شد بر آن از آن و فقی که عزم رضى با و بیعت کرد و تاخیر
بعضی صحابه منع صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی که بیعت ایشان چند روزی بنا بر
افتاد در صحت امامت ابوبکر رضى خلافت نداشته اند و لهذا عطای که او میکرد میکردند
و در امور می که در افتاء بجانب او رضى می نمودند و بیعت و اجماع هر دو بیک چیز نیست
بلکه بیعت چیزی است و اجماع چیزی دیگر و از وجود احدی وجود دیگری لازم نمی آید و از
عدم احدی عدم دیگری لازم نمی آید پس درین تفرقه تا مل کن و نفهم آن را که بسبب
از مردم درین باب غلط کرده اند اگر کوی شرط کفر انکار امری مجمع علیه است که معلوم
شده باشد با ضرورت بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق رضى چنین بود
زیرا که بیعت اصحاب با و ثابت شده است بتواتری که شبهه نیست و است بعد ضرورت
پس خلافت مذکور همچون مجمع علیه شد که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ شک
در آن نیست و در ایام صدیق رضى هیچ کس از بن روافض نبود و همچنین در ایام
عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهما از بن جماعت کسی نبود و بعد از آن حادث شدند
پس مخالفه ایشان در انکار بعد از آن اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب

ازین آنکه اطلاق خلافت از دافع حادثه است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری و فنی
کافر است که این ضروری حکمی شرعی بوده باشد مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکلیف
رسول الله است صلی الله علیه و سلم بخلاف خلافت مذکوره که آنکه بگوید که باین خلافت
نیز احکام شرعیه متعلق است مثل وجوب اطاعت و انقیاد و امثال آن و قبل ازین از
قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب سبب ششم و هفتم و یک وجه از آن
دو وجه حکم بگوید و منافات ندارد این حکم با حکم جرم او در موضعی دیگر بعضی و با قول
ابن صباع و غیر او در روایت از شافعی رمن در حکم بعضی زیرا که این دو مسئله است
حکم ایشان بعضی در رجوع سببی از اعاضا و صحابه و اصناف ایشان است و حکم بگوید بعضی
سبب ششم و هفتم رعی النعمانی عنهم و چون این سبب باشد و اغلظ است از سبب
یکمی از اصناف اصحاب بنا بر این یک وجه جاری ساخته اند در حکم بگوید اما در باب سبب
تکلیف ابو بکر و امثال او رعی النعمانی عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم فرموده است
به آنکه ایشان در جنت اند که اصحاب شافعی رمن در آن باب حکم نموده اند بعضی
گوید آنچه من بر آنم حکم بگوید جز ما درین مسئله ناموافق باشد با حکم سابق آنچه
از امام احمد بن حنبل قبل ازین روایت کردیم که گفت هر کس که طعن در خلافت عثمان
رمن کند طعن در جمیع مهاجر و انصار کرده است و و بی درین قول صادق است
زیرا که عمر رمن امر خلافت را شورید ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد
بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رعی النعمانی عنهم اما طلحه و زبیر و سعد
ایشان از حق خود گذشته و عبد الرحمن بن عوف رمن نیز اراده نداشت که خود
منصفی امر خلافت کرد و بلکه بنحو است که مبعث با عثمان یا با علی رعی النعمانی عنهم

آنها کند لیکن بواسطه دین خود اجتناب تمام مری داشتند و سکه شجانه و زاین امر را موقوف
 داشت و خواب نکرد و بر جمیع مہاجر و انصار که دیده مشورت نمود که از عثمان و علی ^{علیهما السلام}
 آنها کدام یک را مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نای ایشان فرداً فرداً
 و جماعه جماعه برین متفق شد که عثمان رضی را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند بنا برین
 عبدالرحمن بن عوف عثمان رضی الله تعالی عنہما بیعت کرد و چون بیعت عثمان رضی
 از اجماع قطعی جمیع مہاجر و انصار رضی عنهم حاصل شد پس طعن در خلافت او طعن
 در جمیع مہاجر و انصار باشد و ازین جهت سب البضا که امام احمد رح گفت ششم
 زندہ سن و ویشن آن سن که ششم عثمان رضی بحسب ظاهر کوفت و بحسب باطن
 کوفت زیرا که مودبی نکند ب مہاجر و انصار میشود و ازین کلام امام احمد رح کوفت صحابہ
 معلوم میشود بخلاف قول بعضی از علمای مذہب او چنانچه قبل ازین گفتیم و خلاصه سخن
 آن سن که سب ابو بکر رضی کوفت نزد حنفیہ و بر یک و چند نزد شافعیہ و مشہور مذہب
 مالک آن سن که موجب جلد میشود و کوفت لیکن قبل ازین روایت از و مذکور
 نیست ختم در آن کہ حکم کوفت خارج کرده سن پس این مسئلہ نزد او دو حال دارد اگر
 سب کنند انصار سب کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست و اگر تکفیر کند کافر است
 و بنا بر این بیان آن شخص را فنی کہ قبل ازین مذکور است ختم کافر است نزد مالک
 و ابو حنیفہ و یک وجه شافعی رضی عنهم و زندہ سن نزد احمد رح بواسطه آنکہ منور
 ششم عثمان رضی منمن تحقیق جمیع مہاجر و انصار است شد و کفر این شخص
 کفر و دین است زیرا کہ قبل از آن کہ این قول از و صادر شود حکم او مثل حکم مسلمانان
 بود و بعد و این قول از و مرند شد و مرند را امر بنویس باید کرد اگر کوفت به کرد و فہما

والا او را باید کشت و چون او را امر بنویسند و نکرند و پس قتل او بنا بر مذنب
جميع علماء بود بواسطه آنکه جمعی از علماء که سابق صحابه را تکفیر نمی کنند این حکم را عام
نمیدانند و رحن کسی که تکفیر اعلام و کبار اصحاب رضی الله تعالی عنهم کند و یک وجه از
شافعی رضی که بر حکم بغض افتضار کرده است آن نیز و فنی است که سب تنها از و صادر
شود اما اگر تکفیر اصحاب کبار کند او را کافر میداند مطلقا و همچنین امام احمد رح که گفته است
که من از حکم بغض میترسم ترسیدن او از قتل و فنی است که بغض او صادر نشود و آنچه
از این شخص مذکور صادر شده اعظم است از سب و قبل از این مذکور شد که علماء در
در عقیده خود آورده که بعضی صحابه رضی الله تعالی عنهم کفر است و این احتمال دارد که
بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک از اصحاب رضی الله تعالی عنهم فردا
حمل کنند لیکن و فنی که صحابی را دشمن دارد از حبش صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اما آنکه مجر و بغض صحابی کفر بوده باشد محتاج است بدیسی و این شخص را فنی و مثال
که بعضی شنبین و عثمان رضی الله تعالی عنهم دارند نه از جهت صحبت رسول الله صلی
علیه و سلم چرا که ایشان علی و حسین رضی الله تعالی عنهم و غیر ایشان از ائمه است
و دست میدارند بلکه سب ابن بغض هوای نفس و عناد است و آنکه بواسطه جهل که
دارند اغضا کرده اند که خلفای ثلاثه رضی الله تعالی عنهم در حق اهل بیت ظلم کرده اند
بس ظاهرا این است که اگر ایشان بر سب افتضار کنند و تکفیر اصحاب رضی الله تعالی
عنهم و آنها را امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر ایشان نماینده تخمیس
از امور داله بر قتل این شخص آنکه ممکن است که نمک شویم در قتل او به این دلیل
که در مقامی که این شخص قائم شد و امری که از و صادر شد بلا شک ایضا رسول الله

الصلی الله علیه وسلم کرده اند ای رسول الله صلی الله علیه وسلم موجب قتل است بدلیل حدیث
 صحیح که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در حق کسی که او را صلی الله علیه وسلم اند کرده
 بود من بکفنی عودی یعنی کبست که کثابت کند غر دشمن مرا از من الکاه خالد بن ولید
 یا رسول الله من شر اراکثابت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد را فرستاد
 و آن شخص را بقتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که برای او موجب قتل نشود و الا حکم
 قتل عام میشود و در جمیع معاصی زیرا که هر معصیتی که از استصاد میشود اندا بر رسول الله
 صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی ان ذلکم کان یوذی النبی فینبی تنکم الایة یعنی
 بدرسیده این نشانی شما بعد از طعام میرساند نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از
 شما که بگوید بیرون رو بدین پس باین دلیل معلوم شد که برای او مقتضی قتل نیست
 بآنکه شخص مذکور بر نعم خود قصد نمرت اهل بیت کرده است و بنا بر این زعم قصد
 اندای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده خواهد بود یعنی پس این دلیل واضح بنوده
 باشد بر قتل او و اما مذمت و قذف در شان عایشه رضی الله عنان موجب قتل
 با از برای آنکه قرآن شاهد است به برات و پاکباید پس قذف او نکذب قرآن است
 و نکذب قرآن کفر است و با از برای آنکه فراموش رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و ذم و قذف در حق کسی که فراموش رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد مقتضی
 رسول الله است و مقتضی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفر است و اما مذمت و افزاد در شان
 بغیه امهات مومنین بنا بر دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنا بر دلیل ثانی که
 که مقتضی رسول الله صلی الله علیه وسلم است کفر است و این قول ارجح است نزد بعضی ماکبه
 اگر کوئی پس جرات رسول الله صلی الله علیه وسلم جمعی را که قذف عایشه رضی الله عنان کرده بودند نکشت

گوئیم بواسطه آن که این قذف ایشان پیش از نزول آیات فرایز بود در باب
برائت عایشه رضی پس منضم نکهت بقرآن بنود که موجب قتل شود و از برای آنکه این
حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیه برائت و بنا برین حکم آن را برابر قبل آن مخطو
نداشتند و امر قبلی نفی نمودند و امر ششم ازین امور آنکه قبل ازین حدیث صحیح مذکور شد
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که سب اصحاب من مکیند کسی که ایشان
را دوست دارد و مراد دوست داشتن است و کسی که ایشان را دشمن دارد و
دشمن داشتن است و هر کس که اندای ایشان کند مرا اندا کرده است و این حکم شامل
جمع صحابه است لیکن درجات و مراتب بعضی از صحابه زیاده است از بعضی دیگر پس
حکم ایشان درین باب تفاوت درجه و مرتبه است و جریمه زیادت میشود بر باد
کسی که با دشمن میبرد و بنا براین اگر کسی سب صدیق رحن کند انفسار بجلد نمیکنیم چنانچه
در غیر او انفسار بر آن میکنیم زیرا که این مدح و مدح صحبت است و هرگاه که با صحبت امور
دیگر منضم شود که منضمی نفی و احرام بوده باشد مثل نفرت دین و اتفاق برین
و آنچه مراد حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم و غیر آنکه
هر یک ازین امور منضمی زیادتی معنی است و آن موجب زیادتی عقوبت کسی میشود
که بر وی رحن دیر می کند و این امر نه بواسطه حکم جدیدی است که بعد از رسول الله صلی
وسلم شده بلکه ازین جهت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام را شروع ساخت
و با سبب آن موقوف و معتن کرد و اندوختن آن اسباب کرده مرتب می
سازیم هر حکمی را بر سبب آن حکم معلوم است که صدیق رحن در ایام حیات رسول الله
صلی الله علیه وسلم حق سبب باسلام و تصدیق رسول الله صلی الله علیه وسلم و قیام با امور

بامور و در راه خدا بجای و محبت الله و اتفاق عظیم در نهایت وسع و امکان
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و نصرت نامه و غیر این از فضائل
 جمیع که درین کتاب و غیر این از کتب مذکور است و است باز بعد از رسول الله صلی
 الله علیه و سلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مزید شد مثل تصدی امر
 خلافت که هیچکس از امت را نمی رسد که بر آن امر قیام نماید بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و مثل مغایره او با اهل رد و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از رضی الله عنه
 صادر شد که احدی درین امر پیروی او ننواست نمود که بر آن امر خطر افدام نماید
 و هر یک از این خفون و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او را از بادت میگرداند
 و نیز کسی که بر او دلیری و بی باکی کند مستحق ربا و عذاب و نکال میگرد و چون
 صدیق رضی در مرتبه اعلی و مقام آشنی است از دین و در نیست که هر کس او کند محض
 در دین کرده باشد بسبب ستم قتل شود چنانچه گذشت و حال آنکه خدای تبارک تعالی
 بسبب قتل محبی بن ذکر با علیهما السلام هفتاد هزار کس را مقول ساخت و بعضی از
 علما گفته اند که دین هر پیغمبری این مقدار است و گفته اند که خدا بجای و بی
 صلی الله علیه و سلم که من بواسطه قتل محبی بن ذکر با هفتاد هزار کس را کشتیم و بسبب قتل
 حسین پسر و خرفه رضی الله تعالی عنهما هفتاد هزار کس را خواهم کشت و همچنین خدای
 تبارک و تعالی اهل حق و حمت صدیق رضی فرموده باین که بسیاری از رد و انض
 را فضیلت و رسوا گردانند و قتل این را فحش و اگر عفو میفرمود کار آن جماعت بالا میگرد
 و موجب فاد میشد و ابو بوسف صاحب ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت که تفریر
 و قتل جائز است و حال آنکه دلیری و جرات این شخص را فحش و درین مقام عالی که مقام

صدیقین و خلفای راشدین سب از قوی ترین اسبابی است که موجب تفریری شود
 که نزد ابوبوسف بقتل جائز است بعضی معلوم شد که قتل این شخص را فضیلت
 و صیحت است و هیچ اعتراضی بر آن نیست بنا بر مذاهب مالکی که حکم بقتل او کرده چنانچه کشتن
 و همچنین عن و هیچ سب بنا بر مذاهب ابوحنیفه و بر یک وجه نزد شیعی رضی الله تعالی
 عنهما و همچنین مذاهب خلاطه بردی که مذکور شد ایضا مصنف گفت تدبر و تأمل کن
 درین واقعه و در آنچه باین تقریر بیان کردم از کلام علما زیر که مشتمل است بر احکام
 مهمه و فوائد کثیره و کم و افق میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب جمیع شده باشد
 باین طریق که من جمع کردم و واضح ساختم بلاطعن و ریب و نقص و عیب و در کتاب
 من که تلغ با احکام در فواعل اسلام است مذکور ساخته ام چیزی که توضیح آنچه در انتهای
 کلام بیاخته ام میکند و چیزی که منفع شود و بقول او در اخبار آنچه موافق با قواعد مذاهب
 مانست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن که هیچ کس از ائمه مادر باب مکورات
 کتابی علاقه که مفصلا ذکر سبیل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد بنا فتم
 که نصف کرده باشد و من در آن مؤلف عدم النظر نزد کسی که سالم باشد از حد
 و عباد استیفا جمیع سبلی که متعلق باین باب است با کلام بر هر یک از این سبلی
 که صد و ربه آن منشرح شده کرده ام منتفع ساز و خدای تبارک و تعالی ما را آید
 و بغير آن از کتب و سند ام دارد بر ما فضل و جود و کرم خود انا الله و الله اکبر
باب دوم در آنچه مروی است از اکابر اهل بیت رضی الله تعالی
 عنهم و ثنائی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نامعلوم شود بر ائمه و پاکیزه
 ایشان چنانچه مذکور شده اند که علی رضی الله تعالی عنه فقه و مدارا میکرد و در آنچه نسبت

نسبت بشعین رضی الله تعالی عنهما گفته و کرده از مدح و ثنا چنانچه گذشت روایت کرد
 و از فطنی از عبد الله طیب بمحض و سبب لقب او بمحض آن بود که او اول کسی بود که فرزند پی
 حسین را رضی الله تعالی عنهما جمع نمود و او شیخ بنی هاشم و بزرگ ایشان بود و در زمان
 خود و لقب پسر او نفس زکیه بود و بنا بر آنکه از ائمه دین و کبار بنی هاشم بود و در زمان
 امام مالک در مدینه مردم باو معیت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفای عباسیه بود
 این خبر استماع نموده لشکری بجاگذاشت و فرستاد و بعد از مفاخره او را مقبول شدند
 و ما حاصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خضین میکنی یا نه عبد الله جواب
 داد که مسح عرض میکنم چرا که عرض مسح بر خضین کرد باز آن شخص گفت که سوال من آنست
 که تو مسح میکنی یا نه عبد الله گفت ذلک اعجزک عن و نالینی عن رای فخر خرمینی
 و طاء الارض مثلی این سوال احوال ترا زیاده کرد و ایند من ترا از رای عرض فخر میکنم
 و نو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عرض از من بهتر بود و مقدار ببری زمین مثل من
 بود بعد از آن آن شخص گفت که تو این سخن بسبیل نقیه میکنی فقال عبد الله رضوان
 الله علیه نحن من ابقروا المیزان فوالی فی السوء العلانیه فلا تسمع قول احد بعدی ثم قال من هذا الذی
 نزع ان علیا کان مقهورا و ان النبی صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم یفعله فکفی بهذا الزم
 و ضعفه گفت ما در میان فروع و منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم با خدا با تو میباید
 که سخن من اینست در سر و در علانیه و تو بعد از من ای فلانی سخن بچکس را گوش کن
 و گفت کیست آنکه زعم کند که علی رضی الله عنه مقهور شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را بامر
 ما مورا ساخت و نخواست که امر رسول الله را نافرمانی و اگر کسی در حق علی رضی
 الله عنه این زعم کند اثبات منفعت و ضعف و غیره او کرده است حاشا که من ذلک و نیز از فطنی

روایت کرد از عبد الله مذکور که طعنه بنفس زکبه بود که چون او را از حالت ابوبکر و عمر رضی
 عنهما سوال کردند گفت لها افضل عندی من علی نزد من ایشان افضل اند از علی رضی
 در روایت کرد و در فطنی نیز از محمد باقر رضی که گفت اجمع بنو فاطمه علی ان یقولوا فی شئین
 احسن ما یكون من القول بنو فاطمه رضی الله تعالی عنهم اجماع کردند بر آنکه بنکوترین قولی
 در حق ششمین رضی الله تعالی عنهما بکفته باشند و نیز در فطنی روایت کرد از جعفر صادق
 و او از پدر خود محمد باقر رضی الله تعالی عنهما که مردی نزد پدر را و زین العابدین علی بن حسین
 رضی الله تعالی عنهما آمد و گفت خبر ده مرا از حال و شان ابوبکر رضی علی بن حسین رضی
 عنهما گفت از حال صدیق سوال میکنی آن شخص گفت تو صدیق میکنی ابوبکر را انکاه علی
 بن حسین رضی الله تعالی عنهما گفت گفتک امک قد سماه صدیق رسول الله صلی الله
 وسلم و مهاجرون و الانصار و من لم یسمه صدیقاً فلا صدق الله عز وجل قوله الذین
 و الاخره اذ یب و احب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما ما در نوبی فرزند شواد من
 صدیق نام او کرده ام بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع مهاجرون و انصار صدیق نام
 او کرده اند و هر کس که ابوبکر رضی را صدیق خواند نصیبین نجات دهد که خدا تعالی قول او
 در دنیا و آخرت برود و دست دارد ابوبکر و عمر را رضی الله تعالی عنهما و روایت
 کرد ایضا از عروه و او از عبد الله که گفت سوال کردم ابو جعفر محمد باقر را رضی از حلیه
 سیف فرمود لا بأس به قد علی ابوبکر بن الصدیق رضی الله تعالی عنه سیفه قال
 قلت و نقول الصدیق قال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل الصدیق
 فلا صدق الله قوله الذین و الاخره هیچ باکی نیست چرا که ابوبکر صدیق رضی
 خود را حلیه کرده بود را و بی گوید گفتیم که تو صدیق میکنی فرمود بی صدیق بی صدیق

صدیق و هر کس که صدیق گوید خدا تعالی قول او را تصدیق نخواهد نمود و در بنا و نه
در آخرت و همین حدیث ابن حوزی در کتاب صفوة الصفوة روایت کرده است
که دانسته از جای خود بر جسد و روی بقیده آورده فرمود نعم الصدیق نعم الصدیق نعم ^{الصدیق}
الی آخر حدیث و هم دار فطنی روایت کرده از جعفر صادق رضی که فرمود ما را جواسن
شفاعة علی شنبه الا وانا را جواسن شفاعة ابو بکر مثله و قد ولد له مرتین امید از شفاعة
علی رضی ندارم چیزی مگر آنکه مثل همان چیز از شفاعة ابو بکر رضی امید دارم و حال آنکه
ابو بکر رضی دو بار مر است و له ساخته است و البصار روایت کرده دار فطنی از زید بن علی رضی
که گفت با کسی که از شبنم رضی الیغسلی منها بر میگرداند اعلم و الله ان البراءة من
الشبنم البراءة من علی فقدم او تا فر بدان بخدا سوگند که برار شدن از شبنم
برار شدن از علی است رضی الیغسلی عنهم پس در برار شدن هر کدام از ایشان
تقدیم و تا فر کنی و بال آن بنو خواهد رسید یعنی بیان شبنم و علی رضی الیغسلی
عنهم در اعتقاد بحقیقت و محبت ایشان هیچ تفاوتی نیست جمیع ایشان را دوست
باید داشت و اگر از یکی از ایشان بری و برار شوی از همه ایشان بری شوی
پیش و پس و برین باب نیست و زید بن علی رضی امام و بزرگ بود در شهر صفو
سنه امدی و مشرب و مایه شهید شد و چون بر نه بر سر دار مدینه مدینه ماند بود
عکسوت آمد و پرده خود را بر عورت او کشید تا چشم مردم به آن نیفتد و باعث خفت
او آن بود که به داعیه خلافت بیرون آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند
آخر الامر شهید شد و بیان این در باب و هم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مردی
که در آن وقت بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که از شبنم بری شو تا ما

بنوبخت کنیم زید رض ازین معنی ابا و امتناع نموده قبول فرمود و جماعت شیعیه گفتند
اما نه فتنک یعنی ما ترا رفض و ترک می کنیم الگه امام زید فرمود اذ هو افانیم ^{افتنه}
بروید که شمارا فتنه آید و از ان این جماعه را ارفضه میگویند و شیعه او را زیدیه میگویند
و روایت کرد عاقله عمر بن شبیه که با امام زید گفتند که ابوبکر از فاطمه رض عنهما اختراع
فدک نمود و با و نداد امام زید گفت انه کان رجلاً و کان بکره ان یغیر شیئاً ترک رسول الله
صلی الله علیه و سلم فانه فاطمه رض فقال له ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطاه
فدک فقال حل لک بنه فشهد لها علی و ام امین رضی الله عنهما فقال لها فبرعل
و امراته تسخفها ثم قال زید و الله لو رجع الامر فها لی لقت بفضاء ابی بکر رض یعنی ابوبکر
رض شخصی مهربان رفیق الغلب بود و کرده میداشت که ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم
را از حایلی که بود بغیر نماید الگه فاطمه رض نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فدک را بمن داده است ابوبکر رض گفت آبا ترا شهادی درین باب است پس علی
و ام امین رضی الله عنهما کو ای دادند الگه ابوبکر رض گفت بشهادت مردی
و زنی مسخنی آن میشود باز زید رض گفت بخدا سوگند که اگر این امر بمن رجوع شد
بودی هر آینه حکم میکردم بطریق که ابوبکر رض حکم کرد و روایت کرد ابیضا عاقله عمر بن شبیه
از زید رض نیز گفت انطلقت الخوارج فبرئت من دون ابی بکر و عمر رضی الله عنهما
عنهما و لم یسطعوا ان یقولوا فیها شیئاً و انطلقتم انتم فظفرتم ابی و ثبتم فونی ذلك
فبرئتم منها فن یفی فوانه ما یفی اعدا برئتم منه خوارج رفتند و از کسی که بزر ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما بود بری شدند و استطاعت آن نداشتند که در حق این دو کس
چیزی بگویند و شما یعنی روافض رفسید و بالانبرجیدید که از ایشان و هر کس که

که باقی مانده بود بری و بزار شد بد بخدا سو کند که هیچ کس مانند او که شهادت بزار شد بد
 در روایت که حافظ مذکور دامن عساکر از سلم بن ابی حمزه که با محمد حنفیه رضی الله عنه
 که آبا ابوبکر رضی الله عنه از جمیع قوم بیشتر با سلام در آمد گفت لا کفر پس چه سبب نام او بلند
 و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ کس دیگر را ذکر نمی کنند بجز ابوبکر رضی الله عنه را گفت
 ۱ لانه کان افضلهم اسلاما حين اسلم حتى لم يزل يبرهه برهه برای آنکه اسلام او افضل بود از
 جمیع اصحاب از زمانی که با سلام در آمد تا وقتی که پیرو رد کار خود رسید و روایت
 کرد در فطنی از سلم بن ابی حمزه و ابن سلم اگر چه شیعیه بود لیکن نفع بود گفت
 از ابوجعفر باقر محمد بن علی و جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهما از حال شبنم ^{رضی الله عنه}
 عنها سوال کردم ایشان هر دو گفتند با سلم نو لهما و ابراسن عدد و اما فاتها کانا ^{ابن}
 هدی ای سلم بد و سنی و باری خود و فاکبر شبنم را و از دشمنان ایشان
 بری و بزار شو که ایشان هر دو امام و راه نایب حق بودند و روایت کرد در فطنی
 نیز از سلم که گفت داخل شدم بر ابوجعفر محمد باقر و در روایتی بر جعفر بن محمد باقر ^{رضی الله عنه}
 عنها الفاهه گفت که اللهم انی اذکک و ابا بکر و عمر واجبها اللهم ان کان فی نفسی غیر ذلک
 فلا تلتني شفاعته محمد صلی الله علیه و سلم يوم القيمة بار خدا با فر اگر نعم ابوبکر و عمر را ^{رضی الله عنه}
 عنها بنفرت و دوستی خود و دست میدارم ایشان را بار خدا با اگر در نفس
 من چیزی بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن نرسد در روز قیامت
 را و بی کوبه دانستم که بنا بر نصیحت و شفقت بمن این سخن فرمود و باعثی دیگر بود
 و نیز روایت کرد از همان راوی که گفت بر جعفر بن محمد رضی الله عنه داخل شدم در ^{مسجد}
 که مریم بود و فقال اللهم انی احب ابا بکر و عمر و اولاهما اللهم ان کان فی نفسی غیر ذلک

فلما تبتى شفاعته محمد صلى الله عليه وسلم ونيز روايت کرد دار فطنى از وي که گفت جعفر
 صادق رضى عنهما با من گفت با سالم السبب الرجل جده ابو بکر جدي لان تبتى شفاعته محمد صلى الله
 وسلم ان لم اكن اولاها و ابرا من عدوها اي سالم آيا مردم سب جده خود میکنند
 ابو بکر رضى عنهما سب شفاعت محمد صلى الله عليه وسلم بمن نزد اگر من ايشان را بشمارم
 و دوستي فرا ببرم و اگر از دشمن ايشان بري و بيزار باشم و البضا روايت
 کرد دار فطنى از جعفر صادق البضا رضى عنه که بالوکشند فلان زعم اين کرده که نو بيزاري
 جسته از ابو بکر و عمر رضى الله تعالى عنهما کلاه فرمود بري عدس فلان ابني لارجوا
 ان يفتني الله بفرابي من ابني بکر رضى الله تعالى عنه و قدم صنت فاصبت الى خالي عبد
 بن الفاسم بن محمد بن ابني بکر رضى الله تعالى عنهم يعني بيزار شو و خداي تعالی از فلان
 من اميد آن بي دارم که منفعتي بايم بواسطه فرابي ابو بکر رضى عنه و در دفتني که بيزار شدم
 و صبت کردم بويي خال خود عبدالرحمن بن فاسم بن محمد بن ابني بکر رضى الله تعالى
 عنهم يعني ادر اوصي ساختم و روايت کردند دار فطنى و حافظ عمر بن شبيب از کثير
 که گفت با ابو جعفر محمد باقر بن علي رضى الله تعالى عنهما گفتيم خبر ده مرا از آنکه ابو بکر و عمر رضى
 عنهما در حق شما چيزي ظلم کردند فرمود و منزل الغر فان علي عبده ليكون للعالمين
 نذرا ما ظلمنا من حقنا ما يزن جنة خرد لانه سو کند به آن کس که قرآن را نازل
 کرد ايند تا اهل عالم را بيم کنند باشد که ظلم نکردند ايشان با از حق ما چيزي
 که بوزن دانه خرد پوده باشد الكاهن گفتيم که خداي تعالی مرا فداي تو
 کند با ايشان تو لا کنيم و دوست دارم ايشان را فرمود نعم يا کثير فوالله اني
 الاخرة و جعل بصلتك غنى نفسه و يقول ما اصابك فبعني ثم قال بري الله و رسوله

و رسول من النبوة بن سجد و بیان فانی که با علینا اهل البیت علی ای کثیر نزل کن
و دوست دار ایشان باش و در دنیا و آخرت راوی گفت که ابو جعفر محمد باقر
رضی الله تعالی عنه دست بردن خود نم زد و گفت هر چیزی که بنویسد در
دستی ایشان بردن من باز نگفت بزار شود خدا تعالی و رسول خدا ای از پیغمبر
بن سجد و بیان که ایشان بزرگوارند که ~~اهل بنیم~~ اهل بنیم دروغ بستند و گفتند و روا
که دابضا دار فطی از سبطام صبره که گفت با ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه چه میگوئی در حق
ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما فرمود و الله انی لا نؤلهما و استغفر لهما و ما ادرکت
احدا من اهل بیی الا و هو یؤلهما بخدا سوگند که من ایشان را نصرت و محبت فرار کنم
و طلب آمرزیدن ایشان میکنم و هیچ کس ندیدم از اهل بیت مگر آنکه ایشان
را بدگسستی و اگر نه بود و ابضا رواست که دابضا دار فطی از شافعی و او از جعفر بن ابی
رضی گفت که دلینا ابو بکر خلیفه داریم و دلینا و احباب ما علینا و فی روایه فاما دلینا احدا
الناس مثله و فی روایه فارابنا فط و کان خیرا منه و الی و منصرف امر خود ساختیم
ابوبکر را حال کونی که بهترین خلیفه بود از برای ما و مهربان و مشفق تر از همه بود بر ما
و در یک روایه آنکه هیچ کس خلافت مثل او نکرد و در روایتی دیگر آنکه گفت هیچ
ندیدم هرگز که بهتر از او بوده باشد و رواست که دابضا از ابو جعفر باقر رضی
که با او گفتند که فلان نقل میکند از علی بن حسین رضی الله تعالی عنهما که گفت آیه
و نزلنا فی صد و ریم من غل و در شان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نازل شد
ابو جعفر باقر رضی الله تعالی عنهما گفت و الله انها لیفهم انزلت فبین انزلت الا فیهما بخدا سوگند که این
آیه در شان ایشان نازل شد و کسبت که در شان او نازل شود و غیر ایشان

باز از جعفر باقر من پرسیدند که این چه غل است یعنی چه کینه بود که خدا تعالی از
 سینه های ایشان بیرون کرد فرمود غل جاهلیت است ان بنی تمیم و عدی و بنی هاشم
 کان بینهم شتی نه جاهلیت فلما اسلم هؤلاء القوم نماز با خدا با بکر بن انصاری فعمل علی بن
 بره و بکدها خاصه ابی بکر رضی الله تعالی عنها فزلت الاله فیهم کینه جاهلیت است
 که در میان بنی تمیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزی از این کینه بود و چون
 این قبیده با سلام درآمدند بیکدیگر را دست میداشتند چنانچه یک دفعه ابو بکر
 رضی را در دگر گرفته بود و علی رضی دست خود را به آتش گرم میکرد و بوضع
 دج می نهاد پس این آیه در شان ایشان نازل شد و در روایتی دیگر
 از و آن است که از ابو جعفر پرسیدم از حال ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما گفت
 من شک فیها فقد شک فی السنه هر که شک در رب کند در ایشان تحقیق در
 رب و شک کرده است و بعد از ان این معنی را ذکر کرد که میان این قبایل خصمی
 بود و چون به اسلام درآمدند دست داشتند بیکدیگر را و مذايعی آن وقت
 و کینه از دلهای ایشان تریع فرمود حتی آنکه ابو بکر رضی دج میکرد داشت و علی رضی
 دست خود را گرم کرد و بوضع که در دست داشت مالید بعد از ان این آیه نازل شد
 و روایت کرد در فسطی ایضا از علی ابن ابی طالب رضی که فرمود هذه الاله نزلت
 فی البطون الثلاثة تم و عدی و بنی هاشم و قال منهم انا و ابو بکر و عمر و روایت کرد
 ایضا از ابو جعفر باقر که از سوال کردند که اهل بیت هیچ کس سب ابو بکر و عمر رضی
 عنهما کرده است فرمود معاذا الله بل بولونها و بسغفرون لها و برجون علیها بنیاه
 بخدا ازین حکایت که گفتی بلکه اهل بیت دوستی و باری و طلب آمرزشش

ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنہم منہو دند و میگفتند رحمت خدا بر ایشان باد و رایت
 کرد و در فطنی از ابو جعفر با فرد ابو جعفر از پدر خود امام زین العابدین علی ابن حسین ^{علیه السلام}
 عنہم رایت کرد و با جماعتی که در شان ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنہم بیاطل فرو
 رفته سخنان میگفتند گفت لا تجزوا بذا نعم اللهما جرون الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم
 يتبعون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون خبر و بعد
 به آنکه شما بدانید که آنکه جوت نمودند و بیرون کردند و شدند از سران ای ایشان که در ک
 داشتند و دور افتادند از مالهای خود و حال آنکه بطلبند بخشش از خداوند خود و خود
 حضرت او و باری میکنند و بن خدا بی رانفس و مال و نصرت نمایند پیغمبر او را آن
 کرده را ایشان اند بقل و فعل یعنی امام زین العابدین رضی به آن جماعت که در
 شان ابو بکر و عثمان رضی الله تعالی عنہم خود من بیاطل میگردد و گفت با من بگوئید که آن کس باشد
 این آیه در حق ایشان نازل شد شما بدانید فاولئك جماعت گفتند ما آن کس نیستیم
 و آیه در شان ما نیست باز فرمود انتم الذين بنوا الدار والايمان من قبلهم بحسب من
 باجر الهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و هو شرون علی انفسهم و لو کان بهم
 خصاصة لا آتیه شما بدانید آن کس بلکه جای گرفتند و برای جوت و در دار ایمان
 یعنی مدینه پیش از جوت مهاجران دوست میدارند کسی را که جوت کند به بار
 ایشان و او را جای دهند و باری کنند و بنایند و در دلهای خود صدق و حقیقتی
 و دغدغه از آنچه عطا داد شده اند و اخباری نمایند و مقدم می دارند مهاجران را بر
 نفسهای خود و یعنی از خود باز میگیرند و به مهاجران میدهند و اگر چه است ایشان را
 حاجت به آنچه انبار نمایند یعنی کوهی که موصوفند با این صفات مذکور و آیت و حق

نازل شده شما بعد قالوا لا قال اما انتم فقد برستم ان تكونوا في احد ديني الغرضين واما
 الشاهد انكم ستم من الدين قال الله عز وجل فهم ان جماعت كفتند ما اذین کرده بزرگ آید
 در شان ایشان سب سبیم الله زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهما علیهم
 فرمود انا شما بری شد بد از ان که یکی ازین دو فرقه باشید و من کو اهی میدهم
 که شما از ان فرقه نبسند که فدای خود جل در شان ایشان فرمود و الذین ^{عادل}
 من بعدم و ان کان که آمدند بعد از ما بر و انصار بعضی تابعان صحابه نار و ^{نار}
 یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان انا نکه کوبیدای پروردگار
 ما بامر ز او مر برادران ما را در دین آنا که پیشی گرفتند بر ما با بیان و لا تجعل فی
 قلوبنا غلا للذین آمنوا و منه در دلهای ما کینه حسدی و چنانچه به آن کس که با بیان
 آورده اند پیش ازین بعضی کینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دل ما من ربنا
 انک و وف رحیم ای پروردگار ما تو مهربان و دعای مستجاب کن بخشند ما را بر حمت
 خود در زمره سابقان داخل گردان منترجم کو بد پس نباشند هادت امام علی بن حسین
 رضی الله عنهما علیها انما نه که باطل خون در شان شصتین رضی الله عنهما علیها نموده
 سب ایشان بکنند و کینه کبار اصحاب رضی الله عنهما علیها من در دل داشته ایشان
 بگو و ظلم منسوب بسیار ازین سه فرقه که این سه آید در شان ایشان سب
 بعضی مهاجر و انصار و تابعان ایشان ایمان و طاعت نار و زینت کشتن ملل جمیع ^{مستجاب}
 چنانچه در تفسیر مضای و جامع البیان و غیر آن از تفاویر مذکور است خارج باشند و موید این
 قول سب آنچه افضل متافرن نفا و صفرین مولانا حسین کاشانی رح در تفسیر خود درین آیه
 نقل کرده که گفته اند هر که را در دل کینه یکی از اصحاب باشد از اهل این آیه نیست آنچه

و آنچه از صاحب الثوار روایت کرده که جن سبحانه و نفالی مومنان را بیه مرتبه فرود
 آورده مهاجودانصار و نابین که موصوف باشند بیکه دل و پاک طینت پس
 هر کس که برین صفت بود از افسام مومنان خارج افتد و اله اعلم و روایت کرد
 دار فطنی ابضا از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن حسن مثنی بن حسن
 برادر عبد الله بن حسن رضی الله تعالی عنهم که میگفت و اله قد مرقت علینا الرافضة کا
 مرقت احو و ربه علی رضی الله تعالی عنه بخدا سو کند که خروج نمودند بر ما و افضی بخت
 خروج کردند و ربه بر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و حوری منسوب
 بچو و رگه که دبیست و رکوفه و این طایفه از خوارج اند که بر علی ابن ابی طالب
 رمن خروج کردند و چون ابتدای خروج ایشان از آن ده بود بنا بر این آن عشا
 حرو ربه میگویند که از مقدمه شرح البخاری الشیخ بن حجر رحمه الله و روایت کرد دار فطنی
 ابضا از فضیل مرزوق که گفت از حسن بن حسن رضی الله تعالی عنهما شنیدم
 که با مردی از روافض گفت و الله لئن امكن الله منکم لقطعن ایدکم و ارجلکم من
 خلاف و لا نقبل منکم ثوبه بخدا سو کند که اگر ممکن سازد خدا نیکی ما را از شما یعنی
 اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آینه دستها و پاهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست
 راست و پای چپ و قبول نکنیم از شما ثوبه و روایت کرد دار فطنی ابضا از محمد بن
 که گفت کسی ذکر عثمان نزد حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم کرد ایشان گفتند
 هذا امیر المؤمنین ای علی انکم الان یخبرکم عنه اذا جاء علی قال الراوی ما ادري اسمهم
 بکهرون عثمان او سالوه عنه فقال عثمان من الذین اتقوا و آمنوا ثم الذین اتقوا و
 سنوا و الله یحب المحسنین این سن امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه غالباً خواهد

آمد و خبر خواهد داد و شمارا از عثمان درین اثنا علی رضی عنہا آمد راوی گوید ندانستم که
 خود بنفس نفس شنید که ذکر عثمان رخصت میکردند با آنکه از سوال کردند گفت گفتند
 از آن کس بیست که پیریز کردند از عمرات و ایام آوردند بخیم آن باز از آن
 کس بیست که ثابت و مستقر بودند بر تقوی و پیریز کاری خود و کارهای دیگر کردند
 و خدای دست میدارد و بنیکو کاران را و دار فطنی ابضا از محمد بن عاتب از طرفی کبزه
 روایت کرده که گفت نزد علی رضی عنہ رفتم و گفتم ای امیرالمومنین من اراده رفتم بجناب
 مجاز دارم و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگوید در قتل عثمان و در آن
 وقت علی رضی عنہا نگه کرده بود و گفت و گفت با ابن عاتب و الله انی لارجو
 ان اکون انا و هو کما قال الله و نزلنا ما فی صد و رحم من عل اخوانا عیسی بدر سبکه
 امید آن دارم که من و عثمان از جمله کس بیست باشیم که خدا تعالی از دلها بی حد
 و کینه و بغا برداشته و در پیش درآیند و در حال بی که برادران باشند بیکر را در
 مهربانی و دوستداری و مودت این معنی است آنچه در روایتی دیگر از وی رضی
 دارد شده که فرمود ای لارجو ان اکون انا و عثمان و طلحه و الزبیر منهم امید میدارم
 که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهم از آن کس بیست باشیم که خدا تعالی غل و
 حد از سینه ما بجا ایشان نزع کرده و در پیش درآیند و روایت کرده دار فطنی از سلم
 بن ابی جعد که گفت نشسته بودم نزد محمد بن حنفیه رضی و اهل مجلس ذکر عثمان میکردند
 گفتند محمد بن حنفیه بی کرد و گفت کواخته باز دار پدر بانی خود را از دست عثمان رضی
 باز از روز دیگر که بیست او رفتم ما را زباده از و زبیر منع و زجر کرد و گفت آبا نهی
 نکردم شمارا از دست این مرد و درین اثنا ابن عباس رضی الله تعالی عنهما

عنها نزد او نشسته بود با او گفت ای ابن عباس باد و داری که در روز جمل من از
دست راست علی مرتضی بودم و فواز دست چپ و در دست من رایت بود و انگاه
از جانب مرتبه استماع کلامی نمود و بنا بر این رسوای فرستاد که حضرت آن معلوم
نماید و رسول بدان موضع رفته باز پس آمد و خبر رسانید که ابن عباس دست رضی الله
عنه را از دست لعن میگذرانده علی رضی الله عنه دست مبارک خود را بلند برداشته
و دو دفعه یاسه دفعه بر روی خود مالید و گفت وانا لعن قتل عثمان رضی الله عنه
عنه لعنهم الله في السهل والجبل يعني من نزل لعن مبكم بغلان عثمان رضی الله عنه
برای آن باد و در هر مکان که باشند روای گفت بعد از آنکه ابن عباس رضی الله
عنه قول محمد بن حنفه رضی الله عنه نمود محمد بن حنفه بجانب مکه اهل مجلس بودند اقبال نموده
گفت فی و فی نه الکلمه بعد از در من درین مجلس از برای شما دو کواهد عدل است
یعنی در آنچه من و ابن عباس از علی مرتضی رضی الله عنه شنیدیم و دیدیم دو
شاهد عدل است از برای شما باید که متنبه شوید و محافظت خود کنید از طعن و ذم عثمان
رضی الله عنه بلکه فغان او را ملاست و طعن کنید چنانچه علی مرتضی کرم الله وجهه کرد و روایت
کرد و دار فطنی ایضا از مردان بن حکم که او گفت بنو دایم کس که منع کند زبانه زدن
عثمان از علی رضی الله عنه کس گفتند او را چیست شما را که سب میکنید علی را
گفت مردان نشان اینست نیست منقسم را کاری مگر با بن و ایضا دار فطنی روایت
کرد از حسین بن محمد بن حنفه رضی الله عنه که گفت یا اهل الکوفه انفقوا الفروجه
ولا تقولوا لابی بکر و عمر رضی الله عنه ما تب له باهل ان ابا بکر الصديق کان مع
رسول الله ﷺ و علیه وسلم في الغار ثمانية اشهر و ان لو اعز الله به الذین آجی اهل

نبش

ای اهل کوفه پرهیزد از آنچه خدا تعالی بر شما حرام گردانیده و مکتوب در حق ابوبکر و دیگر
منها چیزی که اهل آن نیستند بد رسیده ابوبکر صدیق با رسول الله صلی الله علیه و سلم
و ثمانه اشین بود در غار و بد رسیده عرض خدا تعالی و تبارک با و دین را غریز
غالب گردانید و روایت کرد البضا از جناب اسدی که گفت فومی از اهل کوفه و
جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله تعالی عنهم آمدند و از وی سوال کردند از
حال ابوبکر و عرض رضی الله تعالی عنها انکاه بجانب من طفت شد و گفت انظر الی اهل
بلادک بس لکن من ابی بکر و غیرهما عندی افضل من علی ملاحظ کن و به بین مردم بلاد
خود را که سوال میکنند مرا از حال ابوبکر و عرض رضی الله تعالی عنها و حال انکه ایشان نزد
من افضل اند از علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و البضا روایت کرد دار فطنی از عبد الله
بن حسن رضی الله تعالی عنها که گفت لا یقبل الله عز وجل فوزه عبد الله بن ابی بکر
و عمر و آنها لیرضان علی قلبی فادعوا الله لهما انقرب به الی الله عز وجل قبول نمیکند خدا تعالی
فوزه از بنده که بزرگاری جوید از ابی بکر و عرض رضی الله تعالی عنها بد رسیده ایشان بخاطر
من در می آیند پس دعا میکنم بخدا تعالی از جهت ایشان و تقرب بچویم بخدا
عز وجل باین دعا عینی زمانه که ایشان را در دل خود با دستهایم دعا می خبر
در حق ایشان میکنم و این دعا می خبر را سبب تقرب و نزدیکی خود می بینم و
مبازم و البضا روایت کرد از فضیل بن مرزونی که گفت از عمر بن علی بن حسین
رضی الله تعالی عنهم سوال کردم که آیا در میان شما اهل بیت امامی که اطاعت او فرض
بوده باشد که امر امامت را مخصوص با و دانند و هر کس او را امام زمان نداند
و او را شناسد که مبرور و بخت چاهلیت مرده است عینی این نوع امامی باین

باین صفات مذکوره آبا در میان اهل بیت بوده است و بالفعل است یا نه فرموده الله
 اذاک فتنا من قال هذا فهو کاذب بخدا سوگند که بنوده نیست در میان ما امامی باین
 صفت و هر کس که این مسکو بر او کاذب است الخاه من کفتم که ایشان یعنی شیعه
 و ردافض میگویند که این منزلت علی ابن ابی طالب رضی داشت چرا که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از برای او وصیت کرده بود باز حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما
 را این منزلت حاصل شد زیرا که علی مرتضی در حق او وصیت کرد و باز حسین بن علی
 رضی الله تعالی عنهما منتقل شد بنابر وصیت حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما باز
 بنابر وصیت حسین بن علی بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم انتقال یافت باز
 علی بن حسین و در حق محمد بن علی بن حسین محمد باقر که برادر محمد زکریا است وصیت نموده
 این مرتبه و منزلت او را حاصل شد الخاه عمر بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم
 گفت فوالله ما اوصی ابی بوجوب ان ینفقنا لهم الله لو ان رجلا اوصی فی ماله و ولده
 و ما یرک بعده و یلهم ما یند من الذین و الله ما یولاه الا ما کلین بنا یس بخدا سوگند که
 پدر من بدو وصیت نکرد و بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و منزلت
 که از او بماند وصیت کرد این وصیت از امور دین نیست هلاک شوند آن کرده بخدا
 که این کرده نیستند مگر متکلمان بما بعضی بظاهر دوستند لیکن بیاطن دشمن اند
 چرا که بواسطه غرض خود بر ما افزای گفتند و روایت کرد ایضا از عبد الجبار بعد از آن
 که گفت در وقتی که میخواستیم که از مدینه رحلت کنیم امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 عنه نزد ما آمد و فرمود انکم انت و الله من صالنی اهل بصرکم فاطلغوا منی من زعم ابی امام
 مغر عن الطاعة فاما منه بری و من زعم ابی ابراهیم ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما

فاما نه بری اگر خدا خواهد شما ~~شهر فرخ~~ ^{شهر فرخ} خواهد رسید پس از من این را باین
پیام برسانید که هر کس که زعم این کرده است که من از ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
بیزاری هستم من از ان زاعم بزارم و البصار و ابنت که دو از فطنی از عبد الجبار
که از جعفر صادق رضی الله تعالی عنه پرسیدند از حال ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما فرمود
ابراهم من ذکرهما الا بخبر بزارم از ان کس که ذکر ابنت کند مگر بخبر و نیکویی الهام
گفتند شاید که صد و این کلام از شما بسبیل نقبه بوده باشد فرمود انا اذا من
مشرکین و لا نالتنی شفاعه محمد صلی الله علیه و سلم اگر این قول بسبیل نقبه از من صادر
شود پس من درین وقت از شرکان بوده باشم و شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم من
نرسد و نیز از وی مروی است بر او است و از فطنی از عبد الجبار همدان که جعفر صادق رضی
گفت ان قبا من اهل الواق بزعمون انما تقع فی ابی بکر و ما والدی بدر سبکه
جستان از اهل کوفه زعم کرده اند که ما نمیت و عجب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
میکنیم و حال آنکه ابنتان والدین اند باین معنی که مادر امام جعفر من ام فروه بنت
فاسم نقبه بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسما بنت عبد الرحمن ابن ابی بکر است
رضی و ازین جهت است که گفت ابوبکر دو بار مرثیه ساخته است چنانچه که شد
و البصار و از فطنی از ابو جعفر محمد باقر من روایت کرد که گفت من لم یعرف فضل ابی بکر
بذکر فقه چهل سنه هر کس که فضائل ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما ندانست بخشن
آن کس جاهل است بسنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی از ائمه اهل بیت
بنوبت گفتند که ابو جعفر صادق است درین قول بخدا سو کند که ظاهر نشده است این
بدعت و جهالات از شیعه و در واقع مکر بواسطه چهل و نادر ابنتان است و

و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و در طبور بات لبند او بجعفر بن محمد از پدر روی علی
 بن حسین رضی الله تعالی عنهم مرویست که گفت شخصی با علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت که
 در دفنی که خطبه بخواند بگو **اللهم صل علی با اهلک** به خلفاء و الراشدین المهدیین ان **خلفاء**
 راشدین مهدیین کیسند **الله** اشک از چشمان مبارک او ریزد و بر پنجه فرمود **ما جیبی**
ابوبکر و عمر اما الهدی و شیخی الاسلام و رجلا فریض معتقدی **یها بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم**
من افتدی بهما عظم و من تبع آثارهما هی **المرأط المستقیم** و من شک بهما فهو من **خراب الله**
ایشان و دوست من اند **ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما** و امام مادی بودند که مردم
 را بمن دلاست کردند و در شیخ و معتقدی اسلام بودند از فریض بعد از رسول الله صلی الله علیه
 و سلم هر کس که افتد **ایشان** کرد و محفوظ ماند از عذاب و سالم شد از عذاب و
 هر کس که متابعت و پیروی ایشان کرد **ایمان** یافت **براه راست** و هر کس که
 دست بدامن ایشان زد و از لشکر خدای عز و علاست پس این سخنان اکابر اهل
 رضی عنهم بود که **احادیث و حفاظ معتقد علیه** و معرفت حدیث و تفسیر صحیح از تقسیم **سند**
 متصل از ایشان روایت کرده اند و با این حال چگونه جایز است که **را که متعک**
بجل اهل بیت شده اند و دعوی محبت ایشان کنند **آنکه بیرون روند از آنچه اهل بیت**
ان رفته اند و در آنچه صحبت کرده اند **بمعظم** و نو **ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما** و **عقاید**
صفت خلافت ایشان سخن اهل بیت رضی الله تعالی عنهم نشنوند بلکه خواهند که **چیز**
نشینند و **اهل بیت** که ایشان از ان بزار باشند و آن را **نیت** و **عبد خود**
 دانند **چنانچه زین العابدین علی ابن حسین رضی الله تعالی عنهما** فرمود **ایها الناس**
 الاسلام فالله ما یرج بنا حکم حتی صار علینا عارا و فی روایه حتی نعظمنا الی الناس ای

مردمان دوست دارند ما را مثل دوستی اسلام یعنی ابن نوع دوستی کنید با ما که خدا
 و رسول خدا به آن امر کرده اند و از حد شرع مگذرانند اسلام را پس بخدا سوگند که ابن
 دوستی با فراط شما بر نبه رسید که عیب و عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکه دوستی
 بجای رسا بنده که نفی و ذم ما کردید نزد مردم یعنی بسبب دادید با اهل بیت چیزی
 چنانکه ایشان از آن بری و عیب بودند و آن را نفی خود میداشتند چنانچه بیان
 بعضی از این اکاذیب که برائمه اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین بسند اند و نسبت داده
 گذشت در همین باب پس محقق کن زبان خود را از آن که کذب و بهتان
 بر ایشان بنوی و گوئی زیرا که کذب بر ایشان موجب خذلان و طرد از رحمت رحیم
 خواهد بود دعا خوانا الله من الکذاب باب سیوم و در بیان افضلیت ابو بکر
 رضی الله تعالی عنه بر سایرین است باز عمر باز عثمان باز علی رضی الله تعالی عنهم
 و در ذکر فضائل ابو بکر رضی الله عنه که مخصوصه وارد شده با عمر یا با خلفای ثلثه رضی الله عنهم
 یا با غیر ایشان و در آن چند فصل است فصل اول در ذکر افضلیت
 برین ترتیب و در تفسیر علی ابن ابی طالب با فضیلت شیخین رضی الله تعالی عنهم
 بر جمیع امت و بطحان آنچه شیعه و روافض زعم کرده اند که صد در این تفسیر از
 علی رضی الله عنه فخر و تقیه بوده است بدانکه اطباء و اجماع اکابر ملت و علمای است
 بر آن شده که افضل این است صدیق است و بعد از عمر رضی الله تعالی عنهما و قول
 علما در بانه مختلف است و اکثر علما که از ائمه امام شافعی و امام احمد حنبل و مشهور از
 مذاهب امام مالک است رضی الله تعالی عنهم بر آنند که بعد از شیخین عثمان افضل است
 باز علی رضی الله تعالی عنهم و علمای کوفه که از ائمه سنیان ثوری است جزم کرده اند

کرده اند تقصیل علی بر عثمان رضی الله عنهما و بعضی توقف کرده اند در تقصیل عثمان
 و علی رضی الله عنهما بر یکدیگر و روایتی از امام مالک است که در تقصیل ابن
 مرد و توقف کرده چنانچه جلالت کرده ابو عبد الله ماری از مدونه که سوال کردند از امام
 مالک رح که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل ناس کیست گفت ابو بکر و عمر رضی
 الله عنهما گفت آیا در بن شک نیست باز از وی پرسیدند که در باب علی و عثمان رضی
 الله عنهما چه میگوئی گفت از کسی که افتد اگر دم بآب نیندازد نمی میرد کسی را که تقصیل است
 بر یکدیگر دهد انهنی و بدانکه آنچه مالک رح گفت که در آن شب نیست مراد آن است
 که تقصیل ابو بکر با عمر رضی الله عنهما بر جمیع امت قطعی است و هیچ شک و در آن نیست
 بجز آنکه مذهب اشوی است و بیان آن خواهد آمد و اما توقف مالک رح در عثمان و علی رضی
 الله عنهما چنانچه فاضل عباسی از وفعل کرده آن است که رجوع از توقف کرده و تقصیل عثمان داد
 رضی الله تعالی عنه و قرطبی گفت ابن اصم است و الله تعالی و امام ابو بن مالک
 بنوقف شد و گفت در عثمان و علی رضی الله عنهما طنون متعارض است و این
 عبد البر نقل توقف کرده است از جماعتی از سلف از اهل سنت که از آنچه است مالک و
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین و ابن معین گوید هر کس که گوید ابو بکر و عمر و
 عثمان و علی رضی الله عنهما معنی هر کس که در ذکر خلفای اربعه با این طریق
 و ترتیب تلفظ نماید و بداند سبق فضل علی بر غیر ثلاثه رضی الله تعالی عنهم آن کس
 صاحب سنت است و هر کس که انصار بر عثمان کند و قتل علی رضی الله تعالی عنهما
 را نداند بلا شک مذموم است و آنچه بن عبد البر زعم کرده که حدیث انصار بر ثلاثه که ابو بکر
 و عمر و عثمان رضی الله عنهما بوده باشند مخالف قول اهل سنت است زیرا که علی رضی

افضل الناس بعد از خلفای ثلاثه آن زعم مرد و دست زبر که لازم نمی آید از سکوت
ابن در بن وقت از تفضیل علی رض عدم تفضیل او و اما حکایت ابو منصور بغدادی
آنکه اجماع بر افضلیت عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما شده آن مدخل است و اگر چه
و اگر چه بعضی حفاظ ابن معینی از و نقل کرده اند و بر آن ساکت شده اند چرا که قبل از بن
بیان خلاف علماء در بن باب گذشته پس اجماع صحیح نباشد باز ابو الحسن اشعری
که امام اهل سنت است مائل باین شده که تفضیل ابو بکر بر منبر برک بیکه بعد از دست قطعی و قاضی
ابو بکر باطلای نمی گفت او کرده و گفته که این تفضیل ظنی است و احتیاج را امام هر مبنی داشته
همین است و همین جزم کرده صاحب مفهم در شرح مسلم و موبد و مقوی او است قول
ابن عبد البر در استنباع آنکه عبد الرزاق از عمر نقل کرده است گفت اگر کسی بگوید
عمر افضل است از ابو بکر رض عنهما او را ملاست شدید میگنیم و همچنین اگر شخصی بگوید که
علی نزد من افضل است از ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهم او را ملاست بعنف نمی گنم
زمانه که ذکر فضل شیعین کند و ایشان را دوست دارد و به آنچه اهل آئند ایشان را
تثا کو بد و گفت این سخن را بوجع نقل کرده ام الفاء و نجب که در احسن این قول
و دوست داشت آنرا انشبی و سمر ملاحظه کرده است بعدم ملاست قائل این قول
که آنکه تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و موبد قول صاحب مفهم است ایضا آنچه خطا
از بعضی مشایخ خود حکایت کرده که گفت ابو بکر رض خیر است و علی رض افضل است
لیکن بعضی گفته اند که این قولی باطل است یعنی بواسطه آنکه سنی خیر است مگر افضلیت
زیر که اگر از خیرت ابو بکر رض خیرت از بعضی وجه میخواهی و از افضلیت علی رض
افضلیت از وجهی دیگر این عمل خلاف نیست و این امر خاص به ابو بکر و علی رضی

الله تعالى عنها ثبت بلکه در ابوبکر و ابوعبیده مثل ابن نجرمینه ان گفت باین طریق که امانی
 که در ابوعبیده است رخصه و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را به آن مخصوص ساخته است
 ابوبکر رخصه مخصوص مثل آن نیست پس ازین وجه مخصوص ابوعبیده رخصه خبر سب از ابوبکر
 رخصه و حاصل سخن آنکه در مفضل گاه هست که زیاده یافته میشود که در فاصل نیست
 پس اگر شیخ خطابی اراده این معنی کرده که ابوبکر رخصه افضل مطلق است از علی رخصه
 لیکن در علی رخصه زیاده است یافته میشود که در ابوبکر رخصه نیست این کلام او صحیح است
 و اگر اراده این معنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و بطلان است و اگر چه بعضی
 نصرت او کرده کلام صحیح او را موجه بوجهی ساخته که نفی نمیدهد بلکه آن وجه اصلا مفهوم
 نمیشود پس اگر کوئی آنچه قبل ازین مذکور ساختنی که اجماع بر افضلیت ابوبکر رخصه
 شده منافی قول ابن عبدالبر است که گفته است سلف اختلاف کرده اند و تفصیل
 ابوبکر و علی رضی الله تعالی عنهما و ایضا آنچه قبل ازین گفته است که از سلمان و ابوذر
 و مقداد و حباب و جابر و ابوسعید خدری و زید و زید بن ارقم رضی الله تعالی عنهم
 مرویست که علی رخصه اول کسی بود که باسلام درآمد و همین جماعت مذکور علی رخصه
 تفضیل میدهند بر غیر او گوئیم اما آنچه حکایت کرده اند سلف در تفضیل ابوبکر و علی رخصه
 اختلاف کرده اند آن چیزی غریب است که این عبدالبر نقل آن متوجه است و گمان
 که از روی حفظ و اطلاع بر احادیث از زیاده اند خلاف آن نقل کرده اند پس
 قول او معتمد علیه نیست و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه حکایت اجماع صحابه و
 تابعین بر تفضیل ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و تقدیم ایشان بر سایر صحابه و
 کثر از اکابر ائمه کرده اند و از جمله شافعی است رخصه اینچنانچه یعنی و غیر او از وی نقل

کرده اند و اختلاف نموده اند مکرر علی و عثمان رضی الله تعالی عنهما و بر تقدیریکه
 تنزل کنیم و گوئیم که او حفظ کرده است چیزی که بفراد حفظ نموده است پس ازین
 جواب مبدییم که آنچه از بجه اعراف ازین مخالفه نموده اند مکرر بواسطه آنکه مخالف تفضل
 ایشان بر غیر است و ذلیل است و این شد و ذلت فصولی و راجع میشود
 با آنکه ملاحظه این کرده که امر مخالف بعد از انقضاء اجاع حادث شد و بنا بر این
 در حکم طرح ورود است افتاد بی به آن نموده اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبدالبر
 آن است که اجاع مستقر شده است بتفضیل شخبین بر ختین رضی الله تعالی عنهما و آنچه
 سبب در طبقات کبری از بعضی متأخرین تفضل حسنین رضی الله تعالی عنهما نقل
 کرده است ازین جهت که بعضی رسول الله صلی الله علیه و سلم اند منافی با این اجاع
 بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین مذکور شد که در مفضل کاه است زیاده
 یافته میشود که در فاضل نیست با آنکه این تفضل بکثرت ثواب راجع میشود بلکه
 بپذیرش راجع میشود پس در ذات اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شریف است که در ذات شخبین رضی الله تعالی عنهما نیست لیکن شخبین رضی الله
 عنهما اکثر ثواب و اعظم نفع اند از برای اسلام و مسلمانان و همچنین ترس شخبین از خدا تعالی
 و نفوی ایشان از اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم زیاده است و از بفراد اولاد رسول
 صلی الله علیه و سلم بطریق اولی و اما حکایت ابن عبدالبر ثانی از آن جماعت مذکوره
 مثل سلمان و الوذر و مقداد و حباب و جابر و ابی سعید و زید بن ارقم رضی الله عنهم
 نفاضی این معنی نمی کند که ایشان فاضل شده اند با فضیلت علی بر ابوبکر رضی الله
 عنهما بر سبیل اطاعت بلکه باز جهت تقدم اسلام او است رضی الله تعالی عنه بنا بر قول

بر قول ایشان در تقدیم بانکه مراد ایشان تفضیل علی رضی بر باقی است سب
 غیر شصتین و عثمان رضی الله تعالی عنهم زیرا که دلایل صریحه صحیح فائیم سب ^{فصلت} برای
 خلفای ثلاثه بر علی رضی الله تعالی عنهم پس اگر کوئی مستند ایشان در اجماع
 بر این امر حجت کوئیم اجماع حجت سب بر همه کس و اگر چه مستند آنرا اندانند زیرا که
 خدا تعالی معصوم ساخته سب این است را از آنکه اجتماع بر ضلالتی کنند
 و برین معنی دلالت میکنند بلکه تصریح باین سب قول خدا تعالی و من تبعنی
 یثقی الرسول من بعد ما یبعثنی له الهدی و من تبع سبیل المومنین قوله ما قولی
 و فصله جهنم و ساءت مصیرا و هر کس که مخالفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کند بعد از آنکه ظاهر شد برده راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل
 و پیروی کند غیر از این راه را که مومنان برانند عیسای اعتقادی با علی غیر اعتقاد
 و عمل مومنان پیش کمر و باز که ایم او را در آن سرای با پنجه دوست میدارد
 درین سرای از اعتقاد و عمل کفو در دست و در آیم او را در دوزخ و بد باز
 کشی سب دوزخ منزجم کو بد موبد این قول سب آنچه صاحب کشف و تفسیر
 خود آورده سب که این آیه دلالت میکند بر آنکه اجماع حجت سب و مخالفت
 آن جایز نیست همچنانکه مخالفت کتاب و سنت جایز نیست زیرا که خدا سب
 جمع کرده سب میان پیروی غیر راه مومنان و میان مخالفت رسول
 صلی الله علیه و سلم و بعد شد بد بر آن منزب ساخته سب پس این هر
 این امر جایز نباشد و هر گاه که این هر دو امر جایز نیست و حوام سب
 پس پیروی مومنان واجب سب مثل وسیع متابعت رسول الله

علیه وسلم و در خبر بیهودی نیز آورده که این آیه دالست بر آنکه مخالفت اجماع
حرام است و محلل همین علت ساخته است که مذکور شد در قول صاحب کتاب
انتهی و آری علماء و اکابر امت اجماع کرده اند بر استحفاظی خلافت خلفای اربعه
رضی الله عنہم همین ترتیب لیکن ابن اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلایل آن سبوطا یعنی در باب اول بیان آن کردیم اگر
کونی چراغ افضل در میان ایشان همین ترتیب قطعی نبوده باشد البتة حتی
تردائی زیرا که اجماع شده است بر آن کوئیم اما میان عثمان و علی رضی
عنهما علی عنها واضح است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان
ابوبکر با عمر رضی الله عنہما نیز ایشان اگرچه اجماع بر آن شده است
لیکن درین که اجماع حجت قطعی است اختلاف است میان علماء و آنچه اکثر
بر آنند آن است که حجت قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و هیچ
دلیلی با او معارضه نمی کند اصلا و مخالف اجماع کافر است یا مبذول و کراه و اما
فرخ الدین رازی و آمدی بر آن اند که ظنی است مطلقا و آنچه حق است
درین باب تفصیل است باین طریق که کوئیم آنچه معتبرین اهل ملت
بر آن اتفاق کرده اند قطعی است و آنچه اختلاف در آن کرده اند مثل
اجماع سکون و اجماعی که مخالف آن نادرست ظنی است و حال آنکه معلوم شد
از توخیری که من کرده ام آنکه ابن اجماع را مخالفی نادرست و این مخالف
اگرچه معتد به نیست در اجماع بنا بر آن وجهی که در آن خلاف کرده اند در محل
خود لیکن مرتبه اجماع را فرود می آورد و از اجماعی که او را مخالفی نیست پس اجماع

پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعی است و بنا بر
دو مخالف آنچه غیر اشعری گفته که اجماع درین مقام ظنی است راجع است و لایق است با آنچه
ما فرمودیم که حق نزد اصولیین تفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قابل
انده به آنکه اجماع درین مقام قطعی مطلق است و موبد و مغوی قول به آنکه اجماع درین مقام
ظنی است آن است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم با فضیلت مذکور کرده اند بلکه
بجز و ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمه مفهوم میشود و سبب اجماع
باین ظن آنکه این مسئله اجتهادی است و در اجتهادات علم ظنی کافیت و درجه
مسند است این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی این چهار شخص را جهت خلافت
رسول خود واقف است و این مبین اختیار فرمود پس ظاهر آن است که منزه و شریف
بایشان نزد او عز و علا بحسب ترتیب ایشان در خلافت باشد و الباقی دارند
در فضیلت ابو بکر و غیر او مثل علی رضی الله تعالی عنهما نصوص متعارفه چنانچه در باب
فضائل بطآن خواهد آمد و این نصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این نصوص
خبر احاد است و خبر احاد مفید ظن است با آنکه این نصوص شعار من نیز هست و اختصاص
بکثر است اسباب ثواب موجب زیاده و نایب است که مستلزم افضلیت است بطریق قطع
و جزم میشود بلکه موجب زیاده و نایب است بطریق ظن میشود زیرا که ثواب تفضیل است
از جانب حق تعالی و او را میرسد که ثواب بمطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و اما آنچه
امامت و اگر چه قطعی است لیکن افاده قطع با فضیلت نمی کند بلکه ثابت افاده آن
ظن و چه این چنین نباشد و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول
با وجود فاضل لیکن ما سلف را بافته ایم که تفضیل ایشان به این ترتیب داده

حسن ظن مابلف حاکم است به آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیله نداشتند درین
 باب اجماع نمیکردند پس بر ما لازم است که متابعت و پیروی ایشان کنیم و بعضی
 آنچه حق است درین باب بخدا تعالی غایبیم و با و باز گردانیم و آمدنی گفت گاه است
 که اراده میکنند به فضل اختصاص یکی از دو شخص از دیگری با باصل فضیلتی که
 در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم و جاهل و با بر باد و فضیلت بواسطه علت
 مثلا و این معنی نیز در میان صحابه رضوان الله تعالی علیهم مطلق نیست زیرا که
 هیچ فضیلتی نیست که مخصوص یکی از ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است بیان
 مشارکت بجزا و در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است بیان اختصاص
 فضیلت و بکربان بجز و ایضا هیچ راهی بترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال
 دارد که فضیلت و احوال باشد از بسیاری از فضائل با بواسطه زیادتی غرض آن
 یک فضیلت است در نفس خود با بواسطه زیادتی کمیت آن و بر هر تقدیر جزم با فضیلت
 باین معنی نیست و ایضا ضعیف فضل آن فضل است که نزد خدا تعالی است و
 بغیر و بی هیچکس به آن اطلاع ندارد و ثنای بر ایشان وارد شده و متحقق نمیشود
 یافتن ضعیف این فضل نزد عدم دلیله قطعی از روی متن و سند مگر کذب را
 که زمان وحی و احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم با اصحاب رضی الله تعالی عنهم
 مشاهده کرده اند زیرا که فرأین و آله بر تفضل در آن زمان ظاهر بود بخلاف
 کاینکه مشاهده زمان حضرت صلی الله علیه و سلم نکرده اند کما فتن ضعیف آن
 نزد ایشان متحقق نیست بلی اخبار سبعه بار رسیده که موکد شده است نزد ما ظن
 بتفضیل باین ترتیب بواسطه افاده آن سمعیات صریحا یا استنباطا چنانچه خواهد

خواهد آمد در باب فضائل مسوطاً و موبد قول سب بن سب آنکه لازم نیست از اجماع
 بر احقیت بخلافت اجماع بر افضلیت زیرا که اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان
 احق بود بخلافت از علی رضی الله تعالی عنهما با آنکه خلاف کرده اند درین که کدام
 یک ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و این مقام بر بعضی که خالی از فطنت اند متلبس
 شده زعم این کرده که از اهل اصول هر کس که گفته است افضلیت ابو بکر رضی
 ثابت شده نه قطع قول آن کس دلالت میکند بر آن که خلافت او ایضا یقین
 ثابت شده باشد و حال آنکه چنین نیست که زعم آن بعضی است با آنکه آن جامع از
 اصولین بچنانکه تصریح کرده اند با آنکه افضلیت او قطعی است تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت
 او قطعی است پس درین هنگام چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد و میتوان
 بود که کوئی افضلیت ابو بکر رضی بدلیل قطعی ثابت شده حتی نزد غیر اشعری نیز ظاهر
 معتقد شعبه ورافضه زیرا که از علی رضی که نزد ایشان معصوم است جایز نیست
 وارد شده است آنکه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما افضل این است اند دینی
 گوید این حدیث از علی رضی بتواتر رسیده و را بام خلافت و فتی که در مملکت خود
 بر کسی خلافت بود و میان جمعی کثیر از اتباع خود باز اسباب صحیح را سبط نموده
 میگویند که راویان این حدیث از علی رضی هستند و کسری است و تعداد بعضی از آنها
 کرده گفت فقیه الله الرافضه ما اجهلهم انتهی کلامه و از جمله چیزهایی که تقویت و تأیید
 این حدیث میکند آن است که در بخاری از علی رضی روایت کرده که گفت خبر الناس
 بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردان بعد از رسول
 صلی الله علیه وسلم ابو بکر است باز عمر رضی الله تعالی عنهما باز مردی دیگر آنها را پس او

محمد بن حنفیه رضی گفت بعد از این دو کس بهترین ناس نو بی علی مرتضی فرمود و اما انان علی
 من مسلمین جز این نیست که من مردی از مسلمانانم و ذبی و غیر او این حدیث را از
 چند طریق و بکر صیح کرده اند از علی رضی باین لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است
 الا و انه بلغنی ان رجلا یفضلون علیها فمن وجدته فضلی علیها فهو مفضل علیها علی المفضلین
 الا و لو کنت تقدما فی ذلك لم اقبل الا و انی اکره العفوته قبل التقدم آگاه باشید
 که بمن رسیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا بر ابو بکر و عمر و هر کس که تفضیل
 مرا بر ایشان آن کس دروغ گو است بروی است از عفویت آنچه بر او فرار کنند
 و دروغ گو باین است باز به شخصی خطاب فرموده گفت آگاه باش که اگر پیش
 ازین دفته و بکر این امر از تو بفعل آمده بودی هر آینه موافقت می نمودم الا آنکه
 من مکروه میدارم که عفویت کنم کسی را پیش از تقدم صدور این امر یعنی اگر از
 کسی امری صادر نشود که حدی معین نداشته باشد در دفعه اول مکروه میدارم
 که تفریر کنم و الله اعلم بملوه و بصحت رسیده است از مالک از جعفر صادق
 از پدر او محمد بن علی الباقر آنکه علی رضی الله تعالی عنهم بر بالین عمر رضی الله عنه
 در وقتی که او را در مجلس حاضر ساخته بروی وی پوشیده بودند گفت ما اظلت
 الغراء و لا اظلت الغراء احد احب الی ان النبی الصبیحه من نه المیجی بر نداشت
 زمین و سایه بنیاد خفت آسمان هیچ کس را که دوست باشد بمن آنکه برسم
 بخدا تعالی بمثل نامه علی او ازین شخص که در ثوب بنوشیده شده مزجم
 گوید و بدین است حدیثی که در بخاری و مسلم و کور است که ابن ابی بلکة از ابن
 عباس رضی الله تعالی عنهما روايت کرده که گفت در وقتی که عمر را رضی الله

عنه بر سر پهناده بودند و مردم با و احاطه نموده دعا و ثنا و طلب مغفرت او میکردند
قبل از آنکه او را بردارند در بن اثنا شخصی دست بدوشش زد و از عجب
من چون طعنت شدم و بدم که علی سب من که بگو بد رحمت خدای با و بر تو ای
ما خلفت احد احب الی ان الفی الله مثل عله منک احدیث انہی و در روایتی صحیح
وارد شده که وقتی که عمر بن خطاب پوشیده شده بود علی رمن گفت صلی الله
و دعا کرد بروی رمن سفیان را و بی حدیث گفت که امام محمد باقر رمن کشفند
که آبا چنین نیست که صلوات بر غیر انبیا منہی عنه سب گفت این چنین شنیده ام و
برین کلام سخن فاضل وارد سب پس توجیه آن باین طریق سب که محتمل سب
که علی رمن فاضل بعدم کرامت باشد و بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل کرده باشد و روایت کرد ابو بکر الاجری از ابو جعفر
که گفت از علی رمن شنیدم که در بالای منبر کوفه یک گفت ان خبر نده الامه بعد
بنہا ابو بکر ثم خبریم عمر رضی الله تعالی عنہا و روایت کرد حافظ ابو ذر و
از طرق متواتر و در فطنی و غیر ایشان از ابو جعفر که گفت بر علی رمن داخل
شدم در خانه او و با او گفتیم یا خبر اناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال مہلک بالابا جعفر الا خبرک بخیر اناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر
و عمر و یک بالابا جعفر لا یجتمع جی و بعضی ابی بکر و عمر فی قلب مومن یعنی با علی رمن گفتیم
ای بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم انکاه علی رمن فرمود با و قار
و تائید باش ای ابو جعفر آبا خبر کنم ترا به بهترین ناس بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان بهترین ناس ابو بکر سب و عمر رضی الله تعالی عنہما رحمت با و بر تو ای ابو جعفر جمع

پی شود و دوسنی من بادشینی ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در دل هیچ مومن
 و بد آنکه اخبار به خبرت یحیی بن از سائر است وارد شده از علی رضی الله عنه و ابوبکر
 پس او محمد بن ابی جعفر من ابیضا و از طرق بسیار بحشینی که هر که متبع آن کند جزم
 میکند به آنکه این قول از علی رضی الله عنه صادر شده و روافض و امثال ایشان
 چون اخبار این خبر نمینویسند که بواسطه ظهور صدور این قول از در من بحشینی
 که منکر میشود و مکر جاهلی نادان یا مبهوت یا چیران میگویند که این قول از علی رضی الله عنه
 نقیبه صادر شده و قبل ازین گذشت و بعد ازین ایضا خواهد آمد که این قول از ایشان
 مخفی کذب و افراست و احسن قول درین مقام قول خدا تعالی است الا
 لعنة الله علی الھاذبین و روایت کرد و در فطنی آنکه ابو جعفر علی رضی الله عنه را افضل است
 میدانست و شنید که مردم مخالف او میگویند و ازین معنی بسیار محزون و پشیمان
 بود و بعد از آن علی رضی الله عنه دست او را گرفته بآن خود برد و گفت چه چیز ترا محزون
 ساخته است ابو جعفر گفت حزین من بواسطه این معنی است که مذکور شد الخاء
 علی رضی الله عنه فرمود الا اخبرک بخبر زده الامنه فخرنا ابو بکر ثم عمر بعد از آن ابو جعفر گفت با خدا بی
 خود عهد نمودم بعد از آنکه مشافهت از علی رضی الله عنه این حدیث شنیده بودم که این حدیث
 را پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان
 که میگویند که این حدیث از علی رضی الله عنه بسبیل نقیبه واقع شده است کذب و افراء
 بر خدا تعالی است و چگونه تویم این معنی کند کسی که صاحب او باین غرض و فهمی بود
 باشد و حال آنکه این قول از علی رضی الله عنه در خلوت صادر شده در ایام خلافت
 او رضی الله عنه و بر منبر کوفه نیز گفته و در وقتی که از حرب اهل بصره فارغ شده بود و در آمد

در آمد و قبل ازین بکوفه بنامده بود و آن وقت در کمال نقاد حکم و قوت امر خلافت
بود بعد از مدتی مدد از قوت ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بعضی از ائمه اهل بیت
بنوی بعد از آنکه ذکر نفعیه نزد ایشان نمودند گفتند چگونه نفعی و قوت این نصبه
میشود میتوان کرد که عفا یا اکثر اهل بیت بنوی را به آن فاسد ساختند بواسطه
آنکه ابن جاعه رفسه اظهار کمال محبت و تعظیم سادات اهل بیت مایل میشدند به تقلید
ایشان حتی آنکه بعضی از آنجا که با سادات و شرفا می گفتند و کم یا ب نرین چیزها
در دنیا شریف سنی است و بنا بر صد و در این افعال و افعال از ایشان مضرت
بسیار با اهل بیت بنو ت رسیده اولاد آخر انبیا و امام محمد باقر رضی الله عنه بگو باطل
ساخت این نصبه مشهوره را زمانه که از حال شنیدن از و رضی الله تعالی عنهما سوال کردند
و گفت ای انولاها من ایشان را محبت و باری خود و ذاکر فنام الکاه شخصی از حضار
مجلس گفت شیعه و روافض زعم کرده اند که مدح و تولا می شنیدند از شما بسبب نصبه
صادق میشود فرمود انما یخاف الاجواء و لا یخاف الاموات قل الله بیتم من عبده
که او که مردم از زندگان می ترسند نه از مردگان خدا می ترسند و حق بیتم است
بن عبد الملک چنین و چنین کند رواست کردند این حدیث را در فطنی و غیر او
پس نظر کن که چگونه این محبت واضح و مبین شد از بن امام اعظم ایشان که برتر بود
و فضل و جلالت او جمیع خلایق متفق اند بلکه او را من معصوم است با عفا و آن جامع
و قول او واجب الصدق است و مع ذلک او را نصیح کرد و سلطان ابن نصبه مشهوره و
استدلال نمود از برای ایشان که ترسیدن از شنیدن رضی الله تعالی عنهما بعد از
قوت ایشان و جی ندارد و زیرا که درین وقت ایشان را سطوی و غلبه نیست

و ثانیاً به عاقلی که بر شام کرد بین ساخت او قائم است بی ترسم به آنکه جای آن
است که بواسطه ثلث و ذره غلبه او بر سندان اموات که ثلث و سطویه ندارند
چگونه کسی نرسد و نغبه کند و زمانه که حال باقر رض چنین بوده باشد ظن توجه خواهد
بطرف رض که هیچ مناسبتی نبود میان او و باقر رض در قوت شجاعت و کثرت
مردم و اسباب و جاه و بزرگی و عدم خوف او از طاعت هیچ طاعت کننده
و با این بتواند رسیده از دی رض مع و ثنائی ششمین رضی الله تعالی عنهما
و آنکه ایشان بهترین این است اند و بر صحت که مالک از امام جعفر صادق از پدر
خود باقر از علی رضی الله تعالی عنهم روایت کرده بود که گفت پس تا مل کن و بیکه
علی رض را چه احتیاج بود به آنکه این حدیث بسبیل نغبه نسبت بر رض بگوید و باقر را
نیز چه احتیاج بود که بسبیل نغبه روایت این حدیث از برای پدر خود صادق علیه السلام
عنهما کند و صادق ایضا چه احتیاج داشت به اینکه از برای مالک بسبیل نغبه روایت
این حدیث کند و چگونه عقل بخوبی بر این معنی میتواند کرد که این نوع اسناد صحیح
را بگذارد و محل بر نغبه کنده بی دلیل صحیح و چه نیکی گفته اند بعضی منصفین شیعیان
عبدالرزاقی که گفت تفضل مبدا ششمین را تفضل علی رضی الله تعالی عنهما
را بر خود و اگر علی رض تفضل ایشان نداده بودی من نیز تفضل مبدا دوم و
همین گناه مرا کافیه است که دعوی محبت علی رض کنم و محال گفت قول او کنم و از جمله
آنچه تکذیب قول ایشان در دعوی نغبه میکند آن است که دار فطنی روایت کرده
که ابو سفیان بن حرب رض در وفقی که مردم به ابو بکر رض بیعت میکردند به آواز
بلند با علی رض گفت ای علی فردترین اصل بینی از فرشتگان و برین امر خلافت غایب

غالب شد بر شما بجز اسو کند که اگر خواهی پرس ز م مدینه را از سوار و پیاده نگاهداری
در جواب او گفت با عدو الاسلام و اهل فساد و کفر و اهل فساد و کفر و اهل فساد و کفر
عدو الاسلام و اهل فساد و کفر و اهل فساد و کفر و اهل فساد و کفر و اهل فساد و کفر
همیشه با اسلام و اهل اسلام دشمنی کردی و ازین دشمنی تو هیچ منفعت با اسلام و
اهل اسلام نرسید مگر ابوبکر را اهل این امر میدانم پس معلوم شد باین دلیل
آنچه ایشان زعم و افرا کردند که علی رضی الله عنه بکسر و کشتن و قتل و کشتن
میگویند صحتی پیدا شد هر آینه نقل میکردند و مشهور میشد از علی رضی الله عنه که با غنی
برکتان آن نیست بلکه دار فطنی و عجز و از طرق کثرت روایت کرده اند از علی رضی الله عنه
که گفت والذي فلق الحنظل وبر النملة لو عهد لي رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الجاهل
عليه ولو لم اجده الا ردائي ولم اترك ابن ابي في ذل بعد درجة واحدة من منزله صلى الله
عليه وسلم ولكنه صلى الله عليه وسلم راي موضعي وموضعه فقال له قم فصل بالناس من
فرضنا به لئلا ياتكم رعي ابيه عليه وسلم لدنيا بخداي که والله را شکفت از جنت پند
و ذی روح را آفرید سو کند که اگر از جانب رسول الله صلى الله عليه وسلم عهدی بود
در امر خلافت بمن شده بودی هر آینه غایت سعی و طاقت و تحصیل آن امر بمن
میدادشتم اگر چه بنافتمی الا ردائی که با من است و ابوبکر را بجای گذاشتم که یک نزد
بالای من رسول الله صلى الله عليه وسلم رود و لیکن رسول الله صلى الله عليه وسلم
جای مرا و جای ابوبکر را هر دو بدو داد و گفت بر خیز و با مردم نماز کن و مرا گذار
پس ما با و راضی شدیم از برای دنیا و دین خود و بنیامین رسول الله صلى الله عليه وسلم
راضی شد با و از برای دین ما و قبل ازین مزیدی از برای این مدعا در باب

دوم و در جواب پنجم از اجوبه خبر من گشت مولا و فعل مولا و غیر آن گذشت
به آن رجوع کن که بسیار مهم است و از جمله مفاسد و شک و بی وقایع عظیمه که لازم آید از
نسبت علی رض به تقیه آنکه علی رض بنا بر نظم ایشان ترسانک و مقهور و عاجز بوده
باشد اعاذه الله منه و حال آنکه خلبای که در ابام خلافت خود با اهل بی نبی کرد و مبارز
و شجاعی که بنفس نفیس خود در من بچندین هزار کس از ایشان نمود مشهور و معروف است
و هر که تصور صد و آن امور از علی رض کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان احمق
باور من نسبت میدهند زیرا که شوکت اهل بی در غایت قوت بود و بنوامته اعظم
قبایل فریشت بودند از روی کثرت و شوکت هم در ابام جاهلیت و هم در زمان اسلام
و ابوسفیان بن حرب قبل از آنکه باسلام در آمد سر دار لشکر کان بود و در جنگ احد
و اعداب و غیرها و قوم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که بنو نجیم و بنی عدی بوده باشد
از ضعیف ترین قبایل فریشت بود پس در جواب ابوسفیان از علی رضی الله عنهما
عظم بطرفی که گذشت و با کمال شوکت و عظمت و سکوت و رعنای او بخلافت شیخین علی و
عنه با کمال ضعف در آن وقت و مقاتله او در من با مخالفین در وقت خلافت
خود بنوامته که مذکور شد مجموع اینها دلائل واضحی قاطعه است بر آنکه او در من با حق همراه
بود و در شجاعت و در مرتبه اعلی بود و از کسی برسی و بی نبی نداشت که به تقیه محتاج
باشد و اگر وصیتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم بالو رض بودی آن وصیت
بجای خود میرساند اگر چه شمشیر کشیده بر او رض بودی شک و رب درین نکند
مگر کسی که اعتقاد در حق علی رض کند بخیر می که او ازین بری و بزار است و البتة لازم
می آید از نسبت این تقیه بشومیه بعد از من آنکه بر قول او کرم الله وجهه هرگز اعتقاد نباشد

نباشد زیرا که هر قول که از وی صادر شده احتمال آن دارد که در آن مخالفت
 حق کرده باشد بنا بر خوف و تقیه و این قول از جهت الاسلام ابو حامد محمد غزالی است
 و غیر غزالی دیگر گفته که بلکه قبیح تر و شنیع تر ازین لازم می آید از آنچه اثبات گفته اند
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نعبین امامست مگر از برای علی رضی و از آن منع شده
 بسبیل تقیه گفت که ابو بکر رضی را بگویند که با مردم نماز کند و بنا برین قول هر چیزی که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده است احتمال در آن راه می باید که بسبیل
 تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم بنیاده
 نفوذ بانه من هذا الاغفاد و ایضا مشهور و شایع است از علی رضی که پروای کسی نکرد
 چنانچه یهقی روایت کرد که سافعی را گفتند که مردم از علی رضی نمیکشند مگر از جهت آنکه
 او درین پروای کسی نمیکرد و از کسی اندیشه نمی نمود و گفت علی رضی
 زاهد بود و زاهد بنا و اهل دنیا التفات نمیکند و از آن بایگه میدارد و عالم بود
 عالم از هیچ کس اندیشه ندارد و شیع بود و شیع از کسی اندیشه ندارد و شریف بود
 و شرف از کسی نمی اندیشه پس اگر از علی مرتضی روح شمیم رضی الله تعالی عنهم بسبیل تقیه
 صادر شود آنچه دلائل و انقضای آن میکند لازم می آید که منعی نباشد و حال آنکه چنین است
 بلکه روح شمیم از رضی الله تعالی عنهم هم در خلوت و هم در جمیع ناس در و فنی که در غایت
 شوکت و عظمت و قوت بود و در بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت و ابو ذر و
 و دار فطنی از چند طریق اسناد روایت کرده اند که شنیع جمعی که سب شمیم رضی الله
 عنها میکردند که شت الخاه نزد علی رضی الله تعالی عنه آمد و گفت اگر این جامعه را کمان
 بنودی که تو پنهان مبداری آنچه اثبات اظهار آن می کنند از سب درین امر دلبر

بني توانستند که دعلي رهن گفتند: بانه رجهما الله وبر خاسته دست ابن شخص گرفت
وهمراه خود مسجد برده بالاي مبر رفت و لجه مبارک خود را سفند شده بود بدست گرفته
اشک از چشمان او مبر رفت و پاک میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه طبع خواند از آن
جمله این بود که فرمود ما بال اقوام بذكر و ن اخوي رسول الله صلى الله عليه وسلم و وزير
وصاحبه و سپهبدي قریش و ابوي مسلمين و انما ما بذكر و ن بری و عليه معاف صحبار
صلى الله عليه وسلم بالمد والوفاء و لهدية امر الله بامر الله و بهينان و بغضبان و باغبان
لا بری رسول الله صلى الله عليه وسلم که ايهما را يا و لا بکب که ايهما جالما بری من غمها في
امر الله بغض و هو غمها راض و المسلمون راضون فاما نجا و زان امرها و سيرتها را
رسول الله صلى الله عليه وسلم و امره في حبانة و بعد مائة فقبضا على ذلك رجهما الله فوالله
قلن لجهته و بر النمة لا يکيهما الا موسن فاضل و لا بغضها و بها لغها الا شفي مارق و جهاد فقه
و بغضها مردن جهت حال قومي چنده که به بدی با و میکنند و برادر رسول الله صلى الله
وسلم را و وزیرین و صاحبین او صلى الله عليه وسلم و و سپهبد و بزرگ قریش
و پدر مسلمانان و من از آنچه آن قوم میگویند بزرگوارم و بر آن مواخذت و عقاب خاتم
کرد این مصاحبت کردند با رسول الله صلى الله عليه وسلم بجد و وفاداری با او کردند
و در کار خدا بجای می و بد نموده امر دینی میکردند و حکم در امور و عذاب و عفا
مینمودند رسول الله صلى الله عليه وسلم را کسی دیگر مثل رای ایشان نمیداد
و مثل ایشان کسی را دست نمیدادست بواسطه جد ایشان و اطاعت امر خدا
از عالم رحلت فرمود در حالتی که از ایشان راضی بود و مسلمانان نیز از ایشان
راضی بودند و در امر و طریق خود نجا و زنگردند از رای و امر رسول الله صلى الله عليه وسلم

و سلم در حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعد از نماز و همین عنوان از
دینار گفتند خدا تعالی بر ایشان رحمت کند بخدائی که جویب را مستحق ساخت
از بهشت رو بایندن و نفوس را آفرید سو کند که دوست ندارد ایشان را مگر موافق
فاضل و دشمن ندارد و خلاف ایشان نکند مگر منافق شقی از طاعت خدا و رسول
او خارج و غافل و دوستی ایشان موجب قربت است و دشمنی ایشان
موجب خروج از طاعت باز ذکر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بکر رضی الله
صلوة و ذکر بیعت ابو بکر و ذکر استخلاف عمر رضی الله تعالی عنهما کرده بعد از آن
گفت الا ولا یبلغنی عن احد ان یغضها الا جلد نه جلد لغزبی الا که با شنید که بمن خبر
که یکی از شما ایشان را دشمن دارد مگر آنکه اجوابی حد بر و کنم مثل جدی که بر مفر
جاری میبازند و در روایتی دیگر آنکه آن شخص با علی رضی الله عنه گفت که این جائز
که از آنجمله عبد الله بن سباست بر سب شیخین رضی الله تعالی عنهما دلبری میکنند
مگر آنکه مدعی ایشان نیست که تو موافق ایشان بودی و این امر و عبد الله بن سبا
اول کسی بود که اظهار سب کرد و گفت ه علی رضی الله عنه فرمود معا و الله ان اضمر لها
ذلک لعن الله من اضمر لها الا الحسن و الحسین و سزای ذلک است و الله پناه بخدا
میگیرم از آنکه در خاطر من ندست و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدا بر
هر کسی با و که در خاطر او بغیر نیکی ایشان بوده باشد و خواهی و بد اگر خدا خواهد الهام
کسی نزد این سبا فرستاد و او را فریاد کرد و بجانب ما این فرمود که در هیچ
شهر نگذارند که ساکن شود و بعضی از آنجمله گفته اند که این ابن سبا یهودی بود که ظهار
اسلام کرد و بنزدیک طاغیته از رود افس بود که علی رضی الله عنه را بیرون کرد و قتل

ادعای الوهیت در حق او رضی کردند و ارفطی روایت کرد از چند طریقی اسناد
که بعد از رضی رسید که مردی به حبشین رضی را گفت ای عیسیٰ که او را حاضر
ساخته در حضور او تو بعضی بعیب این کردی که بد که اعتراف کند باین معنی
و او را عقاب فرماید آن مرد و انفس با جمعی کشته اعتراف نکرد و گفت با او گفت
و الذي بعث محمد اهل علیه وسلم بالحق ان لو سمعت منك الذي بلغني او الذي
نبئت عنك وثبت عليك بينة لا فعلن بك كذا وكذا انما ابي ان محمد صلى الله عليه وسلم
رايحين بقلن فرسناد که اگر دیگر بار بشنوم آنچه بمن رسیده است از تو و ثابت شود
بر تو بگو اوه هر آینه بنویسین و چنین خواهم کرد و چون آن معنی ظاهر شد پس
لا این بحال سادات و اهل بیت بنو آل است که درین امر تابع سلف و اکابر
خود باشند و احواض نمایند از کاذب و بی که روافض و غلات شیعه در خاطر ایشان
در می آورند و بگویند از غایت چهل و غناد و باید که حذر کنند از اعتقاد آنچه بایشان
الفا میکنند مثل اعتقاد کفر و حق کسی که ابو بکر را مفضل از علی رضی الله تعالی
افضل داند زیرا که غرض روافض و غلات شیعه از بن مسعود است که قرار
دهند که صحابه و تابعین و هر کس که بعد از ایشان است از ائمه دین و علمای شریعت
و عوام همه کافر اند و غیر ایشان کسی دیگر مؤمن نیست و این معنی نمود و بشود آنچه
فواعد شریعت از اهل منهدم شود و عمل نکند بکتابهای اهل سنت و به آنچه از رسول
صلی الله علیه وسلم وارد شده و از صحابه و اهل بیت روایت کرده اند زیرا که
راوی جمیع ائمه و اخبار و احادیث و نافع قرآن در هر عصری از عصر رسول صلی الله
علیه وسلم تا قیامت صحابه و تابعین و علمای دین اند و امثال روافض را روا

روایتی و در این بنوده که فروغ شریعت به آن به اند و نبات امرایان
 آنست که در خلال بعضی اسبند بسبیل ندرت یک رافضی یافته میشود و کلام در
 قبول آن نزدائمه اثر و نفاد سنت مود و نسبت پس هرگاه که طعن در صحابه و تابعین
 و علمای دین کنند طعن در قرآن و حدیث کرده اند و شریعت من اصله باطل
 کرد و امر انتقال با بدبخال بنوی که در زمان جاهلیت بود و چگونه عاقل را پس
 که اعتقاد کفر و سوء انظم از امت محمد صلی الله علیه و سلم کند با آنکه اقرار بشهادتین
 و قبول شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می کنند و هیچ چیزی که موجب تکفیر بوده
 باشد منتهی و سلم داشتیم که علی افضل سب از ابو بکر رضی الله تعالی عنهما نفس
 الامر لیکن یک بکه ابو بکر رضی را افضل میدانند بدلائل مقرره ایشان مجتهد اند و
 مجتهد بر تقدیری که خطا کند در اجتهاد او را یک اجر هست پس چگونه این جماعت
 حکم میکنند بکفر فائلمین با فضیلت ابو بکر رضی و حال آنکه کوفی باشد مگر با کفار
 امری جمع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد با ضرورت مثل صوم و صلوة
 زمانه که الکفار از روی عناد باشد و اما چیزی که محتاج بنظر و استدلال باشد
 با کفار آن کسی کافر نمیشود و آنچه اجماع بر آن شده باشد بر خلاف آن که در آن
 واقع شده است میان علما و نظر کن بر انحاء مامعاشراهل سنت و جماعت
 که غذای تبارک و تعالی پاک ساخته است ما را از روزا بل و جالات و عناد و نصب
 و غبار است که تکفیر فائلمین با فضیلت علی بر ابو بکر رضی الله تعالی عنهما نمیکنیم و اگر چه
 مخالف آن چیزی است که اجماع بر آن کرده ایم در عصری از زمان ما تا زمان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن وجهی که در اول باب گذشت بلکه از جانب

ابنان عذری که مانع از تکفیر است میگوئیم و از علمای امت کسی که ابنان را تکفیر میکند
 نه بواسطه افضلیت علی است بلکه بواسطه دیگر امور بقیه است که به آن منضم شده است
 پس مذرکن و بهر بنی از آنکه با جنتی اعتقاد بکوک یا کبی که قلب ایشان معلوم است
 از ایمان بنا بر تقلید جاهل گمراه و نامل کن و رانجه از علی رضی و اهل بیت او ثابت شده
 از تخریج بغض شیعین رضی الله تعالی عنهما اگر چه ابن جاهل حمل بر نفی باطله می کنند
 اما لا اقل عذر اهل سنت و جماعت است در آنکه متابعت علی رضی و اهل بیت کرده اند
 و در باب بغض شیعین رضی الله تعالی عنهما چنانکه ابنان شنی قلب کسی نکرده و اهل
 برضیه علی رضی نزارند که معلوم است ابنان شود که علی رضی مدح و ثنای شیعین را بسبیل
 تقیه میگوید بلکه فراین احوال و عظیم شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف احوال
 در راه خدا از طاعت هیچ طاعت کننده دلیل قاطع است بر آنکه تقیه نکرده و اهل
 مرتبه است که صد و این احوال از علی و اهل بیت او رضی الله تعالی عنهم را بشمار
 اهل سنت و جماعت دانند که مانع است از اعتقاد کفر و رحن ایشان سبی نیکند
 بهمان عظیم خانه سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو زرعه الوبالی العرابی
 از کسی که اعتقاد افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم برتر است خلافت
 کند لیکن محبت یکی از ایشان را بیشتر دارد آیا آثم و گناهکار میشود یا نه جواب
 آنکه محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی است اما محبت
 دینی لازم افضلیت است پس هر کس که افضل است محبت دینی ما با بیشتر است
 و هر گاه که اعتقاد کنیم با فضیلت یکی از ایشان و محبت غیر او را از محبت دین بیشتر
 داشته باشیم این منافض است بلی اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطه امر

بواسطه امر دینی سبب بوده باشد مثل فراخی و احسان و مانند آن در بین حکام متناهی
 نیست و منعی نیز نیست پس کسی که اعتراف کرد به آنکه افضل این است بعد از پیغمبر صلی الله
 وسلم ابو بکر است باز عمر باز عثمان باز علی رضی الله تعالی عنهم لیکن محبت علی را رضی الله
 عنه بیشتر دارد و از ابو بکر مثلاً اگر محبت مذکوره محبت دینی سبب این محبت معنی ندارد و زیرا که
 محبت دینی لازم انقباض است چنانچه قرار کرده ایم و این شخص ابو بکر رضی الله عنہ را افضل
 نمیدانند مگر بزبان و اما بدل علی رضی الله عنہ را افضل میدانند زیرا که محبت با و رضی الله
 عنه دارد و از ابو بکر رضی الله عنه و این جایز نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی باشد بواسطه
 آنکه از ذریعت علی رضی الله عنه است بواسطه غیر این از امور دنیوی و در هر دو صورت امتیازی
 نیست و جایز است فصل دوم در ذکر آنچه در فضائل ابو بکر رضی الله عنه
 آنها وارد شده از آیات و احادیث و اما آیات است اول قول خدا تعالی
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ فَاَمِنْ
 اعطى و انقی و صدق با حسنی فسنبره للبیری سو کند شب چون پوشد عالم را
 بظلمت خویش و سو کند بر و چون آشکارا شود بنزدال ظلمت شب و سو کند
 بقادری که بیافرید و صنف ذکر و انقی را بدرسبکه جزای شما در کردار ما هر آنکه
 پراکند است یعنی مختلف افتاده است بعضی را ثواب و کرامت و بعضی را عفو
 و ملامت فاما من اعطى و انقی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا بپردازد
 و پرهیز کرد از شرک و کبائر و صدق با حسنی فسنبره للبیری و تصدق نمود و کلمه نگوید که
 لا اله الا الله و محمد رسول الله سبب پس زود باشد که میبایستیم در دنیا و دیر برای
 طریقه نیکو بپیشی برای عمل صالح که برساند او را به بهتر و راحت در آخرت رواست کرد

ابن ابی حاتم از ابن مسعود که ابو بکر رضی الله تعالی عنهما بلال را از امیه بن خلف و ابی
بن خلف خرید به بردی و ده دقبة نقره و در راه خدا او را آزاد کرد و الله خدا را
و تعالی ابن آبه را نازل ساخت فوله ان سبکم لثنی یعنی سنی ابو بکر رضی الله
بن خلف و ابی بن خلف مختلف است و فرقی عظیم است میان سنی ابی بن آبه و
قول خدا تعالی است و سببها الاتقی الذی یؤتی مال بزرگ و مالا حد عند من نعمه بخیر
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و سوف برضی و در خواهد بود از انشس بر هر کار
یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنهما که مبدی مال خود میجوید بدان پاک و نیکو می مروست که وقتی که ابو بکر
رضی الله تعالی عنهما را از امیه بن خلف بخرد و آزاد کرد بواسطه آنکه بلال با سلام در آمده بود
و امیه او را عذاب شد به میکده که از دین برگردد کافران گفتند که بلال حقی دشت
در وقت ابو بکر رضی الله تعالی عنهما بنابرین او را خرید و آزاد کرد و حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان
کرده فرمود و مالا حد عند من نعمه بخیر بنو و هیچ کس را نزد ابو بکر رضی الله تعالی عنهما نمی که مکلف
کرده شود لیکن ابن کار که در برای طلب رضای پروردگار او که بر نرد و بزرگتر است
زود باشد که خوشنود کرد و و برسد بخواه که وعده داده شده است این جز
گفت اجماع بر آن شده است که ابن آبه نازل شد در شان ابو بکر رضی الله تعالی عنهما و در آن
نصریح است به آنکه ابو بکر رضی الله تعالی عنهما از سایر است و اتقی اگر کم است نزد خدا نیست
زیرا که فرمود ان اگر کم عند الله انفقکم و اگر کم نزد حق تعالی افضل است پس ثابت
که ابو بکر رضی الله تعالی عنهما از باقی است و ممکن نیست که حل این آیه بر علی رضی الله تعالی عنهما کنیم
چنانچه بعضی جمله بر آن رفته اند زیرا که قول خدا تعالی و مالا حد عند من نعمه بخیر مانع
از ان بواسطه آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم تربیت علی رضی الله تعالی عنهما کرده پس مراد را

مراد اوصی الله علیه وسلم نعمتی عظیم لازم همکافات بود بر علی رضی و هرگاه که حل
این آیه بر علی رضی نوان کرد شعبین است که حل بر ابو بکر رضی کنیم زیرا که اجماع شده است
بر آن که انقی بکی ازین دو کس است لا بفر و رواست که دندان ابی حاتم و طبرانی
که ابو بکر رضی هفت کس را آزاد کرد که جمیع ایشان را عذاب میکردند در راه خدا
بعد از آن این آیه و سپینها الانقی تا آخر سوره نازل شد آیت سه در قوله ان
الاشکروه فقد نقره الله و اخرجه الذین کفروا ثانیاً اثین اذ هامة الغار اذ بقول
لصاحبه لا تخون ان الله معا فانزل الله سکینه علیه و ابدیه بکنه و لم تجردوا اگر نصرت
و یاری ندهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم را عز و د باشد که خدای او یاری کند و مستقبل
و فرد نکند از او را چنانچه در ماضی فرو نکذاشت و یاری کرد او را خدا تعالی اذ اخرجه
الذین کفروا زمانه که قصد بیرون کردن او از مکه کردند کفار و خدای او را دستور
بیرون رفتن و اذ ثانیاً اثین اذ هامة الغار در حالتی که دوم و د بود و نصرت داد
و نیکه هر دو عیسی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی در غار ثور بودند و
ثور کوی است از جانب یمنی مکه که از مکه تا آن قدر کجاست زمانه راه است مروی است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم شب بخشنه عزه ریح الاول از مکه از خانه صدیق رضی
بر قافت و بی بیرون آمده به آن غار توجه نمود و شب در آن غار بود و منبر جم کو بد
و تفسیر بیضاوی چنین آورده که روز دیگر مشرکان بغض آن حضرت بیرون آمدند
پلی بد غار آوردند و خدا تعالی غار را از نظر ایشان پنهان ساخت که آنرا ندیدند
و بعضی میگویند که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی در غار رفتند
خدا تعالی دو کبوتر را فرستاد تا در اعلا بی غار بر ده کشیدند و کفار بسبب آن

حالات متعرض غار نشدند و گفت البصائر و بست که دفنی که کفار در رفوف غار بودند ابو بکر
بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نرسیده گفت اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاهد
دارد خواهد بود بکفاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما طلع با شبنم الله ثالثها چیست
که آن نوید و کس که خدای سپهرم ایشان سبب چنانچه ازین جبر میسر بود بفرست
اذا يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا الآية و دفنی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بار
خود را که ابو بکر سبب رض اند و مخور بدرسنی که خدای با ما است نگاه داشتنی از دشمنان
و نصرت فائز الله کینه پس خدا تعالی فرستاد من خود را که سبب سکون طلب
بر رسول با بر صاحب او و این قول الهیست زیرا که صدیق رض مضطرب بود بر حال
رسول الله صلی الله علیه و سلم و اید بکنو دلم نرو تا دغوت داد پیغمبر خود را بشکری که
ندید ایشان را عیسی ملائکه را فرستاد تا در غار نگاه داشتنی او کنند یا مراد
ملائکه منزله است در روز بدر و اتراب و باین تقدیر این جمله و اید بکنو و معطوف است
بر جمله فخره الله انهم و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب درین آیه
ابو بکر است رض و بنا بر این است که گفته اند هر کس که منکر صحبت ابو بکر رض باشد کافر
مترجم گوید این قول و تفسیر کشف بهین عبارت آورده که گفته اند هر کس که انکار
کند صحبت ابو بکر را بتحقق کافز است زیرا که انکار کلام الله کرده و مر با بی صحابه را این
حال نیست و هم در کشف آورده که مروی است که چون جبریل علیه السلام آمد و رسول
صلی الله علیه و سلم را امر کرد که بیرون رود رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
من یخرج معی با من که بیرون خواهد آمد جبریل گفت ابو بکر با تو بیرون خواهد آمد انهم و
که داین ایام عالم از این عباس رضی الله تعالی عنهما که ضمیر علیه در قول خدا انما

در قول خدا تعالی فانزل الله سكتة عليه راجع به ابو بكر است و من چنانچه در ترجمه بیان
آمده است ربط به آن شده و ضمیر فابده که راجع است بر رسول الله صلی الله علیه و سلم متعلق
با آن ندارد و زیرا که ضمیر در هر یک راجع میشود و پیغمبری که لایق و مناسب آن است که
لایق و مناسب آن است و جلالت علم و بزرگی ابن عباس رضی الله تعالی
عنها حاکم است به آنکه اگر درین باب نصی بنافه بودی حل این با این معنی نمیکرد
با آنکه مخالف ظاهر است متشوی شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکتة بر
رضی الله تعالی عنه گوید سه خواب اول که اول بار اوست ثانیاً انهن اذا
فی الغار اوست و چون سکتة شد زمین منزل بروی گشت مشکلمای عالم حل بروی
آیت چهارم قوله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به اولئك هم المنفون آنکه
آمد بسخن راست و آنکه تصدیق آن کرد و آن را راست شمرد این بر بزرگوار
اندر روایت کردند و باز و ابن عباس که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه تفسیر
این آیه فرموده که الذی جاء بالحق محمد است صلی الله علیه و سلم و الذی صدق به ابو بكر
رضی الله عنه گفت روایت از علی رضی الله عنه بلفظ باطن وارد شده است بدیهه فراه علی رضی
چنین بوده باشد و الله اعلم من ترجمه گوید احوال مفسرین و تفسیر این آیه بسیار است
بعضی گفته اند مراد از آینه جنس رسل است و مراد از تصدیق کننده جنس مومنان است
و بعضی گفته اند آینه جبرئیل است علیه السلام و تصدیق کننده پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
و گفته اند که آینه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تصدیق کننده صحابه اند رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و در بیان از مجامع نقل کرده است که صدق علی است رضی الله عنه لیکن آنچه
امام رازی رح در تفسیر کبیر آورده معنی روایت معنی است از بزرگوار و ابن عباس

چنانچه گفته که در قوله تعالى والذي جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه وسلم والذي
صدق به ابو بکر است رضى و این قول مرد است از علی ابن ابی طالب رضى و جمیع از
قول نایب آنکه مراد هر کسی است که انبان بعدی کرده است از انبیا و هر کسی که نصبی
کرده است از اتباع و انبیا و حجت فائزین باین قول اولی آنکه هم منتفون است که بلفظ
جمع واقع شده است و بعد از آنکه رسالت تمام میشود مگر چهار رکن مرسل و مرسل
و مرسل الیه و غرض از ارسال آن است که مرسل الیه قبول و نصبی آن کند پس اولی
که نصبی کرد ارسال با تمام میشود و گفت در مملکت ری شنیدم از بعضی عامین
که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکردند که فرمود وَقُولُوا ابَا بَكْرٍ فَانْهَ عَنْ تَحْمِيلِ النُّبُوَّةِ وَبَدَلْهُ
مراد از الذین صدق به خواه که بجم شخصی معین است و خواه که بجم هر کسی است که موصوف
باین صفت باشد بر هر تقدیر ابو بکر رضى در آن داخل است اما بر تقدیر اول دخول
او رضى در آن ظاهر است زیرا که این لفظ شامل اسبقی ناس است به نصبی و اجماع
بر آن شده است که اسبقی افضل با ابو بکر است با علی رضى الله تعالى عنهما و حمل این
لفظ بر ابو بکر رضى اولی است زیرا که علی رضى در وقت لغت صغیر بود و معلوم است
که اقدام ولد صغیری که در خانه بوده باشد بر نصبی فائده زیاده فوت و ثبوت
در اسلام نمیدهد اما ابو بکر رضى چون مردی کبیر المنصب بود بنا بر این اقدام او نصبی
موجب زیاده فوت و ثبوت در اسلام شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر رضى که
اولی است و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موصوف باین صفت است ابو بکر رضى برین
تقدیر نیز در آن داخل است انشائی است پس قوله تعالى وَلَمَّا خَفَ مَقَامَ رَبِّهِ جنان
و هر کسی را که نرسد او را نزد خدا انفعالی و بهشت است عینی کسی که از مقام

از مقام بزرگوار کسی که از پروردگار خود ببرد و در جنت است یک جنت عدن
و یک جنت نعيم با یک جنت خائف انسی راست و یک جنت خائف چنی راست زیرا که
خطاب بر دو فرقه است با آنکه چنی بواسطه خوف الهی است و دیگری بواسطه اجتناب
از منافی است با هر یک از شماراد و جنت است یکی بواسطه عقده و دیگری برای عمل
برای ثواب و جزا و دیگری بفضل یا چنی روحانی و دیگری جسمانی نقله الفاضلی
به تعبیر روايت کرد این ابی عالم از این شود ب که این آیه در شان ابو بکر
رضی نازل شده آیت ششم قوله تعالی و شاء و هم فی الامر و مت و رت کن ای
محمد با صاحب در امری که صلاحیت داشته باشد و از حق تعالی حکم جزم صادر
نشده باشد و روايت کرد عالم از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که این آیه
نازل شد در شان ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و معنی این است حدیثی که بعد از این
خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا تعالی ما را ساخت مرا به آنکه
مشورت کنم با ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما آیت هفتم قوله تعالی ان تنو باالی الله
فقد صفت قلوبکما و ان تطهرا علیه فان الله هو موبی و جبریل و صالح المومنین درین
آیه خطاب بجانب و حصه است رضی الله تعالی عنهما و بیان آن چنانچه در تفسیر کشف
و بیضاوی و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول اشهر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
در روز نوبت حضرت عائشه با حصه رضی الله تعالی عنهما بار به قطعه خلوت فرمود
و حصه بر آن مطلع شده اظهار طلال کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که را
بنی باین که ما را بر خود حرام کرد و انم گفت بی راضی اسیم انکاه رسول الله صلی الله
و سلم او را بر خود حرام ساخت و با حصه گفت که این سخن با کسی ننویسد و بگوید آنکه

با حفضه گفت که بعد از من خلافت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما خواهد بود اما انت با
این سخن کن و حفضه قبول این معنی نمود لیکن از اینجا که عادت و طبیعت زنان
چون رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب شد آن راز را با عایشه رضی الله عنها در میان
نهاد و مزده باور ساند و خدای تبارک و تعالی رسول الله را صلی الله علیه و سلم از این
معنی خبر داد بعد از آن با عایشه و حفضه خطاب فرمود که ان تنوبانی الله اگر توبه کنید
و باز گردیدید خدای تعالی در اظهار سر آن حضرت شما را بهتر باشد فقد صغرت قلوبکم
بس تحقیق که دلهای شما میل کرد از صواب که انتهای سر آن حضرت کرد بد و ان نظائر
فان الله هو سوبه و جبریل و صالح المومنین و اکرم بشت شود پیکری که او را صلی الله علیه
و سلم خوش بنا بد از حضرت و انتهای سر بد رسیده خدا تعالی بار مدد کار او
و جبریل که رئیس کرد و بان سب و صلی ی مومنان یعنی صحابه رضی الله تعالی عنهم
انتهی و مر و لب بردایت طریقه از ابن عباس و ابن عمر رضی الله تعالی عنهم
که مراد از صالح المومنین صدیق و فاروق سب رضی الله تعالی عنهما که با وجود آنکه بد آن
عایشه و حفضه بوده اند لیکن معاونت و باربری رسول الله صلی الله علیه و سلم بر عاتق
فرزندان خود اختیار کردند و ابنت زامن و زجر نمودند آیت مشتم هو الذی یصلی
علیکم و ملائکته یوحی الیکم من الظلمات الی النور و کان بالمومنین رجیما و است خدا را
که درود میدهد بر بعضی رحمت می کند بر شما و فرشتگان او درود میدهند بر بعضی طلب
آمرزش کنندگان شما می کنند یوحی الیکم من الظلمات الی النور و این جهت آنست که
بیرون آمدن شما از تاریکی کوز و عصبت بر دشمنی اجماع و اطاعت و مستقیم دارد
شمارا بر آن و کان بالمومنین رجیما و است خدا تعالی به اجماع او در مدد کان

مهربان که خود رحمت میکند و ملائک را آمرزشش میفرماید و ثابت کرد و عبد بن حمید از
جهاد که چون آمد ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آلہ الذین آمنوا صلوا علیہ وسلم و استجاب
نازل شد ابو بکر من گفت یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم نازل شد خست خدای بنابر شالی
بر تو چیزی میگویم که شریک ساحت ما را در آن الفاء هو الذی یصل علیکم الایة نازل شد
آیت رسم قوله تعالی و صلیا الان بوالدیه حسن حلتہ امه کرنا و وضعه کرنا
و حله و فصلا ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنه قال رب اوزعنی ان
اشکر نعمک النبی النعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضه و اصلح لی فی ذریعتی
انی بنت البک و انی من مسلمین اولئک الذین تقبل عنہم احسن ما عملوا و انما و عن
شیانہم فی اصحاب الجنة وعد العبد فی الذی کانوا ابو عدون و فرمودیم آدمی را پیر
و مادرش یکی کردن حلتہ امه کرنا و وضعه کرنا برداشتن سن آدمی را مادر او برنج و
سختی و بنها و سن او را بعینی براده سن او را بشغف و دشواری و حله و فصلا
ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنه و مدت حل او و زمان از
شهر باز کردن او سی ماه است تا و فنی که برسد آدمی بجمال فوت خود که سبی و
ساک است و برسد تا بجهل ساکی رسیده قال رب اوزعنی گفت ای پروردگار من
الهام ده مرا و تو فنی بخش ان اشکر نعمک النبی النعمت علی ما شکرک و ہم ان نعمی را
که بر من انعام کرده بگرم خود و حبشی نعمت اسلام و علی والدی و نعمی که پر پر و
مادر من داده سن که آن جوده سن و قدرت با نعمت دین و ان اعمل صالحا تر
و اصلح لی فی ذریعتی انی بنت و دیگر الهام ده که عمل کنم علی سئو ده که نوسندی آنرا
و خشود باشی از ان و جاری و رانج ساز صلاح را از برای من در فرزندان

بدرسنگه من باز گشتم بحضرت نواز آنچه رضای نود آن بنیت وانی من مسکین من از
 مخلصان و فرمان برداران تو ام اولنگ آن کرده که بامادر و پدر بگوئی کردند و شک
 نعت بجا آوردند ثقیل منهم حسن معلوا قبول کرده شود و از ایشان بگویند آنچه
 کرده اند و بنی و زمین سبائتم به اصحاب الجنة و در گذرانده شود و از کنایان ایشان
 در میان اهل بهشت وعد الصدق الذي كانوا يعدون وعده داده خدا تعالی
 وعده راست در قبول نیکی و نجات و از بدی آن وعده که در دنیا به آن وعده داده
 شدند عیسی به این آیه که فرمود وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآخرة
 روايت کرد این مع که از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که جمیع این آیه در شان
 ابوبکر من نازل شد و هر کس که نازل کند درین آیه می باید از عظیم منقبت ابوبکر من
 و منت بر و چیزی که نمی باید از برای کسی دیگر غیر او از صحابه رضی الله تعالی عنهم تترجم گوید
 و تفسیر بیفادی چنین آورده که قوله تعالی انعم علی و علی والدتی موبدان زودا
 که این آیه در شان ابوبکر من نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچ کس نبود
 که پدر و مادر او بشرف اسلام شرف شوند غیر ابوبکر من و این دلیل است در عتاب
 فوت بر آنکه آیه در شان ابوبکر من است و الله اعلم است و حم قوله تعالی و تر
 مانه صد و رحیم من غل خوانا علی سر متقابلین بیرون کردیم در دنیا با بیرون آوردیم
 و آخرت آنچه در سینه های ایشان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند
 خوانا در آیند در بهشت حال کونه که برادر باشند بیکدیگر را در مهربانی و دوستداری
 علی سر متقابلین برادران نشسته بر تختهای از زر مکمل بجوهر و در حالنی که رویها بر یکدیگر
 داشته باشند این آیه نازل شد در شان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما چنانچه

چنانچه قبل ازین روایت از علی بن حسین رضی الله تعالی عنهما کذشت آیت باز دهم
ولا یأثم الا بکون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم و باید که سو کند بخورند خداوند
فصل در دین و خداوندان فراخی و توانائی در مال بعضی این چنین مردم باید
که سو کند بخورند بر آنکه نفقه دهند خویش و ندان را و محتاجان و در ویشان را و بخور
کنند کان در راه خدای را و لبغوا و لبصفا و باید که در گذرند از جرایم ایشان
و روی بگردانند از انتقام از ایشان ان یغفر الله لکم آیت دوست
که پیامرزد خدا تعالی مرثما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد نسبت
بشما و الله غفور رحیم و خدای آمرزند هست با کمال قدرت بر انتقام مهران سن
بر اهل جرایم و اثم شما نیز مختل با خلاق و بی شود در بخاری و غیر آن مر و بست
از عایشه رض که این آیه نازل شد در شان ابو بکر رض زمانه که سو کند خورد
که اتفاق بر سطح بگذر بواسطه آنچه رمی عایشه رض از آن افکاشت به آیه که در شان
او نازل ساخت و چون این آیه نازل شد ابو بکر رض گفت بلی و الله ای پروردگار
ما دوست میداریم که پیامرزی ما را انکه بطریق اول اتفاق که بر سطح مبارک جاری
و سمر داشت و در یک روایت بخاری از عایشه رض نیز در حدیث طویل
که در فضیله ابرار کرده چنین است که گفت خدای بنارک و نعلی نازل کرد
آیه ان الذین جاءوا بالانک عصیه منکم ناده آیه جمیع این آیات و بر اداء من
و ابو بکر صدیق رض بر سطح بن اثاث بواسطه خویشی و فو اتفاق مبارک و چون نسبت
بعایشه رض گفت آنچه گفت صدیق رض سو کند یا ذکر و که هرگز بر سطح اتفاق نکند

انھا وحق سبحانه و تعالی آیه ولای بائیل اولو الفضل تنکیم و السغه نازل کرد و ایندو علی
 آیات سابقه را مذکور ساخته گفت که ابو بکر رضی گفت بی و الله دوست میدارم که
 پیامرزد خدای مرا انھا و انھا که پیش از ان بسطع میکرد باز با و رجوع فرمود و گفت
 والله که هرگز از و باز نخواهم گرفت علما ازین آیه اسند لال بر فضل ابو بکر رضی کرده
 چنانچه صاحب احقاف باین معنی اشارت کرده و حکیم سنائی درین باب
 فرمود نظم بود چندان که است و فضلش که اولو الفضل خوانند و الفضلش
 صورت و سیرش همه جان بود و زان چشم عوام پنهان بود و روز و شب
 ماه و سال در همه کارش ثابته انھن اذھما فی الغار تنبیه و السغه شد از حدیث ا
 من را به آنکه هر کس که عایشه رضی را بنام منسوب سازد کافرست و باین
 تصریح کرده اند ایما و غیر اینان زیرا که ازین نسبت تکذیب نص قرآن لازم
 می آید و مذهب قرآن با جماع مسلمانان کافرست و باین سبب است که علما جزم
 بکفر بسیاری از غلات روافض که ایشان این نسبت می کنند کرده اند عالم الله
 انی یوفون آیت دو از دهم قوله تعالی الا انصرفوا فقد نصره الله الایه و ترجمه
 این آیه در آیت سیم از آیات که مصنف نقل کرده بیان کردیم روایت کرد
 ابن عساکر از ابن عیینہ که گفت خدا تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را در
 رسول الله صلی الله علیه وسلم مگر ابو بکر رضی را آنها که او از معا بنه بیرون رفت
 الا انصرفوا تا آخر بر خواند و اما احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در فضائل
 ابو بکر صدیق بسیار و مشهورست و در فصل ثالث از باب اول چهارده
 حدیث از آنها مذکور شد و بنا بر آنکه احادیث مذکوره دلالت بر خلافت و نفع

رفعت شان و فضل جمعاً سبک د ازین جنت بنای تعداد احادیث فضائل
 بر آن نمود که گفتیم حدیث پانزدهم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر بن العاص که او
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که از مردمان دوست نرزد و نکبت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود عایشه را از همه کس دوست نرسم بدارم انگاه من گفتیم از مردمان
 دوست نرزد و نکبت فرمود ابوبکر عیسی پدر عایشه که صدیق رض بود و باشد باز
 گفتیم بعد از نکبت فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردان نمود و در روایتی دیگر
 آنکه عمر بن العاص رض گفت از اهل نوسال میکنم با رسول الله بلکه از اصحاب نوسال
 میکنم حدیث ششم روایت کرد بخاری و صحیح خود از ابن عمر رضی الله عنهما
 عنها که گفت در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچکس را از اصحاب برابر ابوبکر
 رض نبود انستم باز عمر بن عثمان رضی الله عنهما و دیگر تفصیل بیان باید اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم میکردیم مترجم گوید قول صواب درین حدیث آنست
 که بعضی از علما گفته اند که مراد ابن عمر رضی الله عنهما از اصحاب آنکه درین حدیث مذکور
 ساخته مشایخ اصحاب است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در امور بی که حادث
 میشد بابت آن مشورت میفرمود و علی رض و در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و پس شایسته و نه آنکه مراد او عدم فضیلت علی ابن ابی طالب است رض زیرا که
 انگاه فضیلت او رض نمیکند مگر جاهلی با معاندی و الله اعلم و در روایتی دیگر که بخاری
 نیز اخراج کرده آنست که گفت تخمیر میکردیم میان ناس در زمان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم عیسی میکنیم که که ام بک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر میدانستیم باز عمر بن عثمان
 رضی الله عنهما و در روایتی که ابوداؤد و اخراج کرده آنست که ما میکنیم در زمان آنکه

رسول الله صلى الله عليه وسلم در جوة بود که افضل است بعد از رسول الله صلى الله عليه
وسلم ابو بکر است باز عثمان رضي الله تعالى عنهم و طبرانی زیاده کرده آنکه ابن خضر
بر رسول الله صلى الله عليه وسلم رسد و الفارابی معینی فرمود و بخاری ایضا از محمد بن
الحنفیه روایت کرده که گفت پدر خود علی رضی را گفتیم که کدام یک از مردمان بهتر است
بعد از رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو بکر گفتیم بعد از او کبیت گفت عمر رضي الله
عنها و از نرس آنکه مباد عثمان را بگویم من گفتیم بعد از عمر نو بهترین مردمان ما فرمود ما آنا
الا رجل واحد من السکین نیستیم من که مردی از مسلمانان و روایت کرد ابن عساکر
از ابن عمر رضي الله تعالى عنهما که گفت ما تفضیل مبادیم ابو بکر و عمر و عثمان و علی را
عنه و حال آنکه رسول الله صلى الله عليه وسلم در میان ما بود و روایت کرد ایضا از
ابو هریره رضی که گفت ما کرده اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بسیار بودیم
میگفتیم افضل این است بعد از پیغمبر صلى الله عليه وسلم ابو بکر است باز عثمان
باز سکت می شدیم و روایت کرد نرندی از جابر که عمر با ابو بکر رضي الله تعالى عنهما
گفت با خبر اناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم الفاه ابو بکر رضی گفت نوبه
سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم که گفت
ما طلعت الشمس علی خیر من عمر اثناب طلوع نکرد بر کسی بهتر از عمر و قبل از بن مکر
شد آنکه بنوانر رسیده از علی مرتضی که گفت بهترین این است بعد از پیغمبر صلى الله
عليه وسلم ابو بکر است و عمر و آنکه گفت تفضیل ندهد هیچ کس مرا بر ابو بکر و عمر که
آنکه او را حدافرا بنم و اخراج ابن حدیث ابن عساکر کرده و روایت کردند
نرندی و حاکم از عمر که گفت ابو بکر رضي الله تعالى عنهما سید ما و بهترین ما و دو سیزده

و دو ستر بنی ماست بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و روایت کرد ابن عباس که عمر
 رضی الله عنه بر آمده گفت آگاه باشید بر سببکه افضل این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 ابو بکر است رضی الله عنه و هر کس که غیر این گوید آنکس افزا کرده بر وی است از حد آنچه
 بر اقرآن کنندگان است حدیث مقدم روایت کرد عبد بن حمده در سند خود ابو
 نعیم و غیر این از چند طریق اسناد از ابو در واکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود ما طلعت الشمس ولا غابت علی احد افضل من ابو بکر الا ان یكون بنی و بنی
لفظ ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر طلیح و غروب
 نکرد آفتاب بر هیچ کس که افضل از ابو بکر باشد مگر آنکه آکس پیغمبری باشد و
 در لفظی دیگر آنست که طلیح نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغمبران و رسولان
 افضل از ابو بکر رضی الله عنه و البضاوار شده از حدیث جابر و لفظ آن ابن است ما طلعت
 الشمس علی احدکم افضل منه و این حدیث بطریقی دیگر از روایت کرده اند از چند وجه دیگر
 دارد که حکم بر محبت حسن آن میکند و این کثیرا شارب بر حکم محبت آن کرده است حدیث
 روایت کرد و طریقی از اسحق بن زرار که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان روح القدس
 جویبار اخیره ان خبر ائمتک بعدک ابو بکر بر سببکه روح القدس جبرئیل باشد خبر داد
 مرا که بهترین امت تو بعد از ابو بکر است رضی الله عنه حدیث نوزدهم روایت کرد نزد طریقی و این
 عدی از سلمه بن الاکوع که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر خیر الناس الا
 بکون بنی حدیث بیستم روایت کرد عبد الله بن احمد در زواید و اسناد از ابن عباس رضی الله عنه
 عنهما آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر صاحبی و موسی بنی الفارسد و اهل خوخه
 مسجد غیر خوخه ابی بکر ابو بکر صاحب و اینست سنت در غار جمیع در غار کعبه و باقی که

راه مسجد دارد و سد و سازید و به بندید و در بی که از جانب ابو بکر است ^{رضی الله}
 عنه حدیث است و یکم روایت کرد و دومی از عایشه ^{رضی الله} عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ابو بکر منی و انما منه و ابو بکر اخي في الدنيا و الآخرة ابو بکر از من است و من از وجم و ابو بکر برادر
 من است و در دنیا و آخرت حدیث است دوم روایت کرده اند ابو داود و دو عالم از ابو بکر
^{رضی الله} عن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت انما جبریل فاخذ بيدي فارانيه باب الجنة الذي
 تدخل منه امي فقال ابو بکر و دوت انی کنت معک حتی انظر اليه فقال انما کنت بابا بکر اول
 من يدخل الجنة من امي جبریل آمد و دست مرا گرفت و در بی که است من از ان در به
 میروند من منزه الله ابو بکر ^{رضی الله} عن گفت دوست داشتم که در ملازمت تو بودم و می نا آن
 در را میدیدم بعد از ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بدرستی که تو ای ابو بکر
 اول کسی خواهی بود که در بهشت در آید از است من حدیث است سی و سه روایت کرد
 طبرانی از سمره که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت ان ابا بکر یولی الروا و ان رواه الصالحه فله
 من النبوة بدرستی که ابو بکر ^{رضی الله} عن تاویل و تفسیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب
 از نبوت یعنی نصیب او است از ان نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم که با و
 میرسد بواسطه صدق و تخلص او از سایر مخلوقات دنیا و احوال و از ان وقت که از نفس
 و اهل خود ^{رضی الله} عنی انی حدیث است و چهارم روایت کرد و دومی از سمره
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود امرت ان اولی الروا با بکر ما مورثم به آنکه
 ابو بکر را و الی امر روا کرد و انهم عینی بواسطه مهارت که در امر تفسیر و تاویل روا دارد
 حدیث است و پنجم روایت کردند احمد و بخاری از ابن عباس ^{رضی الله} عن
 عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لم یس فی الناس احد اتق علی نفسه و مالک

من ابی بکر بن ابی فیاض و لو کنت محمد اخلد لا تمذت ابابکر خلیلا و لیکن علی السلام
افضل سد و اعنی کل خوفه فی هذا المسمی بغير خوفه ابی بکر نزد این حدیث و در باب
اول در بیان احادیث و اله بر خلافت گذشت و ذکر ارمضف بخل که بود ابطه
تعداد را وی بوده باشد و الله اعلم حدیث سبت و ششم روایت کرد و در حدیثی
از عائشه رض که پی صلی الله علیه وسلم با ابو بکر رض گفت انت عین من اننا رقا
آزادی از آتش عیبی بواسطه کثرت اعمال صالحه خدا پیوسته ای ترا آزاد ساخته است
از آتش و در حدیث سبت و هفتم مروی است از ابن عمر رضی الله عنهما
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر رض را گفت انت صاحبی علی الهومن و صاحبی
فی الغار نوم صاحب و هم نشین من خوابی بود بر جومن و مصاحب من بودی
در غار عیبی در غار ثور و فیکه که از بکه بیرون آمدند چنانچه گذشت در ترجمه
ثانی اثبتن از همان لغار در حدیث سبت و ششم روایت کرد ابو بعلی و مرسل خود
و ابن سعد و حاکم صحیح کرد آنرا از عائشه رض که گفت بد رسیده من در خانه
خود بودم روزی و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او در فضای در خانه
بودند و ستری میان من و ایشان بود و درین اثنا ابو بکر رض آمد و گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود من سره ان بنظر الی عین من اننا رقا بنظر الی ابی بکر کسی
خوشحال میبازد او را آنکه نظر کند بسوی آزادی از آتش و وزخ باینکه نظر کند به ابو بکر
رض و اسم ابو بکر آنچه از جانب پدرش مسمی به آن شده عبدالله است بنا بر آنچه
رسول الله صلی الله علیه وسلم او را عین خواند اسم عین بسبب تعجب بروی او
که حدیث سبت و نهم روایت کرد حاکم از عائشه رض که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر

گفت با ابوبکر انت عقیق الله من النار نو آرد که دوه خدای از انفس دوزخ در
 که بد از این روز که رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود ابو بکر رضی را
 عقیق می نامند حدیث سی ام روایت کردند بر از وطبرانی بسندی جید از عبد الله بن
 الزبیر رضی الله تعالی عنهما که گفت اسم ابو بکر رضی الله عنه بود الفاء بی صلی الله علیه وسلم
 مراد را گفت انت عقیق الله من النار و از آن روز او را عقیق میگویند غنیبه مستفاد شود
 از این احادیث آنچه اصح است نزد علماء که اسم ابو بکر رضی الله عنه و لقب او عقیق
 و الله اعلم حدیث بیستم روایت کرد حاکم بسندی جید که مشرکان که نزد ابو بکر رضی آمدند
 و گفتند که صاحب تو عیسی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگویند که درین شب مرا بهیبت
 پیغمبر بر دند ابو بکر رضی گفت آبا میگویند این را گفتند بی میگویند ابو بکر رضی گفت تحقیق
 راست میگویند و من تصدیق او میکنم در چیزی که بعد آن زیاده ازین است عیسی در
 که صبح شام از آن خبر میدهند تصدیق او میکنم با آنکه از فضل و ورست از رفتن تصدیق
 در یک شب پس تصدیق آن بطریق اولی است راوی که بد ازین جهت ابو بکر رضی را
 صدیق میگویند و این حدیث وارد شده ابضا از طریق انس و ابو هریره و امام
 رضی الله تعالی عنهم از انس و ابو هریره ابن مساکر روایت کرده و از امام طبرانی
 حدیث سر و دوم روایت کرد سعید بن منصور در سنن خود از ابی وهب موی
 ابو هریره که گفت و فنی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت و موضع
 ذی طوی رسید گفت ای جبریل قوم من تصدیق من خواهند کرد جبریل علیه السلام
 گفت ابو بکر رضی تصدیق تو خواهد کرد و او تصدیق سن و طبرانی در اوسط این حدیث
 را وصل کرده از ابی وهب از ابو هریره رضی و روایت کرد حاکم از ترمذی بن سیر که

که گفت علی رضی الله عنہم ای امیر المؤمنین خبر ده ما را از ابو بکر الصمد علی رضی الله عنہ فرمود
 و ذلك امر اسماة بنت ابی بکر الصمد بن علی بن محمد بن خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم
 رضیه له بنیة فرضیه له بنیة این مردی است که خدای تبارک و تعالی نام او صد
 کرده برسان محمد زبیر که او خلیفه رسول الله است صلی الله علیه وسلم خشود شد
 با و عینی رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو بکر خشود شد از برای دین مابینی
 او را امر فرمود که در صلوة امامت قوم کند پس خشود شدیم با و از جهت دنیا
 خود عینی در امر خلافت با و راضی شدیم اسناد این حدیث جدید است و تحت
 رسیده از علیم بن سعد که گفت شنیدم از علی رضی الله عنہ که سو کند یا ذکر و تسمیه ابو بکر
 بعدین از آسمان نازل شد حدیث سی و بیستم روایت کرد حکم از انس
 که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین اجمعین و صاحب
 بس افضل من ابی بکر صحابه یغفران و مرسلان بس بی جعاده صاحب بس عینی بحکم
 افضل از ابو بکر رضی الله عنہ نیست حدیث بیست و چهارم روایت کرد و فرمودی از ابو بکر
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لا احد عندنا به الا وقد کافینا ما خلا ابابکر فان له عندنا
 بکافیة من البیمة و ما نفعتی مال احد قط و ما نفعتی مال ابو بکر و لو کنت من هذا خلق لا
 ابابکر خلیلا الا و ان صاحبکم خلیل الله هیچ کس را نزد ما نفعتی و عطائی نمود مگر آنکه جزای
 آن دادیم و ندادی حاصل شد مگر ابو بکر رضی الله عنہ که او را نزد ما عطائی
 و نفعتی است که خدای تبارک و تعالی جزای مکافات آن در روز قیامت با و عطا خواهد
 فرمود و منفعت از مال هیچ کس هرگز ندهم این قدر که منفعت از مال ابو بکر من پسند
 و اگر خلیلا عینی و کسبی فرا سپردیم که مرا احتیاج با و بوده باشد بغیر پدر و مادر خود و هر آنکه

ابوبکر را بدو سنی فرامیگفتند که صاحب شما عیسی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل
عز و علا حدیث سنی پنجم روایت کردند شیخان واحد و نرندی و النبی
از ابوهریره رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من الفتن زو جین فی سبیل الله
نودی من ابواب الجنة با عبد الله هذا جنتی کان من اهل الصلوة دعی من باب
الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصلوة
دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة قال
ابوبکر و هل بی احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تجوز منهم هرکس
که تصدق کند و زوج از مال خود از هر چیزی که بخواهد باشد نزد او و راه خداست
خوانده شود و از درهای بهشت که ای بنده خدای ازین در درائی که این در بهتر است پس
هرکس که از اهل صلوة است از باب صلوة خوانده خواهد شد و هرکس که از اهل
جهاد است از باب جهاد خوانده خواهد شد و هرکس که از اهل صوم است از باب
ریان خوانده خواهد شد و ریان اسم این باب است و بگوید دیگر مشن سب
از دواة معینی سب اب بغال رجل ربان و امرأه رباعی روزه داران
بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا تشکی و ربانیت فرموده اند این را ازین
جوز بهشت بخوانند تا قبل از غنایان در بهشت لذت تشکی این کردند که از آنها
از دوی غلامان هر یک و هرکس که از اهل صدقة است او را از باب صدقة بخوانند انگاه
ابوبکر رضی کف آبا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود و صلی الله علیه
وسلم فرمود و انما جنتی کلون منهم بی این نوع کان مستند و امید من چنین است
که نواز این غنایان بود و حدیث سنی ششم روایت کردند نرندی از عائشة رضی

. رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَتْ لَابُنْعِي لِقَوْمٍ فِيهِمُ ابْنُ بَكْرٍ أَنَّهُمْ
 بَعْرَةٌ سَرَادُ رَيْسٍ مَرْقُومٍ رَأَى ابْنَ بَكْرٍ فِي مِثْلِ الْبَنَانِ بَاشِدًا أَنَّ كَذِبَ بَكْرٍ يَنْزِلُ
 أَمَامَ الْبَنَانِ كَذِبًا وَابْنُ حَرْبٍ رَأَى ابْنَ بَكْرٍ فِي مِثْلِ الْبَنَانِ بَاشِدًا أَنَّ كَذِبَ بَكْرٍ يَنْزِلُ
 وَالْهَرَفُ خَلْفَتُهُ هِيَ عِصْبَتِي ذَكَرَ ابْنُ حَرْبٍ فِي بَابِ اثْبَاتِ خَلْفَتِهِ أَوَّلِي وَاسْتَب
 بُوَدَ حَدِيثِي فِيهِمْ رَوَايَتُكَ دَنْدِجَانِي وَاسْمُ وَاحِدٍ وَنَزْدِي ابْنُ ابْنِ بَكْرٍ مِنْ كَذِبِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّةً وَكَفَتْ وَرَغَارُ عِصْبَتِي زَمَانًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَابْنُ بَكْرٍ أَزْكَى بَعْرَةٍ وَرَغَارُ ثَوْرٍ وَرَأَى دَنْدِجَانِي بَعْرَتَهُ بَعْرَتِي بَعْرَتُهُ
 نَفْصُ الْبَنَانِ مِثْلُ ابْنِ بَكْرٍ مِنْ دَرَّانِ وَفَتْ كَفَتْ بَارَسُولِ اللَّهِ أَكْرَفَ رَدَّ
 زَبَرِ قَدَمِ خُودِ كَهْ كَسَنَدَ مَا رَأَوْا هُنْدُ وَبَدِ الْخَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ
 بِأَبَا بَكْرٍ مَظْنُوكٌ بِأَنْتَبِنِ اللَّهُ تَائِبُهُمَا ابْنُ ابْنِ بَكْرٍ حَبِثَ كَانِ تَوْبَدُ كَسْ كَسْبُومُ
 الْبَنَانِ خَدَائِعُ لِي سَبْعِي بَعْرَتِي خُوفٌ وَانْدَلَشَهُ بِخَطَرِ خُودِ رَاهِ مَدَهْ كَهْ خَدَائِعُ
 بِمَا سَبَّ وَحَافِظَتُ وَمَعَانَتُ مَا خَوَاهِدُ كَذِبِي وَشَمُّ رَوَايَتُكَ دَنْدِجَانِي بَعْرَتُهُ
 وَابْنُ قَانِغٍ أَزْكَى بَعْرَةٍ كَذِبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَتْ بَاءُهَا النَّاسُ اخْفَظُونِي فِي ابْنِ بَكْرٍ
 لَمْ يَسُودْ مِنْهُ صَحْبَتِي ابْنُ مَرْدَانِ مَيِّ فُطُتْ كَسَنَدُ مَرَادِ بَابِ ابْنِ بَكْرٍ بَدْرَسْبَكُهُ أَوْ بَدْرَسْبَكُهُ
 نَكْرَدَهْ سَبَّ مِنْ أَزْوَاجِي كَهْ مَعَا حَبِثَ بَا مِنْ مِثْلِهِ حَدِيثِي فِيهِمْ رَوَايَتُكَ دَنْدِجَانِي
 عَاكَرَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودُ أَكَا
 بَوْمُ الْبَنَانِ نَادِي مَنَادٍ لِبَرْفَعْنِ أَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُنَّا بِهِ قَبْلَ ابْنِ بَكْرٍ زَمَانًا أَنَّ كَذِبَ بَكْرٍ يَنْزِلُ
 خَوَاهِدُ سَبَّ دَرَّانِ رَوَايَتُكَ دَنْدِجَانِي مِثْلُ ابْنِ بَكْرٍ كَسَبُومُ كَسْبُومُ كَسْبُومُ كَسْبُومُ
 نَكْرَدَهْ سَبَّ مِنْ أَزْوَاجِي كَهْ مَعَا حَبِثَ بَا مِنْ مِثْلِهِ حَدِيثِي فِيهِمْ رَوَايَتُكَ دَنْدِجَانِي

حدیث چنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابو بکر از سایر اصحاب میکند و برین
 به تقدیم خلافت و بی رمن نیز هست که لا یخفی علی من استکمل حدیث چهل روایت کرد
 طبرانی از ابوامامه که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان الله اتخذنا خلیلاً كما اتخذ ابراهیم
 خلیلاً ابابکر بدستیکه خدای تعالی مرا بخلعت خود عیبی بدوستی ظاهری و باطنی و عدم
 اجتناب بغیرا و فرا گرفت چنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلعت و دوستی فرا گرفت و در بر
 ابو بکر رمن خلیل من است اگر کوئی این حدیث معارضه میکند با حدیث سابقین عیبی
 گوشت منتهی اعتدلاً لا یخلف ابابکر خلیلاً حدیث زبر که حدیث سابقین بر نفی خلت
 ابو بکر رمن دلالت میکند و این حدیث اثبات میکند پس این حدیث منافق و
 معارضین بگوید که گوئیم ممکن است که حدیث سابقین را عمل کنیم بر نفی کمال خلت و این
 حدیث را عمل کنیم بر اثبات نوبی از خلت عیبی ابو بکر رمن را بکمال خلت فرا گرفته ام
 زبر که آن مخصوص بجدایستی است و اما نوبی از خلت مرا و اثبات حدیث چهل
 روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شایبین از معاذ که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
 ان الله بکرمه فوق سائر ان یظناه ابو بکر فی الارض بدستیکه خدای تبارک و تعالی
 کرده میدارد و در آسمان که ابو بکر رمن در افعال و احوال و افعال خطا کند و روی زمین
 و در روی و ابی دیگر که رجال اسناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده ان الله بکرمه
 ان یظناه ابو بکر حدیث چهل دوم روایت کرد طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه
 عنهما ما احدثني العظيم يد اسن ابوبکر و اسن بنه و ما لا احدثني ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فرمود که هیچ کس را نزد من نعمتی و عطای بزرگتر و بیشتر از ابو بکر رضی
 عنهما نیست که مرا در نفس و مال خود و دختر خود را عیبی عایشه رمن و غیره

من در آور و ویسج یک از اصحاب را این توفیق دست نهاد که او را دست و او را دست
عنهم اجمعین حدیث چهل و سوم روایت کرد بطرانی از معا و رمن که رسول الله صلی الله
وسلم فرمود روایت ابی و صفیة کفنه و امینی کفنه فعد لها ثم وضع ابو بکر کفنه و امینی
کفنه فعد لها ثم وضع عمر کفنه و امینی کفنه فعد لها ثم وضع عثمان کفنه و امینی کفنه
فعد لها ثم رفع المیزان و رواقعه و بدم که مراد یک پله نزار و نهادند و امست مرا
در پله و بکر و من در وزن برابر آدم با امست باز ابو بکر رمن را در پله نهادند و امست
مراد پله و بکر نهادند و برابر آمدند باز عمر رمن را در یک پله جانب نزار و نهادند
و امست مراد جانبی دیگر هر دو جانب مساوی شد بعد از ان عثمان رمن را در پله
از نزار و نهادند و امست مراد هر دو مقابل آمدند کفان میزان برداشته
حدیث چهل و چهار روایت کردند سلم و نرندی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و
بیہقی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ارحم امی با امی ابو بکر مهربان ترین امی
من با امست من ابو بکر است رمن و نموده این حدیث بعد از بن طوایف آمد ان شاء الله
حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیاء از سعید بن زید که
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عشرة فی الجنة و ابو بکر فی الجنة ثمه این حدیث ابیضا خواجه
آمد حدیث چهل و ششم روایت کردند احمد و ضیاء از سعید بن زید و نرندی از عبد الرحمن
بن عوف رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه
فی الجنة و ابن حدیثی طویل است که بعد از بن در بن کذاب خواهد آمد ان شاء الله
حدیث چهل و هفتم روایت کردند نرندی از علی رمن و کرم الله وجهه که رسول الله صلی الله
که سلم فرمود رحم الله ابو بکر و جنتی انبثه و عقی ابی و انزل الجوت و اعن بلا اسن الله

و ما نفعتی مال فی الاسلام ما نفعتی مال ابی بکر رحمت کند خدا بی تبارک و تعالی
ابوبکر را و خیر و صلاح من در آورد و راحله و آدم را از که تا به بدینه که در اجرت است
رسایند و بلال را از مال خود آزاد کرد و این دو هیچ مالی در اسلام منفعت من ^{سایند}
مثل مال ابی بکر من که نفع آن از همه مالها نسبت من بیشتر بود چنانچه بعد از من خواهد
که زمانه که ابوبکر رضی الله عنه با سلام درآمد صاحب چهل هزار دینار بود
و جمیع آنها را در راه خدا و رسول صرف کرد و هیچ چیز بخت خود و فرزندان
نکذاشت اگر کوئی در حدیث بخاری چنین بسین شده که رسول الله صلی الله علیه
و سلم راحله از ابوبکر رضی الله عنه گرفت مگر بخت و درین حدیث از قول و حلیه الی دار البره
چنین معلوم میشود که راحله را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بخشیده باشند این
تناقض است گوئیم ممکن است که جمیع بنی امیه بنی امیه بنی امیه بنی امیه بنی امیه بنی امیه
علیه و سلم در اول حال راحله را از ابوبکر رضی الله عنه پس دست رسول الله صلی الله علیه
و سلم را بری ساخته باشند از بخت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تهمه صد
بعد ازین خواهد آمد حدیث چهل هشتم روایت کرد بخاری از ابوبکر رضی الله عنه که
نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و درین اثنا ابوبکر رضی الله عنه آمد و سلام کرد و
گفت مہمان من درین خطاب رضی الله عنه گفت و کوئی دافع شد و من در ایذای او
سرعت نمودم باز مراند امن حاصل شد انکاه از او و خواستم که از من عفو کند
او از بنی امیه ابوبکر و بنابرین تجدید من نو آدم انکاه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود بغفر الله لک یا ابوبکر بغفر الله لک یا ابوبکر بغفر الله لک یا ابوبکر راوی گوید
باز عرض نیز از عفو نکردن ایشان شده بمنزل ابوبکر رضی الله عنه و او را در خلا

بناخته از اینجا بخدشت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و بدکردی مبارک حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منفر شده بمرتب که ابو بکر رضی الله عنه رسید که مبادا
 عمر رضی الله عنه فرماید الفاه بدوزانو در آمده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 انا کنت اظلم منه انا کنت اظلم منه باز فرمود صلی الله علیه وسلم ان الله یغنی الیکم عنکم
 که تب و قال ابو بکر صدقت و واسا بن حنفه و مال قبل انتم تارکوا بی صاحبی برکت
 خدا بخدای فرستادم ابوبکر شایر رسالت و در آنوقت که جمیع شما کذب
 من میکردند ابو بکر رضی الله عنه صدیق من کرد و نفس و مال خود را در راه من هدر
 نمود و مرا در آن شریک خود ساخت آبا شما صاحب و بار مرا من نخواهد گذاشت
 و رعایت جانب من نخواهد کرد و راوی که بعد از وقوع این قضیه ابو بکر رضی الله عنه
 هیچ کس این را از این یافت و این حدیث از حدیث ابن عمر رضی الله عنه
 عنها مانند این حدیث روایت کرده و در آن حدیث است آن که رسول الله صلی
 علیه وسلم فرمود لا تؤذونی فی صاحبی فان الله یغنی الیکم عنکم و دین الحق ضلیم
 که تب و قال ابو بکر صدقت و لولا ان الله سماه صاحباً لاتخذنه غلباً و لکن اخوه
 الاسلام مرغی بدم را در باب صاحب و یار من بدرستی که خدا بی نیاز است
 مرا فرستاد که هدایت خلق کنم و بملت حق خوانم در آنوقت شما کذب من کردید
 و ابو بکر رضی الله عنه صدیق من کرد و اگر نه این بودی که حق سبحانه و تعالی او را مسلمان
 من خوانده است هر آینه او را غلبیل خود میبختیم و لیکن میان ما و او برادری است
 حدیث چهل و نهم روایت کرد این مساکر از بغداد که گفت میان ابو بکر رضی الله عنه
 و عمر این ابی طالب نزاع و خصومتی شد و ابو بکر رضی الله عنه مردی سبب بان

بود و بی کینه العلم بود و بانی باب مردم لیکن ملاحظه فرمایید عقیل با رسول الله
 وسلم نموده از او اعراض کرده و شکوه او نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رسانیده
 رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و در میان مردم فرمود الاذعنون لی ضاً
 ماشانکم و شانه فوالله ما نیکم رجل الا علی باب بیته فله الا باب ابی بکر فانه علی باب
 النور و لقد نلتم کذب و قال ابو بکر صدقت و اسکتکم الاسوال و جاد لی جاله و قد تموت
 و اسأله جاله و انجفی ابانیکم اريد از برای من صاحب و بار مرا از چه چیز طلبید
 و با او چه کار دارید بخدا سو کنید که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه او ظلمی
 است بنزد ابو بکر من که بر در او نور است شما را دروغ گو گفتید و ابو بکر مرا راست
 گو گفت شما ما را بی خود را نگاه داشتید و ابو بکر بال خود جودت و بخشش نمود
 مرا و شما ترک نصرت و باری من کردید و ابو بکر من با من همراهی نمود و مرا شریک
 ساخت در نفس و مال خود و تابع من شد و شب بخی هم روايت کرد بخاری
 از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من جرئت
 جلا لم ينظر الله الیه يوم القيمة هر کس که جامه خود را دراز کند و بدست آن را بالا
 میکشید باشد از روی عجب و بکر خدا بعالی در روز قیامت بوی او نظر نکند
 انگاه ابو بکر من گفت یک طرف جامه من دراز میشود و من آنرا می فظت میکنم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انک لست نضع ذلک جلا و بد رسیده انگاه
 داشتی جامه خود را از روی عجب و کبر میکنی حدیث بخی و بکر روايت کرد مسلم
 از ابو بکر هر بره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کبشت از شما که امروز روزه دارید
 ابو بکر من گفت من روزه دارم بار فرمود کبشت از شما که امروز ناپه چاره شده

نه باشد ابو بکر رضی گفت من تابع جنازه شده ام و درین روز باران فرمود
 که امروز مسکینی را طعام داده باشد ابو بکر رضی گفت من داده ام باز فرمود
 بگفت که عبادت مریض کرده باشد و درین روز ابو بکر رضی گفت من بکر و یاس
 الکاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودوا بجمعت فی اموالا دخل الجنة و فی زینة
 عن النس وجبت له الجنة این خصائل مذکوره در هیچ مجمع نشود مگر آنکه بپوش
 داخل شود و در روایتی از انس رضی مگر آنکه واجب کرد و مرد را بهشت بداد
 و دوم روایت کرد بر از از عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهما که گفت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰه صبح که کرده روی مبارک بجانب اصحاب کرد
 و گفت بگفت از شما که امروز روزه دار باشد عرض گفت یا رسول الله صلی
 علیه وسلم در شب نیت روزه نکرده بودم بنابرین روزه دار بنیم الکاه ابو بکر رضی
 گفت من در شب نیت روزه کرده بودم حالیا روزه دارم باز رسول الله صلی
 علیه وسلم فرمود آبا از شما کسی هست که امروز عبادت مریض کرده باشد عرض
 گفت یا رسول الله هنوز نماز مسجد بیرون نرفته ایم چگونه عبادت مریض کرده باشم
 الکاه ابو بکر رضی گفت بمن چنین رسید که برادرم عبدالرحمن بن عوف رضی بجا
 بنابرین در راه آمدن مسجد از جانب او آمد و احوال او را معلوم کردم باز رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود آبا از شما کسی امروز طعام مسکین کرده است عرض گفت
 زمانه که در مسجد درآمد مسکینی را و پدرم درین اثنا پارچه نان جو در دست عبدالرحمن
 بود آن را گرفته به آن مسکین و او را بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 انکم الشرا لجنه ترا بشارت باد بهشت باز کلمه گفت که راضی شد به آن عرض

یا رسول الله نماز کن از او که در نماز مسجد بیرون نرفته ایم چگونه عبادت مریض کرده باشم
 بگوید طعام مسکین کرده باشم الکاه ابو بکر رضی گفت

نعم کرد که هرگز اراده چهری نکرده است مگر آنکه ابوبکر رضی الله عنه شده است برو
و در آن نیز مصنف کو به لفظ این حدیث در نسخه که دیده بوده ام این چنین بود
جله ما یحتاج الی ان نامل و ابوبکر را روایت کرد از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت بودم در مسجد
و نماز میگذاردم و درین اثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم درآمد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
عاشا با او بودند و زمانه که دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه و سلم بر من افتاد
فرمود سل نقطه غم قال من احب ان یقرأ القرآن غضا طریاً فلیقرأ بقراءة ابن
ام عبد طلب کن ناداده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرآن
کندی بغیر و نصیری چنانچه نازل شده باید که بطریق قرآن ابن مسعود بخواند الفاء بمنزل
خود باز گشتم و ابوبکر رضی الله عنه و ثارث و ادم را این حدیث باز عرض نمود و دید
که ابوبکر سبقت گرفته و بیرون میرود و از منزل من الفاء عمر گفت ای ابوبکر آنکه
لسان بآییز بد رسیده که نوبتی بر من در افعال و اعمال خبر حدیث بخانه
روایت کرد و احمد بسندی حسن از ربیعہ اسلم که گفت میان من و ابوبکر رضی الله عنهما
عنه میثقی واقع شد و ابوبکر رضی الله عنه نسبت بمن سخنی گفت که من آنرا کرده داشتم
و از آن سخن پشیمان شده گفت ای ربیعہ مثل همین سخن بمن رد کن تا فضا
کرده باشی من گفتم برو و نخواهم کرد الفاء ابوبکر رضی الله عنه و آن شد درین اثنا
کس از قبیلہ اسلم آمدند و مرا گفتند رحمت خدای بر ابوبکر باد و در چه باب است
که زبانه میزند بر تو و نسبت بنوا این نوع سخنان میگوید من جواب ایشان
داوم که ای باران مبدانید که این کسبت این ابوبکر صدیق است ثانیاً ایشان
رسول الله صلی الله علیه و سلم است شیخ و بزرگ مسلمانان است پس هر که در حدیث

البتة شوبه مباد که با این جانب طفت شود و بپند که شما حاجت و نصرت
 من میکنید ازین سبب غضب کرده نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رود و رسول
 صلی الله علیه و سلم بواسطه غضب ابوبکر رضی بر من غضب کند و خدای تبارک تعالی
 بواسطه غضب ایشان بر من غضب فرماید و هلاک شوم الکاه ابوبکر رضی ^{از ان}
 موضع رفت و من تنها نایم او شدم تا آنکه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آید و
 حکایت چنانچه گذشته بود و بر من حضرت صلی الله علیه و سلم در میان رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود ای ربیعہ چیست ترا با صدیق کفتم باز رسول الله صلی الله علیه و سلم
 چنین و چنین بود و ابوبکر رضی کلمه نسبت بمن گفت و من آن را مکروه داشتم
 باز ایشان گفته گفت آن سخن را بمن رو کن تا فصاص کرده باشی من ^{ازین}
 معنی بابا کریم الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اجل لا ترد علیه
 ولكن قل غفر الله لک بابا بکر بی آن سخن را باور و کن و لیکن بگو خدا بیعیالی
 ترا پیام زد و ای ابوبکر بعد از آن کفتم ای ابوبکر خدا بیعیالی ترا پیام زد و بدین
 بیعیالی را هم روایت کرد و نزدی و گفت اسناد آن حسن است از این
 عزیزی الله بغیبی منها که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر رضی را گفت آن
 صاحبی علی الکوفی و صاحبی فی القار و مؤمنی فی القاد صدیق نبی و محبم
 روایت کرد و چنانچه از حدیثی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان فی
 الجنة طرک امثال النخلة بر سر سبک در پشت مرغان هستند مثل شتران نجیبی
 مثل شتران کردن بلند الکاه ابوبکر رضی گفت باز رسول الله صلی الله علیه و سلم مرغان
 قبر پرستم خواهند بود رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انتم منها من باکمها و انت

من با کلماتی که از آن مرغان کسی است که آن مرغان را بخورد و نوازان
 کسان که خورشید ایشان آن مرغان است و این حدیث از روایت انس
 نیز وارد شده حدیث پنجم و هشتم مرویست از ابو هریره رضی که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود عروج بی ابی السماء ظاهر است بسما والا و حدیث پنجم رسول
 صلی الله علیه و سلم و ابو بکر الصدیق خلفی زمانه که موج من بجانب آسمان واقع
 شد هیچ آسمان نگذشتیم مگر آنکه یافتیم در آنجا اسم خود که نوشته بود و محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و اسم ابو بکر صدیق عقب من و این حدیث البزار و ابی ازیان
 عباس و ابن عمر و انس و ابو سعید و ابو درود و وارد شده و اسناد و جمیع این
 طرق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجه حسن میرسد حدیث پنجم
 هفتم روایت کردند ابن ابی حاتم و ابو نعیم از سعید بن جبیر که گفت نزد رسول
 صلی الله علیه و سلم با آنها النفس لطیفه خواهرند الفاء ابو بکر رضی گفت با رسول الله
 صلی الله علیه و سلم هذا انت حسن الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اما ان
 الملك سبغوا لک عند الموت بدرستیک ملک موت این کلمه با تو خواهد گفت در
 وفات حدیث پنجم و هشتم روایت کرد ابن ابی حاتم از عامر بن عبد الله بن الزبیر
 که چون آیه ولو انما کنتم علیهم ان افعلوا انفسکم نازل شد ابو بکر رضی گفت با رسول
 اگر مرا مورساز بی به آنکه نفس خود را بقتل رسانم هر آینه خواهم که در رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود صدقت راست گفتی که خواهی کرد حدیث پنجم و هشتم
 روایت کرد طبرانی در کبیر و ابن شهابین در سنن ابی حاتم و ابن عباس رضی الله
 عنهما موصولا و ابوالخاسم البغوی گفت خبر داد ما را عبد الجبار بن الورد و ابن ابی
 ملکه

بلکه دست بعت کرد او را و کوچک از عبدی بن ابی ریحان و در دست کرد این ع
نیز و عبدی رفته است و شیخ او این ابی بلکه امام حسن عسکری این حدیث از
طریق مسلمان روایت کرده گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر غنیری آب در آمد و
فرمود که نوم روی بجانب صاحب خود سباحت کرد و نماز ماند که رسول الله صلی الله علیه
و سلم باقی ماند پس سباحت بجانب ابو بکر رضی الله عنه کرد و او را معافه نمود و فرمود که
گفت متخذ اخلاصی القی الله لا تخذت ابابکر خلیلا و لکنه صاحبی حدیث شصت
روایت کرد این ابی و بنادر مکارم الاخلاق و این عسکر از طریق صدقه بن محبوب
القوشی از سلیمان بن مبارک گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خصال
فیر سبعت و شصت خصلت است هر گاه که حق سبحانه و تعالی اراده خیرت بنده کرد
یک خصلت از این خصال بوی عطا میفرماید که بسبب آن داخل بهشت میشود
ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا چیزی از این خصال مدین
بوده باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نعم جمیعاً من کل علی انه جمیع این
خصائل و بر نوم موجود است و این عسکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود و خصال فیر ثمانیه و ستون خصلتهای خوب سبعت و
الکناه ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا چیزی از این خصال
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که فیر ثمانیه و ستون خصلتهای خوب سبعت و
و از این جهت خوشگوار است ای ابابکر حدیث شصت و یکم روایت کرد این عسکر
از طریق مجمع الفوائد از پدر او که گفت یا صاحب جبرئیل رسول الله صلی الله علیه
و سلم مدور می نشستند و آن مجلس طریقه ششگانه مثل میوه می شد و بعضی مثل

ربحن که در دست می‌کشید و با وجود این حال وقتی که ابو بکر رضی حاضر بنمود جای او
 میماند و هیچ کس در آن طمع نمیکرد و چون ابو بکر رضی با مدیجی خود که خالی بود
 نشست و رسول الله صلی الله علیه و سلم مدیجی مبارک بجانب وی کرده حدیث خود
 بوی القامی فرمود و مردمان را می‌شنویدند حدیث شریف و دوم روایت کرد
 ابن عساکر ان الحسن رضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود وجب الی بکر
 و شکره واجب علی کل امتی دوست و دشمن ابو بکر رضی و شکر او واجبست بر جمیع
 امت من و مثل همین حدیث از سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شریف
 روایت کرد ابن عساکر از عائشه رضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان
 کلکم بحسابون الا ابا بکر جمیع مردمان را حساب خواهند کرد در روز قیامت مگر ابو
 بکر رضی که ابی حساب بهشت خواهد رفت حدیث شریف و چهارم روایت کرد احمد
 از ابو هریره رضی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما نفعنی مال قطه ما نفعنی مال
 ابی بکر هیچ مالی من منفعت نرساند مگر مثل مال ابو بکر انگاه ابو بکر رضی را که بر دست
 داده گفت آیا من و مال من است مگر از برای تو یا رسول الله و ابو بعلی از حدیث
 عائشه رضی مرفوعاً مثل همین حدیث روایت کرده و ابن کثیر گفت این حدیث
 بر ولایت ابی بکر از علی ابن ابی طالب و ابن عباس و انس و جابر بن عبد
 الوالی بعد از آنکه رضی الله تعالی عنهم روایت کرد و خطیب این حدیث را از
 تسبیح مرسله و زباده کرد آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مال ابو بکر حکم
 پیغمبر و جانشین و در مال خود حکم پیغمبر و در روایت کرد ابن عساکر از عقیقه طریق
 ان عائشه و ابو بکر رضی هر دو بیکه پیغام در آمد چهل هزار و پنجاه و در نقلی

و در لفظی دیگر چهل هزار درسم از مال خود داشت و جمیع آن اموال را اتفاق نمود
بر رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث شصت و پنجم روایت کردند بخوبی و این
عساکر از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودیم
و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز در آنجا بود و عباسی بر خود گرفته بود که عیال از چوب در آن گذار
هر دو طرف آن عباریم و دخته بود و انگاه جبرئیل نازل شد و گفت با محمد چه حال است
که ابو بکر را ببینم که عباسی بر خود گرفته که سینه آنرا بخلال بهم آورده است رسول الله صلی الله
و سلم فرمود ای جبرئیل ابو بکر مال خود را اتفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرئیل گفت خدا
او را سلام بخواند و بگوید با او بگو که آباد درین فقر ازین راضی هستی یا ناراضی ازین
انگاه ابو بکر رضی الله عنه گفت اسخط علی ربی انما عن ربی راض انما عن ربی راض انما عن ربی راض انما عن ربی راض
خود بخط کنیم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه من از پروردگار خود راضی و شاکرم و
سند این حدیث خوب است جدا و ابونعیم از ابو هریره و ابن مسعود مثل همین حدیث روایت
کرده و سند این نیز ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت کرده از حدیث
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و خطیب بسندی روایت کرده از ابن عباس رضی الله عنه
صلی الله علیه و سلم که گفت جبرئیل علیه السلام آمد و طنقه عیسی اب طمی که برت نر
بار یک داشت بر خود پوشیده بود و طرفین آنرا بخلال بهم برآورده بود و انگاه من کفتم
با جبرئیل چیست این که پوشیده جبرئیل علیه السلام گفت خدا تعالی ملائک را فرمود
که در آسمان متخلل بخلال شوند بواسطه آنکه ابو بکر رضی الله عنه در زمین متخلل بخلال شده این
که بدین حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبود که این حدیث و حدیثی که قبل ازین است
بباری از مردم متداول ساخته بودند و احوال از آن کردن اولی بود حدیث

بهشت رسیده از عمر من گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ما مور ساخت که نصف من
کنیم هر راه خدا نعلی و در آن وقت تزد من مالی بود با خود گفتیم که اگر دینی بر ابو بکر
سایق خواهم شد امر و زواید بود انگاه نصف مال خود را تزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بر دم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل و عیال خود چه چیز گذاشتی
گفتم مثل همین مقدار که بخدایت آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر
رض آمد با جمیع اموال خود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابو بکر برای اهل
خود چه مقدار گذاشتی ابو بکر من گفت خدا و رسول خدا را برای ایشان گذاشتم
انگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز بر ابو بکر من سبقت نخواهم گرفت ^{سبقت} ^{سبقت}
و هفتم روایت کرد این عا که ابو بکر را رض گفتند در میان جمعی از اصحاب که در زمان
جاهلیت هرگز شراب نخورده بودی ابو بکر رض گفت اعوذ بالله بانه بخدا میگیرم از
خوردن شراب باز پرسیدند که چرا بنحوی که گفت انگاه داشتی عرض خود میگردم
و حفظ مردت خود نمودم زیرا که هر کس که شراب بنجورد نضیع عرض و مردت خود
میکنند انگاه این خبر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابو بکر صدق
ابو بکر راست گفت ابو بکر راست گفت ابو بکر و این حدیث مرسل و غریب است
سند او متنا در روایت کرد این عا که بسندی صحیح از عایشه رض که گفت بخدا سوگند
که ابو بکر من هرگز شراب نگفت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابو بکر و عثمان بنی
فصلی آنها هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب نکردند و ابو بکر بسندی جدید
کرد از عایشه رض که گفت ابو بکر رض شراب نمیر خورد و ام کرد در زمان جاهلیت
حدیث شصت و هشتم روایت کردند ابو بکر و ابن عا که از ابن عباس رضی الله

۲۱
اینست عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احد الا ابی علی وراجعی فی
کلام الامین ابی قحطه فانی لم اکلک الا قبله واستقام علیه و فی روایه لابن اسحق
ما دعوت احد الی الاسلام الا کانت له کبوة ونرد و ونظر الی ابی بکر ما قلتم صین ذکره و
قیه سخن نغفم در باب عرض کردن اسلام با هیچ کس مگر آنکه در بدو حال سر باز
زد و در کلام مراجعت و معاودت من کرد و کرا این ابی قحطه عرض کرد هیچ چیز نغفم با او و
باب الا آنکه بنویسد و بر آن ثابت و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحق چنین است
که فرمود هیچکس را با اسلام نخواندم الا آنکه او توقف و نرد و فکر می نمود و کرا ابو بکر عرض
کرد او در تک نکر و دفعی که اسلام با عرض کردم و نرد و در آن نه نمود و فی الحال باسلام
در آمد و پی گفت صد و این امر از ابو بکر عرض بواسطه این بود که قبل از دعوت و لای
نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم مبداء است و آثار نبوت شنیده بود و دفعی که رسول
صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل ازین درین باب فکر
و نظر کرده بود و در حال در آمدن تا بی انتهی و متوید این قول است روایت ابو نعیم از
بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که علی افضل است نزد تو یا ابو بکر و عرض
از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد و بر تبه که عصا از دست او افتاد
و گفت کمان این ندا شنیدم که با من نماز ما با که مردم ابو بکر و عمر را با و بگری برابر دان
خدا تعالی ایشان خیر داد که راس و راس اسلام بودند باز پرسیدم که السلام
ابو بکر یا بنی بود با علی رضی الله تعالی عنهما گفت بخدا سوگند که ابو بکر رضی الله تعالی عنهما
صلی الله علیه وسلم آورد و در زمان بکر را هب و دفعی که با و گذشت و علما را اختلاف
در مدینه که میان او و خدیجه بود تا زمانی ترویج خدیجه رضی الله تعالی عنهما واقع شد

و جمیع آنها قبل از تولد علی رمن بود و آرزو بدین ارقم بخت رسیده که اول کسی نماز
 بار رسول الله صلی الله علیه و سلم که ارد ابو بکر بود و روایت کرد نزدی و ابن حبان در صحیح خود
 از ابو بکر رمن که گفت است احق الناس بها است اول من اسلم حدیث ابانیم
 من احق و اول بخلاف ابانیم اول کسی که مسلمان شد تا آخر حدیث و روایت کرد
 طبرانی در کبیر و عبد الله ابن احمد در زوائد الزهد از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله
 عنهما پرسیدم که اسلام کدام یک از اصحاب سابقین بود گفت اسلام ابو بکر رمن ابانیم
 قول حسان بن ثابت رمن و اذ انذرت شیخا من اخی فقهة فادكر افاك ابابکرا
 فعلاء خبر البرية و انفا و اعد لها الى النبي و ادفا با حلا و انفا النابی المحم و شهيد
 و اول الناس منهم من صدق الرسالة یعنی هرگاه کسی را بخوبی و افعال حسنه یاد
 برادر دینی خود ابو بکر رمن را یاد کن که او بهترین مردم و انقی و اعدل ایشان بود و نزد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نایب و نایب او بود و صلوات الله علیه در هر موضع و مقامی و اول کسی که
 نصرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمود و ابان آورد و بود و رمن و ازین جهت است که پیغمبر
 کثیر از صحابه و تابعین و غیر ایشان برین رفته اند که ابو بکر رمن اول کسی بود که با اسلام
 درآمد بلکه بعضی دعوی اجماع برین قول کردند و جمع میان این حدیث و احادیثی که متنافیه
 این است باین طریق کرده اند که از مردان اول کسی که با اسلام درآمد ابو بکر رمن بود
 و از زنان او اهل ایشان خدیجه رمن بود و از صحبان اول ایشان علی ابن ابی
 طالب بود و رمن و از موالی نیز به و از بنده کان بلال رضی الله عنهما بود و این کثیر
 خلاف این قول کرده بگویند که ظاهر این است که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پیش از همه کس ابان آوردند و خدیجه زوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم و موالی او

او زید و زوجه او ام ایمن و علی رض و ورثه و موبد و مغوی است آنچه از حدیث ابی
 وقاص رض بصحت رسیده که پیش از ابو بکر رض زیاد از هیچ کس مسلمان شدند
 ولیکن اسلام ابو بکر رض از بهترین بود و حدیث شصت و نهم روایت کردند ابو جلی
 واحد و حاکم از علی رض که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز بدر مراد ابو بکر گفت
 مع احد کما جبرئیل مع الآخر مکاتیل یابجی از شد جبرئیل سب و باد بکری سبکال مرتب شد
 روایت کرد تمام و در خواب خود و ابن عباس که از عبد الله بن عمر بن العاص که گفت
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود انا بن جبرئیل فقال ان الله بامرک ان تشر
 ابابکر جبرئیل آمد مرا و گفت که خدا نبی امر میکند ترا به آنچه در کار ما مشورت با ابو بکر رض
 میکرد با شش نفر ۲. جوم در ذکر فضایل ابو بکر که مشارکت مرد عثمان و علی و غیرهم
 رضی الله عنهم وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه
 آنچه با اعتبار سونی کلام بفر اول سب و اما باعتبار فائده فضیلت ابو بکر و شرف او رض
 با کلام سابق از یک جنس سب بنا برین در تعداد بنا بر اول نموده گفتیم حدیث هفت و ده
 روایت کرد حاکم در ذکر کثرت ما و این حدیث در کمال و خطیب در تاریخ خود از ابو هریره
 رض که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الاخرین و خیر اهل
 السموات و خیر اهل الارضین و الاصلین و المرسلین ابو بکر و عمر بهتر اند از کس بیکه در اول
 و آخر دنیا بوده و بهترین اهل آسمانها و زمینها اند مگر پیغمبران و فرستاده شده گان از
 جانب حق تعالی حدیث هفده و دوم روایت کرد طبرانی از ابو درود الله و الله بالذین
 من بعدی ابی بکر و عمر فانما جلی الله محمد و من تمک بها فقد تمک بالعودة التوفی لا تقصام
 لها بشوا و مقتدی خود سازد و متابعت کنند این دو کس را که بعد از من خلیفه من خواهند

بود ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بعد سبکه ایشان جل الله اندیشی ایشان در پناه
 دین و استحکام ایمان بمنزله جبل ثابت مستحکم اند که از مکانی بلند فرو دآید باشد پس
 هر کس که بایشان دست زد بجای مستحکم ثابت دست رزده است که انقطاع یعنی بابد و این
 حدیث از چند طریق دیگر وارد شده چنانچه در احادیث خلافت گذشته حدیث هفتم
 و سیم روایت کرد ابو نعیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذ انما مت و ابو بکر
 و عمر و عثمان فان استطعت ان تموت فت زما فی که من و ابو بکر و عمر و عثمان از دنیا
 انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری بپیر عیسی چون زمان ایشان بگذرد و در
 مردم فتنه افتد و بدعتها ظاهر گردد و در آفتاب بمنزله کمال هر کس این است که زنده
 نباشد تا از اثر آنرا روف و سفید بن این باشد حدیث هفتم و چهارم روایت
 کرد بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابو هریره رمن که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود نعم الرجل ابو بکر و نعم الرجل عمر بنی که مردی است ابو بکر و بنی که مردی است عمر رضی الله
 عنهما حدیث هفتم و نهم روایت کرد ترمذی از ابو سعید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من
 نبی الاوله و زهران من اهل السماء و زهران من اهل الارض فاما و زهران من اهل
 السماء فجبریل و میکائیل و اما و زهران من اهل الارض فابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 پیغمبر است که آنکه او را دو وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین اما
 دو وزیر از اهل آسمان جبریل و میکائیل است اما دو وزیر از اهل زمین ابو بکر
 و عمر رضی الله عنهما و وزیر کسی است که صل و ز زمین ثقل از او میسند و بار او را
 میسند حدیث هفتم و ششم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابو هریره
 رمن که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود زمانی قبل از بنی امیه

یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپان بود و کوسفندی چند در پیش داشت و برین اثنا که
 دود و اکرک او کوسفندی گرفت چوپان را پی او دود و بده کرک را دریافت و کوسفند
 خود را از دست آن کرک خلاص نمود کرک گفت ای رای رای امر و زبان را از دست
 من خلاص کردی و روز قیامت روزی که او را هیچ چوپان نیست بزمین کشت که او را
 خلاص سازد و مردی دیگر کاوی براند و فنی مانده کشت به آن کا و سوارش کا و سخن
 در آمده گفت مرا از برای بار و سواری خلق نکرده اند بلکه از برای زراعت مخلوق شدیم
 حاضران مجلس گفتند سبحان الله کرک و کا و سخن میکنند انگاه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فرمود خانه او من بزرگ و ابوبکر و عمر و ثقیف ابوبکر و عمر به رسیده من تصدق
 این حکایت کرده ام و ابوبکر و عمر هم تصدق این میکنند و ابان به آن می آورند
 و اگر چه در آن مجلس حاضر نبوده اند یعنی شما این حکایت را خوب میدانید و از آن
 غیب میکنید اما من تصدق این میکنم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز تصدق این
 میکنند چون رسول الله صلی الله علیه وسلم عالم بود بحال ابان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
 عنهما بنابر این گواهی داد که ایشان ابان باین حکایت می آورند با آنکه در آنجا
 حاضر نبودند حدیث هفتم و هشتم را وایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
 در صحیح خود از ابوسعید و بطراپه از جابر بن عمر و ابن عساکر از ابن عمر از ابو هریره رضی
 الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان اهل الدرجات العلیا لیرائکم من
 هو اسفل منهم کما نردن النواکب الدری فی السماء و ان ابابکر و عمر منهم و انما بدر سبکه
 در پشت جمعی که مرتبه ایشان عالی و بلند است خواهند دید ایشان را که باین ترازند
 از ایشان چنانچه شما ستاره های نورانی می بیند در آسمان و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

از اهل مرتبه عالی اند و زباده اند و در رجه و مرتبه بر ایشان عینی بر صاحبان منته
علیا و بعضی گفتند که انما یعنی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در نعم اهل بهشت داخل شوند
حدیث مفقود و هشتم روایت کرد این عا که از ابوسعید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
ان اهل علیین یشرّف احدیهم علی فجنة فیضی وجهه لاهل فجنة کما یضی القمر لیلته البدر لاهل
الدنیا و ان ابوبکر و عمر منهم و انما بدر سبکه یکی از اهل علیین چون شرف و ظاهر کرد
بر بهشت روشنی روی او از برای اهل بهشت مثل روشنی ماه شب چهارده است
از برای اهل دنیا و تحقیق ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از اهل علیین خواهند بود
و زاید اند بر ایشان در فضل و در رجه حدیث مفقود و نهم روایت کردند احدی و غیر
از علی ابن ابی طالب رضی و کرم الله وجهه و ابن ماجه از ارض و از ابوجحیفه و ابویعلی
در سند خود و ضیاء در مختار از انس رضی و طبرانی در اوسط از جابر از ابوسعید که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم در فضل ابوبکر و عمر فرمود ذلک سید الاول و ذلک سید الاخرین
و الاخرین الا النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر فاصل ترین که اول اهل بهشت خواهند بود از
هم سابقه و این است مکر پیغمبران و مرسلان ایشان و که اول جمع که اول است و که اول
از مردان کسی است که عزا در سی سال زباده باشد تا چهل سال و بعضی گفتند
از سی و سه سالگی تا هفتاد و پنج سال که اول است که از انهم به پیغمبری حدیث هشتم
روایت کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ده است آنرا از عبد الله بن حنظل که رسول الله صلی الله علیه
و سلم ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را دید و گفت هذان السبع والبصر یعنی این دو کس
در مسلمانان مثل سمع و بصر اند و اعضا یا آنکه ایشان را سمع و بصر خواهند بود اسطه شدت صی
ایشان به پر سپیدن حق و شاه دافان و الفس و طبرانی این حدیث را روایت

۱۰ روایت کرده از حدیث عمر بن عمران حدیث ایشانست و یکم روایت کرد ابو نعیم و رحبه
 از ابن عباس و خطیب از جابر و ابو بعلی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر
 و عمر منی بمنزلة السمع والبصر من الرائس نسبت ابو بکر و عمر بمنزلة سمع و بصر است
 از سر حدیث ایشانست و دوم روایت کرد ندطرانی و ابو نعیم و رحبه از ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله ابدی باربعة وزراء اثنين من
 اهل السماء جبرئیل و میکائیل و اثنين من اهل الارض ابو بکر و عمر خدای بخارک و نفالی
 نامند و تقویت کرد در اینجا روزی چهار روز بر از اهل آسمان که جبرئیل و میکائیل از علیهما السلام و دو
 وزیر از اهل زمین که ابو بکر و عمر اند رضی الله تعالی عنهما حدیث ایشانست و سوم روایت
 کرد طبرانی از ابن مسعود که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لكل نبي خاصته من صحابه
 اصحابه و ان خاصتي من اصحابه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما هر پیغمبر را مخصوصی از اصحاب
 خود می باشد و مخصوص من از اصحاب ابو بکر است و عمر رضی الله تعالی عنهما حدیث ایشانست
 ۱۱ و چهارم روایت کرد ابن عباس که از ابو ذر که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 ان لكل نبي وزيرين و وزيراي وصاحباي ابو بکر و عمر بدستیکه هر پیغمبری را دو وزیر
 و دو وزیر و دو صاحب من ابو بکر است و عمر رضی الله تعالی عنهما حدیث ایشانست و دوم
 روایت کرد ندان عباس که از علی وزیر رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 فرمود خبر امتی بعدی ابو بکر و عمر بهترین امت من بعد از من ابو بکر است و عمر رضی الله
 عنهما حدیث ایشانست و ششم روایت کرد خطیب در تاریخ خود که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود سید کهل اهل الجنة ابو بکر و عمر و ان ابابکر في الجنة مثل الثريا في السماء فاضل من
 کهل اهل الجنة ابو بکر است و عمر ابو بکر در بهشت مثل ثریا است در آسمان و ثریا

معروف بکنز العود و در آسمان حدیث شد و دشمنم روایت کرد این بخارا از انس که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود ما فدیتم ابابکر و عمر و لکن الله فدیهم من مقدمه نه اشتم ابوبکر و عمر را بر
 و بکران و لیکن خدا بجای ایشان را مقدم داشت نه حدیث شد و دشمنم روایت
 کرد این قانع از جمیع نبی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من را بنده بزرگ ابابکر و عمر بن
 قحطه بر پدرم الاسلام هر که ایه بنده که ابوبکر و عمر را من بنمایم به بدی یا و میکند اراده او جزو
 اسلام چیزی دیگر نیست حدیث شد و دینم روایت کرد این عساکر از ابن مسعود که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمود الفائم بعدی فی الجنة و الذی یقوم بعده فی الثالث و الرابع فی الجنة
 کسی که بامر خلافت بنام نایب بعد از من عیسی ابوبکر رمن در پشت سست و آن کس که بعد از
 بنام نایب عیسی عمر رمن و سوم عیسی عثمان رمن و چهارم عیسی علی رمن در پشت اندیشه
 روایت کرد این عساکر از انس رمن که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اربع باجمع
 بهم فی قلب منافق و لایکبهم الا من ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار کس است
 که دوستی ایشان جسد نبی شود و در دل هیچ منافقی و دوست یمندار ایشان را
 مگر مومنی و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی سست رضی الله عنهم حدیث شد و
 روایت کرد نرندی از علی رمن که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود رحم الله ابابکر و عیسی
 ابنه و حملنی الی دار الهجرة و اعنق بلا لاس مال و ما نفعنی مال فی الاسلام ما نفعنی مال
 ابی بکر رحم الله علیه یقول یمن و ان کان مرا العذر که یمن و مال من صدیقی رحم الله عثمان
 نسفیه ملائکه و هر جیش العشرة و زاد فی سمی ناصی و سنا رحم الله علیهم ادر الحق
 مع حبش دار رحمت کنا و خدا نیست ابوبکر را رضی الله عنی عنه و خرقه و راید و ریح
 من در آورد و راهله داد مرا از که نایب از جنت که مدینه سست رسانند و آزاد گردانند

کرد ایند بلال را از مال خود و بیچ مالی در اسلام انقدر منفعت بمن نرسد پند که از مال
 ابوبکر منفعت و بدم رحمت خدای باد بر عمر من که کلمه حق بگوید و اگر چه بر مردم نفع و سود ندارد
 و از حق گفتن بمرئیه رسید که او را دوستی مانند رحمت خدای بر عثمان باد و من که بجای
 او برئیه است که لاکه از و شرم میدارند و مصالح و اسباب جهش عمرت بجای خدای
 بنوک از مال خود داد و مسجد مارا کش ده کرد ایند تا جمیع مردم در آنجا بغوغت نماز میکنند
 رحمت خدای باد بر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بار خدا با حق را با و همراه کردن
 بهر طریقی که او بگرد و حدیث خود دوم روایت کرد و نوح و ابوداؤد و ابن ماجه و صنها
 از سعد بن زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عذرة في الجنة النبي في الجنة و ابوبکر في الجنة
 وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير بن العوام في الجنة وسعد بن ابی
 في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن زید في الجنة منجم کو پدر رسول الله صلی الله علیه
 وسلم حکم فرمود و بنی رت و اد که جماعت مذکوره درین حدیث در پشت خواهند بود
 و هر کس که اعتقاد خلاف این در حق ایشان کند خلاف قول رسول الله صلی الله علیه
 وسلم کرده باشد و مخالف قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد و بعضی
 این حدیث نزدی از عبد الرحمن بن عوف رضی روایت کرده و در لفظ آن حدیث
 بدل النبي في الجنة ابو عبدة بن الجراح في الجنة و ارشد و رافع حدیث و مراد از سعد بن
 مالک سعد بن ابی وقاص است و الساعلم حدیث خود و سیوم روایت کرد بخاری و در تاج
 خود و نای و حاکم از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل ابوبکر بنی بکر
 ابوبکر من نعم الرجل عمر نعم الرجل ابوعبده بن الجراح نعم الرجل اسيد بن صبر نعم الرجل
 بن قيس ابن شماس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل سهل بن

الجنة

حدیث نود و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیہقی از
النس کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ ارحم الراحمین یا منی ابو بکر و اشہد انہ فی دین
عمرہ اصدقہم جبا عثمان و افرام کتاب اللہ ابی بن کعب و افرضہم فی دین الہ زید
بن ثابت و اعلمہم بالکمال و احوام معاویہ بن جبل و کل امۃ امین و امین ہذہ الامۃ ابو
بن ہریرہ رحمہم ترین است من بامت من ابو بکر سہ رض و سخت ترین است و در دین
خدا نیکو تر است و صادق ترین ایشان از روی جبا عثمان سہ و اعلم ایشان
بقراءۃ کلام اللہ ابی بن کعب و اعلم ایشان بفرایض دین عیسیٰ بن جعفر مبراث زید بن
ثابت سہ و اعلم ایشان بکمال و احوام معاویہ بن جبل سہ و در ہر امینی از ائمہ را
امینی است و امین ابن است ابو عبیدہ جراح سہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین
و در روایت طبرانی و را و سہ رحمہم ترین است من بامت من ابو بکر سہ و ارفی
ایشان عمر سہ و اصدق ایشان از روی جبا عثمان سہ و اعلم ایشان بعلم
قضا علی ابن ابی طالب سہ و اعلم ایشان بکمال و احوام معاویہ بن جبل سہ و در روایت
بیہقی و طبرانی و را و سہ و اعلم ایشان بعلم مبراث زید بن ثابت سہ و داده شدہ
عمر عبادہ عیسیٰ ابو ذر و را و سہ از علم و فضل الہی بن عبیدہ و افرضہم و در روایت
دیگر ترا بن عباس کہ آن سہ کہ فرمود رحمہم ترین است من بامت من ابو بکر صدیق سہ
و خوشتر ترین ایشان ابو عبیدہ بن جراح سہ و راست کوثر بن ایشان ابو ذر
و صلب ترین ایشان در کفایت کلمہ حق عمر سہ و اعلم ایشان بعلم قضا علی ابن ابی طالب
و در روایت دیگر نزد عقیلہ آن سہ کہ فرمود ارحم این است بامت من ابو بکر
و نفی ترین ایشان در دین الہ عمر سہ و اعلم ایشان بعلم فرایض زید بن

بن ثابت است و اعلم ان بشان بعلم فضا علی بن ابی طالب است و اصدنی جابر عثمان
 و امین ابن است ابو عبیده بن جراح است و اخرا بشان بعلم فزانت قرآن ابی بن
 کعب است و ابو هریره طرف مملو از علم است و سلمان عالمی است که درک آن عنوان
 کرد و معاذ بن جبل اعلم ناس است بکمال و حوام و سابه بنده اخت آسمان و بر داشت
 زمین هیچ ذی البهره را که اصدنی باشد از ابو ذر و در و ابی و دیگر از ابو بعلی حنین
 که فرموده بربان ترین است من با است من ابو بکر و صلب ترین بشان در و بن عمر است
 و اصدنی جابر عثمان است و افضای است علی است و افر من بشان زید بن ثابت است
 و اخرا بشان ابی است و اعلم بکمال و حوام معاذ بن جبل است و هر امینی و امین است
 و امین ابن است ابو عبیده بن جراح است رضی الله تعالی عنهم اجمعین حدیث نود و ششم
 روایت کرد ترمذی از انس رضی که گفت و فنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم نشتر
 از منزل بیرون میفرمود و اصحاب او از مهاجر و انصار نشسته بودند و میگفتم ام از اصحاب کاتب
 حضرت صلی الله علیه و سلم پی دیند و نظر میکردند که ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما که
 نظر بسوی حضرت می انداختند و حضرت صلی الله علیه و سلم بجانب بشان نظر میفرمود
 و بایکدی میگویم بیکدی که حدیث نود و ششم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی
 و طبرانی در اوسط از ابو هریره رضی که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی تشریف
 بیرون فرموده در مسجد داخل شد و ابو بکر و عمر یکی از جانب راست حضرت بودند
 و دیگری از جانب چپ و حضرت صلی الله علیه و سلم دست هر دو را گرفته بودند و فرمود
 انکذا بعثت بوم النبیته بهین طریق که دست بیکدی گرفته ایم روز قیامت بر انگیزه خواهیم شد
 حدیث نود و هفتم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که رسول الله

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انا اول من یثقی عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسی که
 زمین از او بشکافند خواهد شد عیسی بر آنجخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر با عمر و عیسی
 الهی علی آنها حدیث فرد و هشتم روایت کردند بنابر از ابی آردی و سی که گفت نزد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم در بن اشنا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آمدند انکه رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود لله الذی ابدی بکما شکر و سباس مر خدا بر آنکه تا بد و نظرت
 کرد مرا ای شما و ایضا طرازی در او و سبط این حدیث را از برای این حدیث ردایت کرده
 حدیث بود و نهم روایت کرد عبد الله بن احمد در زواید الزهد از انس مر فوفا
انی لما رجوا الایمانی فی جهنم لابی بکر و عمر ما ارجوا لهم فی قول لا اله الا الله امید میدارم از برای
امنت خود در دو سنی ابوبکر و عمر آنچه امید میدارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله
عیسی یعنی کنه در گفتن لا اله الا الله نفع و خول بهشت و ثواب جز بل مت در دو سنی
ایشان همین نفع و امید است حدیث صدمه روایت کرد ابوبعلی از عمار بن یاسر
 که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انا بکبرئیل انما فقلت با جبرئیل حدیثی فضائل
عمر بن خطاب فضائل بعدتک بفضائل عمر متدالبت نفع فی قوم ما فقلت فضائل عمر و ان
عمر سنه من حسنات ابی بکر جبرئیل علیه السلام قبل از بن باندک زمانی نزد من آمد
گفتم ای جبرئیل خبر ده ما را از فضائل عمر بن خطاب جبرئیل علیه السلام گفت اگر این مقدار
که نفع در میان قوم خود در ملک نمود از فضائل عمر من سخن گویم فضائل او تمام نمیشود و حسنات
حسنات عمر بنیزه یک حسنه از حسنات ابوبکر است رض حدیث یکصد و یکم روایت
کرد احمد بن عبد الرحمن بن عثمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را گفت لو ان جمعنا
فی مشوره ما قالتم لکما لکما انما انکسر در مشورت امری من می گفت شما نخواهیم کرد این

۳
 و این حدیث را طبرانی از ابراهیم بن عازب روایت کرده حدیث یکصد و دوم روایت
 کرد طبرانی از سهل که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم از حجة الوداع بازگشت بر منبر برآمد
 و بعد از حمد و ثنای خدا بنفالی گفت ایها الناس ان اباکم لم یسؤ فی فاع قوله ذلک
 ایها الناس انی راض عن ابی و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و عبد الرحمن بن
 عوف و المهاجر بن الاولین فاع قوله ذلک لهم ای مردمان بدانید که ابوبکر رضی الله عنه
 با من بر بی گناه بوده باید که این معنی را بدانند و او را با این حالت بشناسید ای مردمان من
 از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر بن عوام و سعد بن عوام و سعد بن ابی وقاص و
 بن عوف و جمیع سابقان و مهاجر رضی الله عنهم بدانند این حالت را از برای این است
 حدیث یکصد و سی و دو روایت کرد این سعد از بطام بن اسلم که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را گفت لا یتا مر علیکما احد بعدی بعد از من کسی
 بر شما امر نخواهد بود و ماور کسی نخواهد شد بلکه دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد و حدیث
 یکصد و سی و سه روایت کرد این عساکر از انس مرفوعا بحسب ابوبکر و عمر ایان و بعضیها
 کفر و سنی ابوبکر و عمر ایان سن و نبض و کسب سنی ابن کوفه سنی بعد از حدیث
 بود انبث الی و تصدیق بر سالت مومن را در کمال ایان لابد است از محبت ابوبکر
 و عمر ازین حیثیت که کبار صحابه رسول الله اند و اجتناب از نبض و عداوت ابن
 نیز واجب است حدیث یکصد و سی و چهار روایت کرد این عساکر ایضا که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود بحسب ابی بکر و عمر من السنة و سنی ابوبکر و عمر از سنت است
 سنی سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ازین حیثیت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابن را
 دوست میداشت و اما ازین حیثیت که امر محبت ابن فرموده اطاعت آن واجب است

حدیث یکصد و ششم روایت کردند احمد و بخاری و ترمذی و ابو حاتم از انس رضی
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان رضی عنهم بکوه احد برآمدند و احد بر
و زلزله در آمد انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بای مبارک خود را بر آن زد و گفت
اثبت اعدائنا علیک بنی و صدیق و شهیدان ثابت و سکن باش ای ابو جراحین
که بر تو پیغمبری است و صدیقی و دو شهید و صد و این قول از رسول الله صلی الله علیه و سلم
بواسطه این بود که ظاهر کرد و که این زلزله مثل زلزله آن کوه نیست که بر قوم موسی
بواسطه خدایت کلمه واقع شد زیرا که آن رجفه و زلزله عینی بود از جانب حق تعالی
و این حرکت طرب و نشاط جبل است و بنا بر این نفس بمقام نبوت و صدیقت
و شهادت که موجب سرور و خوشحالی جبل است فرمود و جبل باین قول فرار گرفت
و بر جای خود سقوط و ثابت ماند و روایت کردند ترمذی و دانی و دارقطنی از عثمان
رضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه ثبیر که بود با ابو بکر و عمر و من نیز حاضر
بودم و درین اثنا آن کوه ب حرکت درآمد بمرتب که سنگهای کوه میخوردند بر وی زمین
می افتاد انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بای مبارک خود بر کوه زد و فرمود
اسکن یا ثبیر فانما علیک بنی و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابو هریره
رضی که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه جبر آمده بود با ابو بکر و عمر و عثمان رضی
و طلحه و زبیر رضی الله عنهم و آن صخره متوکل شد انگاه رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود اسکن یا افاغانا علیک بنی یا و صدیق و شهید و مسلم در یک روایت
سعد بن ابی وقاص را نزد سباحه و نوکر علی بن ابی طالب و ترمذی نیز این حدیث
روایت کرده گفت صحیح است لیکن نوکر سعد بن ابی وقاص در یک روایت ترمذی را

آن است که شتره بشمره جمیعاً بود مذکور ابو عبیده جراح نو این روایات منقاد و کما هو در
محمول بر آن است که این و فاجع کرده واقع شده باشند در هر حال موقع و هیچ نظراً
و درین نسبت مذکور که خرج از حضرت بواسطه آنکه احدی چشیده هیچ دستاویز متعین است
که هیچ کنیم بیان این احدیست باین طریق که گفتیم و مسلم و صحیح و صحیح از ابو هریره و من
رسول الله که فرمود که سوید بن خدا و است و الله اعلم حدیث یکصد و هفتاد و پنج روایت کرد و محمد این
همی و بی در زهد باشد از ابو ذر رضی که گفت بر وی قبل از آنکه کسی بخدایت رسول
صلی الله علیه و سلم دفعه رسول الله علیه و سلم از خانه خود و شتر جلبی بردن
فرموده بود و آنکه از خانه و هر چه سیدم خادم گفت و زلفان خانه است چون دید آن
خانه دفعه و بدیم که رسول الله علیه و سلم نشسته است و هیچ کس تر و او نیست
دو آن وقت فتنه من این بود که وحی نازل شده بود و آنکه سلام کرد و مدد رسول
صلی الله علیه و سلم جواب سلام باز داده گفت چه چیز ترا آورد گفتم خدا و رسول الله
گفت پشیمان نشستم و از هیچ چیز سوال نکردم الا آنکه از پرای من بیان آن فرمود
و چون اندک زمانی در آنجا کردم و بدیم که ابو بکر من بشتاب آمد و سلام کرد
و بعد از و سلام رسول الله علیه و سلم فرمود چه چیز آورد و ترا ابو بکر من گفت
خدا و رسول مرا آورد و بعد از آن اشک داشت فرمود که بنشین ابو بکر من و در بندگی متعال
از رسول الله علیه و سلم نشست باز فرمود من آمد و همین طریق علی بن ابی طالب
نخست باز عثمان من آمد و مثل همین فعل آورد و چه چیزی عرض من بشتاب گفت
رسول الله علیه و سلم گفت حد و بانده و سبک است و میز با فریب باین است
تبارک گفت و آن سنگ در پیله ما و در دست آن حضرت تسبیح میکنند باین طریق که

سبحان الله وحمد لله چنانچه آوازي مثل الله از ربه بر نخل ازان شنیده میشد باز
مرا که اینست آن سنکر بزه را بدست ابو بکر رض داد و در کف او تسبیح میگفتند باز
از دست ابو بکر رض باز پس گرفت چون بر زمین نهاد آن سنکر بزه را ترک
تسبیح کرد و بحال اصلی خود رفتند آنگاه آن را گرفته بدست عرض داد همچنین در
کف عرض تسبیح میگفتند چنانچه در کف ابو بکر رض میگفتند چون از عرض باز پس
گرفته بروی زمین نهاد و ترک تسبیح کردند بعد از آن عثمان رض داد و در دست
او مثل سابق تسبیح گفتند باز آنرا گرفته بر زمین نهاد آنگاه بحال اصلی خود برگشتند
راجع شدند نزد بزرگان و در اوسط روایت این حدیث از ابو ذر رض نیز روایت
لیکن باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه وسلم هفت سنکر بزه گرفت و در دست
مبارک آن حضرت تسبیح میکرد و چنانچه سن آواز او شنیدم باز بدست ابو بکر رض
داد و همچنان تسبیح میگفتند باز در دست عرض نهاد تسبیح می گفتند باز عثمان
رض داد و همچنان طریق تسبیح گفتند و طرآن را زیاده کرد آنکه ابو ذر گفت تسبیح آن
سنکر بزه را هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون بدست داد او ای کلام
از ما تسبیح نگفتند پس نازل کن در روایت اول که کمال قرب ابو بکر رض باز روایت
معلوم میشود بواسطه آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را
از دست ابو بکر رض اجنبی ندانست و قبل از آنکه سنکر بزه را از زمین نهند و جانش
افزاید ابل کرد و بدست ابو بکر رض داد و بخلاف عمر عثمان رضی الله تعالی عنهما
که بعد از آنکه بروی زمین می نهاد و اخذ نموده باین مباد و حدیث یکم
روایت کرد و ظاهر برست خود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله افرض علیکم

علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی کما اخرجکم علیکم الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج فمن
انکر فضلهم فلا یقبل منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج بدرستیکه خدا تعالی
 فرمن کرده است بر شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چنانکه
 فرمن کرده است بر شما نماز و زکوة و روزه و حج پس هر کس که منکر فضل آن
 باشد نماز و زکوة و روزه و حج از او قبول نخواهد شد حدیث یکصد و نهم
 روایت کرده حافظ سیفی در مشیخت خود از حدیث انس رضی الله عنہ که رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود حب ابی بکر واجب علی امتی و دوستی ابوبکر واجبست بر امت من
 حدیث یکصد و نهم روایت کرده بخاری و مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوبکر
 انصاری رضی الله عنہ که گفت روزی بسجده رفتم و رسول الله صلی علیه و سلم در سجده
 نداشتند پرسیدم گفتند متوجه فلان جانب شد گفتاه بر اثر رسول الله صلی
 علیه و سلم رفتم تا وقتی که در پیرا پس که چای است مشهور فریب بسجده افتاد و رینه
 بخدشت آن حضرت رسیدم و حضرت صلی علیه و سلم در آن محوطه بوضو خفتن
 مشغول شد و بعد از فراغ از وضو خفتن در وسط و که که بر سر چاه بسته بودند
 جلوس فرمود و من نزدیک دروازه که از چوب تمل ساخته بودند نشستم و با خود
 گفتم که امروز در پای حضرت صلی علیه و سلم خواهم کرد و برین افتاد بدم
 که ابوبکر من آمد و در زد گفتم کسبت گفت ابوبکر گفتم اندک زمانی صبر کن تا رسول الله
 صلی علیه و سلم را بصر کنم بعد از آن رفتم و گفتم یا رسول الله صلی علیه و سلم
 ابوبکر البشاده اذن دخول بنواهد فرمود ایندن له و بشره بالجنة رخصت آمدن
 ده او را و لب رت ده بهشت گفتاه آمدم و گفتم داخل شوای ابوبکر و لب رت

با و ترا بهشت ابو بکر رهن آمد و از جانب بن رسول الله صلی الله علیه وسلم در همان دکه
نشست و پای خود را در چاه کرد و ساق و پای مبارک را انکشف ساخت همچو
رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود و بعد از آن سن بازگشتم و بجل خود آمد و هشتم
و چون در وقت بیرون آمدن از خانه برادر من و ضویب خست که بمن طعن شود
با خود گفتم که اگر خدای اراده خبر در حق برادر من دارد و در بنوقت خواهد رسید و ^{نظار}
ادبی کشیدم تاگاه شخصی در نزد چون در باز کردم عربین خطاب بود رض گفتم تا
بنا تا اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب اذن کردم نمود
اینکه در پیشتره با حجه آمد و گفتم داخل شوای چون که رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا
بشارت داد و بخت انگاه عمر رهن آمد و در همان دکه از جانب بار رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشست و پای خود را در چاه کرد و انگاه من بجایگاه اول آمده
با خود گفتم اگر خدا بعلی در حق برادر من خبری خواسته باشد در بنوقت
خواهد آمد باز شخصی دیگر در نزد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز بهمان طریق
او را موقوف داشتند بر من حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدم که عثمان اذن
من خواهد فرمود این که پیشتره با حجه علی بن ابی نعیمه رضای آمدن ده او را و بشارت
ده به قول بهشت بر بنی که با و خواهد رسید و این اشعارت بشهادت او است رض
در آمد و چون در آن دکه جای نشستن بنود و رو که دیگر که مقابل آن حضرت بود
شرکب اسعد بن مسیب نقل کرده که گفت نشستن ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
را با این وجه نزد یک حضرت نشستن عثمان رهن و در تر از حضرت تا و بل بنور
البتن کرده ام که بهین طریق واقع شد مصنف گوید تا و بل این نصبه بر خلافت

[illegible]

گفته که صواب آن است که این قصه متعدد بوده و این روایت از ابی موسی اشجری است
و قول بغیر او هم است انتهى حدیث یکصد و یازدهم روایت کرد بخاری از ابو قتاده رضی
که در خدمت رسول صلعم بفرموده چنین پرسیدند رفتیم و چون بر دوصف بهم طالع شدند بعد از نماز
اهل اسلام در اول جای خود را گذاشته و متغوی شدند درین اثنا دیدم که یکی از مشرکان
بر مسلمانی غالب گشته بخواد که او را افضل رساند من پیش دستنی کرده از صفای او آمدم
و شمشیر بکینف او چنان زدم که زری که پوشیده بود قطع نموده در وی کار کشید الهه
او را گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بغیر و چنانچه بوی موت
از آن شناخت آنقدر در میان ملطه جان بردا و مرا گذاشت باز پیش آمدم و پیرین خطاب
رضی گشته کفتم حال مسلمانان چه شد گفت امر الله عزوجل باز اهل اسلام مرا حجت نمود
و بعد از پنج در خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشستند آنحضرت فرمود هر کس که
کافری را کشته باشد و او را بر آن قتلش هدیه باشد برانی که از مقتول مانده مثل آب
و سلاح و ثياب از آن قاتل باشد الهه من برخاسته کفتم گواه من در قتل آن کافر
هیچ کس جواب نداد باز رسول الله صلعم حدیث خود را اعاده فرمودند من نیز و یکبار دیگر
و کفتم شهادت من کیت رسول الله صلعم فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی کفتم یا رسول الله فلان
کافر را کتیم الهه شخصی در خدمت حضرت نشست بود گفت یا رسول الله ابو قتاده راست
میگوید و برانی آن مقتول نزد من است او را از من راجع بیا ابو بکر رضی حاضر بود
لانا و الله اذ الابد الی اسد من اسد الله بغافل عن الله و رسول الله فبعطیک سلبه یعنی
بخدا سوگند که رسول الله صلعم این قصه نخواهد کرد که شیرازی از خبرهای خدای یعنی مردی مثل
شیر و شجاعت در راه خدا و رسول عز کرده باشد و سلاح و برانی که حق او است نبوده

« بنو دهاگناه رسول الله صلعم گفت صدق فاعطاه فاعطاه اهدت عیسی ابو بکر رضی ر است
 گفت حق ابو فناده را با و دهید انگاه برانی را بمن داد و من باغ غنمی بر آن خریدم و آن
 اول مالی بود که در اسلام مالک آن شدم و در روایتی دیگر از بخاری است
 که ابو بکر رضی گفت کلا لا یعطیه اصبیغ من فریش و یبع اسدا من اسد الله یقتل من
 و رسول الله اصبیغ بجا و معط و عنین سیم نصفه ضعیف است و صف آن مرد برداشت تون
 پاسبانی کرده با وصف او بضعف و بزرگ ده بنابر تشبیه که اسم مرعی ضعیف است و دیگر
 روایت بضا و سیم معین مهمل وارد شده و برین تقدیر نصفه صبیغ بر سبیل شد و در ظاهر
 وصف آن شخص بضعف تشبیه کرده است او را بضعیف که در فارسی آنرا گفتار کو بند
 زیرا که ضعیف در میان مسامع مشهور است بضعیف افزایس عیسی رسول الله صلعم
 و برانی ابن مقنول را شنیدی از فریش که گفته باین صفات موصوفت نخواهد داد
 که ترک کند شیرینی را که در راه خدا و رسول مغانده کرده باشد و امام حافظ ابو عبد الله
 محمد بن ابی نصر محمد بنی الاندلسی گویند شنیدم از بعضی اهل علم در وفی که ابن حدیث مذکور
 سبب خفت که گفت اگر از فضیلت ابو بکر رضی بفراین چیزی دیگر نباشد او را کافیت
 زیرا که بعلم ناقب و شدت فراست و فهم و قوت رای و انصاف و صحت توفیق و
 صدق تحقیق مبادرت کرد بسخن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و امضای آن کرد
 و خبر داد از شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حضور آن حضرت بجزی که تصدیق
 آن فرمود و بزبان مبارک خود جاری ساخت صلوات الله علیه و کسی دیگر از
 اصحاب را این فضیلت و حالت بنو دهاگناه این حالت از خصوصیات ابو بکر رضی بود و دیگر
 فضایل بی نهایت که داشت و الله اعلم فصل چهارم در آنچه از کلام عرب و صحابه و

و صلی سلف در فضیلت ابو بکر رضی الله تعالی عنه دارد شده بخاری از عائشه رضی
 عنها روایت کرد که گفت نفعل نکردم و بنا فعم پرورم و در خود را و فقی از وقایع مکرانکه
 بر دین داری و طاعت مشغول بودند هیچ روز بر مانده شست مکرانکه در آن روز رسول الله
 صلیم در وقت صبح و شام بمنزل مالتشریف می آورد و چون در اول اسلام کفار تشریف
 مسلمانان میدادند ابو بکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود زمانیکه
 بموضع برک انعام که وادی سب در انصاف میجو بقول زرکشی و بقول غیر او شهر می
 از شهرهای حبشه است رسید این دغنه که بزرگ آن مواضع بود با و ملاقات نمود و گفت
 کجا میروی ای ابو بکر رضی الله عنه گفت قوم مرا بیرون کرده اند میخواهم که در عالم بگردم و عباد
 پرور و کار خود کنم این دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمی کنند ای ابو بکر تو عطا
 کنی ب مردم چیز را که نزد ایشان معدوم است و صله رحم بجای آری و بار هر جزو کس
 میکشی و مهمان داری میکنی و اعانت امور دینی بمنهای من ترا در جوار خود در آوردم
 باز کرد و عبادت پرور کار خود مشغول شود شهر خود انعام ابو بکر رضی الله عنه بازگشت و
 باتفاق این دغنه متوجه مکه معظمه زاد ان شهرنا و غنیمت شد ند این دغنه در میان
 قریش گردیده جار رسانید که ابو بکر در جوار من است و صفات مذکور ابو بکر را
 بتفصیل که اول گفته بودیم کورس ختم بیان نمود و گفت این نوع کسی که این صفات
 دارد او را بیرون نمیتوان کرد و قریش تکذیب این دغنه نکردند و جوار او را مقرر
 داشتند چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر نامل این حدیث کنی خصوصاً
 ابو بکر رضی الله عنه مثل هجرت او از مکه مدینه در خدمت رسول الله صلیم و کرامات و فضائل و آثار
 و منافعی که درین سوا و را حاصل شد بر تو ظاهر خواهد گشت و ایضا باید که نامل کنی

همای کنی و راجحه ابن دغنه ابو بکر من را در میان اشراف خویش به آن وصف
 کرد از اوصاف حمیده جلیده که سادوی آن وصفی است که خدیجه بکری رضی الله تعالی
 عنها را به آن موصوف می ساختند و اشراف خویش با آنکه کمال عطا و عطا نسبت
 به ابو بکر من داشتند بسبب آنکه با سلام و آمده بودند با این حال به این صفات
 ساکن شدند و نتوانستند که بیک کلمه در آن صفات طعن کنند و این سکوت ایشان
 اعتراف است بر آنکه ابو بکر من مشهور بود و دست در میان ایشان باین هفت
 شمرده تمام و الا به نوعی که ایشان را ممکن بود در آن نزاع میکرد و در اخبار
 آن می نمودند بسبب دوستی و موالات و کمال مودت ابو بکر من با رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و دفع و منع کفار از وصلوات الله علیه چنانچه بعضی از آنها در بیان
 شجاعت ابو بکر من کلماتی گفته اند و اینها بخاری روایت کرده که عمر من گفت ابو بکر
 سید ما است و هیچی از عمر من روایت کرده که گفت اگر ایمان ابو بکر با ایمان اهل
 روی زمین وزن کنند ایمان ابو بکر راجح خواهد آمد و عبدالله بن احمد بن زهر من
 روایت کرده که گفت ابو بکر من ساین و محسن و عادل بود و حسن و دوست مبدارم که
 بنزله موسی با سم در سینه ابو بکر من و ابن ابی اسد بن ابی اسد را روایت کردند
 که عمر من گفت دوست مبدارم که مراد بر پشت میچسبیده باشد که از آنجا ابو بکر من
 را مبدیده باشم و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر من خوشبوی تر بود از بوی
 مشک و روایت کرد ابن مساکر از علی بن ابی طالب من که بر ابو بکر من داخل
 دروفتی که او را در ثوبی حمیده در محفل حاضر ساخته بودند گفت هیچ فردی از
 افراد ایشان که بخدا بی نیازک و غنی و اصل شود با انصاف بصفت صحبت

رسول الله صلعم نزد من دو دشمن است از این شخص که در ثوب پیچیده شده است و روایت
کرد ابن عباس که از عبد الرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه گفت رسول الله صلعم فرمود حدیثی عمر
بن الخطاب را رسانید این ایام که ایضا ابوبکر خبر داد و مرا عمر بن الخطاب که سبقت
و پیش من می‌سنجی و رکار خبر هر ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید که ابوبکر بر من سابق شد و آن کلامی
هرگز قصد دارم و سبقت بر ابوبکر در اعمال خبر نکردم الا آنکه ابوبکر رضی الله عنه پیشتر از من عمل می‌فر
کرد و بود و بر این روایت که از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت به آن
مدایی که نفس من به قدرت او است که هرگز طلب سبقت در کار خبر بر یکدیگر
نکردیم الا آنکه ابوبکر رضی الله عنه در این کار بر ما سابق شده و روایت کرد ابن سعد از عمر
که رسول الله صلعم حسان بن ثابت را گفت ای فلان پسر شایسته و مدح ابوبکر چیزی
گفته گفت علی مدح او کرده ام رسول الله صلعم فرمود قل وانا اسمع بخوان تا بشنوم حسان
گفت شعری که اینها را شنیدم و قد طاف العدو به اذ صد اجملاء و كان حب
رسول الله قد علموا من البرية لم يعدل به رجلاء یعنی ابوبکر رضی الله عنه ثابته رسول الله صلعم
بود و غاری بلند که آن غار ثور است و فنی که دشمنان یعنی کفار که در طلب
ایشان بر آن کوه بالا رفته بودند غار رسیدند و میدانستند که ابوبکر رضی الله عنه
بعمر است صلی الله علیه و سلم و هیچ کس از خلافت با او برابر نمی‌کند انما رسول الله
صلعم خندید چنانچه نوازد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت با حسان ای فلان
راست گفتی ای حسان ابوبکر چنین است که تو گفته و این حدیث اگر چه صحیح آن بود که در
سلک اعدای من منتظم کرد و لیکن چون مرسل بود از این جهت در بن مقام
ذکر نمودیم و ابن سعد از ابی هریم غنی روایت کرده که گفت ابوبکر رضی الله عنه را آوازه می‌دیدند

نامبدند بواسطه رافت و موبانه او برخلافین و این عا کر از ربع بن النسر روایت
 کرد که گفت در کتب اول نوشته سن که مثل ابی بکر مثل باران سحر و هر مکانی که
 واقع شد منفعت پرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب انبیا علیهم السلام و بنامیم
 هیچ بجز که مر او را صاحبی مثل ابوبکر من باشد و روایت کرد این عا کر از زهری
 که گفت از جمله فضائل ابوبکر من آنست که هر کس یک عترب و شک در خدای بنابر
 و فاعلی نکرد و روایت کرد این عا کر ابضا از ابی حصین که در ذریب آدم علیه السلام
 بعد از انبیا کسی افضل از ابوبکر متولد نشد و در روز انداد عوب ابوبکر من
 قائم مقام یکی از انبیا شد یعنی ثواب عمل او در آن روز قریب ثواب عمل
 پیغمبری بود و پیغمبری و این عا کر روایت کرد ندازدی که گفت خدای بنابر ک
 و فاعلی ابوبکر من را چهار خصلت مخصوص ساخت و غیرا هیچ کس را این
 خصال اختصاص نداد اول آنکه او را صد پنی خوانند و غیرا کسی دیگر را صد پنی گفتند
 دیگر آنکه صاحب بود در غار بار رسول الله صلیم سوم آنکه در جوت رفتن او بود و صلی
 علیه و سلم چهارم آنکه رسول الله صلیم او را امر کرد با مانت صلوٰه و مسلمانان همه حاضر
 بودند و دیگر بر امامت حضرت و این ابی داود و از ابوجعفر روایت کرده که گفت
 ابوبکر من تکلم و مناجات جبرئیل با رسول الله صلیم می شنید لیکن جبرئیل علیه السلام
 را نمی دید و حاکم از سعد بن اسیب روایت کرده که ابوبکر من بجای وزیر رسول الله
 صلیم بود و در جمیع امور با او مشورت می نمود و نمایند او بود و در اسلام و در غار و
 در حبس عینی در روز بدر و همچنین نمایند او بود و در قبر و رسول الله صلیم هیچ کس را
 بر ابوبکر من مقدم نمیداشت و زبیر بن عکار و این عا کر از معروف بن حنفی

روایت کرد که ابو بکر که ابو بکر من بجای از آن ده کس بود از فرشتی که شرف جانی
 این بنی مقل شد شرف اسلام و بیان آن اینست که فرشتی را بادشاهی
 بنمود که در هیچ امور باد و رجوع مینموده باشند بلکه هر امری از امور مومن به را
 رئیس قبله از قبایل بود چنانچه امر سقا به که آب دادن حاجیان است و امر نفاذ
 که طعام دادن این است و در میان بنی هاشم بود و اصل رفادت بمعنی معاد
 است بمعنی بقدر طاقت هر کس امداد میکردند تا مالی عظیم هم میرسد و آن مال
 صرف طعام و شراب حجاج میکردند و غیر بنی هاشم کسی دیگر مرئس این امر نمی شد
 و مردم نیز از طعام و شراب کسی که غیر ایشان باشد نمی خوردند و همچنین امر حجاب
 خانه کعبه و امر بوائی که بستن علم جنگ است و امر شورت که در دارالندوة میشد
 و بر بنی عبدالدار بود و بنی هیچ کس در خانه کعبه داخل نمیشد مگر باذن بنی عبدالدار
 و هیچ کس علم جنگ نمی بست مگر کسی که از ایشان باشد و اگر برای مصلحت ایشان
 مجتمع می شدند اجتماع ایشان واقع نمی شد مگر در دارالندوة که از بنی عبدالدار بود و الی
 غیر ذلک و چون امر دینار و امانات با ابو بکر من رجوع بود ازین جهت گفت که او
 از کسانی است که شرف جاهلیت و شرف اسلام ایشان بهم متصل شد و امام نواد
 در نهضت و در جهان ترجمه محمد بن بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فاعل و
 مواهب ابو بکر من که ما بر بسبیل تفصیل بیان آن نمودیم که در آن جمله آنست که گفت اعلی
 است بر نسب ابو بکر من بعد بنی شد و زیرا که مبادرت نمود بعد بنی رسول الله صلی
 و هیچ حلی او را فکری و نیامی و در یکی در اجماع آوردن و واقع نشد و در اسلام
 او را نیز مقامات رفیع بود از آن جمله فضیله روز موعود است و ثبات قدم و در جواب

و جواب کفار گفتن و فنی که کذب رسول الله صلعم کردند در باب مواعج عجزت او
بارسول الله صلعم و عبال و المفال خود را که اشتن و بگوین او در ملازمت رسول الله
صلعم در غار بود و راه بر بنه باز کلام او در روز بدو در روز صبحه و فنی که امر تا خبر
و خول که بر مردم مشته شده بود باز که به او در و فنی که رسول الله صلعم فرمود که بنده
مخبر ساختن میان دنیا و آخرت و بکتابت قدم او در وفات رسول الله صلعم و خطبه
از برای مردم خواندن و تسکین ایشان کردن باز قبول بیعت خلافت کردن
از جهت صلاح حال مسلمانان و بکتابت نام شکر الله بن زید و فرستادن آن شکر
بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابو بکر رضی بر آن متفق شدند که آن شکر را باز
کردانند و بکتابت نام او در فضائل اهل برکت و مناظره کردن با اصحاب و ایشان را
نظم ساختن و درین باب و نشر شدن صدر ایشان با پنجه صدر ابو بکر رضی شرح
شده بود باز ختم کردن او بخیری که از احسن مناقب و فضائل او است و آن خلیفه
ساختن عمر بود در سن بر مسلمانان و فضائل و مناقب صدیقین در سن لا تعد ولا تحصى است
انهم و در تهنیت آورده است که ابو بکر رضی بچو بود از جمله که حفظ و جمیع تمام قرآن
کرده بودند و جمعی دیگر غیر صاحب تهنیت نیز ذکر این حسنی کرده اند و بعضی محققین از
متأخرین برین قول اعتماد کرده و گفته اند که اما آنچه الشیخ روایت کرده که در عهد رسول
صلعم چهار کس بودند که جمیع قرآن کردند و او آن سن که از انصار چهار کس بودند
و اما آنچه ابن ابی و او و از سعی روایت کرده که ابو بکر صدیق رضی فوت شد و جمیع
قرآن را جمیع نکرد آن حدیث مرفوع است با مؤلف سن باین طریق که مراد او آنست که
تجمع در صحف باین ترتیبی که خالد موجود است و در آن که عثمان رضی باین ترتیب در

در مصحح کرد پس از جمله فضائل ابو بکر من جمیع قرآن سبب چنانچه ابو بکر از عارض
روایت کرده که گفت اعظم احوال مصاحف ابو بکر سبب من زیرا که او اول کسی بود
که جمیع قرآن کرد پس ابو حنین در روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون
نقال اهل بیاه و افع شد ابو بکر من کسی بطلب من و ستاد زمانه که رفیق صدیقی
و عمر من غما هر دو شنیده بودند انگاه ابو بکر من گفت ای زید عمر من نزد من
آمده بگوید که درین نقل بیاه بسیاری از قرآن گشته شد و خوف آن هست
که در غفالت و بکری مثل این امر واقع شود و بسیاری از قرآن از زبان برود و دیگر
آنکه قرآن را جسیع کنند و من جواب عمر من داده گفتم کاری که رسول الله صلعم
نکرد چگونه ترکب آن شوم و عمر من قسم یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر
خواهد بود و همیشه درین امر با من مراجعت میکرد و میگفت تا این زمان که صدر
من منتشر شده رای من موافق رای عمر من گشت و فوای زید جوای عاقل
و متهم نیستی و در زمان رسول الله صلعم کاتب و جی بودی حال با بی با بد که بیع قرآن
کنی زید که بد بخدا سو کند که اگر مرا مکلف میداشت که کوعی از جای خود بردارم
از جمیع قرآن نزد من انقل بنود انگاه گفتم کاری که رسول الله صلعم نکرد و شما چگونه
می کنید ابو بکر من گفت والله که جمیع کردن قرآن بهتر است از جمیع نکردن و همیشه
نکراد این امر بمغمو و ثناء و فنی که خدا بنعلی مرا انشراح صدر را است فرمود و بیع قرآن
کرده آن را از رفقا و ثناء و فنی که خدا بنعلی مرا انشراح صدر را است فرمود و بیع قرآن
دو آیه از سوره نوبه بیعتی لغد جا کرد رسول من انفسکم عزیز علیما عتقتم انا آخر خزیمه
بن ثابت بود و نزد کسی دیگر نبرد و بنود آنرا گرفته بیعتیم است ختم بعد از آن صحیفی که

که قرآن در آن حبس شد پیش ابو بکر رضی ناصبن وفات و بعد از و نیز در مرض
بود تا اتمام وفات باز در حقیقت بود در مرضی انفسالی عنها و از جمله خواص ابو بکر
رضی الله عنه که اول خلیفه بود که رعیت تعیین مایه جهت خرج ایوم او کردند و آن
که بخاری از عایشه رضی الله عنها گفت چون امر خلافت به ابو بکر رضی الله عنه فرار یافت گفت
قوم این محبتی پیدا کنند که کسی که من میگردم قبل ازین بموت عیال و اطفال
من و قاصد و عیال که با من مسلمانان مشغول دارم خوشش آید ابو بکر ازین مال خواهد
بود که کسب در امر خلافت از برای مسلمانان میگرداند باشد و این سعد از عطاء
بن مسائب روایت کرد که چون مردم با ابو بکر رضی الله عنه بیعت کردند از روز دیگر
صبح بروی چند همراه خود کردند بجانب بازار میرفت آنها هم در من پرسید که کجا
میرودی ای خلیفه رسول الله صديق گفت به بازار میروم عمر رضی الله عنه گفت این زمان
که دایمی امر مسلمانان را به بازار میگردانند جواب داد که اگر در بازار بخار
نکنم طعام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود عمر رضی الله عنه گفت ای خلیفه نزدیک ابو عبیده
باید رفت تا فوت عیال شما را جوین جهت شما تعیین میکنم و لباس زنستان
و نالستان که هرگاه که گفته شود آن را به بیعت اهل رد کرده مبادله آن بگردانند و در
در روزی نصف کوفتی تعیین کردند و از لباس زنستان این مقدار که ضروری باشد
و ایضا روایت کرد ابن سعد از مضمون که وقتی که امر خلافت به ابو بکر رضی الله عنه فرار گرفت دو
هزار دینار در سالی جهت اخراجات او تعیین کردند و آنها ابو بکر رضی الله عنه گفت چیزی را
زیاده کشید که عیال من بسیار است و امر تجارت خود باز ماندم بواسطه اشتغال با
خلافت بعد از آن پانصد دینار بر آن افزودند و هر روایت طبرانی از حسن بن علی بن

ابی طالب رضی الله تعالی عنهما مردیست که ابو بکر من در وقت مرگ من موافقت عایشه
 رض را وصیت کرده گفت ای عایشه این بنده که که شتر آن را می آتش میدهم و این
 فدح و این قطیفه کهنه و فقی که والی امر مسلمانان بوده آدم از آن انتفاع می یافتم زیرا
 که من از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر من فرست عایشه گوید بعد از آنکه ابو بکر من
 عنهما وفات کرد این متر و کات را نزد عمر من فرستادم هر کس که حرکت کند الله با او
 لعن القیت من جاء بعدک رحمت خدا می بر تو باد ای ابو بکر هر آینه در تعب و مشقت
 انداختی کسی را که بعد از تو خواهد بود پس بی واسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را
 به تعب و مشقت گذرانیدی کسی که بعد از تو خواهد بود متابعت تو کرده او نیز و تعب خواهد
 افتاد و روایت کرد این ابی و بنا از ابو بکر بن حفص که گفت ابو بکر من در وقت
 وفات با عایشه من گفت ای دختر من والی امر مسلمانان بودم و از مال این
 و دنیا ری و در هیچی نگرفتم و لیکن از طعام این خودم و لباس خشن این
 پوشیدم و هیچ چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این جعبه چوبی
 و این شتر آب کشش و این قطیفه و فقی که من رحلت کردم این متر و کات را
 نزد عمر من فرستد باب چهارم در خلافت عمر من و در آن چند فصل است
 فصل اول در حضرت خلافت او بدانکه ما محتاج بنیستم در حضرت خلافت عمر من
 بدین وجهی و جمعی زیرا که از حضرت خلافت ابو بکر من حضرت خلافت عمر من لازم می آید
 و همچنین که حضرت خلافت ابو بکر من با جماع و نصوص کتایب و سنت ثابت شده
 حضرت خلافت عمر من نیز ثبوت آن با جماع و نصوص کتایب و سنت است
 زیرا که ثبوت فرع از حیثیت و ثبوت بطریق سنت که اصل به آن ثابت شده و این

و این هنگام هیچ یک از رافضه و شیعه را جای نزاع در حقیت خلافت عمر رض نیست
 چرا که دلائل واضح قطعی بر حقیت خلافت مستغنی از بعضی ابو بکر رض گذشت و بعد
 نبوت حقیت اگر کسی نزاع و آن کند محض عناد و تکابر و الفارض و ربان
 کند از روی عناد و تحقیق است بآنکه موافق کنند از و و بر با باطل و کاذب و التفت
 و اعتماد نکنند و چون این مقدمه را دانستی بدانکه از اعظم فضائل صدیق است
 آنکه عمر رض را بر سلمانان خلیفست خست زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد
 در ایام او فتح شد و در آن وقت اسلام ظهوری عام یافت چنانچه بعد از این خواهد
 و نیز در کثیری از احادیث خلافت صدیق مثل حدیث افتد و ابامحمد بن من بعد یا
 ابی بکر و عمر بطریق که از پیش گذشت و مثل حدیث رسول الله بوضع اجماع بر بیکدیگر
 الی قوله مولانا خلفا من بعدی و حدیث روایی پیغمبر صلعم نیز بگوید بکره علی قلب
 الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدینونه و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة و حدیث
 الخلافة ثلاثون سنة نصوص بخلافت عمر رض است و دلالت بر حقیت خلافت
 او میکند بر تقدیریکه اجماع منعقد نشده باشد خصوص آنکه اجماع نیز منعقد است بر
 خلافت او رض فصل دوم در کیفیت تفویض امر خلافت بعمر بوسیله ابوبکر
 رض عنها و عمر رض موت و سبب مرض ابوبکر رض را بر آن مقدم مبادیم مرد
 بر و این سبب و حاکم از این عمر رض عنها که بعد از وفات رسول الله صلعم حال ابوبکر
 رض شغرت شد و مفارقت رسول الله صلعم در وی اثر کرده است لاخوه و ضعیف
 میشد تا وقتی که وفات یافت و بعجت رسیده است از این شهاب که شخصی
 جهت ابوبکر رض خرمیده و پیر آورده بود و آنرا با نفاق حارث بن عکده تناول

میبندند و رانهای خود را در دست گرفت ای خلیفه رسول الله صلعم دست از این
 بازدار که ستم السنه درین کرده اند و من و تو هر دو در یک روز خواهیم مرد و انگاه
 ابو بکر من دست از خوردن آن باز داشت و هفت مریض بودند و بعد از انقضای
 یک سال هر دو در یک روز از عالم رحلت کردند و اگر کسی گوید که این حدیث منافقانه
 دارد با حدیث اثبت احمد فانما علیک بنی و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین گفته
 که رسول الله صلعم ابو بکر من را صدیق خواند و شهید خواند و اما عثمان و علی رضی عنهما
 را شهید خواند گوئیم هیچ منافقانه میان این دو حدیث نیست زیرا که من صفت صدیق
 و شهادت هر دو داشت و آن حضرت بصفه صفت بصفه که احضار و صاف
 بود و انکشاف نمود زیرا که صفت شهادت عام و مشترک بود میان جمیع ایشان
 و ازین جهت بود که رسول الله صلعم تغییر نمود از نفس نفیس خود و بیکر بصفه نبوت
 که احضار و صاف آنکس بود با آنکه موصوف بصفه شهادت نیز بود چنانچه
 مردی است بر وایت صحیح که رسول الله صلعم در مرض موت تصریح فرمود که سبب
 این مرض زهری است که در خیره آن حضرت داوود بودند و هر سال عود میکرد
 تا وقتی که جهان زهر از عالم فنا رحلت فرمود و مردی است از عالیه من بر وایت
 و اقدایی و حاکم که ابتدای مرض ابو بکر من روز هفتم ماه جمادی الآخر بود و در آن
 روز غسل نمود و انگاه شروع در بیماری نموده پانزده روز تب کرد و بر تبه که فوت
 آمدن بسبب جهت او ای نماز نداشت و در روز سه شنبه است و دوم همان ماه
 وفات یافت در سال سیزدهم از هجرت و سن شصت و سه سالگی و مردی است
 از اقدایی بچند طریق اسناد که ابو بکر من چون مرض او اشتداد یافت عبد الرحمن

عبد الرحمن بن قحطیب را طلب کرده گفت خبر ده مرا از حال عمر بن خطاب عبد الرحمن
 رمن منها گفت از حال کسی از من سوال میکنی که تو اعلیٰ کمال وی از من ابو بکر رمن گفت
 چنین است لیکن بالا در بن امر مشورت میکنم ان شاء الله عبد الرحمن رمن گفت والله که عمر رمن
 افضل است از آنچه رای تو در حق او قرار یافته است بعد از آن عثمان بن عفان رمن
 طلب نمود گفت از حال عمر رمن مرا خبر ده عثمان رمن گفت ای خلیفه رسول الله صلعم
 تو از حال عمر را خبر کن که اعلیٰ کمال او از ما صدیق رمن گفت چنین است که تو میگوئی
 ولیکن تحقیق حال او و مشورت در باب استخلاف او بر من لازم است عثمان رمن گفت
 بار خدا بالا چه معلوم من است آن است که عمر رمن منها بر او بهتر است از علانیه او و مثل عمر کسی
 در میان ما نیست ان شاء الله با سعد بن زید و اسید بن هفیر و غیر ایشان از مهاجرو انصار
 رضی الله تعالی عنهم مشورت نمود و اسید بن حنظل گفت چنین مبادم که عمر رمن بعد از تو بهترین
 است در جای رضای من است و در جای خطا خطا و بهتر از علانیه او است کسی
 که فوت او زیاده از عمر من باشد و الی امر خلافت نخواهد شد گفت که یکی از صحابه
 نزد ابو بکر رمن رفته گفت جواب خدا بنفعی چه خواهی گفت که عمر را بر ما خلیفه مبادی
 و حال آنکه شدت و غفلت او را مبداء ابو بکر رمن گفت بار خدا بهترین اهل منزل است یعنی
 بهترین مهاجرو بهترین اهل بیت الله بر ایشان خلیفه ختم و این سخن از من برسان
 بکنایه که در اینجا حاضر نیستند ان شاء الله عثمان بن عفان رمن را حاضر ساخت و گفت بنویس
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا عهد فی تعینی این عهد نامه است از جانب ابو بکر این
 ابو قحطبه و آفر عهد او بدینا و در اول عهد او به آخرت و در میان که چنان می آید و کافر
 و از غیر منتهی میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید کاذب بد رسیده خلیفه ختم

بر شما بعد از من عربین خطاب را ر من باید که سخن او بشنود و اطاعت او کند و
تجقق من کار خدا و رسول و دین او و در حق نفس خود و شما از غیر تغییر نکردم و
کمال اجتناب مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند کمان من در شان او و علم من بگویند
و اگر غیر عدل کند بظلم و جور هر کس بعمل خود خواهد رسید و من اراده خبر کرده ام و علم
غیب نمی دانم و سبعم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون والسلام علیکم ورحمة الله بعد از آن
امر فرمود تا عهد نامه را مهر کرده بود و بیرون برد و مردم بیعت کردند به آن راضی شدند
و ابو بکر در خلوت عمر رضی الله عنی را طلب نموده و صیغی چند فرمود و بعد از آنکه
عمر بیرون رفت ابو بکر رضی الله عنی دست بدعا برداشته گفت اللهم انی لم ارد بک
الا صلاحکم ای یعنی بار خدا یا اراده نکرده ام باستخلاف عمر من مگر صلاح حلل بنده
تو و خوف فتنه و درین باب عمل کردم با آنچه تو اعلمی به آن از من و غایت اجتناب
را می که ده بهترین و قوی ترین و جویس ترین ایشان را بیدایت و رشد بیدایت
و ای با ختم در حالتی که امر تو بجهتی موت نزد من حاضر است بار خدا یا هر دو
ایشان خلیفه من گردان و اذله از جمله خلفای راشدین دان و اصلاح حال
رعیت او کن زیرا که ایشان بنده کمان تواند و نواهی ایشان بید خود رست
و ابن سعد و حاکم از ابن سعد و زوایت کرده اند که گفت افراس اناس ثلاثه یعنی
احمد بن ماسم علم فراست کس بود ندیدی ابو بکر صدیق و فقی کبر را رضی الله
عنها خلیفه خود ساخت دوم صاحب موسی یعنی دختر شعیب علیهما السلام و فقی که
باید رخ زد گفت استنابو یعنی موسی را علیه السلام با جوت بکر سوم عزیر مصر
و فقی که نموس و بر یوسف علیه السلام گردان خود زبانی گفت اگر می مثنوی یعنی نعمه

عهد یوسف بن لوکن و او را کرامی دارد بعضی از علما گفته اند که سلمان بن عبد الملک
 همی است باین کس ازین جهت که بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بدو
 اطلاق می کنند بچنانکه خدا تعالی در قلوب اولیای خود الهامی کند که عالم
 باحوال بعضی مردم میشوند بنوی از کرامات و حدس و اصابت عین و دم آنکه بدلائل
 و تجارب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی انها فی یزیدی و روایت کرد این عا
 از سار بن حمزه که گفت چون مرض ابو بکر من اشند او یافت از روزنه خود را بر دم
 نهاده گفت یا دها انی اس من عهدی و وصیتی کردم آبا به آن عهد را می استبد
 بلی را می شدم بعدی که تو کرده ای خلیفه رسول الله گفته علی ابن ابی طالب رضی
 و کرم الله وجهه برخاسته گفت لا نرضی الا ان یحیی عمر را می بینم که آنکه ابن مهدی نو در حق
 عمر بوده باشد ابو بکر رضی گفت خانه عمر بدرستی که کسی که ولی عهد است عمر است رضی
 و این سعاد شد او را وایت کرد که بعد از آنکه عمر رضی بامر خلافت می فرستد چون
 بمشیر برآمد اول کلامی که گفتیم بآن بود این بود اللهم انی شد بد فلیتی وانی ضعیف فتونی
 وانی خلیل فسخنی بار خدا با من تند مزاج و غلبه به استنک و نری آرم او من ضعیف بس
 قوه ده مرا و من خلیل و کرم کرد ان مرا زهری کو بد که در روز وفات ابو بکر عرضی
 الله فی علی عنها بامر خلافت بنام نمود و در ایام او فتوح عظیمه واقع شد چنانکه
 در زمان هیچ یک از خلفا بعد از وی بود و مثل این فتوح واقع نشد و از انجلیج
 اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه و مغرب بود و
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت به آن فرموده در حدیث بنفتم از احادیث
 و اله بر خلافت صدیق رضی چنانکه گذشت و انحضرت این حدیث نزد بخاری و مسلم

از بعضی طرف از ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهما که گفتند رسول الله صلعم فرمود بینه
انا نائم رآنی علی قلب علیها ولو فرغت منها ما شئنا ثم اخذ ابو بکر فخرج ذنوبا و
ذنوبین و ذنوبه ضعف و الله یعرف له ثم جاء عمر فاستقی فاستقی لث فی بده فز با فم از عمر
من الناس یفوی ذی بیتی روی آن کس و عمر ابو بکر در اثنای زمانه کس در
خواب بود خود را بر سر جای دیدم و دلوی بر سر آن چاه بود آب از آن چاه دیدم
این مقدار که خدا خواسته بود باز ابو بکر رضی الله عنهما آن دلور گرفته یک دلور باد و دلور معلو
کشید و در آن کشیدن او وضعی بود خدا تعالی او را بیمار زد و بعد از آن عمر رضی الله
و آب کشید و در دست او آن دلور منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی
صاحب فوت که عمل کند مثل عمر من چند آن آب کشید که مردم سیراب شدند و
شتران خود را نیز سیراب کردند و در عطن که موضع اقامت اهل سب بعد از نتر
رفته است اندک گفته اند که درین حدیث اشارت است بخلاف ابو بکر و عمر رضی
عنهما و اشارت است بباکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنهما
که شد فصل سیم در ذکر سبب اطلاق اسم امیرالمومنین بر عمر رضی الله عنهما و عدم
اطلاق اسم خلیفه رسول الله صلعم بر وی روایت کردی در اوایل و طبرانی
در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب از عمر بن عبدالمطلب رحمه الله که او سوال کرد از سلمان
بن ابی حنیفه که در زمان ابو بکر رضی الله عنهما که در سر فرامین من خلیفه رسول الله ابی فلان
می نوشتند و در زمان عمر رضی الله عنهما در اول حال در فرامین و مکاتبات من خلیفه
ابو بکر ابی فلان می نوشتند بچه سبب آنرا انفر داده اطلاق اسم امیرالمومنین بر
رضی الله عنهما کردند و کدام شخص بود که اول این اطلاق کرد و در مکاتبات نوشت ابو بکر

ابو بکر بن سلیمان گفت خبر داد مرا شفا که یکی از زنان مهاجرات است که ابو بکر بن
 من خلیفه رسول اله می نوشت و عمر بن من خلیفه خلیفه رسول اله می نوشت تا زمان
 که عمر بن بعامل عراقی نامه نوشت مضمونش آنکه دو مرد جلد صاحب وفوف
 نزد من فرست تا از احوال عراقی و اهل عراقی از ایشان سوال کنم آنگاه عامل
 عراقی رسید بن ابی ربه و عدی بن ابی حاتم را فرستاد ایشان چون بدیدند رسیدند
 بمسجد درآمدند و بن العاص در مسجد بود با و طافات کرده گفتند رضای آمدن نزد
 امیر المومنین چیست ما حاصل کن عمر بن العاص گفت و اله شما در اطلاق این اسم
 صواب کردید آنکه عمر و نذر و عمر من چهار نفره گفت السلام علیک یا امیر المومنین عرض
 گفت چه نوع بخاطر نورسید اطلاق این اسم عمر بن العاص از بن معنی او را خبر داده
 گفت نوامیری و ما مومنان ایم را و می گوید از آن روز در مکانات و بقرآن این اسم
 جاری شد تا نام نو می در مذهب آورده که ربه و عدی مذکور عمر من را می بایست اسم
 ساختند زیرا که عمر بن العاص بنا بر تقلید ایشان این اسم را بر سران جریان داد
 و بعضی گفته اند اول کسی که عمر من را می بایست اسم ساخت مغیره بن شعبه بود
 و این حکایت از معاویه بن زهروایت کرد که ابو بکر بن من می نوشت من ابی بکر خلیفه رسول اله
 صلی الله علیه و سلم و چون زمان عمر من رسید اصحاب اراده کردند که او را خلیفه خلیفه
 رسول اله صلی الله علیه و سلم بگفتند باشند عمر من گفت این لفظ طویل دارد باریان
 نوامارت ما بکنی و امیر مائی گفت بی شما مومنان بند و من امیر شما ام آنگاه از آن تاریخ
 امیر مومنین می نوشت و این روایات مذکور منافات ندارد با آنچه مقرر شد که
 عبد الرحمن بن حنظل در سببی که آید و با لکنک عن الشهدا و ام نازل شد او را امیر

گفتند زیرا که آن تسمیه مخصوص بود و کلام ما در تسمیه خلیفه است باین اسم پس عرض
 اول کسی است که اطلاق این اسم با ذکر و نذر محبت خلافت باب پنجم در فضائل و
 خصوصیات عرض و در آن چند فصل است فصل اول در اسلام آوردن از یثربی
 چنین مردیست که عرض در سال ششم از نبوت بشرف اسلام شرف شد و در آن
 وقت است و هفت سال بود و او در آن از انزاف فرشتی بود و او را سفارت و رسان
 ایشان ما و بر جمع بود هر گاه که اراده حریج داشتند با جماعتی او را بر سالت میفرستادند و اگر
 منافقی یا منافقین منافقت و منافقت با ایشان میکرد او را میفرستادند که منافقت و منافقت
 بر روی کند و اسلام آوردن بعد از اسلام جیل کسی یا کسی و نه یا جیل و پنج کس بود از مردان
 و یازده کس یا سیزده کس از زنان و در آن روز اهل اسلام را خوشحالی
 عجب دست داد و بعد از اسلام آوردن در که اسلام ظهور یافت و روایت کرد
 ترمذی از ابن عمر و طبرانی از ابن مسعود و انس رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود اللهم انزل اسلام باحب بنی العربین الیک بعمر بن الخطاب او باجل
 بن هشام یا خدا یا خیز و فوی گردان و بن اسلام را بگردام که دو سز داری از بن
 دو مرد بعمر بن الخطاب یا بابی جل ابن هشام و روایت کرد حاکم از ابن عباس
 و طبرانی از ابو بکر صدیق و ثوبان که رسول الله صلی علیه و سلم فرمود اللهم انزل الدین
 بعمر بن الخطاب یا خدا یا عزت و قوت و دین اسلام را بعمر بن الخطاب خاصه
 و روایت کرد احمد از عمر رضی که گفت بیرون رفتیم بعد آنکه رسول الله صلی علیه و سلم
 تفرقی رسانم دیدم که بر من مسافت نمود و بسجده افتاد و نگاه از عجب آن حضرت
 ایستادم و او صلی علیه و سلم در خواندن سوره الفاتحه شروع نمود و من تعجب تمام

تمام از تالیف قرآن کرده با خود گفتیم که این کلام شریف چنانچه فریض میگوید اله
این آیه برخواند انفعول رسول کریم و ما هو بقول شاعر فیلما بوسنون الکفاه از سماع
این آیات محبت اسلام در دل من افتاد و محبتی تمام و این آیه شبیه روایت کرد از
جابر که عمر بن گفت شبی مشبه مرا وجع ولادت گرفت ازین جهت از منزل خود
بیرون آمده در استنار کعبه داخل شدم اله رسول الله صلی الله علیه و سلم تشریف
آورده درجه داخل شد و غار که ارد چند ای که خواست الهی بود و چون باز
گشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم بعد از آن بیرون رفت و من
تابع او شدم فرمود گفتم عمر اله فرمود ای عمر بی گذاری در هیچ وقت
مرانه در شب و نه در روز ازین سخن نرسبدم که برین دعای بد کند گفتم اشهد ان
لا اله الا الله فانک رسول الله بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آبا سلام
خود را بپنهان میداری ای عمر گفتیم به آن خدای که ترا بمن خلق فرستاد که اسلام
خود را آشکارا خواهم کرد و بمن که شرک آشکارا میگردم و روایت کردند ابو بکر و حاکم
و بیهقی از انس که گفت عمر بن شمر خود را حاکم کرد و بیرون آمد در انشای راه
از بنی زهره ملاقه او شد گفت ای عمر قصدی داری عمر رض گفت میروم که محمد را
بکشم آن شخص گفت اگر محمد را بقتل رساند چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن
خواهی بود و از دست ایشان خلاص خواهی یافت عمر گفت چنین معلوم میشود که
تو دین خود را ترک کرده دین او را اختیار کرده آن شخص گفت عجب ترا این
نجام ترا خواهد نمود و اما دو مرد دین ترا گذاشته دین او را گرفته اند اله عمر بن
آن شخص را گذاشته نزد خواهر و اما داد و در آنوقت جناب نزد ایشان بود

و قرأت سوره طه بگرداند چون احساس آواز عمر من نمود در خانه پنهان شد عمر . گفت
آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواهد بگفتند سخنی در میان داشتم باز گفت شا به
که خدا دین مرا که آشنه اید دین دیگری اختیار کرده اید و اما دو گفتم اگر غیر دین
نوح باشد چه میتوانی کرد انگاه عرض از جای خود جفت و او را پشت و لکه میزد
باز خواهرش آمد که شوهر خود را ملاص کند بدستی دیگر او را نیز دفع نموده انداخت
چنانچه روی او خون آلوده شد خواهرش چون این حالت دید در غضب شد
و گفت اگر غیر دین نوح باشد چه میتوانی کرد داشیدان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد عبده و رسوله عرض چون این سخن شنید از غضب باز ایستاده گفت آن کنایه
که نزد شماست بسیار بدنام خواهد شد گفت تو ظاهر نبستی قرآن را بدست نوحی و مهم لایه
الامطر و نهر خیز و نسل کن و صنوب ز انگاه بر فاست و و صنوب خفته قرآن
را برداشت و سوده بر خواند تا وقتی که باین آیه انبی انا لله لا اله الا انا فاعبدنه و لغم
الصلوة لذكری رسید گفت دلالت کند مرا بر محمد صلی الله علیه و سلم جناب چون
این قول از عمر شنید از پس برده بیرون آمد و گفت ای عرب شایسته باد آنرا که
در شب غنیمت رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق نودعا کرده فرمود اللهم اغفر السلام
لعمری انکتاب او بعد دین تمام امید آن دارم که دعای رسول الله صلی الله علیه
سلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آنوقت رسول الله صلی الله علیه و سلم
در خانه که در اصل صفا واقع بود شریف داشت عمر من متوجه آن خانه شد
چون به آن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردمان در آن در خانه
نشسته اند حمزه عرض گفت این عمر است که آمده اگر فدای او را ده خبر در حق او کرده ایم

مسلمان خواهد شد و الا قتل او بر ما آسان است راوی گوید در آن وقت وحی
بر رسول الصلی الله علیه وسلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن از جوه بیرون
آمده ملاقات عمر بن خطاب کرد و حامل سیف او را گرفته فرمود ای عرابا ایمان نمی آوری
تا وقتی که خدا بفرستد حق تعالی که بر دل پدید بنماید مغیره نازل ساخت بر تو نازل
کرد و اندکها عمر بن خطاب گفت استشهد ان لا اله الا الله و انک محمد عبد الله و رسولہ و بر او
بزار و طبرانی و ابونعیم و بیهقی در دلائل از اسلام روایت که گفت عمر بن خطاب گفت که
من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول الصلی الله علیه وسلم اتفاقاً در روزی عاریت
اشتماد حواری در رم روز در بعضی از طرف مکه مریدی را دیدم گفت عجب است
از تو با این خطاب که زعم تو این است که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو
مسلمان شده اند چون از حضرت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو
بدین اسلام در آمده من چون این سخن شنیدم غصه ناک شده باز گشتم چون
بجای رسیدم و در زدم گفتند کبت گفتیم عمر چون آواز من شنیدند جی که صحیفه در آن
نزد ایشان بود و قرائت آن میکردند پنهان شدند و خواهر من برخاسته
در خانه را بکشود الله با او گفتیم که ای دشمن نفس خود و دین خود را ترک کرده
بدین محمد در آمده و مشتی بر سر او زدم بر بنه که خون از سر او روان شد و
شروع در کر به کرده گفت با این خطاب مسلمان شد من این را خواهی کردی
و مرا نگاه بر سر بری که در آن خانه نهاده بودند نشسته گفتیم این صحیفه را نزد یک
من آور خواهرم گفت تو از اهل آن نبی غسل جنابت نکرده و این کنایست
که بغیر طهارت مس آن نمیتواند کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم

و چون گفت دم بسم الله الرحمن الرحيم نوشتند و بدم چون اسمی از اسماء الله
که میشتند در بدو حال از آن اسم نرسیدم و صحیفه را انداختم باز رجوع بنفس خود
کرده صحیفه را گرفتم آیه سبج که ما فی السموات و الارض با فتم بسبیل خوف آنرا
خواندم تا به آیه امنوا بالله و رسوله رسیدم گفتند اشهدان لا اله الا الله چون آن
جاءت کلمه از من می شنیدند بفرعت نزد من آمده آواز تکبیر برآوردند و گفتند بشار
با دتر ای عمر که رسول الصلعم روز دوشنبه این دعا فرمود که اللهم اغفر لاسلام
باجب الرجلین الیک اما البوجل و اما عمر عیسی قوت دده اسلام را بر کدام
ازین دو مرد که دو ستر داری یا به البوجل یا عمر من الکاه مرا بر رسول الله
علیه وسلم دلالت کردند در خانه که در اسفل صفا واقع بود چون به آنجا رسیدم
و در زد و گفتند کبیت گفتیم عمر و بنا بر آنکه شدت غلظت مرا بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم مبدانستند بجلد ام از اصحاب بفتح باب و لبری نکردند تا دقتیکه
رسول الصلی الله علیه وسلم فرمود که افتخار الباب دراز برای او بخت بگذارد
الکاه در راکش دند و دو کس هر دو بازوی مرا گرفته نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بردند رسول الصلعم فرمود بگذارد او را و مجامع قبض مرا گرفته بخود کشید و گفت
اسلم یا ابن الخطاب اللهم اهد مسلمان شوای پسر خطاب با رخصه پانوا و را
هدايت الله به از ده الکاه من کلمه شهادت گفتیم و مسلمانان تکبیر بر آواز
بلند برآوردند چنانچه مردم در اطراف می شنیدند و قبل ازین اسلام را مخفی
مبدانستند و بعد از آنکه بشارت اسلام فایز شد مسلمانان را میبدم که کفار
الب نرا میزدند بواسطه آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بعد از آن

خود خود کفار را میزدند و بن کسی تو من نمی رسیدند و لیکن میجو اسم که مرا گفت
و معارفی با کفار داشتند با ششم تا ثواب او می حاصل شود و چون خال بن
ابو جهمل این هشام شرف و بزرگ قوم بود بجای نه او رضم و در زد و گفت
گفتم تو دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای مرد دین خود را ترک کن
و این سخن گفته به اندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی
بنود و مخصوص دین ازینجا حاصل نشد بجای دیگر با در رفت الهام بخا به یکی دیگر از عظمای
فرانس رفتم چون بیرون آمدم آنچه با خال خود گفته بودم با او گفتم با و نیز جواب
من مثل جواب خال داد و در جرحه خود داخل شده مرا گذاشت گفتم ازینجا
نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار و مسلمانان را میزدند و کسی مرا نمی زدند و من کسی را
نمی زدم آن شخص با من گفت اگر میخواهی که اسلام تو شایع گردد و دینی که مردم
در جرحه مجتمع میشوند اسلام خود را بفغان مرد عوض کن که او هرگز کسی را پوشیده
نستداری و الهام در وقت اجتماع ناس بخور رضم و نزد یک آن مرد نشسته گفتم من دین
اسلام در آورده ام آن مرد گفت آیا این امر واقعی است و این کار کرده که گفتم علی
کرده ام آن مرد غافل از جای خود برعکس شده به آواز بلند فریاد برآورد که خال بن
عقشب از دین خود برگشته و دین اسلام در آورده کفار چون این سخن شنیدند
بجانب من میاوردند نمودند و مرا میزدند و این ترا میزدند تا جمعی کثیر من که میزدند
الهام خال من گفت سبب که آمدن این جماعت چیست گفتم مرا از دین خود برگشته
الهام به استنبین خود داشت که که خواهد زداده خود را در جوار خود داده و مردم
بنا برین افترا کفار مرا گذاشته اند و بگویند من نرسیده اند بل چون مسلمانان

میدیدم که مرا گفت و مضاربت بکفار میکردند و من از این مژتاب و محروم مانده بودم و هر روز
خود را غم و کفتم و از نزار و دردم بعد از آن همیشه با کفار منازعت و محاصرت میکردم و از آن
میزدند و فنی که خدا بجای اسلام را فوت دادم و غالب گردانید و فصل دوم
در سبب عزیمت بخارون و ولایت کرد ابو نعیم در ولایت و این عا که از این عا
که گفت از عمر بن خطاب پرسیدم که چه سبب ترا فرود میگویند گفت بیان این قضیه است
که روزی پسید رفعم دیدم که ابو جهل در شب و اندای رسول الله صلی الله علیه و سلم بر
میباشد و این خبر حمزه را من رسانیدم حمزه گمان خود را بر داشت و متوجه مسجد شد و در
قریش مغایر ابو جهل بر گمان خود نگه کرده استناد ابو جهل مشاهده این حال نموده
دانست که حمزه غیبناکست گفت چیست ترا ای اباعماره درین سخن بود که حمزه را من
گمان برداشت و بر گردن او چنان زد که بعضی از رگهای گردن او پاره شد
و خون جاری گشت گفتاه قریش از خوف قتل و در میان افتادند و اصلاح میان
ایشان کردند چون در آنوقت رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه ارفم بن ابی الارفم
مردی مخفی بود حمزه بعد از دفع این فتنه به آن خانه رفت و مسلمان شد و من
سه روز و یک روز از تاریخ اسلام حمزه را من ملاقات ارفم نمودی کرده گفتم ترک دین بدار
خود کرده تا به دین محمد شده گفت اگر من این کار کرده ام کجا که حق تو بر ایشان
ثیاده از من است ایشان نیز ترک دین بداران کرده اند اگر میتوانی ایشان را منع
کن گفتم آنها کینه گفت خواهد داد و داد و نوا گاه بجای ایشان متوجه شدیم چون
بخانه درآمد همه شنیدیم گفتم این همه چه بود چه چیز میخواندند و جواب و سوال میان
ما و ایشان بسیار واقع شد و فنی که بر سر خواهر خود چنان زدیم که خون آن بوده

آلوده شد و او نیز از اضطراب سرمه گرفت و گفت بر رنج تو مسلمان شده عاذا
 به خواهی کرد و من چون سراور اخوان آلوده با فغم غرمنده شدم الفاه نشستم و کفتم
 این کتاب را بمن مایه کفتم بی طهارت مس این کتاب جایز نیست پس غسل
 کرده صحیفه را گرفتم بسم الله الرحمن الرحیم با فغم کفتم این اسما ای طبع طاهر است
 الله طه ما انزلنا عليك القرآن الی قوله لا اله الا الله حسنی خواندم این آیه در خاطر
 بسبار عظیم نمودم و کفتم آبا و فریشت ازین کر بخند بعد از آن مسلمان بشدم و بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم گرفتم کفتم در خانه ارم است چون منزل اید و فغم اهل اسلام جمعا
 آنجا حاضر بودند و خبره پرسید که کسبت کفتمند عرض کفتم در کجاست نه نادرا به اگر کجاست
 ما اقبال کند مسلمان شود اند و قبول خواهیم کرد و اگر از ما رد بگرداند او را خواهیم
 کشت الفاه رسول الله صلی الله علیه و سلم این گفتند را شنیده از جوه تشریف بیرون فرمود باز
 در حضور آن حضرت کلمات شهادت کفتم مسلمانان بکبریه آواز بلند گفتند چنانچه اهل
 مسجد شنیدند بعد از آن کفتم با رسول الله صلی الله علیه و سلم آبا و بر حق فغم فرمود
 بی ما بر حق کفتم پس و بن خود را جراح مخفی داریم الفاه اهل اسلام را دو صف
 ساخته بیرون آوریم در یک صف سن بودم و در صفی دیگر خبره تا و فغمی که در مسجد گرام
 داخل شدیم و چون نظر فریشت بر سن و خبره افتاد اندوه و غزن بسیار با ایشان
 رسید و در آن روز رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فاروقی و فرق بین اهل حق و اهل باطل
 خواند و این حد از دکان روایت کرد که کفتم از عاقله رضی پر سیدم که چه کس
 بود که عمر من را بسوی بغا رونی ساخته و اضع این اسم کسبت کفتم رسول
 صلی الله علیه و سلم او را فاروقی خواند و این ماجه و حاکم لهذا بن عباس رضی الله عنهما

روایت کردند که چون عمر من سلمان شد بر من علیه السلام آمد و گفت ای محمد اهل اسلام
ستیز و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر من در روایت کرد و نیز از دعا که صحیح کرد آن را
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در وقت اسلام عمر من منفرگان گفتند
این زمان مسلمانان را فتنه حاصل شد اگر از ما دشمنی و غلطی نسبت باین
واقع شود جزای ما خواهند داد و فرمود که داشت خواهند کرد و آیه بارها البی حسب الله
ومن انجک من المؤمنین در آن روز نازل شد و بخاری و غیره از این مسعودی
گفتند که گفت از وقتی که عمر من بشرف اسلام فائز شد همیشه عزیز و غالب بودم
و این سعید نیز از ابن مسعود روایت کرد که گفت اسلام عمر من فتح بود و بختش
بود و اما منش رحمت بود قبل از اسلام او من را استیلاست اما من صلواتی بر او
نداشتم و چون او رضی با سلام درآمد باین کارزار هر دو تا وقتیکه اهل اسلام
بمال خود گذاشتند و دست از این کوفته کردند و این سعد و حاکم از حدیث عمر
روایت کردند که گفت چون عمر من مسلمان شد اسلام مثل مردی مقبل بود که زبانه
می شد مگر فوت او و زمانه که عمر من شهید شد اسلام مثل مردی مدبر بود که همیشه
بعد از زبانه پشته یعنی بعد از قتل عمر من اسلام از مرتبه که در زمان او بود
ضعیف و نقصان می یافت و چراغ از این عباس رضی الله عنهما روایت کرد و بسند ی
حسن که گفت اول کسی که اسلام را آشکار کرد اندک عمر بن خطاب بود و عمر من و محمد
بروایت این سعد از صهیب رضی الله عنهما که گفت وقتی که عمر من مسلمان شد اسلام آشکار شد
و ظاهر مردم را با سلام و دعوت میکردیم و حوالی خانه کعبه ششصد نفر دهم و طواف خانه
میکردیم و اگر نسبت باین غلطی میکردند جزای آن در کنار این می نمودیم فصل دوم

فصل سبوم در بخت عرض بر و است این صا که از علی رضی مرویت که فرمودند است
که کسی از مهاجر بن بسبیل علانی بخت کرده باشد الله عز بن خطاب رضی که چون قصد
بخت کرد سیف خود را حایل کرد و گمان را برد و شش ماند اخف و چند در بخت از ترس
بهر و ن آورد و دست خود گرفت و در وقتی که انحراف خورشید در فضای خانه
بود و کعبه آمد و هفت نوبت طواف نمود و در خلف مقام دو رکعت نماز کرد و
و نزدیک هر یک از انحراف خورشید آمده گفت شامت الوجوه یعنی ریش
روی خود بپوش که بخواند که مادرش پی فرزند شود و فرزندش پی منم کرد و در
بی شوهر شود باید که طافات کند با من و در وای این وادی آخر هیچ یک از این
نام معادمت با او نداشتند و از عصب او نرفتند و روایت کرد این صا که از این
گفت اول کسی که آمد از مهاجران مصعب بن عمیر و این ام کمونم بود و بعد از این
عمر بن خطاب رضی بابت سوار آمد از وی سوال کردم که حال رسول الله علیه و سلم
چند گفت بر اثر من شترایف خواهند آورد و الله بعد از عمر رضی رسول الله صلی الله علیه
و سلم مدینه را بنور حضور خود روشن کرد و ایند بر فاف ابو بکر صدیق رضی پس تمام
در فضائل فاروقی رضی قبل ازین سی و چهار حدیث مذکور شد و در ضمن احادیث
واله بر خلافت و فضائل ابی بکر رضی و حدیث سی و ششم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
حدیث سی و ششم لما سلم عمر نزل جبریل فقال يا محمد لقد استبشرا اهل السماء بالاسلام
عمر رضی و حدیث سی و ششم لما سلم عمر رضی قال من كان لهذا نصف الفوم اليوم منا وانزل
يا ايها النبي حسبك الله ومن اتكك من المؤمنين چنانچه در همین باب ترجمه این
حدیث نیز مذکور شد و اما حدیث سی و ششم بر و است بخاری و مسلم مرویت از

ابوهریره رضی الله عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بینا انا نام را بتی فی الجنۃ فاذا
امراة تنوضا الی جانب قصر قلت لمن هذا القصر قالوا العمر فذکرت بفرکات فقلت در جواب
و قال علیک انما بار رسول الله وقتی کہ در خواب بودم خود را در بہشت دیدم و در آنجا
زنی بود کہ در فخری از حضور بہشت و منسوب خفت پرسیدم کہ این قصر از کس است
از من خواستم کہ در آن قصر در آنم الخاہ غیرت ترا با د آورده بہشت کردم و رفتم بعد
از ان عمر من را کہ بہ دست داد و گفت آبا بر تو غیرت میکنم بار رسول الله و این
کلام استفہام الخاری است عینی ترا و از بہشت از من کہ غیرت کنم بر تو و خواہم
کہ در حدیث سی و ہم روایت کردند احمد بخاری و مسلم از جابر کہ رسول اللہ صلی
علیہ وسلم فرمود را بتی فی الجنۃ فاذا انا بالربضا امراة الی طلحہ و سمعت خشف اہامی
فقلت ما هذا جبریل قال ہذا بلال و رایت قصر ابیض فغابہ جاریہ فقلت لمن
هذا القصر قالوا العمر بن الخطاب فاروت ان ادخلہ انظر الیہ فذکرت بفرکات و جواب
دیدم خود را در بہشت ناگاہ رعیض از ابوطلحہ پیداشتند و از پیش روی خود
حسن و حرکت شنیدم گفتم این کس است ای جبریل گفت ابن بلال است رضی
و قصری سفید دیدم و در فضای آن قصر دختری بود گفتم این قصر از کس است
گفت از عمر بن الخطاب است رضی الخاہ خواستم کہ در آن قصر داخل شوم چون
عبث تو بخاطرم رسید داخل شدم حدیث چہم روایت کردند بخاری و مسلم
از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بینا انا
نام شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الریة بحری فی اطعماری ثم ما ولتہ عمر رضی اللہ
فما اولتہ بار رسول الله قل العلم وراثتی کہ در خواب بودم فدخی شہ من بہ

بن دادند و از آن شب بر آن مبدع می شدند چنانچه دیدم که در ناختمانی من جاری
شد باز آنچه مانده بود آنرا بعد دادم من اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
بغیر و تاویل این خواب چه چیز کرده فرمود که بغیر این بعلم کرده ام حدیث جعلت
بر وایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابوسعید خدری رهن مروست
که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بیننا انا ثم رایت الناس عروضا
وعلیهم نفس فنهنا ما یبلغ النبی و منها ما یبلغ دون ذلک و عرض علی عمر بن و علی
نفس بخره قالوا فاولئک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الدین و رانندی زمانه که
در خواب دیدم که مردم را بر من بگرداند و هر یک از ایشان جامه بود و بعضی
از آن جامه از بن قبیل بود که به پستان ایشان می رسید و بعضی پائین تر از پستان
و عرض کرده شد بر من عرض و بر روی جامه دراز بود که در زمین می کشید اصحاب
گفتند یا رسول الله تاویل و بغیر این خواب چه نوع فرمود یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود تاویل آن بدین کرده ام و در یک روایت از ترمذی آنست که گفت علی ما ذا
تاویل نهاده بر چه چیز تاویل کردی این خواب را و درین روایت آنست که فرمود جامه
بعضی از بن مردم ناماف بود بعضی تا زانو و بعضی بنجف سابق بای ایشان می رسید
و در قول رسول الله صلی الله علیه و سلم الدین رفع و نصب هر دو جایز است یعنی
رفع جایز آنکه میزدست و در جواب استقام و خیر و محذوف است و نصب جایز
آنکه مغول فعل محذوف است و درین روایت بدل و بن با بیان بغیر کرده و در
بغیر قبض بدین گفتند که قبض ستر عورت می کنند و در بنا و بن نیز مجوز است
می کنند و تا آخر از جمیع کلمات صاحب خود را مستور می دارند و اوصاف ذرات

قول خدا بعلی است و لباس النگوی ذلک خبر و معبران اتفاق کرده اند بر مفسر
 تعبیر قبض بدین و بر آنکه طول قبض دلالت بر باغی اثر صاحب قبض میکند بعد از او و این
 کو بدنا و بل قبض بدین نکرده اند مگر از برای آنکه دین عورت چهل رایی پوشند چنانچه
 قبض عورت بدن رایی پوشاند و غیر عرض هر کس که قبض او به پستان رسیده
 دل خود را از کفر مسنور داشته اگر چه عصیان از وصا در شده باشد و آن کس که
 قبض او به پستان رسیده و فرج او ظاهر است پای خود را از رفتن در معصیت
 بنوشاند و آن کس که پای او رسیده از جمیع وجه بیجا نبوی مسنور است
 و آن کس که طول قبض او زیاده از این است چنانچه از پا پای او گذشته آن کس
 کعبل صالح خالص زیاده دارد بر دیگران و عارف این ابی حمزه کو پدر ادب است
 درین حدیث مومنان این است اند و مرا و از دین امتثال او امر واجب است
 از نواهی است و عرض را درین باب مفای عالی است و ازین حدیث گرفته
 اند که اگر حسن جامه با غیر حسن آن در خواب دیده شود غیر میکنند آنرا نیز یاد
 دین لابس جامه و نقصان آن بواسطه نقصان ایمان باعلی و در حدیث آمده
 که اهل دین بر یکدیگر زیاده دارند و رفعت و کثرت و قوت و ضعف و درازی
 جامه از جمله ناهایی است که موجب حدیث و در خواب و سبب ذم است و در سبب
 بحسب شیخ چون که وعده دارد و در حق کسی که جامه در اند پوشیده حدیث
 بی عمل و دوم روایت که در نهجاری و سلم از سعد ابن ابی وقاص که گفت پیغمبر
 علیه وسلم فرمود یا ابن خطاب و الذی فی نفسی بیده ما لقیته الشیطان سکا
 فی فطره لک فی غیر ملک ای بیسر خطاب آن خدای که جان من به قدرت

اوست که شیطان ملا به تو نشود و هیچ راهی مرا نکند آن راه را که داشته برای تو
 غیر راه تو و در بعضی بواسطه ترس و بهی که از تو دارد قطع راه میکند بهیچگونگی
 مردیست بر دایه احمد و بخاری از ابو هریره رضی و بر دایه احمد و سلم و ترمذی
 و ثقیفی از عائشه رضی که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لعدکان بینا قبلکم من
 الامم ناس محمد ثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر یحقی که در امام سابقان
 صادق الطین بوده اند که از ملا اعلی مهم پر شد و صواب میشد پس اگر در کلمه
 من از ان قبیل کسی است آن عمر این مطلب است رضی و درین مشروط میباشد بهیچ
 میگویند اگر مراد سنی است آن فلاغ سن و بخاری از ابن عمر روایت کرد که
 از عمر رضی هرگز نشنیدم که بگوید من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد
 که او طعن کرده چنانچه وقتی نشنیده بود و مردی جبل یعنی سواد بن قارب باو که
 عمر رضی گفت باطن من خطا واقع شده با آنکه این مرد بر دین جاهلیت است با ما
 ایشان بوده انگاه سواد بن قارب را طلب نموده این سخن باو گفت و او
 اول انگاه را این معنی نموده گفت گاهی مثل امروز مردی سلمان ملاغ من نشده
 باز عمر رضی گفت بگویم این سخن مرا از بن جردار کن انگاه گفت من در ابام جابه
 کاین ایشان بوده ام بعد از ان عمر رضی گفت بگو تری و عجب ترین چیزی که شنیده
 توانان به آن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنبه آمد من
 مشاهده فرخ از وی کردم او این شور بر خوانده الم تر یمن و ابلاسها آخوه گاه
 فی البخاری و با سها من بعد انکها سها و طوفها باعلاص و احلاسها انگاه عمر رضی گفت
 راست بگوید بگو به وقتی نزد آنها ایشان خواجده بودم معنی در زمان جانب

درین اثنا مردی آمد و بپشتی داشت و فریاد کرد در بنو فست کسی فریاد برآورد و او را
بنده که مثل آن نشنیده بودم میگفت با جلیج امر نجیح رجل فصیح بقول لا اله الا الله انگاه قوم
از جای برخاستند من گفتم میزدیم ازین مقام تا درای این جزئی دیگر معلوم کنیم درین
اثنا باز آمد و گفت با جلیج امر نجیح رجل فصیح بقول لا اله الا الله انگاه السنادم و هیچ کس
نگردم تا آنکه گفتند این پیغمبری خواهد بود و حدیث پیش روید - روایت کردند احد
ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو بعلی و حکم از ابو هریره و طبرانی
از بلال و از معاویه رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله
جعل الحق علی سنان عمر و قلبه خدا یا بنارک و حق را بر سنان ساخته است حق را بر زبان
و دل عمر رضی الله تعالی عنه مترجم گوید و علام گفته اند که در لفظ جعل اشعار بر سنان است به آنکه جبر
حق بر قلب و سنان عمر من امری خلقی طبیعی است نه عارضی و مراد است از این عمر
رضی الله تعالی عنه که گفت مردم نازل شد امری که قوم در آن امر چیزی گفتند
و عمر من چیزی گفت مگر آنکه قرآن موافق قول عمر من نازل شد حدیث چهل و پنجم
روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم صحیح کرد آن را از عقیبه بن عامر و طبرانی از عصمت
بن مالک که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان بعدی بنی لکان عرب
اگر بعد از من پیغمبری بود هر آنچه عربین خطاب بود در من و طبرانی روایت این حدیث
از ابو سعید خدری و فرمود که ده و این مگر از حدیث این عمر حدیث چهل و ششم روایت
کرد و ترمذی از عایشه رضی الله تعالی عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله لا یقر
بمن ولا ینفذ و اسن عمر بر رسیده می بینم شیا طین یعنی و شیا طین انسی را
که از عمر من میگردانند و این حدیث ابصار عایشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده که فرمود روایت

بابت شهابین و لاسن و این فرد اسن عمر من حدیث چهل و هشتم روایت کرد و از آن
 ابن ماجه و حاکم از ابی ابن کعب که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود مرا اول من بصادقه
 این و اول من بسلام علیه و اول من باخذ جده بند مکه انچه اول کسی که حق مصافحه میکند
 او را و اول کسی که حق بروی سلام میکند و اول کسی که او را در بهشت میبرد و عمر
 رمن و مصافحه درین مقام کنایه است از مزید انعام و اقبال بروی اگر کوئی قبل ازین
 حدیثی مذکور شد که ابو بکر رمن اول کسی است از امت که در بهشت داخل میشود پس میان
 این دو حدیث منافات باشد گوئیم منافات نیست و جمع میان این دو حدیث
 باین طریق که اولیست درین حدیث سنی است یعنی اول کسی که در بهشت داخل شود
 بعد از ابو بکر است رضی الله تعالی عنهما حدیث چهل و هشتم روایت کرد و از آن
 ماجه و حاکم از ابو ذر رمن که گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت
 ان الله تعالی وضع این علی بن عمر یقول به بهر سبب که خدا تعالی الغای حق بر زبان
 عمر من کرده به آن کلام میکند حدیث چهل و نهم روایت کردند احمد و نیز از ابو هریره
 رمن که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله جعل این علی بن عمر علیه
 این حدیث قبل ازین مذکور شد و این منبع در مسند خود از علی ابن ابی طالب رضی الله
 عنه و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت کنایه اصحاب محمد انکم تطلقون علی
 بن عمر رمن ما اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم شک در بی نداشتیم در آنکه سبب
 زبان عمر رمن مطلق است مترجم گوید افعال علماء و تفسیر میکند بسیار پس بعضی از
 ایشان معنی این حدیث چنین گفته اند که ما شک نداشتیم در آنکه عمر رمن کلام میکند
 چیزی که معنی است که نفوس به آن سکین شود و قلوب به آن مطمئن گردد و او

چیز امری نمی‌ست که خدا بلی با و افکارده کذا فی بعض حواشی مشکاة و بعضی گفته اند که
 مراد آن مسکینه است که خدا بلی در کتاب عزیز فرمود و بعضی نیز ازین نیز گفته اند کذا
 انما به مجردی حدیث یحیی بن ارم روایت کرده از از ابن عمر و ابن عباس از ابو هریره و شعب
 بن جشامه رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و عمر سراج اهل بیت عمر بن
 جراح اهل بیت خواهد بود در پشت منجم کویا این حدیث علی ابن ابی طالب رضی و کم
 وجه نیز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده موبد این قول آنکه در فضل عطاء از ابن
 عباس رضی الله عنهما نقل کرده که در ایام خلافت عمر بن جراح چون فتح مدینه شد
 عمر بن امر کرد تا جمیع غنائم را بسجده رسول الله صلی الله علیه و سلم بردند و او کسی
 بسجده حسن بن علی بود که با عمر رضی الله عنهما گفت ای امیرالمومنین از آنچه خدا
 بر مسلمانان فتح فرموده حق من به عمر بن نفیسم و اگر ام دی که ده هزار درهم از آن
 غنائم با و داد و چون بخانه شریف شریف از زانی فرمود حسین بن علی رضی الله
 و گفت ای امیرالمومنین حق مرا از آنچه بر مسلمانان فتح شد عطا کن عمر بن گفت
 بالرحم و الا کراست و هزار درهم دیگر با نام حسین رضی عطا کرد و گفتا عبدالله بن عمر
 رضی الله عنهما که در آن زمان طلب حق خود کرد و عمر بن او را پانصد درهم داد و عبدالله
 گفت ای امیرالمومنین من مردی بکیر السن ام و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 شصت و دو سال پانصد درهم سپیدی حسن و حسین رضی عنهما که طفل اند و در کوه با بی
 مدینه بازی می‌کنند ایشان را هر یک هزار درهم داد و عمر بن گفت بی چنین کرده ام
 نو بر و پدری مثل پدر ایشان با و مادری مثل مادر ایشان و جد و جده مثل جد و
 جده ایشان و عی مثل عی ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و

خال و خاله ابان بیا و رتا مقدار که بایشان داده بودند و میدادیم توان این نفع کن
 کواهی آورد و چرا که پدر ابان علی مرتضی است و مادر ابان فاطمه زهرا است و جد ابان
 محمد مصطفی است و جد ابان خدیجه کبری است و عم ابان جعفر ابی طالب است و عمه ابان
 ام مایه بنت ابی طالب است و خال ابان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و خاله ابان رقیه و ام کلثوم و زینب و خزان رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون
 ابن جبرعلی مرتضی علیه النجته و النار رسید بسین قول عمر بن کرده گفت از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود عمر سراج اهل الجنة في الجنة باز چون عمر بن
 اسماع نقل این حدیث از علی بن عمر بن محمد با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند بر خاسته
 بمنزل علی بن عمر آمد و در نزد چون علی بیرون آمد عمر رضی الله تعالی عنهما گفت ای
 علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده علی بن عمر گفت شنیده ام عمر بن گفت خلی
 باین مضمون بنویس از جهت من الفاء علی بن عمر نوشت بسم الله الرحمن الرحيم
 هذا من علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما عن رسول
 صلی الله علیه و سلم من جبریل عن الله تبارک و تعالی ان عمر ابن الخطاب سراج
 اهل الجنة في الجنة یعنی این حظ صابنت علی بن ابی طالب است مر عمر ابن خطاب
 رضی الله تعالی عنهما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جبریل علیه السلام از صدای تبارک
 و تعالی که عمر ابن الخطاب چراغ اهل بهشت است و بهشت بعد از آن عمر بن آن
 حظ را گرفت یکی از اولاد خود سپرد و وصیت کرد که دفنی که من بپریم بعد از من
 و کنش این حظ را در کفن من مندرج ساز تا نزد پروردگار خود برم و چون رسید
 بنا بر وصیت در کفن او عمر بن مندرج گردانید و در معنی سراج اهل جنت بعضی از

ملّا گفتند مراد آن است که آن چهل کس که تمامی ایشان با سلام عرضی آنست
 عنهم حاصل شد جمیعاً از اهل جنت اند و عرض در میان ایشان همچون سراج است
 زیرا که اسلام ایشان با سلام عرض عنهم فوت گرفت و در آنوقت اظهار اسلام
 کردند بعد از آنکه حایف و محقق بودند و همچنین که راه رود بر و شنای چراغ هدایت
 که از آنها به جزیری رحمه الله حدیث پنجاه و یکم روایت کرد و باز از خدا به بن
 مطون از عماد عثمان بن مطون که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم اثرات
 بدست مبارک خود بجانب عرض کرده فرمودند اعلی الفتنه لا يزال بینکم و بین
 الفتنه باب شد بد اعلی ما عاشر هذا بین اهلکم این مرد ابواب فتنه را سد و
 مبارز و بیست میان شما و میان فتنه بابی مغلق است که به آسان گشت نشود و
 این مرد یعنی عرض در میان شماست حدیث پنجاه و دوم روایت کرد و طبرانی
 در اوسط و حکیم در نوادر الاصول و صیاب از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت
 جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت عمر از من سلام برسان و بگو که
 نوعی است و رضای تو حکم است و در روایتی دیگر آنکه فرمود انا به جبرئیل فقال
 اخبروا السلام و قال له ان رماه حکم و ان فقیه حدیث پنجاه و سوم روایت
 کرد ابن عباس که از عایشه رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ان الشیطان یفوق من عمر یحقی که شیطان مرئوس از عرض و امد و مزید
 و این جهان در صحیح خود روایت کردند از طریق مرید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود ان الشیطان یفوق منک با عمر به سبب که شیطان مرئوس از نواهی عمر
 حدیث پنجاه و چهارم روایت کردند ابن عمر رضی الله تعالی عنهما

عنها که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما فی السماء ملک الا وهو یوفی عن رسله
 الا من شیطان الا وهو یوفی من عمر در آسمان هیچ فرشته نیست مگر آنکه یوفی
 و نعظم عمر من میکند و در زمین هیچ شیطان نیست مگر آنکه می نرسد از عمر من
 حدیث پنجاه و نه روایت کرد طبرانی در اوسط از ابو هریره رمن که گفت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله باپی باهل عرقه عامه و باپی بعمر
 خاصه بدرستی که خدا ی بنارک و معالی مباحات و مخافات کرد ملائک را به اهل
 عود بر سبیل عموم و بعمر من بر سبیل خصوص حدیث پنجاه و نه روایت
 طبرانی و دلمی از فضل ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان بعد از من حق با عمر من رمن
 در هر مکان که باشد حدیث پنجاه و نه روایت طبرانی از سید روایت کرد که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا فی وجهه یحقیق که
 شیطان در هیچ وقتی از اوقات ملاقه عمر من نشد از زمانی که عمر من شرف اسلام
 فائز شده مگر آنکه بر روی در افتاد از خوف و بی که از وی رمن دارد و در آن
 این حدیث را در افراد از طریق سید از حفصه روایت کرده حدیث پنجاه و نه
 روایت کرد طبرانی از ابی بن کعب که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قال طبرانی
 لیکن الاسلام علی سوت عمر جبریل علیه السلام مرا گفت که هر آنکه که به خواهد که اسلام
 بر سوت عمر من حدیث پنجاه و نه روایت کرد طبرانی در اوسط از ابو سعید خدری رمن
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من الغض عن الغضنی ومن احب عمر فقد احب الله
 الله باهر باناسی غصه عاصه و باپی بعمر خاصه و الله لم یحب الله فیها الا کان فی الله

وان یکن فی امتی منهم احد فهو عمر قالوا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف محدث قال
تکلم علی سانه هر کس که دشمن دارد عمر را بجهنم برادر دشمن داشته است و هر کس
که دوست دارد عمر را بجهنم برادر دوست داشته است و بدرستی که خدا بیست مبادات و
مقاوت کرد و مردم در روز عید بر سبیل غم و بهر من بر سبیل خفوس و خدا صفت را
پنجبرجی را نوشتاده مگر آنکه در است و محدث بوده است و اگر در است من احدی باشد
آن عمر است من اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه محدث است
فرموده ملائک بر زبان او تکلم میکنند و اسناد این محدث حسن است حدیث
روایت کرد احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از جریده رمن که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود با بلال بم سقنی الی اکبته ما دخلت اکبته قط الا سمعت ختک
اما می فانت علی قصر مریج مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا رجل
من العرب فقلت انا من العرب لمن هذا القصر قالوا الرجل من امی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم فقلت انا محمد من هذا القصر قالوا العرابین الخطاب رمن ای بلال کج
چیز این شدی بر من در بهشت داخل نشدم در بهشت مگر آنکه خسر حرکت نرا
پیش پیش خود می شنیدم تا بقصری مریج که از طلا ساخته بودند رسیدم گفتند این
قصر از آن کنیبت گفتند از عمر این خطاب است رمن حدیث شریف در حدیث
ابوداود و در دست از عمر بن خطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا
یا نبی من دعاک و اموتش کن ما را ای برادر من از دعای خود حدیث شریف
روایت کردند احمد و ابن ماجه از عمر بن الخطاب که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا در گفت
اگر کنایه صالح دعاک و لا تنسنا شریک ساز ما را در دعای صالح خود و فراموش

فراموش مکن ما را حدیث شصت و بیور روایت کرد این بخاری از ابن عباس ^{رضی}
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الصدق بعدی مع حدیث کان محمد راسی و در سینه
 بعد از من با عمر است هر جا که باشد حدیث شصت و چهارم روایت کردند طبرانی
 و ابن عدی از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 عمری و انا مع عمر و اخی بعدی مع عمر حدیث کان محمد راسی و من با عمر و من بعد از من
 با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت و یکم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن
 حبان در صحیح خود از انس و احمد و بخاری و مسلم از جابر و احمد از بریده و از معاذ ^{رضی}
 عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت در بهشت داخل شدم تا گاه عصری از دهن
 و بدم پرسیدم که این نفر از کبیت گفتند از آن جوانی از فرشتگان است که دم که آن
 جوان من خواهم بود باز چون تحقیق این معنی که دم گفتند عمر بن خطاب است اگر این
 بودی که غیرت ترا سبداشتم در آن قصر داخل میشد و لفظ این حدیث از پیش
 گذشته است بفرموده حدیث شصت و هشتم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابو بکر ^{رضی}
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی غیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی
 که به از عمر باشد در حدیث شصت و نهم روایت کرد ابن سعد از ابوبکر ^{رضی}
 مرسله که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله جعل اخی علی بن عمر قلبه و هو اخو فی
 فرق الله به بین اخی و ابی اهل بر سبب که خدا بعالی حق را جابری ساخته بر زبان
 و دل و مرمن و او فاروق است خدا بی بنارک و عالی با و زنی میان حق و باطل کرد
 حدیث شصت و هشتم روایت کردند طبرانی از عیسی بن مالک که رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فرمود و یک اذات طرفانی است و ان موت قت و یح که است

که بر سبیل توح و نریم با کسی میگویند که در مهلکه افتاده باشد و سفت آن بناتد یعنی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم با و نریم و رفتی فرمود و گفت زمانی که عمر من از عالم رحلت
 کند اگر بر موت خود قادر باشی بجز نماز فتنه و ف و اهل زمان محفوظ باشی
 قصه ۱: عمر و زکات شای صحابه و سلف بر عمر من غنیمت جمعین بر روایت ابن مسکاز و صدیق
 رمن مردیست که گفت در روی زمین کسی دو ستر نزد من از عمر من منبت و این بعد
 ابضا از صدیق رمن روایت کرده که در ایام من با او گفتند که جواب خدا چو را چه
 داد که عمر من را بر ما و الی ساحتی محال آنکه غلطت او را سپیدی گفت اگر از من سوال
 کند خواهم گفت که بهترین ایشان را و الی ساحتی و طراپه از علی ابن ابی طالب
 رمن و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت آذکر الصالحون فی هلا بمرکان بعد ان
 الکینه تطلق لسان عمر من هرگاه که ذکر صلی گفتند بر من ایندکن و بیکر او رمن تعجب
 نمایی با بعد معنی دانستم که سببه برسان عمر من ناطق بود و قبل ازین معنی سببه
 مذکور شد و این سود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که گفت ندیم
 کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از وقتی که از عالم رحلت فرمود اجد و اجد از عمر من
 و طراپه و حاکم از ابن مسعود رمن روایت کرده که گفت اگر علم عمر من در یک بلیه نژاد
 نهند و علم زندگان روی زمین در پله دیگر هر آینه علم عمر من راجع خواهد آمد بر علم ایشان
 و من اصحاب و رمن عمر من آن بود که نه تقسیم از علم او دارد و یک تقسیم دیگر سایر
 مردم و زبیر بن بکاء از معاویه رمن روایت کرده که گفت اما ابو بکر رمن اراده دنیا
 ندارد و دنیا اراده او ندارد و اما عمر رمن دنیا را رده او دارد و او اراده دنیا
 ندارد و اما او دنیا را رده شدیم و پشت و روی در آن میکردیم و حاکم از علی

وحاکم از علی ابن ابی طالب روایت کرده که در وقتی که عمر رضی الله تعالی عنهما
 در مجلس حاضر ساختند به ثوب پوشیده بودند بر وی داخل شدند گفت رحمت خدا
 باد بر تو هیچ کس دوست نداشت نزد من که بجمیعته عمل او بخدا تعالی رسم بعد از محمد ^{صلی الله علیه و سلم}
 صلی الله علیه و سلم از بن شخص پوشیده شده ثوب و قبل از بن این حدیث
 بخند طریقی اسناد از علی مرتضی رضی الله عنه کور شد و طراپی وحاکم از ابن مسعود رضی الله عنه
 کردند که گفت زمانی که صلی الله علیه و سلم نورشوند ابتدا کعبه بزرگ عمر رضی الله عنه را دیدم که او اعلم بود
 کتاب الله از ما و افهم بود و از ما در دین خدا تعالی و انبیا طرایه از عمر بن رضی الله عنه
 روایت کرد که عمر رضی الله عنه با کعب الاحبار گفت که گفت و صفت مرا بگو
 یافته یحیی در توریت گفت یافته ام در لغت تو فریاد از حد بد عمر رضی الله عنه گفت قرآن
 از حد بد چیست گفت امیری شدیدی که در امر خدا تعالی طاعت هیچ طاعت
 کنند و او را فرایگیرد و از آن نترسد گفت دیگر چه یافته کعب الاحبار گفت باز
 این یافته ام که بعد از تو شریفی خلیفه باشد که لشکر علی او را بقتل رساند گفت
 باز چه چیز یافتی گفت یافتیم که بعد از آن بلا و فتن خواهد بود و در و سبب بر و است
 احمد و بنی را و طراپی از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت تفضل عمر رضی الله عنه بر مردم چهار چیز
 اول به امر قبل ابرار بدر که خدا تعالی آیه لولا کتاب من الله سبق الاینه
 موافق را می او نازل ساخت و دوم با نیکه زنان پیغمبر را صلی الله علیه و سلم امر
 بجاب فرمود و زینب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت بود گفت ای عمر و می
 بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی انگاه حق تعالی آیه و اذا سالتموهن متاعکم
 فاسکوهن من وراء حجاب که آیه حجاب است نازل ساخت سوم به آنکه رسول الله ^{صلی الله علیه و سلم}

بهت اسلام او دعا فرمود و گفت اللهم ابد الاسلام بعر چهارم برای واجبهاد او در باب
 ابو بکر من و او در من اول کسی بود که بهت کرد به ابو بکر من و این عا که از مجاهد روایت
 کرده که گفت ما چنین میگفتیم با یکدیگر که شیطان در ابام خلافت عمر من در زنجیر بود
 و چون عمر من را شهید کردند خلاصی یافت و اخوان و انصار او متوفی گشتند
 فقه - هشتم در موافقات عمر من با قرآن و سنت و توریه روایت کرد
 ابن مردودیه از مجاهد که گفت عمر من را بی سبب بدیعنی اجتهادی میکرد و موافق
 رای واجتهاد او قرآن نازل میشد و این عا که از علی ابن ابی طالب من
 و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت ان في القرآن لرايا من رای تخرج به
 در قرآن هر آینه رای از رای عمر من هست و از ابن عمر فرعا روایت کرده که گفت
 در خبری مردم سخن گفتند که عمر من خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن موافق
 آنچه عمر من گفته بود نازل شد و موافقات عمر من با قرآن بسیار است و
 و دوم و سوم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر من که گفت موافقت کردم
 با پدر و رد کار خود در سه چیز گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر مقام بر اجماع
 مصطلع سازیم خوب خواهد بود انکاه آیه و آنچه و امن مقام ابراهم مصطلع نازل
 شد موافق رای و قول من دیگر گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم برو فاجز
 از و اج مطهرات نوی آیند اگر ایشان را امر کنی بجای خوب است انکاه آیه
 حجاب نازل شد دیگر از و اج مطهرات منع شده بودند در بخت گفتیم یا رسول
 اگر طلاق دهی ایشان را خدا تعالی بلی بتر از ایشان بنو خواهد داد آیه
 عسی رب ان ینزل منک ان یبدله از و اج ابرامکن نازل شد موافق قول

قول من چهارم در باب اسیران بدر بر روایت مسلم از عمر بن مرویت که گفت در
 موافقت با پدر و دو کار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر و در مقام ابراهیم خرد
 خرم خمر بر روایت اصحاب سنن و حاکم از عمر بن مرویت که گفت اللهم بین لنا بیانا
 فی تخریب بار خدا بایان کن از برای ما بیانی باشد و این در باب غم هشتم در آیه قنار
 احسن الخلقین ابن ابی خاتم و تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر بن مرویت
 آنها گفت در چهار چیز موافقت با پدر و دو کار خود کردم سه چیزند کور شد و چهارم
 آنکه چون آیه و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین آیه نازل شد گفتیم
 قنار که الله احسن الخلقین انگاه بهین لفظ سمت تزلزل یافت انعم و رقیه
 عبدالله ابن ابی خاتم در صحیح از عمر بن مرویت کرده که چون عبدالله ابن ابی خاتم
 یافت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خواندند که نماز بروی گذارد رسول الله صلی الله
 علیه وسلم برخاست که نماز گذارد من پیش روی آن حضرت گرفته گفتیم آبا و ائمه
 خدای عبدالله بن ابی که در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد و الله
 که از دینی که آن سخن گفتیم اندک زمانه زیاده نگذشت که آیه و لا نصل علی اعدائهم کنجا
 از صلوة بر منافقان سب نازل شد هشتم در رقیه استغفار بطریق از ابن عباس
 رضی عنهما روایت کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم انکار و در استغفار
 برای قومی از منافقان فرمود و عمر بن مرویت گفت سوا علیهم ما ویت برایشان استغفار
 و عدم استغفار نو با رسول الله انگاه آیه سوا علیهم استغفرت لهم ام تستغفرون
 نازل شد نهم در مشورت بیرون رفتن بنگ بدر بیان آنکه رسول الله صلی الله
 علیه وسلم در خروج بجا بیدار با اصحاب مشورت فرمود و عمر بن مرویت

بخرج کرد آنها آیه که اخراج ربک من بینک یعنی دان فرما من المومنین
لکما رهون که اشارت به آنکه خرج از مدینه بر من است و بامر خدا نبی است
نازل شد و هم در شورت در قعه افک و بیانش آنست که رسول الله صلی الله
و سلم چون با اصحاب در قعه افک شورت کرد عمر من گفت بار رسول الله درج
عایشه یا بانها که کرد آن حضرت فرمود خدا نبی که عمر من گفت آیا کمان شما
این است که اگر عایشه من باین صفت موصوف بودی خدا هیچ نبی پنهان
میکرد و او را لا این فرانش شما مبدالت سبحانک یا پنهان عظیم الله آیه
براث از افک بهین طریق نازل شد باز و هم در قعه صوم بیانش آنکه
شبی در ماه صیام عمر من بعد از آنکه از خواب بیدار شد باز و چه خود میامعت نمود
و چون در او بل اسلام حرام بود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت از
که کرده ام شکوه میکنم نزد خدا نبی و رسول الله آیه اصل لکم لیلۃ الصیام انزل
الی ت لکم الی آخره که حکم تحلیل میامعت بشکوات است در بای صیام نازل
مترجم گوید در کشف آورده که چون عمر من بیان این معنی نزد رسول الله صلی
و سلم کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لا این بحال نبود که این امر از تو
صادر شود با عمر الله جمعی از حضار مجلس برخاستند و اعتراف کردند که در روز
نهد از عشا این امر از ما صادر شده و بعد از وقوع این امر آیه مذکور نازل
و در اقسام از موافقات عمر من با قرآن این آیه است قال انفعالی
من کما نعد والله و ملائکته و رسله و میریل و مکیال فان الله عد و لکافزین
این جبر و غیره از طرق متعدد رواست کرده اند و اما روایاتی که میافقت

۴ روایت ابن ابی حاتم سنن از عبدالرحمن ابن ابی بلی که
 رمن شده گفت آن میرل که صاحب شهابی رسول
 اوعد و ما سنن رمن گفت هر کس که عد و خدا ملاک او در سنن
 پنجغنی خدا تعالی عد و دست بعد از ان این آیه بر
 سنن دهم این ملا و ربک لا یوسنون الی آخره از موافقات
 سالی عنه چنانچه ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود
 بان دو کس دعوی دعای صتی بود نزد رسول الله صلی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم میان ایشان حکم فرمود آنها
 یا کرده بود به آن راضی نشد و گفت نزد عمر ابن الخطاب
 بر من رفتند گفتند که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفته ایم
 بود و عمر من چوین حال چنین یافت باید رهن خانه رفت
 در همین مقام با سبب تا من بیرون آمیم آنها شمشیر عایل
 ان کس را که حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی
 ساند و آن شخص دیگر که محاصم مغنول بود پشت کرده نزد رسول
 آمد و گفت و الله که عمر صاحب مرا مغنول ساخت رسول
 زود مکان این نداشتم که بر قتل موسی دبری کند آنها
 ن صتی بکلمه که فها بنو بینهم غم لا یجده و ان فی انفسهم حراما نصبت
 شد و خون آن شخص هر گشت و عمر من از انم قتل او خلا
 - را شاهی موصول ترجمه ابن آیه آنست که فرمود به هر کس

نو سو کذا بی محمد که ابن موسی بنسند تا آنکه ترا حاکم سازند و اختلافی که میان
 ابنان واقع است و بپایند و نفس خود تنگی و تنگی از آنچه تو حکم کرده و مطیع و متقاد
 نو باشند چهار دهم از موافقات استبدان در دخول است بدان آنکه عمر بن رافع ^{علاهی}
 و در وقتی که در خواب بود آن غلام بی اذن بروی داخل شد عمر رض گفت
 بار خدا باد اعلی شدن بغیر اذن حوام سازانگاه آینه استبدان نازل شد پانزدهم
 موافقت اوست با قول حدیثی که از ابی بنی ثمة من الاولین و ثمة من الاخرین و این حدیث
 مردی است بروایت ابن ماکر از جابر و قصه آن مذکور است در اسباب تنویر
 شش و دهم موافقت در بعضی اذان است و آن مردی است بروایت ابن عری
 در کامل از طربن عبداله بن نافع لیکن با ضعف از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
 که چون بلال رضی در اذان گفت اشهد ان لا اله الا الله حی علی الصلوة عمر رضی الله
 عنه گفت ای بلال اشهد ان محمد رسول الله در عقب آن بگوید رسول الله
 علیه و سلم فرمود یا بلال قل كما قال عمر بنی که هر گاه گفت بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات
 مشر و عتبه اذان در اول امر میکنند و این حدیث مینماید هفتم روایت کرد
 عثمان بن سعید داری از طربن ابن شهاب از سلم بن عبداله که کعب الا جبار
 و بل ملک الارمن من ملک السماء و ملک الارمن را از جانب ملک اشمان
 انگاه عمر رضی گفت الا من حاسب نفسه مکر کسی که محاسبه نفس خود کرده باشد
 بعد از آن کعب الا جبار گفت به آن خدای که نفس من به قدرت اوست
 که این چنین که هر گاه در نور پیر است انگاه عمر رضی سجده افتاد و نصیحت
 در کلمات عمر رضی تعالی عنه وقتی که و ایام شد کرامات اول مردی است

بر و این بهی و ابو نعیم و لکھائی و ابن اعرابی و خطیب از نافع از ابن عمر رضی الله
عنها به اسنادی حسن که گفت عمر رضی الله عنہ لشکر برای یمنی بنویساخت و مردی
نام بران لشکر امیر کرد و چند بعد از مدتی که ایشان رفته بودند یک روز با درویشی
که عمر رضی الله عنہ خطبه میخواند سه دفعه منادی کرد که یاسار بن هبل ای یاسار بن هبل
کو نه توجه کن و خود را فایم دار بعد از ایابی رسولی از جانب لشکر آمد عمر رضی الله عنہ
پرسید رسول گفت ای امیر المومنین ما منہزم شده بودیم درین اثنا او از کسی
سه دفعه شنیدیم که میگفت یاسار بن هبل الکاه پشت بجانب جبل کرده خود را فایم
کردیم و خدا بخالی دشمن را منہزم ساخت راوی گوید ما عمر رضی الله عنہ گفتند
ای امیر المومنین جلی که یاسار بر در آنجا بودند و در زمین غم و نود و در پنه
چگونه منادی زد و عمر رضی الله عنہ گفت بی اختیار این کلام از من صادر شد و پیر
این قول روایت ابن مردودیه است از طریق میمون بن مهران از ابن عمر
که گفت عمر رضی الله عنہ در روز جمعہ خطبه میخواند درین اثنا گفت یاسار بن هبل
استرعی الذنب ظلم الکاه اهل مسجد یکدیگر کلاه کردند و مهران بودند علی ابن
ابی طالب رضی الله عنہ و کرم الله وجهه گفت عمر از عهده آنچه گفت بیرون خواهد آمد چون
فارغ شد از خطبه خواندن ازین قضیه سوال کردند گفت در خاطر من آمد
که شرکان برادران ما را منہزم ساخته اند و بطرف کوهی مرور ایشان
واقع شد اگر خود را بکوه میرسانند از یک جانب مغاطه می کنند و اگر از کوه
نجا و زکند هلاک خواهند شد بنا بر این بی اختیار از من صادر شد آنچه
شما نم کردید که شنیدیم آفران امر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید

که گفتند مادران روز آواز عمر من شنیدیم و بنا برین بجانب کوه بسل کردم
 تا وقتی که خدا تعالی فتح و نصرت کرامت فرمود و ابو نعیم از مرد بن عمارت
 روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنا بی که عمر من خطبه بخواند ترک خطبه کرد
 و دو نوبت با سه نوبت گفت با ساربه اخیل باز در خطبه خواند شروع نمود
 چنانکه بعضی حضار مجلس گفتند که او مجنون شده و قتی که عبد الرحمن بن عوف
 بنابر آنکه گفت و مروانی بیکدیگر داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المومنین
 مخالف از نو صادر شده و قتی که خطبه میخواندی در اثنا بی خطبه گفتی که با ساربه
 اخیل سبب صد و این قول از تو چه چیز بود عمر من گفت والله که من مالک
 این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک کوهی میمانند میکردند و اعدا از پیش
 و پس ایشان می آمدند که ایشان را منهدم سازند بی اختیار از من ^{صلوات}
 آنچه گفته ام تا ایشان به آن جبل طری شوند و ثبات قدم و رزند و این حکایت
 در میان بودند تا وقتی که رسول ساربه آمد و کنایه بی از جانب ساربه آورد و
 مضمونش آنکه روز جمعه با اعدا مخالفه میکردیم تا وقت نماز جمعه درین اثنا
 شنیدم که منادی ندا کرد و دو نوبت و گفت با ساربه اخیل انگاه با جانب
 جبل طری شدیم و همیشه بر اعدا غالب بودیم تا وقتی که خدا تعالی ایشان را
 منهدم کرد و ایند و ما فتح کردیم بعد از آن جمعی که طعن کرده بودند از خجالت گفتند
 که این مرد از پیش خود این حکایت ساخته سن بکذا رید و را که امانت ^{در}
 مردی است بر وایت ابو القاسم ابن بشران از طری بن موسی بن عقبه از نافع
 از ابن عمر من آنها که گفت روزی عمر من مشغول را گفت نام تو چیست آن شخص

آن شخص گفت نام من خمره باز پرسید که پسر کجاست گفت پسر شهاب گفت از کجاست
از حرقه یعنی مادر من حرقه است باز گفت مسکن تو کجاست گفت حرقه دیگر پرسید
از کجاست گفت ذات نعلی الفاء عمر من گفت در باب اهل خود را که سوخته
خواهند بود بعد از آن چون آن شخص بماند خود رفت اهل خود را دید که سوخته
شده اند و آقام مالک در موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگران
بزر روایت کرده اند بهین طریق که امانت مسبوم روایت کرد و ابوالشیخ ^{عظمت}
بسند ابی نفیس بن حجاج از کسی که او را اخبار کرده بود که چون فتح مصر شد عمر
و بن عاص رضی با ماری آن شهر آمد و یک روز از ماه گذشته بود که در شهر
مصر داخل شد الفاء اهل مصر گفتند ای امیر این رود بیل را سبقتی و قاعده
است که جاری نمیشود مگر به آن سنت خود عمر و بن عاص مدعی پرسید که چیست
آن سنت گفتند چون یازده شب ازین ماه بگذرد و دختر بگری را پدر و
مادرش خشنودی سازیم و او را زینت تمام کرده بهترین حلیه و زیورهای
مربوط با نیم و در رود بیل می اندازیم تا جاری میشود عمر و بن عاص رضی
گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد و اسلام قواعد
ایام کفر را منهدم و منقطع ساخته است و بهین حال مدعی بودند و بیل جاری
نمیشد اصلا نه قلیل و نه بکثر تا وقتی که مردم قصد جلا وطن کرده اند و بن عاص
رضی چون این معنی ساهد کرد کیفیت احوال عمر رضی نوشت و عمر رضی چون
برین مضمون مکتوب اطلاع یافت و رجواب کتاب عمر نوشت که درین
رای صواب کردی و اسلام هم قواعدی که قبل ازین بود کرده و رفقه صغیر

نوشت و در میان کتابت بمرد بن عاص نهاد و با و اعلام کرد که این رفته را در میان
رو دینل انداز چون کتابت بمرد بن عاص رهن رسید آن رفته را مطالعه کرد
مضمونش این بود من عبد الله عمر امیر المومنین الی رو دینل اما بعد فان کنت
بخیری من قبلک فلا بخیری و ان کان الله بیک فاسال الله الواحد القهار ان
یعنی این رفته است از بنده خدای امیر المومنین عمر بجای رو دینل اما بعد اگر
تو جاری میشدی از پیش خود و بامر خود و حالیا جاری نمیشوی و اگر خدا بستی ترا جاری
ساخت پس از خدای واحد فاسالت بنیام که ترا جاری سازد و انگاه آن
رفته را در رو دینل انداخت بیک روز پیش از صلیت و چون روز دیگر وقت
صبح شد خدای بنارک و عالی رو دینل را جاری ساخت مقدار شش نوزده
درع در یک شب و از آن تاریخ تا امر و زلفه آن سفت از اهل مصر کرد
بفضل و کرمه که امایست چهاریم این عا که از طرف بن شهاب
روایت کرد که مردی بامر من حکایتی میکرد و در اثنا بی حکایت سستی که
دروغ بود و من میگفتم اجس نه یعنی این سخن را انگاه دار و نگوباز
چون بسختی دیگر میسر میگفتم اجس نه انگاه آن مرد و من را گفت
هر حکایتی که باشما گفتم همه صدق و حق بود و گویا مرا مامور ساختی بحبس و گرفتن
آن و ایضا این عا که از حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بوده است
در عالم که سخن دروغ را می شناسد آن عا است و من که امایست پنجم یعنی روایت
کرده در دلایل از ابی بنده حصی که گفت که مردی را بفرزد که اهل عراقی بمن
گفته بامر خود و عصبان و رز بدند او را سنگ زدند و عرضی الی عالی منه

عنه از سماع این خبر غضبناک از خانه بیرون آمد و شروع در غلظت کرد و بواسطه
احواسی که داشت در آن نماز سهوا که در چون فارغ شد و سلام داد و گفت نماز را
بر من طمس و شیشه ساختند بار خدا با امر بر ایشان طمس ساز و شخصی نفی ^{ایشان} بزرگ
مسلط گردان که حکم کند در میان ایشان حکم جاهلیت از بگو کار ایشان قبول
نکند و از کثرت کار ایشان عفو نه نماید این امر که بدو در آنوقت هنوز حجاج منواله نشد
بود خانه و در بعضی از سیرت عمر من مرد است بر و است این سعد از اصف بن برخیا
که گفت روزی در خانه عمر رضی الله تعالی عنه نشسته بودیم در بن اثنا جاریه که داشت
گفتند این سریره امیر المومنین سب گفت سریره من نیست و بر من حلال نیست بلکه این
کینه از مال الله سب گفتیم پس از مال الله چه چیز حلال است بر امیر المومنین گفت
حلال نیست بر من که عمر از مال الله کرده و حلایکی از برای زینب و دیگران از
برای تابستان و این مقدار که حج و عمره به آن گذارم و قوت اصل من مثل قوت
مردی از قریش است که نه فنی ترا ایشان باشد و نه فقر تر و بعد ازین من مردم
از مسلمانان و بر و است این سعد و سجد بن منصور و غیر ایشان از چند طریق استناد
از عمر من مرد است که گفت من نفس خود را از مال الله نازل منزلت و الی مال
بنیم ساخته ام اگر اجنبی ندارم استغاث نموده در آن نصره نمیکم و اگر
محتاج شدم بقدر معروف از آن تناول مینمایم باز چون مالی بهم رسیده آنرا
فغانیکم و گفت من از برای نداوی بعل اجنبی دارم و در بیت اهل ذمه
هل است اگر رخصت دهید قبل بگرم والا بر من حرام است نگاه اذن دادند و گفتند
که ندیده بدید مگر کرد و از بیت اهل چیزی نگرفت تا و فنی که جمع و اجنبی تمام او را زد

گرفت انگاه با صحابه رضی الله تعالی عنهم شورت کرد که نفس من باین مال مشغول
چه مقدار از آن مرا صلح باشد علی بن رضی الله تعالی عنه فرمود شمارا فوت ^{سپاس} شورت
صلح است و بعد ازین شورت عمر بن علی رضی الله تعالی عنهما عمل میفرمود و مجموع نفقه او در
سال شانزده و بنابر بود و مع هدایای گفت که اسراف کردم درین مال و چون بعضی
و عبدالله و غیر ایشان گفتند که اگر طعامی خوب تناول کنی فوت تو در عبادت حق
زیاده خواهد بود گفت آبا شما همه برین اعتقادید که طعام خوب می باید خورد گفتند
بلی گفت بخت و اخلاص شمارا مبداءم و لیکن صاحبین خود را باین صفت که شنیدم
اگر از جادو که ایشان فراداده اند بخا و زکیم و آنرا بگذارم در منزلگاه ایشان
توانم یافت مروی است که سالی در مدینه فسط و تنگی شد عمر من در آن سال
چراغ و فریبی نخورد و نوبتی دیگر کسی دیگر در باب طعام خوردن با سخن کرد گفت
و یک آبا بگوئی که درجات و بناطیات خود را بخورم و از آن منع گیرم گویند
روزی عامم بر او گوشت تناول میکرد و عذر رضی الله تعالی عنه گفت در اسراف
کافست از برای مردانکه تناول کند هر چیز که طبیعت به آن مشتهی باشد و در وقت
خلافت جبهه پشیمنه که رفقه ما از پوست به آن دوخته بود می پوشید و دره بر کون
مبارک نهاده در بازار طوف میکرد و به آن دره مردم را تادیب میفرمود
و از کوبه و بازار استخوان خرما بر می چید و در منازل مردم میرکنت تا از آن
انتفاع میکردند انس کوبیده جامه عمر رضی الله تعالی عنهما را دیدم که چهار پارچه
بر میان کف آن رده بود و او بمن گفتی که بد از آن عمر را دیدم که چهار پارچه
پوست به آن دوخته بود و در ایام حج کیم با بنی بر درختی می انداختند

وسايله بغير آن بنود و اندک ثروت که به دو خط سپاه بن بر چشمان وی کشیده شده
بود و در روزی که داشت گاهی که به آبی بکشد شست از و در بازی افتاد و چند
روز آن آینه را عاده میکرد و نذر بر و نقد در آن میفرمود و گفت گاهی از روی
زین برک گاهی بر سیداشت و میگفت کاشک من این گاه بودی کاشک من چهر
بخودم کاشک ما در نزدی و در جراحت و نقبات شتران دست می
مالید و میگفت میترسم که از من سوال کنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی مشک
آب بگردن خود می نهد و چون مردم در بن باب سنجی میکنند جواب میداد
که در نفس من عیب و بکریه پیدا کرده میخواهم که او را ذلیل گردانم آنس رخصت
در سال فطر در شکم عمر من نفی پیدا بود بواسطه اکل زبیر که در آن سال
روغن را بر خود حوام کرده بود و روزی دست بشکم خود مالیده گفت در بن
بهر ربت چیزی دیگر نترد ما نسبت نادانی که مردم بخات با بند و از بن جهت بود
که رنگ او در ضرایف علی عنه در آن سال تغییر یافته کندم کون شده بود و گفت
دوست نربن مردم نترد من که عیب مرا بین نابد این عرضی الله تعالی
گوید هرگز ندیدم که عمر منی الله تعالی عنه غضب کند و نام خدای تعالی نترد او را و گویا
با او را بخوبی کنند با شفعه آبی از قرآن نترد او بخواند که اگر از آن غضب باز
ایستادی و ترک کردی خطی را که اراده و فایده آن داشتی گویند روزی گو
نخنه که روغن به آن آمیخته بودند نترد وی آوردند آن را شاد دل فرمود و گفت
هر یک یک از گوشت و روغن نان خوشن عصاره است و نان خوشن نان
مخورم و دفعی را آن خود را شکست ساعت انفا فاده را وقت جمعی از اهل بخران

حاضر بودند علامتی سپاه بران و بی‌رضی الهی عنه و بدین‌الکفا گفتند ما در
خود دیده ایم که شخصی باین علامت ما را از زمین خود بیرون کند و کعبه را بجا هر چه
عنه را گفت ما در کتاب اله یافته ایم نرا که در ایام جبارت کو با بروری از دریا می‌آید
ایستاده مردم را از دخول جهنم منع میکند و چون از عالم رحلت کنی مردم همیشه
خود را در جهنم می‌انداخته باشند تا روز قیامت نقل است که اعمال خود را که از
پچی سعادین آبی و قاص بود امر فرمود تا اسوال خود را بفهمد و او روند الکا نصف
مال با ایشان گذاشت و نصف دیگر گرفت بعضی در بیت اهل داخل گردانید
جمع مذکور است این سحر و است کرده و مرد و است بر و است عبد الزان از جابر
که او نزد عمر من آنها شکوه کرد از اخبئی که از جانب زنان خود با و میرسد عمر من
در جواب داد گفت ما نیز از زنان این ابدا و اضرا بی‌بیم چنانچه کاپی که اراده داریم که
بجای می‌روم با من می‌گوید که بفرماید که بدین دختران بی‌ظان الکا ه این مسجود
رضی اله عنی می‌گفت آبا کا فست شمارا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از خلق
ساره شکوه کرد و بجد استغاثی جواب چنین آمد که زنان از ضلع که ابو جاج و هم
استقامت سه مخلوق شده اند با و مدارا کن و پیوسته برادر بهمان طریقی که
ما و امیکه علی محمد که در دین ادعایم بوده باشد و نیز مرد است که پچی از بهران
عمر رضی اله عنی عنه نزد وی آمد و جامه بنکو پوشیده بود الکا ه او را بدیده و فرمود
که که به که در چون از سبب آن پرسیدند گفت دیدم که نفس او را در تعب و بکد آورد
بود و دوست داشتم که او را ذلیل گردانم و خطیب روایت کرد که عمر عثمان رضی
در سابل نزاع میکردند بعد بی که مرهم میگفتند که بعد ازین هر که می‌ماند است

اختلاط و مجال سب نخواهد بود لیکن از یکدیگر جدا نمی‌شوند مگر با حسن و اجل و
 بابت ششم در خلافت عثمان رضی الله تعالی عنه و این مسند بی ذکر عهد و وصیت
 عمر است و در حق عثمان رضی الله تعالی عنها و ذکر سبب و مقامات آن شهید است
 عمر رضی الله تعالی عنه بعد از رجوع از حج بود چنانچه حاکم از این سبب رحمه الله روایت کرد
 که چون عمر رضی الله تعالی عنه از منی بیرون آمد در ابلج اناخت فرمود و دستهای جانب
 آسمان برداشت و گفت اللهم کبرت سبني و صغفت قونی و انشئت ربعتی فاقبضنی
 ایاک غیر مضیع و لا موقوف بار خدا یا بسن پیری رسیدم و قوم کم‌شده و در منم پراکنده
 شدند قبض کن روح مرا بسوی خود در حالی که مضیع و مضر نباشم را و بی‌کوب بنواز
 سلخ ذی‌ایمچه شده بود که و پراشته شد که و نفعی است که کعب الا جبار عمر رضی الله
 عنه را گفت در قوربت دیده‌ام که تو شهید خواهی شد گفت من در جزیره عوب
 می‌باشم چگونه شهید خواهم شد و بخاری از عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده
 که گفت بار خدا یا لقب کن مرا شهید دینی در راه تو دیگر دان موت مراد بر بلندای غیر
 و حاکم روایت کرده که عمر رضی الله تعالی عنه خطبه خوانده و گفت در خواب دیدم
 که کو با خروسی مرا یک سفار باد و متقار ز دو کمان بکنم مگر آنکه اجل من نزدیک
 شده و قومی مرا می‌سازند به آنکه شخصی را خلیفه سازم و تحقیق خداست
 دین خود را و خلافت خود را ضایع نخواهد کرد ایندا که امر من بسبیل تعجیل واقع شود
 خلافت شوریه باشد میان این شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه و زبیر و جعفر
 ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص که رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشان را
 بود حال کو تا که از عالم رحلت فرمود و نفعی است که مردی عمر رضی الله تعالی عنه را

چرا پیر خواجه عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما را خلیفه بمکه دادی عمر رضی الله تعالی
 عنه گفت فاطمہ و الله و الله که در بن سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن
 خود را طلاق خوب نمیدانست داد چگونه او را خلیفه کرد انچه بر مسلمانان و عباد و عیالین
 سخن آن بود که عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما در زمان رسول الله صلی
 علیه وسلم زن خود را در اقامه بعضی طلاق داد الکاه آن حضرت عمر رضی الله
 عنه را گفت چگونه عبد الله زن خود را رجعت نماید مردی است که عمر رضی الله تعالی عنه
 دستور میدهد که سبابانی که بسن بلوغ رسیده باشند در مدینه و راندن اطفال
 در اوقات مغربین شجره بر کوفه امیر بود مکتوب به عمر رضی الله تعالی عنه نوشت که خلافت
 نزد من است و همراهی بنیکو میداند که از آن منفعت مسلمانان میرسد مثل عداوت
 و نقاشی و تجارت و آسباب ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را از این
 دخول مدینه دهند آن غلام مجوسی بود و اسم او ابو لولو و بعد از اذن دخول مدینه
 یک روزی نزد عمر من آمد و از ثقل خراج خود که چهار درهم بود شکایت نمود عمر من گفت
 با این همراهی که نو داری بسیار غیبت الکاه آن غلام خشم کرده رفت و گفت عدل
 بهم کس رسیده است بجز از من و چون چند روزی از این حکایت گذشت او را
 طلب نموده گفت چنین شنیدم که نو آسبای بادمسوانه ساخت آنرا از جهت
 مسلمانان بنا کن ابو لولو روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر من نظر کرد و گفت
 استیجابی جهت قوتب زم که مردم را از آن باز میکفنه باشند چون این
 کرد عمر من با صاحب گفت این غلام مرا و عید بقتل داد و چنین بود که مدینه
 قتل او را در دل خود پنهان میداشت و بخیر نیز مسموم ساخته بود تا وقت

۱۰ ما وقت صبحی که هنوز تاریکی شب باقی بود در زاویه از روایای مسجد کعبه کرد
تا زمانه که عمر رضی الله تعالی عنه بیرون آمد و مردم را از برای نماز بیدار
کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را به تسبیح صفوف امر فرمود درین
اثناء ابو لؤلؤ و نر و یک آمد و دستہ نو بت آن جنور را بر کتف و شپاکه حاضر عمر رضی
رود همان ساعت بیفتاد و سیزده کس دیگر را زخم زد که شش کس از آنجا
مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر روی انداخت و چون نفس کشید
خود را بگشت و قریب بطلوع آفتاب بود که عمر رضی الله تعالی عنه را
بخانه خود بردند و در آن روز عبدالرحمن بن عوف رمن امامت مردم کرده
در نماز کوتاه ترین سورة خواند الکفاه عمر رمن را بنیذ آشامیدند و از جراحات
او چنان که بود بیرون آمد بعد از آن شبر آشامیدند آن نیز از جراحات
بیرون آمد مردم گفتند با کی نیست عمر رمن گفت اگر بقتل ما کی هست من
مقتول شده ام الکفاه اصحاب او را ثنا کردند و گفتند تو در میان ما بودی
و مثل نو کسی نبود و بیان اوصاف او رضی الله تعالی عنه میکردند و رجاء
ایشان گفت والله که من دوست میدارم که سر سپر بیرون آیم نه مرا باشد و نه
بر من و محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای من سالم جانده الکفاه ابن عباس
رضی الله تعالی عنه بروی ثنا کرد عمر رمن گفت والله که اگر بری زمین ذائب
میداشتم فدیه میدادم از هول قیامت و خوف عذاب مترجم گوید ثنای ابن
عباس بر عمر رضی الله تعالی عنه بطریق که در بخاری از سوبرین مخمره روایت
کرده است که گفت چون عمر رمن را زخم خیز زدند منالم بود و جنع میکرد ابن عباس

رضی الله تعالی عنہا گفت ای ابرہہ منین مبالغہ کن در جزع اگر امری واقع شود
 تو بجهت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیده و بگو محبت داشتی و رسول
 صلی الله علیه وسلم را مغافرت کردی حال کو بے که از تو را منی بود باز مصافحت
 نیکو کردی با ابوبکر رضی الله تعالی عنہ و مغافرت او کردی در حالی
 که از تو را منی بود باز در محبت اصحاب بودی بوجهی جلیل و اگر مغافرت
 ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو را منی و شاگردان کفار ^{من} عمر
 گفت اما محبت و رضای رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت الانبیا
 یعنی که خدای راست بر من و اما آنچه گفتی از محبت و رضای ابوبکر که نک
 و اما آنچه می بینی از جزع من نسبت مکر جهت تو و اصحاب تو یعنی از دفع
 فتنه بر شما می ترسم و الله لو ان لی طلاع الارض ذهابا لافدت من فدا
 الله قبل ان اراه و الله که اگر مرا مقدار پیری زمین چندانی که طلوع نکند
 و روان گردد و ذهب می بود فدیہ می دادم از عذاب خدا تعالی
 پیش از آنکه او را به بنیم یعنی بواسطه آنکه خدا از اهل عالم استغفرت
 و من از عذاب شدیدا و متبرسم و بعد از آنکه خلافت میان شش تن
 مذکور شورید ساخت صہیب را امر فرمود که بامردم نماز گذارد و
 وقوع این قضیه در روز چهارشنبه است و ششم شہر ذی الحجہ بود و در روز
 یکشنبه مد فون شد و بجهت رسیده که در روز شہادت عمر رضی الله
 عنہ آفتاب منکف شد و جن و پیری نوحه کردند و در یک روایت
 است که در وقت رحلت فرمود حمد خدا را که موت من بدست کسی نبود

بدست کسی بنود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبد الله گفت که حنا
 کن که دین من چند است و بعد از آنکه حساب کردند هشتاد و شش
 هزار و هسم پانصد آن بود الفقه گفت اگر مال آل عمر به آن
 کند از آن مال ادا کن و اگر وفا نکنند سوال کن و بر بنی عدیه
 و اگر وفا نکنند اموال ایشان پس در میان فریض سوال کن و گفت
 ای عبد الله هر و نژد عالیه ام المومنین رضی الله تعالی عنهما و بگو که
 عمر دستوری بمنجا اهد که نیز دیک صاحبین خود مد فون شود و درین
 باب رضای شما چیست چون آمد و پیغام رسانید عائشه رضی الله
 عنها گفت تا غایت من این مقام را از برای خود گذاشته بودم این
 زمان ابتر کردم بر عمر رضی الله تعالی عنه و چون عبد الله باز آمد و بشارت
 اذن عائشه رضی الله تعالی عنهما رسانید عمر رضی الله تعالی عنهما
 حمد خدا بیجا آورد و الفقه بعضی از حضار مجلس گفتند ای ابراهیم مومنین و صبی
 با کسی را با امر خلافت مقرر فرمای گفت هیچ کس را سزاوارتر از بن
 من نیست که مدکور ساخت و گفت عبد الله در مجلس بن حاضر شود
 لیکن چیزی از امر خلافت باو متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسجد
 ابن ابی و فاص رسید او اهل بیت با بن امر و الا هر که ام که خلیفه
 بوده باشند او را مدد و معین خود سازند چرا که من عزل او نه بواسطه
 عجز و خجاست کردم بعد از آن گفت و صبت میکنم کسی را که بعد
 از من خلیفه است بنفوی و نرس از خدا تعالی و و صبت میکنم

او را مهاجر و انصار و باهل امصار بهترین و صبی را و بی گناه چون وفات
 کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه حضرت صلی الله علیه و سلم الله علیه السلام
 کرد و گفت عزا زن میخواهد عایشه رضی الله تعالی عنها گفت بیارید چون در حرم
 در آوردند در آن مکان شریف با صاحبین خود مدفون شدند و بعد از
 فراغ از دفن جماعت مذکور به عیسی اصحاب شوری در یکی مجتمع شدند عبد الرحمن
 بن عوف رضی الله عنه گفت امر خود را بکس باز گذارید زیرا که گفت من امر خود را
 به علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را به عبد الرحمن بن عوف گذاشتم و طلحه گفت
 رجوع امر خود به عثمان کردم و چون این سه کس بیرون شدند عبد الرحمن عثمان
 و علی رضی الله تعالی عنهم را گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما
 که بخواهید ازین امر اختیار بدست او میدهم و عهد خدای و اسلام بر دوا و که در پیش
 خود ملاحظه افضل کند و حریص باشد بر صلاح حال است الله عثمان و علی رضی الله عنهم
 هر دو سکوت و درین امر اختیار فرمودند باز عبد الرحمن رضی الله عنه گفت اگر شما سکوت اختیار
 رجوع بمن نکنید و خدا بی راست بر من که تقصیر کنم از افضل ایشان هر دو گفتند
 بلی تو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمن با علی رضی الله عنهما خلوت کرده گفت عهد و پیمان
 خدا بعلی از تو میگیرم که اگر ترا امیر سازم طریقه عدل مربعی داری و اگر دیگری بر تو
 که دائم اطاعت و انقیاد پیش آید با علی رضی الله عنه گفت بلی قبول دارم باز با عثمان رضی
 الله عنه خلوت کرده همین طریق گفت و بعد از اخذ ميثاق بیعت کرد عثمان و علی رضی الله
 عنهما نیز بیعت کرد و با وی رضی الله عنهما و این بیعت بعد از سه روز بعد از وفات عمر رضی الله
 عنه و این عا که روایت کرده که مردم درین ایام نزد عبد الرحمن مجتمع شدند در یکی

درین باب مشورت میکردند و هیچ مرد ذی رای را بنا گفت که مایل بکلفت عثمان رهن
 نباشد بنا بر این وقتی که جهت بیعت نشست حد و ثنای الهی بآورد و در اثنا بیعت گفت
 مردم را چنین یافتم که با بی کسند از بیعت عثمان رهن و در روایتی آنکه گفت اما بعد ای
 علی مردمان را بدیدم که بکلفت عثمان مایل اند در خاطر مبارک تو چیزی راه نباید نگاه
 دست عثمان را گرفت و گفت بیعت میکنم با تو بر سنت خدای و رسول او و سنت و خلق
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از بیعت عبدالرحمن جسیع مهاجر و انصاری بیعت
 کردند مرد و کسب بر و است این سدا از انس که گفت عذر منی الله فی اینها یک
 ساعت قبل از آنکه فوت شود نزد ابوطالب انصاری پس فرستاد و گفت باید که بآید
 کس از انصار با اصحاب شوری همراه باشی و در خانه که مجتمع خواهند شد بر آن
 خانه باشی با اصحاب خود و نگذار بی کسی بر ایشان در آید و نگذار بی که زیاده از
 سه روز بگذرد تا و فینکه شخصی را بر خود امیر کردند و در مسند امام احمد از ابی ابل
 مرویست که گفت عبدالرحمن بن عوف را گفتم چگونه بیعت عثمان کردید و علی را که از
 عبدالرحمن گفت که من نبودم و ابوعبید بن جراح را که گفت که من نبودم و علی را که از
 میکنم کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم او و سیرت ابوبکر و عمر علی
 رضی الله تعالی عنهم گفت قبول دارم و آنچه استطاعت آن داشتند با شتم باز همین
 معنی را بعینه عثمان رضی الله تعالی عنه عرض کرد عثمان گفت بی قبول دارم و مرویست
 که عبدالرحمن در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنم مشورت تو با من در چیست
 گفت علی باز علی رضی الله تعالی عنه را گفت اگر با تو بیعت نکنم رای و صلاح تو بر چیست
 گفت عثمان باز بریر را طلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در چیست

در باب کسبت گفت علی با عثمان باز سعد ابن ابی وقاص را طلبیده با او
نشین و نویسد که امرا ده خلافت ندارند صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من
بعثان است باز عبد الرحمن با عیان ششده مشورت کرد و اکثر ایشان را
یافت که بآل ابی عثمان رضی الله تعالی عنه و میردست برداشت سعد و حکم
از این سود که بعد از بعثت عثمان رضی الله تعالی عنه گفت ایبراهیم خنم بن
کسی را که باقی مانده بود از اصحاب و درین امر تقصیر نکردیم انهی پس بنابر
مقدمات و احادیث مذکوره در وصیت عمر رضی الله تعالی عنه و باجماع صحابه
جمیع بعثت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد و هیچ شکی و نزاعی در آن نیست
و ابضا ثابت شد آنکه علی رضی الله تعالی عنه از جمله کسانی بود که بعثت کردند
و قبل ازین شای علی بر عثمان رضی الله تعالی عنه بنایان کردیم و آنکه بر خلافت عثمان بفرار
و اقامت حد و در حضور او نمود و ابضا احادیث کثیره از آل بر خلافت عثمان و
بر آنکه بعد از خلافت عمر خواهد بود و مذکور شد احتیاج بمجاوده و درین مقام نیست
و ابضا واضح شد که خلافت عثمان فرع خلافت عمر است و خلافت عمر فرع
خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه و اجماع صحابه و ادله کتبه و سنت
بر حقیقت خلافت صدیق فایم است پس لازم است که بر حقیقت خلافت
عمر رضی الله تعالی عنه اجماع و ادله کتبه و سنت فایم باشد باز بر حقیقت
خلافت عثمان علیهم الرضوان پس بعثت عثمان رضی الله تعالی عنه
بعثتی صحیح است و خلافت او خلافت حق صدیق است که هیچ شکی و شبهه و
قدحی و طعن در آن نیست و نه الحمد و المنة و باز بدانکه درین باب چند فصل

فصل اول

فصل اول در سده و هجرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیر آن اسلام
 و بی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قدیم بود و او از حبلہ کانی است کہ صدیق رضی
 ایشانرا دعوت کرد با سلام و دو هجرت کرد و هجرت اولی بحبشه و هجرت
 ثانیہ بدینہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل از نبوت و فخر خود را رقیہ
 او تزویج فرمود و در ایام عزادری رقیہ فوت شد و بنا بر آنکہ او مریض
 بود عثمان رضی باذن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از غزوہ بدر موقوف ماند
 لیکن در سهم و اجر اہل بدر شریک بود و در اہل بدر معدود و بشارت
 نصرت مسلمانان در روزی کہ دفن رقیہ میشود بہ او رسید در مدینہ
 و بعد از وفات رقیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خواہرا و اہل کلمت
 بہ نکاح عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ در آورد و در سال نہم از ہجرت او در
 وفات یافت علما گفتہ اند معلوم نیست کہ غیر از عثمان رضی کسی دیگر
 دو دختر بغیر بنی کرنتہ باشد و تسمیہ عثمان رضی بنی النورین
 بنا برین است پس او رضی از حبلہ سابقین اولین است و اول مہاجرین
 و یکی از عشرہ مبشرہ است و یکی از سنۃ توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و ہو عنہم را رضی است و یکی از جامعان قرآن مبین است و قبل ازین
 مذکور شد کہ صدیق رضی ایضاً جمع قرآن کرد و اما تمیز عثمان رضی بحج قرآن
 بواسطہ آنست کہ اوجہ در مصحف بہ ترتیبی کہ ابن زمان معروف است نمود
 و از حبلہ فضایل عثمان رضی آنکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او را بر مدینہ
 خلیفہ خود ساخت در وقت غزوہ ذات البرقاع و غطفان و ابن اسحق

گوید عثمان اول الناس اسلاما بود بعد از ابوبکر و علی و زید بن عمارت
 رضی الله تعالی عنهم و بسیار صاحب حال بود و این عساکر از آسمانه
 بن زید روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد با کاه
 که در آن گوشت بود بخانه عثمان رضی وقتی که بخانه او درآمد دیدم که
 رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بود و نوبتی برومی عثمان نگاه
 میکردم و نوبتی دیگر ملاحظه روی رقیه مینوادم چون باز گشتم رسول الله صلی
 علیه و سلم گفت ای اسامه داخل شدی برایشان گفتیم بلی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود اهل راایت زوجا حسن منها یا زومی نیکوتر از ایشان
 دیده گفتند یدیه ام نجوبی ایشان یا رسول الله و بر روایت این سعد بن
 که چون عثمان رضی بشرف اسلام فایز شد حکم ابن العاص که عزم او بود
 ویرا گرفته بطنابی مستحکم بست و گفت و الله ترا خلاص نسازم ازین
 بند تا وقتی که ازین محدث برکشته بدین آبا و اجداد خود در آیی عثمان
 رضی گفت و الله که هرگز ترک این خون نکنم و مفارقت آن ننمایم نگاه
 چون حکم صلابت او در دین مشاهده نمود او را گذاشت و ابوعلی
 از انس رضی روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود و بنجاست
 هجرت نمود عثمان بود رضی رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا و را گفت
 صحبها الله ان عثمان لا اول من ااجر الی الله باهله بعد لوط خدا می تعالی
 رفیق و همراه عثمان و زوجه او رضی باد تحقیق که عثمان اول کسی است
 که با اهل خود هجرت بسوی خدا نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عبید

عدي از عایشه رضي الله تعالى عنها روایت کرده که گفت چون
 رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر خود را ام کلثوم بنتان تزویج کرد
 ام کلثوم را گفت إِنَّ بَعْلَكَ اشْبَهَ النَّاسِ بِجَدِّكَ ابراهیم و ابیک
 محمد علیهما الصلوة والسلام تحقیق شوهر تو شبیه ترین مردم است بجده
 ابراهیم و به پدر تو محمد علیهما الصلوة والسلام تسلی دوی در فضایل
 عثمان رض و در باب خلافت و فضایل ابوبکر رض بعضی از
 احادیث مذکور خواهد شد. اول مردیست بر روایت
 بخاری و مسلم از عایشه رضي الله تعالى عنها که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 وسلم در وقتی که عثمان رض نزد او صلی الله علیه وسلم آمد ثیاب
 خود را جمع فرمود و گفت الا استیجی من رجل تنجی منه املائکة
 ایاشرم نکنم از مردی که ملائک از دشمن میکنند. ثانی دوم
 روایت کرد ابو نعیم در علیه ازین عمر رضي الله تعالى عنها که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم گفت اشد امتی حیاء عثمان بن عفان شرکین بن
 امت من عثمان بن عفان است حدیث سیوه روایت کرد خلیل
 از ابن عباس و ابن مساکر از عایشه رضي الله تعالى عنها که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اوحی الی ان از قوج که متقی من عثمان
 بتحقیق خدا تعالی وحی فرستاد بوی من که تزویج کنم دختر خود را
 یعنی ام کلثوم بنتان رضي الله تعالى عنها حدیث چهارم بر روایت احمد
 و مسلم از عایشه رضي الله تعالى عنها روایت کرد رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حبیبی وانی خشیت ان اؤنت له وانا
 علی تلک الحالۃ ان لا ینبغ الی فی حاجۃ بتحقیق عثمان مروی شریکین
 و ترسیدم کہ اگر برین حالت یعنی برحالتی کہ کشف فخذ یا ساقین خود
 کرده ام اورا اذن دخول دهم بجا جنتی کہ دارد نزد من نیاید باز کرد
 از غایت شرم نہ یشتہ بخروج روایت کرد احمد و مسلم از عائشہ ایضا و
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الا استحبی من رجل تسبی منہ
 املائکۃ حدیث شریف ابن عساکر از ابو ہریرہ روایت کردہ کہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان اخی تسبی منہ املائکۃ حدیث شریف
 روایت کرد ابو نعیم ازین عمر رضی اللہ تعالی عنہما کہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان اخی امی و اگر مہا عثمان شریکین
 ترین و گرامی ترین امت منست حدیث شریف روایت کرد
 ابو نعیم از ابو امامہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان انت
 ہذہ الامۃ بعد نبیہا حیا عثمان بن عفان اشہ حیا درین امت بعد از
 پیغمبر عثمان بن عفان است حدیث شریف روایت کرد ابو یعلی از عائشہ
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان عثمان حبیبی تسبی منہ املائکۃ
 بتحقیق عثمان مروی شریکین است کہ شرو حیا و شرم میکنند از و ملائک
 حدیث شریف طبرانی از انس رضی اللہ تعالی عنہ روایت کردہ کہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان عثمان لاول من ہاجر باہلہ الی اللہ بعد لوط
 ترجمہ این کہ نخست یازدہم مرویست ہر روایت ابن عدی و

و ابن عساکر از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فرمود انما نُسبَ عثمان بنی ابراهیم خبر این نسبت که نسبیم
 عثمان را به پدر خود ابراهیم حدیث دو از دین روایت کرد و طبرانی
 از ام عیاش که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما زوجت عثمان
 ام کلثوم ابی بوی من السماء تزویج عثمان بام کلثوم نکردم مگر بوی آسمان
 حدیث سه در روایت کرد این ماجه از ابو هریره که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود مر عثمان را که ای عثمان هذا جبریل یخبرک ان
 قد زوجک ام کلثوم بمثل صدق رقیه و علی مثل صبتها این جبریل
 و خبر میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرد ام کلثوم را بتو بمثل مهر رقیه
 بر مثل صحبت او حدیث چهاردهم روایت کردند احمد و ترمذی
 و ابن ماجه و حاکم از عاتقه رضی الله تعالی عنهما که گفت نبی صلی الله
 علیه وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان الله مقصک قیصا فان
 ارادک المنافقون علی خلعة فلا تملعه حتی یلقانی تحقیق خدا تعالی
 ترا قیص یعنی جامه خلافت خواهد پوشانید پس اگر اهل بی و
 اتفاق ترا برین دارند که این جامه را از خود دور کنی توانی ترا از
 خود دور کنی تا وقتی که بمن ملاقات کنی و این از جمله احادیث واضح
 ظاهر است در خلافت ارض و ایضا دلالتی واضح بر حقیقت خلافت
 او میکند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت است نسبت بقیص که
 خلعت خلافت است بخدا تعالی فرمود و گفت ان الله مقصک لاف

حدیث پانزدهم روایت کرد ابو یعلیٰ از جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
 عثمان بن عفان ولی فی الدنیا و ولی فی الآخرة عثمان بن عفان
 محب و ناصر منست در دنیا و در آخرت حدیث شانزدهم روایت
 ابن عساکر مرویست از جابر رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 عثمان فی الجنة مدینه فی مدینه مروی است بروایت ابن عساکر از
 ابو هریره رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لکل بنی خلیل من الله
 و ان خلیلی عثمان بن عفان هر پیغمبر را در امت خود خلیلی است
 یعنی صدیقی و دوستی که در باطن قلب جا گرفته و خلیل من عثمان
 بن عفان است مصنف گوید در باب فضایل صدیق در حق صدیق
 مثل این حدیث مذکور شد و در آنجا اشعار باین معنی کردیم که این حدیث
 و مانند این حدیث منافات با حدیث مشهور که دال است بر نفی خلت
 ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال خلت است و الله اعلم بهین
 آشتی هفتم روایت کردند ترمذی از طلحه و ابن ماجة از ابو هریره که پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی رفیق فی الجنة و رفیق فیما عثمان هر
 پیغمبر را در بهشت رفیقی است و رفیق من در بهشت عثمان بن عفان
 حدیث نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رضی الله تعالی
 عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لیدخلن بشفاعت عثمان بن عفان
 سبعون الفا کلهم قد استوجبوا النار الجنة بغير حساب هر اینها داخل شوند
 بشفاعت عثمان هفتاد هزار کس که جمیع ایشان مستوجب دوزخ باشند

